مقام شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی

تألیف

دکتر محمد اختر چیمه



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد - پاکستان

۱۳۷۲ ش - ۱۹۹۴م

MAQAM-E SHEIKH FAKHR AL-DIN

IRAQI

DAR TASAWOF-E ISLAMI

BY

DR.M. AKHTAR CHIMA



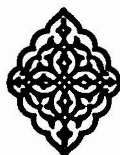
IRAN - PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES
ISLAMABAD - PAKISTAN
1994 A-D

بسم الله الرحمن الرحيم

مقام شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی

تألیف

دکتر محمد اختر چیمه



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد - پاکستان

۱۳۷۲ ش - ۱۹۹۴م

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شمارهٔ ردیف
۱۴۱

تأسیس برمبنای موافقتنامهٔ مورخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان.

شناسنامهٔ کتاب

نام کتاب	: مقام شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی.
تألیف	: دکتر محمد اختر چیمه.
سخن مدیر	: مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد.
شمارهٔ ردیف	: ۱۴۱
تعداد	: ۲۵۰
قطع	: ۱۸ × ۲۴ سانتیمتر
کاغذ	: ۶۸ گرمی.
ناشر	: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، پاکستان.
دستیار	: ادیبه صالح
چاپخانه	: منزا پرنتنگ کارپوریشن، اسلام‌آباد، تلفن ۸۲۷۴۵۳.
حروفچینی کامپیوتری	: محمد عباس بلتستانی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
تاریخ پخش	: ۱۳۷۲ خ / ۱۹۹۴م.
بها	: ۲۵۰

فهرست مطالب

مطلب | صفحه

فصل هفتم - تأثیر افکار عراقی در تصوف اسلامی و ادب فارسی

فهرست اعلام

مآخذ و مدارک

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سخن مدیر

مطربا پرده بگردان و بزن راه عراق   که از این راه بشد یار و ز ما یاد نکرد
از غزلهای عراقی است سرود حافظ   که شنید این ره دلسوزکه فریاد نکرد ؟(۱)

شیخ العرفاء و الشّعراء فخرالدّین ابراهیم بن بزرجمهر بن عبدالغفّار جوالقی عراقی همدانی (۸ ذوالقعده ۶۸۶-۶۱۰ هـ ق/۱۵ دسامبر ۱۲۸۷م/۴-۱۲۱۳م) در تمامی خطّهٔ شبه قارّه و ایران مشهورتر از آن مانده است که دربارهٔ او سخنی به تعریف توان گفت. شیخ پیش از هر چیز شاعری تواناست که در بدایع لفظ و معنی هنرهای درخشانی از خود نموده و روانی و رسائی شعر عارفانه را به اوج تازه ای رسانیده است. پس آنگاه به مدد اقبال بلند فضائل عارفانه ممدوحی کسب کرده که او را در ردیف بزرگان نامدار طریقت نشانیده و از این جهت نیز مرتبتی خاصّ به وی تفویض کرده است. حضور شیخ در آن همه مجامع علمی و مذهبی و اجتماعی عصر و معاشرت با آن عدّه از بزرگان فکرت و عقیدت بی شبهه در غنای شخصیّت معنوی او تأثیرات فراوانی داشته و همان طور که در کتاب حاضر یاد شده ، شیخ را در کنار پیران طریق و سالکان بزرگ زمان جای داده است. در سوابق زندگانی او مشهود است که همانند بسیاری از بزرگان فرهنگ غنی ایرانی در خانوادهٔ با فضیلتی به دنیا آمده و گذشته از این که همه قبیلهٔ وی عالمان دین بوده اند ،

۱- دیوان حافظ، ترجمه و حواشی مولانا قاضی سجّاد حسین ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۱۳۶۳، ص ۲۱۹.

عهد صبی را نیز در کنار دانشی مردان روزگار بسر آورده است . مؤلف این کتاب، گذشتهٔ علمی و تربیتی شیخ را در حدّی که میسّر و لازم بوده ، وصف کرده و تصویر بالنّسبه روشنی از حوادث عمدهٔ زندگانی او ترسیم نموده است . دوران دراز سفرهای شیخ نیز به هر علّتی که بوده و بواعثی که بر آنها مترتّب می شده بی شبهه بیشتر در جهت تحرّی حقیقت و تفحّص علوم عقلی و نقلی ایاّم بوده است . این که تذکره نویسان یك روز و یا ده روز از چلّه نشینی او را برای حصول به مقصد کمال آن هم از نظر عارف کاملی چون شیخ بهاء الدّین زکریّا مولتانی(۶۶۱-۵۷۸ هـ.ق/۱۲۶۲-۱۱۸۲م) کافی شمرده اند و غزل معروف :

نخستین باده کاندر جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

را برای عرض فضائل ارجمند اخلاقی وی دلیل شمرده اند ، مؤیّد همین مطلب است و اگر از اوهام و افسانه هائی که بر حیات بزرگان سایه می اندازد بگذریم معلوم است که عراقی را مکانتی به حقّ برای جلب توجّه و استرضای خاطر مرادی چنان بزرگ موجود بوده است . تلاشها و تفحّصات دیگر او نیز معلوم می دارد که جان مشتاق و آرزومند و تعالی طلب شیخ هیچگاه آرام نمی پذیرفته و با این که از نظر ظاهر و معنی به درجاتی بالا دست یافته بوده باز تا پایان یك زندگی بالنسبه دراز و فارغ ، در جستجوی علم و فضیلت و کمال و حقیقت گذشته است و شیخ را از ایران به هند و عمان و از عربستان به شامات و مصر و مناطق دیگر باز کشانیده است . درك شرف زیارت فخر روزگار و روزگاران ، یعنی مولانا جلال الدین محمد بلخی نیز نه کاری است خرد که در هر وقت و شرایطی برای هر کس دست دهد چه که شیخ عراقی توانسته است در مجالس ذکر و سماع قونیه شرکت کند و از محضر نورانی آن بزرگ، تمتّع برگیرد، جز اینها هم در شرح زندگانی او آمده است که با قدوهٔ باشندگان زمان چون رکن الدّین سجاسی ، بابا کمال خجندی ، شمس الدین محمد بن علی بن ملك داد تبریزی و شیخ صدر الدین قونیوی ملاقاتها داشته و در طیّ مراحل سیر و سلوك عارفانه با هر کدام همراهی ها نموده است .

امّا گفتیم که عراقی پیش از همه و بیش از هر چیز یك شاعر است ، آن هم شاعری غزل سُرا و فصیح و دل زنده و پرشور و عاشق . شعر او آکنده از صلای مهر و محبّت و دوستی و وفاداری است و همانسان که طبع لطیف و پاکیزهٔ صوفی منش شیخ مقتضی است ، تمامی عالم را به چشم عشق و مهربانی و صمیمیّت می بینند و از همگان هم انتظار خلوص و صداقت و بی ریائی کامل را دارد :

شاد کن جان من که غمگین است رحم کن بر دلم که مسکین است

روز اوّل که دیدمت گفتم   آن که روزم سیه کند این است
روی بنمای تا نظاره کنم   کارزوی من از جهان این است
کینه بگذار و دلنوازی کن   که عراقی نه در خور کین است

این «کین»، که عراقی از آن سخن می گوید مولود روزگار اوست و نتیجهٔ طبیعی و قهری استیلای مغولان و نامحرمان غارتگری که بر بسیاری از سرزمینهای اسلامی پنجه در افکنده و با غرق و حرق نفوس و بلاد طیّبه ، مفرّ زندگانی را بر آحاد امّت خیر المرسلین بسته بودند. این است که مِهر جوئی و انسانیّت طلبی و مروّت نمائیهای سخنگوی پاکدل و آزاده ای چون شیخ ، عکس العمل منطقی روح های زجر کشیده و ستمرسیدهٔ هموطنان ایرانی او باید باشد و در بدیهی ترین حالتها نمایندهٔ زلال تشنگی دلهای خسته ای که از جور سلطهٔ بیگانه به تنگ آمده اند و جستجوی پناهگاه و مأمن محکمی می کنند. بلندی طبع و عزّت نفس عراقی را از آنجا می توان دریافت که در سراسر دیوان ارجمند او ، حتّی عبارتی نیز در مدیح قدرتمندی اظهار نشده، و با این که قریب چهار هزار و هشتصد بیت دلنشین و زیبا در قصیده و غزل و ترجیع بند و رباعی وغیره از او باقی مانده ، حتّی فی الجمله اشارتی نیز به توصیف اصحاب قدرت ظاهری اختصاص نیافته است .

بالعکس آنچه که در هر مصرع و هر بیت دیوان دلنشین و زیبایش موج می زند عشق است، آنهم عشقی لایزال و جاودانه که از منبع بی پایان انساندوستی و کمال جوئی او برخاسته و بر همهٔ مخلوقات جمیل آفریدگار بزرگ تعلّق گرفته است :

هر دلی کان به عشق مایل نیست   حجرهٔ دیو دان که آن دل نیست
زاغ گو بی خبر بمیر از عشق   که ز گل عندلیب غافل نیست
دل بی عشق چشم بی نورست   خود ببین حاجت دلایل نیست
بیدلان را جز آستانهٔ عشق   در ره کوی دوست منزل نیست
هر که مجنون شود درین سودا   ای عراقی مگو که عاقل نیست (۱)

عراقی را با آن همه ذوق شاعرانه و استعداد عارفانه و دانشهای وسیع، « بحر العجم » نیز نام نهاده اند و با عنوان های « شیخ عالم عارف عاشق صاحب نثرة الفایق و النظم الرایق » خطاب کرده اند . چرا که به راستی دریائی از دُرَرِ مکنون معانی را در ابیاتی دلنشین و یا نثر دل آویز خویش به نمایش گذاشته و در سخن گستری بلیغ و فاضلانه به مرتبهٔ بالائی نائل شده است .

۱- کلیّات دیوان عراقی با مقدّمهٔ نعمت احمدی ، انتشارات گلشائی ، تهران ،۱۳۶۱ ، ص ۲۸۷.

آثار وی به دو دسته تقسیم می شود : یکی نظم و دیگری نثر .

شیخ دیوان اشعار ، مثنوی ده نامه یا عشاقنامه را به سال ۶۸۰ هـ ق/ ۸۲-۱۲۸۱م در توقاد برای خواجه شمس الدین صاحبدیوان جوینی سُروده و رسالهٔ لمعات را هم به تقلید « السّوانح فی معانی العشق » غزالی در سنواتی مقدم بر ۶۷۳ هـ/ ۷۵-۱۲۷۴م تصنیف فرموده است . رسالهٔ اخیر چنان تأثیری بر ذهن و روح علاقه مندان وی باقی نهاده است که شرحهایی متعدّد بر آن نوشته اند و محتملاً از آن میان شرح صائن الدّین علی ترکه اصفهانی (م ۸۳۵ هـ ق/ ۳۲-۱۴۳۱)به نام «شرح الضوء» از همه معروفتر باشد. پس از آن نیز شاید رسالهٔ شیخ یار علی شیرازی به عنوان اللّمحات فی شرح اللمعات و نیز شروح خاوری و برهان الدّین ختلانی و رسالهٔ زبدة الطریق درویش علی بن یوسف کوکهری (مؤلف به سال ۸۰۵ هـ /۱۴۰۲م) . و اشعّة اللّمعات مولانا جامی (تألیف به سال ۸۸۹ هـ/۱۴۸۴م) قابل ذکر باشد . تذکره نویسان یادآوری کرده اند که عراقی را تصانیف متعدّد دیگری هم بوده است که متأسّفانه به واسطهٔ تصرّفات روزگار و نابسامانیهای رایج تاریخی از میان رفته و یا مفقود شده است .

مؤلف کتاب حاضر ، آقای دکتر محمّد اختر چیمه ، که از فضلای ارجمند کشور عزیز همسایهٔ ما پاکستان هستند ، در ابتدا متن موجود را به عنوان رسالهٔ دکتری خویش در دانشگاه تهران تألیف کرده و آنگاه با ملاحظات مضاعفی آن را برای چاپ در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آماده ساخته اند . دلبستگی و ارادت خاصّ ایشان به شیخ ، چنان است که در هر فصل با دقّتی عمیق و حوصلتی فراوان به بررسی نکات مورد نظر پرداخته و توضیحات مُشْبَعی هم عرضه کرده اند . شور و شوق نمایان ایشان ایجاب می کرده که هر گاه به توصیف مقالی همّت می گمارند از تفصیل کلام دریغ نورزند و درحقیقت زوایای مختلف هر امری را به طور مجزا مورد کنجکاوی و پژوهش قرار دهند . این است که در توضیح موارد متعدّد، گاه نیز اندکی به اطناب گرایش یافته اند و یا از سر علاقه و ارادت مخصوص به اهل طریق ، نکاتی را به تکرار موجه ذکر کرده اند این امر در هر حال از ارزش کار علمی ایشان هیچ کم نمی کند و بل مُدّ معنی بخشی عناوین و مُشوّق اقبال خوانندگان چنین متونی نیز می شود ، آنچه که در مقدّمهٔ شیوای ایشان هم آمده ، تفصیل فصول مختلف کتاب است که به صورت مندرج به هفت بخش منقسم شده است :

۱- در فصل نخست ، توصیف همه جانبه ای از « تصوف » به عمل آمده است .

۲- فصل دوم حصر به شرح حال و خلاصهٔ زندگانی شیخ عراقی است و با دیدی منصفانه و البته ارادتمندانه سوانح حیاتی شاعر بزرگ مورد ملاحظه قرار گرفته است .

۳- فصل سوم خاصّ آثار و تصانیف عراقی است .
۴- در فصل چهارم ، افکار و آراء و عقاید شیخ که سرشار از عشق و شوریدگی و اندیشه های بلند عارفانه است نقادی شده .
۵- فصل پنجم به ارتباطات معنوی و روحانی عراقی با بزرگان معاصر وی اختصاص یافته است .
۶- فصل ششم شرح تأثیراتی است که گذشتگان نامدار پیشین بر شیخ نهاده اند .
۷- و سر انجام فصل نهائی به آثاری معتنٰی است که گویندگان بعد از شیخ ، به اقتفای پیر عالی مقدار سروده و تصنیف کرده اند . نویسندۀ کتاب ، تأثیر افکار عراقی را در تصوّف اسلامی و ادب درخشان فارسی مشروحاً بیان کرده و حقّ این است که به صورتی مستوفی و رسا و مقبول از عهدۀ کار برآمده است .

بی شکّ عراقی متفکرّی روشن بین و پُرجذبه و متعالی است آن همه شوری که در کلام فصیحش ساری است به سائقه روح و تربیت دینی نمایندۀ عشق بی ریای او به ساحت معبود الهی و مخلوقات جمیل ربّ جلیل است . سخنش روان است و از فرط طراوت مانند بارانهای فرحبخش بهاران :

شهبازم و شکار جهان نیست در خورم ناگه بود که از کف ایّام برپرم
چون می توان ز دست شهان طعمه یافتن از دست روزگار چرا غصّه می خورم؟
بر فرق کاینات چرا پا نمی نهم آخر نه خاك پای عزیز پیمبرم ؟
آن کاملی که رتبتش از غایت کمال گوید منم که عین کمال است منظرم (۱)

امید بر آن است که کتاب حاضر جای خالی خود را درمیان تحقیقات ارزنده و در پیشگاه ارباب ذوق و ادب و فرهنگ باز کند و از آنجا که شخصیّت والای عراقی به جهان اسلام و خاصّه همۀ ملل فارسی زبان منطقه تعلّق دارد ، ان شاء الله واسطه ای برای تفاهم هرچه بیشتر پاکیزه دلان و نیکو مشربان این خطۀ گرامی گردد .

رضا شعبانی
مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
بیست و پنجم اسفند ماه ۱۳۷۲ شمسی

۱- کلیات دیوان یاد شده ، ص ۱۹۱.

مقدمه

شکر جمیل رب جلیل که جمال و جلال صفات ذات اوست ، و ان اللّٰه جمیل و یحب الجمال بیان کمال ذات او :

به جمالش همه جهان نگران
و زصفات جمال او حیران

و درود برجمال باکمال محمد مصطفی صلی اللّٰه علیه وآله و سلم که اجمل موجودات و اکمل مخلوقاتست.

بلغ العلی بکماله | کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله | صلوا علیه وآله[1]

ازآنجاکه تصوف برای رسیدن به مقام کمال معنوی و مرتبهٔ عرفان خداوندی پیوسته بهترین روش و راه ، مورد علاقهٔ خاص نگارنده بوده و این علاقه در ایران که سرزمین اولیاء و عرفای بزرگ الهی است، تبدیل به عشق شد، از اینروعاشق تجلیات جمالی و عارف صفات جلالی ، صوفی جمال پرست و ساقی بادهٔ الست، سالک اطوار طریقی و صاحب ادوار حقیقی، مطلع الانوار ربانی و کاشف اسرار سبحانی، زبدة المحققین و قدوة الواقفین، دیوانهٔ مجذوب و فرزانهٔ محبوب ، قطب العاشقین و غوث الموحدین ، شیخ الشیوخ و خواجه خواجگان،فخر الحق والمله والدین ابراهیم بن بزرجمهر بن عبد الغفار جوالقی متخلص و مشتهر به عراقی همدانی مورد تحقیق قرار گرفت." اکثر ارباب طریقت آن کاشف اسرار حقیقت را جوش خم میخانهٔ عشق گفته اند و قرینه حضرت شیخ محی الدین ابن عربی خوانده اند"[2] بدون شک و تردید عراقی در سلسلهٔ سهروردی و مکتب ابن‌عربی تربیت یافته و بدین سبب از یک سو مرید و داماد و خلیفه و جانشین شیخ بهاءالدین زکریای سهروردی مولتانی و از سوی دیگر شاگرد رشید و محبوب و معروف شیخ صدر الدین محمد قونیوی است." مولد آن سوختهٔ جمال و تشنهٔ وصال، آن یگانه با سلامت و آن نشانه تیر ملامت از قریه "کمجان" از نواحی شهر همدان بوده است".[3] اما زندگانی را بیشتر در مراکز مهم علم و عرفان آن

---

۱ - تاج الحلاوی، امام کاظم دقایق الشعر تهران ۱۳۴۱ ش ، ۲ / ۱ و نیز رک: دکتر خطیب رهبر دیباچهٔ گلستان تهران ۱۳۴۸ ش : ۹.

۲ - میخانه : ۲۷.

۳ - نفیسی کلیات عراقی چاپ چهارم، مقدمهٔ دیوان : ۴۸.

زمان از قبیل مولتان و بغداد و مکه و مدینه و قونیه و قاهره و دمشق به سر آورده و در قاهره و دمشق به مقام شیخ الشیوخی رسیده و سرانجام در کنار عارف بزرگ شیخ اکبر محی‌الدین ابن عربی در جبل الصالحیه دمشق آرمیده.

جمله آثار و اشعار و افکار شیخ از حقایق و لطایف و معارف تصوف، و وحدت وجود و عشق الهی آکنده و مشحون است، بنابر این باید مختصری از این امور را شرح داد و به کلام عراقی استناد جست.

تصوف و عرفان مانند همه شیوه های فکری بشر دنبال شناخت حقیقت است، اما برای کسب معرفت راهی خاص بر می گزینند که مبتنی بر ترک تعلقات دنیوی و تهذیب نفس و طهارت کامل است، از جمله آلودگی های ظاهری و باطنی و جهد و ریاضت برای ترک مائی و منی و تمرکز همه قوای روحانی برای وصول به حق و فنای مطلق در هستی او. بدین طریق در تصوف انقیاد محض از احکام الهی و سنن نبوی و اشتغال مستمر به ذکر و فکر یعنی به یاد داشتن وجود حق و اندیشیدن در هستی او و دیدار جمال کبریائی وی، از سراسر وجود و سراسر حیات و ماسوی اللّه برای لقاء وجه اللّه مبنای کار و اساس رفتار سالک طریقت و طالب حقیقت است و به عقیدهٔ او هر چه هست از خدا و عین خداست:

که همه اوست هرچه هست یقین
جان و جانان ودلبر و دل و دین[1]

همچنین به قول عراقی :

از بس که دو دیده در خیالت کردم
در هر چه نگه کنم ترا پندارم[2]

شیخ در آثار خود اغلب بحث وجود را بر اساس نظریهٔ وحدت وجود دنبال کرده است. عقیدهٔ وحدت وجود هر چند قدیمی ترین و اساسی ترین بنیان تصوف است مع الوصف مرشد حقیقی شیخ عراقی، شیخ اکبر محی الدین ابن عربی این مذهب را به حد اعلای کمال رسانده است. عارف حقیقت حق را در جمیع مظاهر وجود ساری و جاری می داند. بنابر گفتار شیخ در رسالهٔ لمعات "عشق در همه ساریست و ناگزیر بر همه اشیاست".[3] پرده ای نیست که از نوای او خالی باشد و نغمه ای نیست که از یکتائی او خبرندهد، شاهدیست هر جائی که رخساره به کس ننموده و در عین حال عرصه عالم همه جلوه گاه حسن بی پرده و جمال تابناک اوست، باید چشم دل راگشود و نادیدنی ها

۱ - نفیسی کلیات عراقی چاپ چهارم : ۱۲۲ - ۱۲۷.
۲ - نفیسی کلیات عراقی چاپ چهارم، لمعات : ۴۰۰.
۳ - همان : ۳۸۴.

را به کمال وضوح دید که عراقی گوید:

رودیده به دست آر، که هر ذرهٔ خاک
جامیست جهان نمای، چون درنگری[1]

عارف دل به بود و نبود نمی بندد، منی و مائی درکار او نیست، او ازکثرت می گذرد و عالم امکان را در عین کثرت به صورت وحدت می بیند. به ایمان و اعتقاد او حقیقت نور یکی است اگرچه از صد روزن بتابد:

آفتابی در هزاران آبگینه تافته
پس برنگ هریکی تابی عیان انداخته
جمله یک نورست لیکن رنگهای مختلف
اختلافی درمیان این وآن انداخته[2]

عارف با نظر نیک به عالم می نگرد، چون خدا را در آن می بیند، بر همه عالم عاشق است زیرا همه عالم را از او می داند:

همه عالم چو عکس صورت اوست — بجز از او کسی ندارد دوست
به مجاز این و آن نهی نامش — به حقیقت چو بنگری همه اوست[3]

عشق که یکی از موضوعات مهم ادب و عرفان است، در نزد اهل تصوف مفهوم و معانی عالی تر دارد. صاحبان معارف حقه نخستین فصل وکلید اولین باب ازکتاب تصوف و عرفان را عشق قرار داده اند و مهمترین امتیاز مذهب تصوف بر سایر مذاهب و مسالک توجه فوق العاده عرفا و صوفیه به عشق الهی و اثرات عمیق آن در بزرگداشت نفس و زدودن آن از رذایل و مزین ساختن به صفات و ملکات عالیه انسانی است. بنابراین باید گفت، تصوف مذهب عشق و محبت است. صوفی دل افسرده را جز مشتی آب وگل نمی داند، دل باید پر سوز و سینه آتش افروز باشد، دلی که در آن سوزی نیست دل نیست، به قول عراقی:

هر دلی کو به عشق مایل نیست
حجره دیو خوان، که آن دل نیست[4]

در اصل بنیان خلقت و هستی و شالوده وجود انسان بر اساس عشق و محبت و جذبه استوار

---

۱ - نفیسی کلیات عراقی چاپ چهارم، لمعات: ۳۸۵.
۲ - همان: ۳۸۹.
۳ - همان: ۱۲۰.
۴ - کلیات عراقی: ۱۵۸.

است. عشق خواه مجازی باشد و خواه حقیقی ، عاقبت ما را به سوی حقیقت رهبر است، چنانکه عراقی گوید:

عشـــق مشـــاطه ایست رنگ آمـــیز
کــه حـــقیقت کــند بــه رنگ مجــاز[1]

و مولوی می گوید:

عــاشقی گـر زیـن سـرو گـرزان سـر است
عــاقبت مــا را بــدان شــه رهــبر است[2]

لیکن دل بستن به عشق مجازی و توقف در این منزل مقدماتی که به منزله پل و نردبان و سایه‌ای از عشق حقیقی است، شیوهٔ عارفان و عاشقان ربانی نیست ،باید از این نردبان بر فراز شد و به بام عشق حقیقی برآمد. عشق حقیقی زوال ناپذیرعشقی است که به ساحت رفیع وجود و زیبائی مطلق و جمال تابناک الهی عرضه می شود و عاشق صادق در جمال معشوق مجازی صنع الهی می بیند. از مثنوی عشاقنامه مطلع غزلی ملاحظه شود:

نـــیست کـــاری بـــه آنـــم و ایـــنم
صـــنع پروردگـــار مـــی بـــینم[3]

به هر صورت عشق برجسته ترین مصراع زندگانی است و روح انسانی تشنهٔ عشق الهی است. چنانکه عراقی می گوید:

عشـــق شـــوری در نهـــاد مـــا نهـــاد
جـــان مـــا در بـــوته ســـودانهـــاد[4]

در این جا بی مناسبت نیست بگوئیم که ظاهر بینان ، کوته همتان و کج اندیشان از قـدیم ، طایفهٔ صوفیان جمال پرست را، که از راه عشق طی سیر و سلوک می کردند و احمد غزالی و روزبهان بقلی و اوحدالدین کرمانی و فخرالدین عراقی از میان آنها نام بردار شده‌اند را، همیشه مورد طعن و ملامت قرار می دادند که راهی دور از شریعت را پیموده اند و مرتکب شاهد بازی و نفس پـرستی شده‌اند. صرف نظر از دیگران دربارهٔ شیخ باید بگوئیم که شیخی بوده است پایبند شریعت و پیری بوده است راهنمای طریقت و هیچ سندی و دلیلی از هوس بازی و شهوت پرستی وی در دست نیست بلکه عبارتی در تذکرهٔ عرفات العاشقین درعرفهٔ شیخ منقول است کـه مـی تـوان از آن بـرای دفـاع از وی استفاده کرده به این طریق:" ... اما هر کس راکه مرتبهٔ وصول حصول پیوست ، به هر نحو که بیند

۱ - نفیسی کلیات عراقی چاپ چهارم : ۱۲۵ و لمعات : ۳۸۳.
۲ - نیکلسون مثنوی معنوی ، دفتر ۱ : ۹.
۳ - آربری عشاقنامه : ۹۰ - نفیسی کلیات عراقی چاپ چهارم عشاقنامه : ۳۶۷.
۴ - کلیات عراقی : ۱۶۳ و لمعات : ۳۹۷.

و هرچه بیند البته حق خواهد دید و رتبه شیخ از آن رفیع تر است که قید تعلقات ظاهری و خواهش شهوات نفسانی دامنگیر حال او شده، باعث ماندگی او باشد"[۱]. حقیقت اینست که عراقی به حد اعلای معرفت و حقیقت رسیده بود و قلب او سرشار از جمال خدائی و عشق الهی بوده و وی در زیبائی و خوبروئی صنعت الهی و تجلیات معنوی را تماشا می کرده و او راهیچ نظر بدی درکار نبوده است بلکه اساس عرفان را بر آن نهاده و به مقتضای المجاز قنطرة الحقیقه عشق زیبا چهرگان و ماه رویان را اصل مسلک خود قرار داده بود.

شیخ از شخصیتهایی است که بدون تردید در ادب فارسی و تصوف اسلامی اهمیت بی پایانی دارد. اینک در اینجابه خدمات وی در ادبیات فارسی و عرفان اسلامی باید اشاره نمود.

عراقی در نظم و نثر دارای مقامی ارجمند بوده است. در غزل عارفانه و عاشقانهٔ شور انگیر در ردیف سنائی و عطار و مولوی و حافظ و جامی به شمار می رود. در قرن هفتم هجری دوشادوش مولوی و سعدی غزل راپیش برده است و دریگانه مثنوی عشاقنامهٔ وی که در ده فصل آن را به نظم کشیده نیز غزل گنجانیده و شیوهٔ جدیدی به ادب فارسی افزوده ، هم از این نظر که غزل و مثنوی را توام ساخته و هم به لحاظ مثنوی ده فصلی یا ده نامه ای که بعداً منشاء ایجاد منظومه های متعدد شد. قصاید او درشان بزرگان و پیران نیز دارای روش جدیدی است. ترجیعات نیز رنگ خاصی دارد. از آثار منثور وی کتاب لمعات و رساله مصطلحات تصوف از ارزنده ترین کتب ادبیات ایران به شمار می‌رود و رسایلی چون حمدله و ذوقیات و مکاتیب و منشآت که تازگی به دست آمده و هنوز چاپ نشده نیز مشحون از مطالب و معارف عشق و عرفان است.

از نظر طریقه تصوف شیخ در سلسلهٔ سهروردی وارد شد و خرقهٔ صوفیانه از دست شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی گرفته است . اصول تصوف را از شیخ صدرالدین قونیوی - شاگرد و شارح ابن عربی - فراگرفت و در تلخیص معتقدات آنها لمعات را تألیف کرد که بیش از هر کتاب و عارف دیگری در معرفی ابن عربی به فارسی زبانان تأثیر داشته است. به وسیله همین کتاب کوچک تصوف و عرفان نظری و علمی در شبه قاره راه پیدا کرد و در سرزمین ایران رواج بیشتری یافت . علاوه بر آن بدون تردید شیخ با مولانا جلال الدین رومی آمیزش داشت. البته از شیخ نجم الدین کبری هم بی تأثیر نمانده است و عجب اینکه عراقی در سلسلهٔ سهروردی و طریقهٔ ابن عربی به یک واسطه از سرآمدان سلاسل اکتساب فیض نموده و مولوی رومی و نجم کبری خودشان از مؤسسان مکاتب عرفانی بوده اند.

باید گفت که تصوف شیخ به آخرین مرحلهٔ سوز و درد و شور و شوق و جذبه رسیده و راهی به وجد و سماع و قول و شعر و ترانه پیموده است. عراقی مبلغ و مفسر بزرگ عشق است که در تمام آثار او داستان عشق حاکی است و در اغلب اشعار او به نحوی از انحاء از اتحاد و وحدت ناظر و

---

۱ - تذکرهٔ عرفات العاشقین نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملک تهران ، عرفهٔ شیخ عراقی.

منظور، شاهد و مشهود، طالب و مطلوب یا عاشق و معشوق و عشق سخن رفته است که معنی آن همانا وحدت وجود است. عراقی عشق مجازی رابا عشق الهی ارتباط داده و سر حلقه این سوختگان و شیفتگان مجذوب گردیده است. زمزمه های جاویدان و ناله های سوزناک وی دل همدردان و هواخواهان رابه فریاد می آورد و اثری از گرمی و لهیب آتشی که در باطن وی شعله ور است، به خوانندگان حالات و مقالات خود می سپرد . نگارنده در مدتی که مشغول مطالعه و تهیهٔ این رساله بوده هرروز و هرشب از بیان پرسوز و تقریر شور انگیز عاشقانه و از نوای سرمدی و نغمهٔ آسمانی عارفانهٔ وی لذتی خاص می برده. شاید که دیده را نوری و سینه را سروری و دل را حضوری حاصل آید، اما حقیقت حال بنا به گفتهٔ مولوی و عراقی بدین منوال است:

مولوی گوید:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان
چون به عشق آیم خجل باشم ازآن [1]

عراقی گوید:

به زبان شرح عشق نتوان گفت
که نمی گردد از بیان روشن [2]

در مورد طرز کار باید متذکر شد که این کتاب در هفت فصل منقسم است و به گمان غالب اوّلین بار است که مطالبی بدین ترتیب و تنظیم دربارهٔ شیخ نگارش یافته است:

فصل اوّل، در شمه ای از تصوف اقوام پیشین ، تصوف اسلامی و مختصات مکاتب بزرگ تصوف قرن هفتم هجری مانند کبرویه و سهروردیه و اکبریه و قونیویه و مولویه به طور اجمالی نگاشته شده است.

فصل دوّم ،به شرح احوال و زندگانی عراقی، اخلاق و مذهب و انتساب طریقت وی و مقام او در نزد سلاطین و وزراء و امراء معاصر اختصاص یافته است.

فصل سوّم، در بررسی آثار و تصانیف منظوم و منثور خطی و چاپی شیخ نوشته شده است.

فصل چهارم، افکار و عقاید و آراء عارفانه صوفیانه و عاشقانه عراقی به حد امکان تجزیه و تحلیل شده است.

فصل پنجم، در اطراف ارتباط عراقی با مشایخ و بزرگان سلاسل چهارگانه معروف تصوف قرن هفتم هجری نگارش یافته است.

فصل ششم ، راجع به عراقی و بررسی تأثیر متصوفان متقدم در آثار اوست.

فصل هفتم ، دربارهٔ عراقی و بستگان وی از قبیل اولاد و احفاد، پیروان طریقت و مقلدان و شارحان

---

۱ - نیکلسون مثنوی معنوی دفتر ۱ : ۹.

۲ - کلیات عراقی چاپ چهارم : ۱۲۲.

آثار وی سخن رفته است.

هرچند دراین مقدمه قصد و مجال آن نبود که سخن به تفصیل رانیم و بحث به درازا کشانیم ، ولی در عین حال ناگزیر شدیم که از بعضی جهات گفتگو کنیم. چنانکه در تألیف و تدوین این کتاب نگارنده از مآخذ و مدارک قدیم و جدید اعم از نسخه های خطی و عکسی و چاپی ، چه در کتابخانه‌های مختلف ایران و چه در خارج از ایران ،آنچه در دسترس بوده و در فهرست برشمرده شده ، استفاده کرده و در باب شرح زندگانی خود شیخ و مشایخ دیگر از ذکر کرامات و مقامات آنها که در کتب تاریخی و عرفانی ضبط است پرهیز کرده و تنها به تذکار احوال و آثار و افکار آنان اکتفا کرده است. ضمناً باید گفت که برخی مطالب سعه کلی داشت ، نگارنده با اینکه جانب اختصار را رعایت نموده ولی بازهم صفحات آن بیش از حد انتظار شده است. علت اینست که به لحاظ موضوع شخصیت های زیادی از بزرگان و عارفان متقدم و معاصر و متأخر تراز زمان عراقی مورد بحث واقع شده اند. علاوه برآن نگارنده گاهی در باب شیخ و دیگران به بحث انتقادی پرداخته است و باید تذکر داد در ذکر احوال پیشوایان و بزرگان ، معمولاً ترتیب زمانی ملحوظ گردیده است.

نگارنده مدعی نیست که از سهو و اشتباه مبرّا و از خطا و لغزش بر کنار است، ولی امید و رجاء دارد که نزد اهل علم و ادب و تصوف و عرفان ، توفیق رفیق این راه و جرعه نوش این بارگاه ، مبتدی کار تحقیق و تصنیف و ناقص راه تصوف و عرفان ، باعین رضا و عنایت پذیرفته شود به عین الرضانظر فرمایند.از مسئولان مرکز محترم تحقیقات فارسی ایران وپاکستان نیز سپاس فراوان دارد که پس از قریب بیست سال که از تدوین کتاب گذشته است.همت برچاپ آن مبذول فرمودند و به صورتی که اینک درپیشگاه اهل تحقیق تقدیم می شود، به بازار علم و تحقیق عرضه نمودند.الحمد لله العلی العظیم.

دکتر محمد اختر چیمه

فصل اوّل

شمه ای از تصوف

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان

تصوف و عرفان راه خداشناسی است و از بدو پیدایش آن مشایخ صوفیه وعرفان اسلامی و بزرگان دیگر دراین باره سخنان بسیار گفته اند.به خصوص در چند سال اخیر دانشمندان شرق و غرب تحقیقات فراوانی در این زمینه کرده اند و هنوزهم سرگرم تحقیق و تتبع دقیق هستند. بنابر این لزومی ندارد که تمام مطالب را اینجا بازگو کنیم ولی چون شخصیت مورد بحث ما شیخ عراقی همدانی است که یکی از مشایخ بزرگ و شعرای معروف قرن هفتم هجری است، شمه‌ای از این مباحث را متذکر می‌شویم و معرفی مختصری از تصوف پیش از اسلام وتصوف دوره اسلامی می‌کنیم و بعد می‌پردازیم به شرح احوال و آثار و افکار عراقی و بررسی مقام او در تصوف اسلامی .

الف :نگاهی به تصوف پیش از اسلام

اساس و ریشهٔ تصوف وارستگی وزهد و کشف حقایق است به طریق سیرو سلوک .این معنی کم و بیش از قدیمترین زمانهای تاریخی درمیان همه مذاهب و ادیان وجود داشته است و ازاینرونه آغاز تاریخی برای این مسلک روحانی توان به دست داد و نه دین وملتی بخصوص را پیشوای این طریقه توان شمرد.تا آنجا که سراغ داریم در هر ملت و هرمذهب و کیش یکدسته زهاد و مرتاضین بوده اند که مشرب روحانی آنها باطریقهٔ عمومی تفاوت داشته است .[1]

آنان که در طلب حق کوشش می کنند به طور کلی سه طایفه هستند. اوّل ، علماو متشرعین که از راه شریعت و پرهیزگاری خدارا می جویند و امید بهشت و پاداش اخروی دارند.دوّم ، حکما و متکلمین که از راه دلیل و برهان سعی می کنند به وجود حق تعالی و صفات وافعال او علم حاصل نمایند لیکن از ادراک ذات الهی عاجز و در ادراک صفات و آثار وی سرگردانند.سوّم ، عرفاو متصوفین که معتقدند برای رسیدن به مرتبهٔ کمال بایستی مراحلی طی کرد تانفس بتواند برطبق استعداد خود از حق و حقیقت آگاهی حاصل نماید.به اعتقاد آنها اثبات حقیقت جز به وسیله کشف و شهودمیسرنیست و کارشان مبتنی بروحی والهام الهی است .چنانکه آنها برای نیل به این مقام تحت تأثیر جذبه والهام‌قرار می گیرند و به مجاهده و ریاضت می پردازند تا به پایه اشراق و مشاهده برسند و جوگیان هندو، شاگردان بودا، صدیقون مانی ، احبار یهود و زهاد و نساک اسلام نمونهٔ همین نوع افرادند،[2] که به وسیلهٔ زندگی زاهدانه می خواهند خود را به مرتبهٔ معرفت برسانند.[3] و شرط حصول این معرفت کشف و ذوق باطنی و وجد و اشراق قلبی است که وصول به آن فقط از راه شوق و عشق کامل ممکن است نه به عقل و منطق .

---

۱ - غزالی نامه : ۹۱.
۲ - نفحات الانس مقدمهٔ توحیدی پور: ۲۰ - کلیاتی درباب تصوف اسلامی ، سرآغاز : د.
۳ - زهد و تصوف در اسلام : ۹۳.

منشاء طریقهٔ صوفیه ، یك نوع حاجت درونی انسان است که می خواهد با مبداء وجود و معبود خویش رابطهٔ مستقیم پیدا کند.[۱] بنابر این زهد و عبادت و ترك دنیا و تعلیمات اشراقی که یکی از پایه های عمده تصوف است در دوره پیش از اسلام مابین همه مذاهب و اقوام همچون زرتشتی ها و مانویها، هندوها و بودائیها، یهودیها و عیسوی ها و یونانیها وجود داشته است که شرح آن به اجمال به قرار زیر است .

تصوف ایرانی

تصوف ایرانی سابقهٔ سه هزار ساله دارد[۲] که می توان آن را در ادیان مختلف ایران باستان مانند آئین مهری و زرتشتی و مانوی جستجو کرد.

یکی از ادیان دیرین و عقاید کهن که در ازمنهٔ باستانی در نزد قبائل قدیم آریان به ظهور رسیده و درطی زمان تکامل بسیار حاصل کرده ، آئین مهر پرستی است که رسم رهبانیت و تجرد درمیان جامعه کشیشان ایشان وجود داشته[۳] و نشانهٔ تمایل آن ها به تصوف است .

معروف است که در قرن هفتم یا ششم قبل از میلاد زرتشت به دنیا آمد او به قول اغلب محققان بنیان گذار آئین جدید و مصلح عقاید مذهبی ایرانیان قدیم است که در حال گوشه نشینی به تفکر و تعمق پرداخته تا اینکه کتاب اوستا بروی الهام شده و او بر طبق احکام آن عقاید مزدائی سابق را اصلاح نموده و جنبهٔ روحانی و معنوی بدانهاداده است. زرتشت در سراسر اوستا مردم را به پاکی جسم و پاکی مساکن و پاکی تمام چیزهائی که با زندگانی آنان ارتباط دارد، فرمان داده است[۴].

سپس درقرن سوم میلادی ، عرفان جدیدی به نام آئین مانی به وجود آمد. مانی برای پیروان خود دستگاه روحانی منظمی تشکیل داد و پیروان خود را به دو دسته منقسم ساخت - صدیقون و سماعون - که گروه نخست خود را از حظوظ جهانی و لذایذ جسمانی محروم می ساخته اند و به انزوا و گوشه گیری و ریاضت عمر را به سر می آورده اند.[۵] منتهی مانویت دینی است که اساسش بر تصوف گذاشته شده و مانی بزرگترین نمایندهٔ تصوف ایران پیش از اسلام شمرده می شود.[۶]

---

۱ - ارزش میراث صوفیه : ۳۵ - ۳۶.
۲ - کشف المحجوب ترجمهٔ مقدمه ژوکوفسکی : ۱۰ ، مقایسه شود با نفیسی، سرچشمهٔ تصوف در ایران : ۴۷.
۳ - تاریخ ادیان ۲ : ۲۹۱ - ۲۹۶.
۴ - نفحات الانس مقدمهٔ توحیدی پور: ۵۱ - ۵۴ - تاریخ ادیان : ۲۲۳ - ۲۴۱.
۵ - همان : ۵۴ - ۵۹ - تاریخ ادیان ۲ : ۲۹۶ - ۳۰۴ - تاریخ ادیان :۲۴۴ - ۲۴۹.
۶ - کشف المحجوب ترجمه مقدمهٔ ژوکوفسکی: ۱۱.

و شاید متصوفهٔ اسلامی اصطلاح صدیقین را از مذهب مانی گرفته باشند.[1]
حتی فلسفه اشراق اسلامی که آمیخته باتصوف و عرفان است،به قول محققان اخیر یکی از منابع مهم آن حکمت ایرانیان قدیم بوده زیرا که آن هم از نشانه های تصوف عاری نیست.

تصوف هندی

هندوستان ، به قول قدما، سرزمین دانش و حکمت است که انواع و اقسام مکتب های مذهبی و فلسفی در شبه قاره تجلی کرده[2] و بیشتر آن ها اساس و عقاید و افکار خود را برپایهٔ تعلیمات مذاهب هندو و جین و بودا قرار داده اند.
هندوئیزم (Hinduism) یکی از قدیم ترین و مهم ترین ادیان اقوام هندی است که در ادوار مختلف مورد تغییر و تحول قرار گرفته. از عجایب و مختصات مذهب هندو یکی آنست که در عین اینکه مشرک اند موحدهم هستند و در حالیکه معتقد به تعدد الهه اند، پیرو وحدت وجود نیز هستند. حکمت ودانتا(Vedanta) که مبتنی بر قسمتهایی از تعلیمات اوپانیشاد(Upanishad) است در وحدت وجود بحث می کند و اوپانیشاد مجموعه عرفان هندوان است. یوگاسوترا(yoga- sutra) نیز نوعی تصوف هندی است که مکتب جوگی را پدید آورده و جوگیان هندی در سراسر دنیای قدیم شهرت بسزائی داشته اند و جزو صوفیان هندی به شمار می روند. یکی دیگر از آثار مقدس هندو بهاگوات گیتا(Bhagvat - Gita) هم آکنده از تعالیم صوفیانه است.[3]
یکی دیگر از جنبش های فکری و عرفانی هند جینیزم(Jainism) است که بنیان گذار آن مهاویرا(Mahavira) بین سالهای ۵۹۹ تا ۵۴۰ پیش از میلاد مسیح به دنیا آمده و از آغاز جوانی علاقه

۱ - کلیاتی در باب تصوف اسلامی : ۷۶ ، دکتر حسن مینوچهر به قول امام محمد غزالی در توضیح توحید می‌نویسد: " در درجه چهارم کسانی هستند که جز یکی را نبینند ، و همه را خود یکی بینند، یکی شناسند، و تفرقه را بدین هیچ راه نبود و این راصوفیان فنا گویند واین توحید،توحید صدیقین است" - احیاء العلوم الدین مصر ۴ : ۱۸۹ - کیمیای سعادت چاپ سوم،تهران : ۸۰۰.
و قطب الدین اردشیر العبادی در التصفیه فی احوال المتصوفه ۲۶ نوشته است:" ابتدای این طریقت کیفیت احوال انبیا و اولیاء و صدیقان بوده است".
و نیز شیخ فرید الدین عطار در احوال جنید بیان کرده است:" و جنید هفت ساله بود که سری او را به حج برد و در مسجد الحرام مسئله شکر می رفت درمیان چهار صد پیر و چهار صد قول بگفتند در شرح و بیان شکر، هر کسی قولی. سری جنید را گفت: " تو نیز چیزی گو". جنید گفت:" شکر آنست که نعمتی که خدای - عزو جل - تو را داده است، بدان نعمت در وی عاصی نشوی و نعمت او را سرمایهٔ معصیت نسازی".(تذکرة الاولیاء :۴۱۸).
۲ - کشف المحجوب ترجمهٔ ژوکوفسکی: ۱۴.
۳ - سرزمین هند: ۱۵۷ - ۲۰۸ - اوپانیشاد پیش گفتار جلالی نائینی: ۸۴ - تاریخ ادیان : ۸۵ - ۱۲۰ - ارزش میراث صوفیه: ۱۹ - ۲۲.

به رهبانیت نشان می داده. معلمین این مکتب از راه تحمل درشتی و سختی و ریاضات شاقه در جستجوی راه نجات برآمده اند.[۱]

بودائیزم (Budhism) در حدود نیمهٔ سدهٔ ششم پیش از میلاد پدید آمد. بودا از دوران جوانی به تفکرو تأمل می پرداخت و راه نجات و رستگاری را می جست.چنانکه در آداب و مراسم آئین بودا نیز آثار تعالیم عرفانی موجود است و تصوف در آن اصالت کامل دارد، بدین طریق که هدف تعلیم وی به وسیلهٔ ریاضت و مجاهده از بین بردن انانیت و انفرادیت است. دراین روش زاهد بودائی از بسیاری جهات باصوفی و عارف مسلمان شباهت دارد.[۲]

تصوف غربی

شبه جزیره عرب که مهد بزرگ انبیاءکرام‌بوده وممالک غربی‌که بعدها مذهب یهود[۳] ومسیح[۴] در آنجا پناهنده شده دارای رگه هایی تصوف بوده اند.

یهود که ملت حضرت موسی (ع) به شمار می رود، در واقع از ذوق عرفانی خالی نیست نه فقط احوال و سخنان انبیاء که در زمانهای مختلف در قوم یهودنزول یافتند، حاکی از مکاشفات و الهامات روحانی و جذبهٔ بیخودی و تراوش نوعی از شطحیات عرفانی در نزد آنهاست، بلکه در زهد و ریاضت بعضی از فرقه های یهودهم می توان سابقهٔ عرفان را دریافت. عرفان مکتب یهود اسکندریه اگرچه به وسیله فیلون و پیشرو او " اریستوبولس" (Aristobulus) باحکمت یونان آمیخته شده، ولی غیر از جنبهٔ معرفت رنگ مکاشفه و شهود نیز در آن دیده می شود.[۵]

تصوف مسیحی هم دنباله و تکمله عرفان یهود است، لکن در دین مسیح غایت سلوک اتصال به شخص عیسی است و سالک از انسان عبور نمی کند مگر این که به عشق و اشراق تکیه نماید که غایت آن - مثل تصوف اسلامی - اتحاد باخداست .اساس تصوف مسیحی بررهبانیت است. نه فقط رهبانیت و زهدی که از تعالیم انجیل استنباط می شود بلکه آنچه که نیز موافق باروح مسیحیت است و می‌توان گفت که بیش از هر مذهبی مستعد اخذ آراء زاهدانه و عارفانه است. بنابر استفاده از

---

۱ - اوپانیشاد پیش گفتار جلالی نائینی : ۵۴ - ۵۹.

۲ - سرزمین هند: ۲۰۸ - ۲۲۰ - اوپانیشاد پیش گفتار جلالی نائینی: ۶۰ - ارزش میراث صوفیه: ۲۲ - ۲۳. و بهترین نمونهٔ این شباهت داستان بودا و ابراهیم ادهم است که برای تفصیل آن رجوع کنید به عرفای اسلام (انگلیسی) : ۱۶ - ۱۷ - الصوفیه فی الاسلام ترجمهٔ شربیه: ۲۱ - ۲۲ - زهد و تصوف در اسلام : ۷۴ - تاریخ تصوف : ۱۵۷ - ۱۶۴ - بحثی در تصوف: ۲۷ - ۳۰ - ارزش میراث صوفیه : ۶۶ - ۶۷.

۳ - تاریخ تصوف قبل از اسلام : ۷۶ - ۱۱۵.

۴ - تاریخ تصوف قبل از اسلام : ۱۱۶ - ۱۸۲ - عرفای اسلام (انگلیسی) : ۱۰ - ۱۱.

۵ - ارزش میراث صوفیه : ۲۶ - ۲۸.

همین تمایل مسیحیت به عزلت و زهد و تفکر و تعشق در باب کشف حقیقت ، بعضی از خاور شناسان اروپائی، تصوف اسلامی را تحت تأثیر عرفان مسیحی قرار داده اند، بااینکه بدون تردید هر مذهب و ملت تصوف مخصوص به خود رادارد.[۱]

تصوف یونانی

از مطالعهٔ حکمت یونان معلوم می شود که در بعضی از مکاتب حکمی یونان قدیم نیز جنبهٔ عرفانی وجود داشته است[۲]، به طور نمونه فیثاغورث وافلاطون(Plato) و کلبی ها و رواقیان و افلاطونیان جدید[۳](Neo - Platonians) را می توان نام برد.

افلاطون از همه اینها در این زمینه قدمی جلوتر نهاده است که درک حقیقت و معرفت را به اشراق می داند و بی مدد عشق طی مراحل سلوک را محال می شناسد، لذا آراء و عقایدش در حکمت اشراق و طریقهٔ تصوف تأثیر عمیق داشته است. چنانکه حکمت او از جهت اشتمال بر عرفان مشهور است و مخصوصاًعرفان مسیحی از آن بسیار بهره یافته است.[۴] دیوجانوس (Diogene) نیز فرد کامل کلبی هاست که حکایات بسیار از رفتار و گفتار صوفیانهٔ او نقل کرده اند.[۵]

در فلسفهٔ فلوطین(Plotinus) هم رنگ عرفان قابل ملاحظه است. فلوطین پیشوای دبستان افلاطونیان جدید بود و تصوف یونانی را به اوج کمال رسانید. به عقیدهٔ فلوطین تمام موجودات به منزلهٔ فیضانی هستند از وجود خدا و انسان که وجود او در حقیقت مجموعهٔ بود و نبود است، وقتی

---

۱ - عرفای اسلام (انگلیسی) : ۱۰ - ۱۱ - تاریخ تصوف: ۶۵ - ۷۵ - کلیاتی در باب تصوف اسلامی : ۷۸ - ۷۹ - ارزش میراث صوفیه : ۱۴ و ۲۹ - ۳۲.

۲ -تاریخ تصوف قبل از اسلام : ۱۶ - ۷۶.

۳ - عرفای اسلام (انگلیسی):۱۲ - ۱۳ - تاریخ تصوف: ۷۶ -۱۵۰ -نفحات الانس مقدمهٔ توحیدی‌پور:۶۱ - ۹۱.

۴ - شرح گلشن راز مقدمهٔ کیوان سمیعی : ۴۲ - ارزش میراث صوفیه : ۲۴.

۵ - **محمد علی فروغی نوشته است : " بی اعتنائی دیوجانوس به مردم ، از این رو دانسته می شود که وقتی او را دیدند، میان روز با فانوس روشن می گردید، سبب پرسیدند گفت: انسان می جویم".** سیر حکمت در اروپا ، چاپ سوم، ۱: ۷۰ - ۷۱ .

رومی در غزلی چنین سروده است:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر — کز دیو و دد ملولم وانسانم آرزوست
زین همرهان سست عناصر دلم گرفت — شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
گفتند:" یافت می نشود جسته ایم ما" — گفت:" آنکه یافت می نشودآنم آرزوست"

(کلیات شمس ۱ : ۲۵۵).

علامه دکتر محمد اقبال لاهوری در قرن اخیر از این واقعه آن چنان تأثیری پذیرفته که این سه بیت مولانا را سر لوحهٔ مثنوی" اسرار خودی" قرار داده است.

به نجات واقعی می رسد که از طریق معرفت به وصال خدا برسد. اساس مهم مذهب فلوطین وحدت وجود است و برای درک حقایق بیشتر به شوق و وجد و حال و کشف و شهود توجه دارد تا به برهان عقلی. از این جهت بین تعالیم فلوطین و عقاید تصوف اسلامی شباهتهای بسیار موجود است.[۱]

گذشته از این چند ممالک و ملل و مذاهب که به آنها اشاره کردیم، باید از حکمت هرمسی و گنوسی هم یاد کرد که در ازمنهٔ قدیم از رنگ تصوف عاری نبوده اند. به این ترتیب هیچ ملت و مذهبی در جهان نیست که دارای نوعی تصوف و عرفان نباشد.

ب ـ تصوف اسلامی

شباهت بین تصوف اسلامی و عرفان دیگر اقوام جهان بیشک در خور توجه بسیار است، اما تصوف در جامعه اسلام خاصه قلمرو ایران چنان رنگ یک نحله مذهبی و جنبش فکری به خود گرفته است که در هیچ یک از مذاهب عالم نظیر ندارد.[۲]

در منشاء تصوف اسلامی [۳] از سوی دانشمندان اروپائی فرضیه های گوناگون اظهار گشته است. به قول ادوارد براون (Edward - Browne)تصوف عکس العمل دماغ آریائی است در مقابل مذاهب و عقاید سامی که به زور به نژاد آریائی تحمیل شده است و نیز به گفتهٔ او اصل تصوف طریقه افلاطونیان جدید است.[۴]بعضی دیگر از خاور شناسان ، مثل وینفلد (Whinfield) و نیکلسون (Nicholson) و گولد زیهر (Gold - Ziher)- هم منشاء و سرچشمهٔ مشرب عرفان را افکار یونانیان دانسته اند. وون کریمر (Von - Kremer) و دوزی (Dozy)و ماکس هورتن (Max - Horten) و هارتمان (Hartmann)تصوف را محصول هندوستان می دانند. آسین پالاسیو (Asin - Palacio) ونسینک (Wensink) و تورآندرا (Tor - Andra)آن را فرعی از اصل مسیحیت شناخته اند. عده ای قائل اند که این نفوذ یهودی است در اسلام. بلوشه (Bloche)به تأثیر عقاید و مبادی ایرانی اشارت کرده است. کارادوو (Carra De Yeau)منشاء تصوف اسلامی را در آئین مسیح و دین یهود و حکمت یونان و در ادیان هندو مذاهب ایران سراغ می دهد. ولی بنابر گفتهٔ نیکلسون بین عقاید و افکار مذاهب تشابهی درنظریات هست.[۵] و می توان گفت تصوف اسلامی از عقاید و افکاری که دربین ملل مختلف و ادیان متنوع وجود داشته متأثر گردیده و اندیشه های دینی و فلسفی گوناگون

---

۱ - نفحات الانس مقدمهٔ توحیدی پور: ۹۰ - ۹۱ - ارزش میراث صوفیه : ۲۳ - ۲۵.

۲ - غزالی نامه : ۹۱.

۳ - تاریخ تصوف : ۲ - ۱۹۳ - کلیاتی در باب تصوف اسلامی : ۵۷ - ۹۱ - نفحات الانس مقدمهٔ توحیدی پور: ۲۵ - ۱۰۲ - اسلام در ایران ، ۳۳۱ - ۳۳۶.

۴ - تاریخ ادبی ایران ترجمهٔ علی پاشا، ۱ : ۶۱۱ - ۶۱۳.

۵ - عرفای اسلام (انگلیسی): ۲ - ۳.

در جریان تصوف اسلامی وارد شده است. لیکن این که تصوف اسلامی ، ناچار باید منشاء و سرچشمهٔ غیر اسلامی داشته باشد به هیچ وجه مورد قبول مانیست.

در واقع تصوف جریان فکری واحدی نیست بلکه مجموع جریانهای گوناگون است و در تصوف اسلامی مبادی و اصولی هست که با پاره ای افکار و عقاید غیر اسلامی مناسباتی دارد و ممکن است از بعضی از آنها نیز متأثر باشد،لیکن هیچ یک از این شباهتها، منشاء تصوف را بیان نمی‌کند.حقیقت اینست که اساس تصوف اسلامی از آغاز کاملاً مستقل و خارج از هرگونه تأثیرات خارجی بوده و جزو دین اسلام و اقوال و اعمال پیغمبر اکرم (ص) دین امر دیگری در آن دخالت نداشته است و منشاء و سر چشمهٔ واقعی آن اسلام و قرآن و سیرت نبی است و این نظری است که مورد قبول بیشتر محققان امروزی قرار گرفته است و واقعاً تصوف اسلامی جز حقیقت اسلام چیز دیگری نیست.[۱]

تعریف تصوف [۲]

اقوال و عبارات مشایخ صوفیه و بزرگان طریقت دربارهٔ تصوف به اندازه ای زیاد است که ممکن نیست تعریف آن در چند جمله تحریر شود.

از دانشمندان اخیر نیکلسون (Nicholson) با اعتماد بر مصادر علمی و ادبی اسلامی تا قرن پنجم هجری ، توانسته است هفتاد و هشت تعریف مختلف برای نظریهٔ تصوف گرد آورد و نیز می‌نویسد:" تعاریف بسیار در فارسی و عربی از تصوف شده ولی بعد از همه اینهاباید گفت که تصوف رانمی توان تعریف کرد".[۳]

برای اینکه صوفیه یک فرقهٔ واحد نیست و راه رسیدن ایشان به خدا متعدد است.

از شیخ ابو سعید ابو الخیر میهنی منقول است:" هفت صد پیر از مشایخ در ماهیت تصوف سخن گفته اند و اوّل همان گفت که آخر، اما عبارت مختلف بود و معنی یکی بود که التصوف ترک

---

۱ - شرح گلشن راز مقدمهٔ کیوان سمیعی : ۵۶ - ۶۱ - اصول تصوف:۱۲ - ۱۳ - ارزش میراث صوفیه : ۱۴ - ۱۷ - ایندو ایرانیکا(انگلیسی) ۴ : ۲۳ .

۲ - تاریخ تصوف : ۱۹۴ - ۲۰۶ - مصباح الهدایه مقدمهٔ همائی : ۸۲ - ۸۵ - زهد و تصوف در اسلام : ۸۵ - ۸۷ - نفحات الانس مقدمه توحیدی پور: ۱۵ - ۱۹ - کلیاتی در باب تصوف اسلامی ۳۷ - ۵۶.

۳ - عرفای اسلام (انگلیسی): ۲۵.

نیکلسون قصه ای را که مولانا جلال الدین رومی در مثنوی معنوی تحت عنوان " اختلاف کردن هندیها در چگونگی شکل پیل در شب تار" سروده است شاهد می آورد براینکه به عقیدهٔ صاحب مثنوی هم تعریف تصوف کار مشکلی است - مثنوی معنوی نیکلسون ، دفتر سوم : ۷۲ - ۷۷ - تاریخ تصوف : ۱۹۶ - ۱۹۸.

التکلف".[۱]

ابومنصور عبدالقادربغدادی (م ۴۲۹ ق - ۱۰۳۷ م) که یکی از علماء معروف نیشابور است و در تألیفات خود به صورت خاصی به تعریفات دربارهٔ فرق و عقاید اسلامی توجه داشته ، برحسب حروف ابجد از روی تألیفات بزرگان و اقطاب متصوفه و ثقات آن ها، در حدود یك هزار تعریف دربارهٔ تصوف و صوفیه و نظریهٔ آنها جمع آوری کرده است .[۲]

شیخ شهاب الدین ابوحفص عمر سهروردی (م ۶۳۲ ق - ۱۲۳۴ م)می نویسد: "اقوال المشایخ فی ماهیة التصوف تزید علی الف قول فان الالفاظ وان اختلفت متقاربة المعنی " یعنی اقوال مشایخ و بزرگان در ماهیت و چگونگی تصوف بیشتر از هزار است اما الفاظ مختلف و معانی نزدیك به هم است.[۳]

بنابر گفتهٔ بغدادی و سهروردی ، این که اقوال مشایخ دربارهٔ تصوف از هزار متجاوز است شاید گفتار ایشان مبنی برحدس باشد وگرنه اقوال مشایخ در این باره بسی بیش از این مقدار است و تاکنون کلمات بی شمار برسخنان گذشتگان افزوده است .

بدین طریق درباب تصوف تعریفات وتوضیحات مختلف بیان کرده‌اند و هیچ یك از آنها نمی‌تواند قانع کننده باشد.

حاصل آنکه تصوف از امور شهودی و دریافتنی است نه گفتنی وشنیدنی ومکتب تصوف را اصول و ریاضاتی است که محصول آن اشراق و موجد آن ذات احدیت و محل آن انسان کامل و وسیلهٔ آن حالات نفسانی و ملکات عالی اخلاقی ،و مؤید آن اجتماع ، و قواعد ابتدائی و فنی ، و نتیجهٔ آن اتصال به ذات خداوندی است.سخنان و اقوال مشایخ هرچند به ظاهر مختلف می نماید در واقع نزدیك به یکدیگر و همگی مربوط به یك معنی و یك حقیقت است و پیشوایان صوفیه و بزرگان عرفا برای وصال به حق به روشهای عملی و نظری تصوف و عرفان پرداخته و عشق الهی را اساس و پایه قرار داده اندکه اینک در اینجا به آنها اشاره می شود.

تصوف عملی

همانطورکه در صفحات قبل ذکرشد،تمایل به زندگانی صوفیانه در تمام مذاهب و ملل معمول بوده و به قول لوئی ماسینیون (Louis Massignon) دین اسلام هم دردو قرن اوّل هجری از آن عاری

۱ - اسرار التوحید : ۳۰۹ و ۳۱۲ - مصباح الهدایه مقدمهٔ همائی ، ۸۴.
۲ - نفحات الانس مقدمهٔ توحیدی پور: ۱۵.
۳ - عوارف المعارف سهروردی چاپ بیروت : ۵۷ - مصباح الهدایه مقدمهٔ همائی : ۸۴ - ۸۵ - مقالات شمس مقدمهٔ خوش نویس عماد: د.

نبوده است ۱، اما زهد و تقوای مسلمین صدر اسلام عملی و معتدلانه بوده و در این دوره غالب مسلمین اهل دین و زهد بودند.افاضل مومنینی که درك صحبت پیغمبر(ص) را نموده بودند "صحابه" نامیده می شدند، نسل بعد از صحابه آنهائیکه به فیض صحبت صحابه نایل شدند "تابعین " خوانده می شدند،بعد از دورهٔ خلفای راشدین ، یک دسته از خواص که عنایت خاصی به اموردینی داشتند "زهاد"و "عباد"گفته شدند.بعدها خواص اهل کتاب و سنت که دلشان از زنگار غفلت پاك شده بود و به یاد خدا بسر می بردند به نام " صوفیه " شهرت یافتند.۲

قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیرالعبادی (م ۵۴۷ ق - ۱۱۵۲ م)در اثر" التصفیة فی احوال المتصوفه **" چنین تحریر فرموده " : هرکه صافی ترصوفی تر، محمدعلیه السلام از همه عالم صافی تربود پس از همه صوفی تربود" ۳ بنابه گفتهٔ دکتر سید حسین نصر نیز نخستین و کاملترین عارف پیغمبراسلام حضرت محمد (ص) است و پس از وی حضرت علی بن ابی طالب (ع) عالی ترین نمایندهٔ باطن اسلام بوده است.پیغمبر(ص)عادت داشت که در جاهای آرام و دوری مانند غارکوه حرا عزلت و خلوت اختیارکند و در همه این عزلتها به انجام آداب اساسی ذکر می پرداخت .برپایهٔ همین اعمال پیغمبر(ص) و گفتارهای اوست که صوفیان آداب و اعمال خود را بنانهاده و تا امروز از آن پیروی می کنند. در این باره بیشتری از صحابه مانند علی (ع) و ابوبکر و سلمان و بلال و ابوذر و عمار و صهیب و افراد دیگری که باطن اسلام را از پیغمبر (ص) تعلیم گرفته بودند اقتدامی کردند، مخصوصاً اصحاب صفه -که صوفیه آنها را از پیشروان خویش می شمارند- نمونهٔ فقر و قناعت محسوب می شدند و در آن زمان همین زهد و قناعت تصوف اسلامی به شمارمی رفت . ۴**

در دو قرن اوّل اسلام ، هشت امام اوّل در مرحلهٔ نخستین تصوف -که به صورت عملی بود - تأثیر اساسی داشته اند و نیز بعضی از آنان سهمی اساسی در تشکیل فرقه هائی از تصوف دارند. گذشته از صحابه وائمه بعضی تابعین هم به پارسائی و خدا ترسی شهرت یافته اند، از جمله اویس قرنی -که محتاج به شرح نیست - و حسن بصری (م ۱۱۰ ق - ۷۲۸ م)را باید نام برد، که صوفیه آنها را بعدها از پیشوایان خویش شمردند.

جمعی از محققان معتقدند که اصطلاح تصوف و صوفی در نیمهٔ دوم سدهٔ دوّم قمری

---

۱ - تاریخ تصوف : ۴۲.

۲ - نفحات الانس : ۲۸ - تاریخ تصوف : ۱۷ - ۱۸ - شرح گلشن راز **مقدمهٔ کیوان سمیعی** : ۲۶.

۳ - التصفیه فی احوال المتصوفه: ۲۹.

۴ - سه حکیم مسلمان ترجمهٔ **احمد آرام** : ۱۱۲، ۱۱۴ - ارزش میراث صوفیه : ۵۵ و مقایسه شود با التصفیه فی احوال المتصوفه: ۲۹ - نفحات الانس **مقدمهٔ توحیدی پور**: ۳۰.

(هشتم‌میلادی)به وجود آمده و نخستین کسی که به نام صوفی خوانده شده ، ابو هاشم کوفی (م. ۱۶۰ ق - ۷۷۶م) بوده.۱ در همین اوان زهاد به نام صوفیه شهرت یافتند، از آن جمله رابعه عدویه (م. ۱۳۵ق - ۷۵۲ م)، ابراهیم ادهم (م . ۱۶۰ ق - ۷۷۶ م)داود طائی (م . ۱۶۵ ق - ۷۸۱ م)، شفیق بلخی (م. ۱۷۴ ق - ۷۹۰م) و فضیل بن عیاض (م. ۱۸۷ ق - ۸۰۲ م) که هیچ وقت از طریق مذهب حقه اسلامی خارج نمی شدند، معروف اند.

معروف کرخی (م. ۲۰۰ ق - ۸۱۵ م) که نسبت اکثر مشایخ صوفیه به وی منتهی می شود و سلسلهٔ وی را به همین جهت ام السلاسل خوانده اند و مطابق کتاب طرایق الحقایق چهارده سلسلهٔ تصوف از او منشعب گشته است ۲ عارفی بوده میانه رو - معتقد به توحید ونه وحدت وجود- بعد در قرون سوّم و چهارم چهره های برجستهٔ تصوف از قبیل بشرحافی (م. ۲۲۷ ق - ۸۴۱ م)، محاسبی بغدادی (م. ۲۴۳ ق- ۸۵۷ م)، سری سقطی (م. ۲۵۶ ق - ۸۷۰ م)، ابوالحسین نوری (م.۲۹۵ق-۹۰۷م)، جنید بغدادی (م. ۲۹۸ ق - ۹۱۰ م) حسین منصورحلاج (م.۳۰۹ق - ۹۲۱م)، شبلی (م. ۳۳۴ ق- ۹۴۵ م)،ابو احمد ابدال چشتی ۰ (م. ۳۵۵ق - ۹۶۶م)،ابو القاسم نصرآبادی (م.۳۶۹- ۹۷۹م) و ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی(م. ۳۷۱ - ۹۸۱م) پدیدار شدند و خراسان و بغداد مراکز مهم تصوف گشتند و افکار تازه ای از قبیل عشق و محبت و عرفان و معرفت وارد تصوف گردید ولی باآن همه تحولات و تغییرات تمام اینها مراعات شدید شریعت اسلامی و تشریفات و ممنوعیت های آن راواجب می دانستند۳ و تصوف آنان طریقهٔ عملی بود نه نظری ، چنانکه جنید بغدادی گفته:" ما این تصوف به قیل و قال نگرفتیم و به جنگ و کار زار به دست نیاورده‌ایم، اما ازگرسنگی و بیخوابی یافته ایم و دست داشتن از دنیا و بریدن از آنچه دوست داشته‌ایم و در چشم آراسته".۴

همچنین درقرون پنجم و ششم مشایخ معروف مثل ابو اسحق کازرونی(م.۴۲۶ق - ۱۰۳۵م)، ابو القاسم قشیری(م. ۴۶۵ - ۱۰۷۲م) ، علی بن عثمان هجویری (م. ۴۸۰ - ۱۰۸۷ م)، خواجه عبدالله انصاری(م. ۴۸۱ - ۱۰۸۸م)، احمد غزالی(م. ۵۲۰ - ۱۱۲۵م)، شیخ احمد جام (م.۵۳۶ق-۱۱۴۱م)، عبد القادر گیلانی(م. ۵۶۱- ۱۱۶۶م)، ابو النجیب سهروردی (م.۵۶۳ق-۱۱۶۷م) و امثال آن ها ، در عین حال که صاحب تصانیف بوده اند، جنبهٔ عملی تصوف آنان برجنبهٔ علمیشان غلبه داشته است .

حتی در قرن هفتم هجری که مکاتب عرفانی مختلف در پیشرفت بودند و ابن عربی عرفان

۱ - نفحات الانس: ۳۱ و مقدمهٔ توحیدی پور: ۱۵ .مصباح الهدایه مقدمهٔ همائی : ۸۶ - ارزش میراث صوفیه : ۶۶.
۲ - طرایق الحقایق۲ : ۳۰۶ - ارزش میراث صوفیه : ۷۱.
۳ - اسلام در ایران : ۳۳۹.
۴ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء : ۴۲۰ - تاریخ تصوف : ۱۹.

نظری را به اوج کمال رسانده بود، اکثر متصوفین از تصوف عملی هم قدمی بیرون نمی گذاشتند. مکتب سهروردی را مکتب عملی عوارف المعارف شیخ شهاب الدین عمر سهروردی باید خواند که تصوف او عبارتست از زهد و عبادت و رعایت فرائض و سنن ، و شیخ از راه شیخ زکریای مولتانی متعلق به همین مکتب می شود.

تصوف نظری

تصوف در قرن سوّم به تدریج از سادگی اوّل بیرون آمد و از یک طرف تحت قوانین حزبی درآمد و صاحب تشکیلات رسمی گردید و از سوی دیگر با عقاید عرفانی افلاطونیان جدید و طریقهٔ بودائیان هند درآمیخت و صورت علمی و مسلکی ممتاز پیدا کرد و تعلیمات عرفانی مانند وحدت وجود و فناء فی الله و بقاء بالله از این قرن به بعد داخل مسائل تصوف گردید تا به شکل فنی مخصوص باموضوع و مبادی و مسائل خاص در ردیف سایر علوم و فنون اسلامی در آمد.[1]

در آن زمان بایزید بسطامی (م. ۲۶۱ - ۸۷۴م) در خراسان و جنید بغدادی در بغداد سرگرم فعالیت و تربیت شاگردان صوفی مشرب بودند. بارونق یافتن بغداد ، صوفیه هم مثل سایر فرق در آنجا جوشیدند. در این شهر که مرکز مجادلات اهل نظر بود ، همواره در مجالس و محافل از ذات و صفات و جبر و اختیار بین حکما و متکلمان بحث و گفتگو می شد، این محیط فکری بغداد صوفیه را با معارف یونان و تعالیم نو افلاطونیان و یهود و نصاری و افکار مجوس و مانی آشنا کرد و آنها دانسته یا ندانسته چیزهائی اخذ کردند که سبب توسعه و غنای تعالیم خودشان شد، همین نکته بود که بعضی از خاور شناسان را برآن داشت که به اشتباه افتند و منشاء تصوف را تنها همین ماخوذات و یا بعضی از آنها بشمارند و فراموش کنند که تصوف و عرفان از آغاز دورهٔ اسلامی دربین مسلمانان به وجود آمده بود.[2]

این آمیزش بین عرفان و فلسفه ، تصوف را از حال سادگی خارج نمود و در عقاید و افکار صوفیان و حتی اعمال آنان تأثیر عمیق کرد، به حدیکه تصوف از بساطت اولیه بیرون آمد و رنگ نظری و علمی به خود گرفت.[3] حارث محاسبی و ذوالنون مصری(م . ۲۴۵ ق - ۸۵۹م) از پیشروان روش فلسفی تصوف به شمار رفتند.

ذوالنون کسی است که در معرفت سخن محققانه گفته، از علوم غریبه و کیمیا اطلاع داشته و

---

۱ - غزالی نامه: ۹۴ و ۹۶ - ۹۷.
۲ - ارزش میراث صوفیه : ۷۰ - ۷۱.
۳ - شرح گلشن راز مقدمهٔ کیوان سمیعی : ۳۰.

افکار و عقاید نو افلاطونی را در تصوف اسلامی وارد کرده است[۱]. ذو النون مسائل متنوع و مختلفی را در یکجا گرد آورد و پس از او جنید آنها را مرتب و مبوب ساخت و از آن به بعد ابو بکر شبلی به شرح و بیان و توضیح مسائلش پرداخت. زحمات این سه نفر و چند تن دیگر سبب شد که تصوف بعد ها موضوعیت علمی پیدا کند[۲]. در همین زمان چهره های نامدار دیگر در تصوف روی کار آمدند که کلمات فصیح و نافذ ایشان بر جای مانده و در روح صوفیان نسلهای پس از آن منعکس شده، از آن جمله است حکیم خراسان بایزید بسطامی که گفته های تناقض آمیز یا "شطحیات" که مبتنی بر تجربه های شخصی او دربارهٔ مرحله وصال نهائی باحق است، وی را به عنوان نمایندهٔ عقلانی ترین شکل تصوف مشهور ساخته است[۳]. علاوه برآن محمد بن علی حکیم ترمذی(م. ۲۵۵ - ۸۶۹م)، سهل بن عبدالله تستری(م.۲۸۳ ق - ۸۹۵م)، ابو الحسین نوری، حسین بن منصور حلاج و دیگران را باید نام برد که تصوف نظری را توسعه و پیشرفت دادند.

در قرون چهارم و پنجم هجری ، در همان زمان که هنر و علم اسلامی به اوج خود رسید، بیان سنت تصوف به وسیلهٔ تألیفات بزرگ عرفانی شروع شد و کتب معتبری مانند کتاب اللمع تألیف ابونصر سراج طوسی(م. ۳۷۸ ق - ۹۸۸م)، قوت القلوب تألیف ابو طالب مکی(م. ۳۸۶ق - ۹۹۵م)، التعرف لمذهب التصوف ، تألیف ابو بکر بخاری کلاباذی (م. ۳۹۵ق - ۱۰۰۴م)، طبقات الصوفیه تصنیف ابو عبدالرحمن سلمی(م. ۴۱۲ ق- ۱۰۲۱ م)، رسالة القشیریه تصنیف ابو القاسم قشیری و کشف المحجوب تصنیف علی بن عثمان تدوین شد که در این آثار جمله های زیبا و شطحیات و کلمات قصار و اقوال حکیمانهٔ صوفیان قدیم جمع آوری و قواعد و آداب سلوک معین شده است. در همین دوران ، تصوف قالب شعر فارسی را چونان محمل جدیدی برای خود برگزید و سنت شعری را ابوسعید ابو الخیر(م. ۴۴۰ق - ۱۰۴۸م) در عرفان اسلامی وارد کرد.[۴]

در اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم مسایل تصوف و عرفان به وسیلهٔ عارفان برجسته مانند محمد غزالی(م . ۵۰۵ق - ۱۱۱۱م) و عین القضاة همدانی (م. ۵۲۵ - ۱۱۳۱م) ، به شدت جنبهٔ نظری و فلسفی یافت و مؤلفات ایشان مورد استفادهٔ شهاب الدین یحیی سهروردی معروف به شیخاشراق (م. ۵۸۷ - ۱۱۹۰م) قرار گرفت و زمینه برای شیخ اکبر محی الدین ابن عربی هموار گشت[۵].

---

۱ - ارزش میراث صوفیه : ۷۲ - ۷۳ - اسلام در ایران : ۳۳۹ - ۳۴۰.
۲ - شرح گلشن راز مقدمهٔ کیوان سمیعی : ۷۰.
۳ - سه حکیم مسلمان ترجمهٔ احمد آرام : ۱۱۶.
۴ - همان : ۱۱۷ - نفحات الانس مقدمهٔ توحیدی پور : ۱۳۴.
۵ - میتو دولوجی اسلام در تاریخ (انگلیسی): ۱۱۵ - معارف اسلامی: ۳۴ - ۳۵.

چنانکه در قرن هفتم هجری هر چند طریقهٔ شیخ نجم الدین کبری و شیخ شهاب الدین عمر سهروردی مورد توجه بزرگان قرار گرفته ، ولی ابن فارض (م. ۶۳۲ق - ۱۲۳۴م) و ابن عربی عرفان نظری را به اوج کمال رساندند. انتشار عقاید ابن عربی در مشرق زمین ، پیش از همه توسط صدر الدین قونوی (م. ۶۷۳ - ۱۲۷۴م) صورت گرفته است که از مشایخ بزرگ صوفیه است و یکی از شاگردان مهم او شیخ عراقی است. وی در نتیجهٔ الهامی که در یکی از مجالس درس صدر الدین که دربارهٔ عقاید ابن عربی برای او حاصل آمده کتاب لمعات خود را تألیف کرد که بیش از هر کتاب دیگر در معرفی ابن عربی به فارسی زبانان تأثیر داشته است[۱].

از قرن پنجم به بعد علاوه برکتب منثور، آثار منظوم نیز وسیله ای برای بیان معتقدات صوفیانه شد و شعر هم جنبهٔ فلسفی یافت و سنائی و عطار و مولوی و عراقی و امثال آن ها ظهور کردند. از این شاعران نام آور عراقی یک مزیت خاص دارد و آن اینست که عراقی تصوف و اعتقادات نظری شیخ محی الدین ابو بکر ابن عربی را منظوم ساخته و مسلک عرفانی او را توسعه و گسترش داده است. بعد از وی شیخ محمود شبستری و حافظ و جامی نیز همین روش را دنبال کرده‌اند.

تصوف و عشق الهی

عشق روح و روان تصوف و عرفان است و عقیدهٔ عشق الهی در تصوف اسلامی یک هدف عالی است. صوفی نسبت به خدا عشق می ورزد و از اطاعت و بندگی او لذت می برد و باحضور قلب و صفای نیت و خلوص عقیدت و صدق لهجت او را عبادت می کند و دمی از ذکرش غافل نمی ماند، این عبادت و بندگی نه از آن جهت است که از آتش دوزخ و عتاب الهی بیم دارد و یا دل به نعیم بهشت و راحت باقی بسته است، صوفی از عبادتی که در حقیقت سودای بهشت و دوزخ و معامله باخداست بیزار است ، خدا را عبادت می کند و چون لایق عبادت است، خدا را دوست دارد چون او نیز بندگان خود را دوست می دارد. به مصداق یحبهم و یحبونه،[۲] لذا از خدا باید خدا را خواست[۳] که مبداء و سرچشمهٔ عشق اوست .

از پیشروان قدیم صوفیه تنها عارفی که بیشتر از دیگر صوفیان از عشق و محبت الهی دم می‌زد رابعه عدویه بود[۴] . در قرن سوّم از یک سو بایزید بسطامی به ظهور آمد و مردم را به حال دعوت

۱ - سه حکیم مسلمان ترجمهٔ احمد آرام : ۱۵۹ - ۱۶۰ - ارزش میراث صوفیه : ۱۳۹.
۲ - قرآن (سورة مائده) : ۵ / ۵۴.
۳ - شعر و ادب فارسی : ۸۸ و نیز مقایسه شود با اسلامک کلچر (انگلیسی)،۴ اکتبر ۱۹۷۱: ۲۶۷.
۴ - نفحات الانس مقدمهٔ توحیدی پور: ۱۳۲ - ارزش میراث صوفیه : ۶۲ - ۶۳.

نموده " سکر عشق الهی"را تبلیغ می کرد. و از طرف دیگر جنید بغدادی بر خلاف بایزید صحو را بالاتر از حالت سکر می دانست ولی باوجود آن به قول عطار نیشاپوری "جنید همه درد و شوق بود"[1] و اعتقاد به هوشیاری در محبت داشت بازهم در گفتار متصوفهٔ پیشین به ندرت دیده می شود که راجع به عشق سخنی گفته باشند. اما در قرن چهارم وقتیکه تصوف، به صورت علمی و نظری درآمد، اکابر این طایفه علاقهٔ شدیدی به موضوع عشق پیداکردند، چنانکه در سخنان حلاج و شبلی نشانه‌های عشق و محبت بیشتر از زمان قبلی است، در نتیجهٔ همین کمال محبت و نهایت عشق به حق ، حلاج به دعوی حلول و اتحاد پرداخت ، سخن از انا الحق گفت متهم به ادعای الوهیت شد و بر سر دار رفت[2].

به عقیدهٔ امام محمد غزالی ، مقام نهم، یعنی عشق عرفانی به خداوند اوج طریق روحانی را تشکیل می دهد، چنانکه در فاصلهٔ قرن های پنجم و نهم هجری، شاعران صوفی مشرب ، عشق عرفانی به خداوند را به شکل تمثیلات جسمانی ترسیم نموده اند[3] و باآنهمه شور و حرارت از آن سخن گفته اند که بیشتر از صوفیه و عرفا مسئله عشق ربانی را توسعه داده اند. نخستین رباعیات صوفیانه توسط بابا طاهر عریان همدانی (م. ۴۱۰ق - ۱۰۱۹م) و شیخ ابو سعید ابو الخیر میهنی سروده شد، اما رباعیات بابا طاهر ، سوختهٔ آتش عشق الهی که فهلویات خوانده می شود ، مهمترو پرسوزتر است که حاکی از جذبه و ذوق و شور و شوق او به ذات خداوندی است. بدین وسیله شعر فارسی هم رنگ تصوف گرفت و زمینه برای سنائی و عطار و مولوی و عراقی و شبستری و حافظ و جامی فراهم آمد که آثار آنها آکنده از مطالب عشق عرفانی است که منشاء اصلی آن خداونداست. مولوی دربیان سوز و درد ، نی را به شکایت در آورد و از زبان او سخنهای دردناک گفت[4]. شیخ اصلاً سوختهٔ عشق الهی است و در اشعار خویش غیر از عشق حق، به موضوع دیگرنپرداخته است.

از سوی دیگر دسته ای از عرفا، در مظاهر صوری جمال الهی را می بینندو عشق می ورزند. نزد آن ها عشق مایهٔ حقیقت است و خلقت نتیجهٔ عشق است،خالق یعنی خدا عاشق و مخلوق معشوق است و چون مخلوق نتیجهٔ خالق است پس معشوق هم خود اوست[5]. ابو حلمان صوفی که در قرن سوّم می زیست بدین روش مشهور بود، پیروان او در برابر زیبا رویان در کوی و بر زن به سجده می افتادند و شاهدان را نماز می بردند[6]. بعد چهره های برجسته ای از متصوفه به ظهور آمدند که آنها مکتب عشق الهی را ترویج دادند.برای بررسی عشق و کیفیت عرفانی آن از دیدگاه

---

۱ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء : ۴۱۷.
۲ - نفحات الانس مقدمهٔ توحیدی پور : ۱۳۳ - ارزش میراث صوفیه :۷۵ - ۷۹.
۳ - اسلام در ایران ۳۵۳ و ۳۶۱.
۴ - ارزش میراث صوفیه : ۴۵.
۵ - سیر حکمت در اروپا ۳ : ۱۸۶.
۶ - مناقب اوحد الدین کرمانی مقدمهٔ فروزانفر : ۳۹.

بزرگان عرفا، مدارک و مآخذی در دست است[1] که بعضی از آنها[2] در اینجا ذکر می شود مانند، سوانح العشاق احمد غزالی، لوایح عین القضاة همدانی، مونس العشاق شهاب الدین یحیی سهروردی، عبهرالعاشقین روزبهان بقلی(م.۶۰۶ق - ۱۲۰۹م)، رسالهٔ عشق سیف الدین باخرزی (م.۶۵۹ق-۱۲۶۱م) ولمعات عراقی که در زمانهای مختلف به رشتهٔ تحریر در آمده، ولی از همه اینها مؤخر الذکر دارای اهمیت زیادی است که شروح متعدد بر آن نوشته شد و ازکتب درسی تصوف به شمار می رود[3].

این دسته از صوفیه از قبیل احمد غزالی و روزبهان بقلی و اوحد الدین کرمانی و فخر الدین عراقی معتقدند که جمال آئینه طلعت غیب و مظهر جمال الهی است و جمال دوستی نشانهٔ عشق به کمال است زیرا جمال پرتوی ازکمالی است که صوفی در راه وصول به آن کوشد و به قول شیخ روزبهان "عشق طبیعی منهاج عشق روحانی است و عشق روحانی منهاج عشق ربانی است"[4] و عراقی در لمعات خدا را عشق دانسته که برخویشتن عاشق شده و به صورت معشوق درکسوت اعیان موجودات در آمده است. مثنوی عشاقنامه عراقی نیز حاکی از همین نوع داستان های عشق الهی است در پردهٔ عشق مجازی.

ج ـ تصوف در عصر عراقی

شیخ از مشایخ بزرگ وعرفاء معروف ایران در قرن هفتم هجری می زیسته است. در اوایل قرن هفتم، ایران با یکی از بزرگترین مصائب تاریخی یعنی حملهٔ مغولان خونخوار و آدم کش مواجه شد و یلغارهای پیاپی مغول و تاتار به ممالک مختلف و از آن جمله ایران تا نیمهٔ دوّم قرن هفتم امتداد یافت[5]. ولی باهمه کشتارها و غارتها و ویرانیها که براثر ترکان و مغولان در ایران رخ داد، تصوف اسلامی به نحوی که در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم رایج بود، از رواج نیفتاده و قوت خود را از دست نداده بود[6] بلکه برعکس در روزگار تاتار و مغول تصوف بازار گرمتری یافت. فزونی آلام و مصائب و توالی فسادها و انقلابات، مردان صوفی مشرب را غالباً به تعلیم و هدایت آنها متمایل می کرد و نه فقط در ایران بلکه در بسیاری از ممالک اسلامی چون هندوستان و ترکستان و روم و شام و

۱ - عشق و عرفان : ۳۳.

۲ - برای آشنائی بیشتری باکتب و رسایل عرفانی که در باب عشق معنوی و مجازی نگاشته شده. رجوع کنید به مجله در اسلام (اکتبر ۱۹۳۳): ۸۴ - ۱۰۹ که در اینجا خاور شناس معروف آلمانی ایچ ریتر تعدادی از این قبیل رسایل را معرفی نموده است.

۳ - صفا تاریخ ادبیات ج ۳، ۱ : ۱۶۵.

۴ - عبهر العاشقین : ۴۲ - تاریخ تصوف : ۴۰۲ - ۴۰۶ - فرهنگ اشعار حافظ ۱ : ۲۹۴.

۵ - تاریخ تحول نظم و نثر : ۳۹.

۶ - صفا تاریخ ادبیات، ج ۳، ۱ : ۱۶۱.

مصر و افریقا نیز دوران شکفتگی تصوف بود[۱] که شیخ در اکثر آن بلاد، مسافرتها کرد و دانست پناه‌گاه هائی که در ولایت سند و آسیای صغیر وجود داشت از همه آنها برای حفظ علم و ادب و تصوف و عرفان مهم تر است. عراقی نیز بیشتر عمر خود را، در مولتان و قونیه، که از مراکزعلمی و عرفانی معروف آن زمان بودند، بسر برده است.

هنگامی که مغول و تاتار بر ایران حمله کردند، کمتر شهر و دیاری در ایران از دسته های صوفیه خالی بود و شماره خانقاههای سالکان واهل مجاهدت و ریاضت، حساب و شماری نداشت و هجوم خلق غارت زده به خانقاه ها ادامهٔ تعلیمات و تبلیغات مشایخ صوفیه را تسهیل می کرد و اعتقاد مردم مصیبت دیده را به آنان راسخ تر می نمود. قبایل ترکان و تاتاران و مغولان نیز بعد از قبول دین اسلام تحت تأثیر بزرگان و صوفیان قرار گرفتند و یا برای ادامهٔ حکومت بر خلق صلاح خود را در رعایت حال خانقاهیان و تأیید آنها دانستند و این امرهم به رواج و گسترش تصوف و عرفان اسلامی در قرن هفتم هجری کمک کرد[۲]. چنانکه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم چهار مکتب تصوف وعرفان به وجود آمد، مانند سلسلهٔ کبرویه در مشرق ایران و سلسلهٔ سهروردیه در بغداد و مکتب ابن عربی در مغرب و مکتب مولوی در آسیای صغیر، که به هر یک از این سلاسل و مکاتب عده ای از شیوخ بزرگ صوفیه منسوب بودند.

اینک در اینجا شمه ای از مختصات معنوی و تعلیمی مکاتب چهارگانه طریقت اسلامی مذکور می گردد:

۱ ـ مکتب کبروی

مکتب کبروی منسوب به شیخ ابوالجناب نجم الدین کبری(م. ۶۱۸ق - ۱۲۲۰م) است از بزرگترین عرفای ایرانی در اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجریست. در این زمان او، بااتحاد بخشیدن بین جنبه های عملی و نظری تصوف و طرح مباحث علمی و فلسفی و ارائه شیوه ای خاص در تحلیل مسائل و رموز سلوک، عرفان اسلامی را طرحی نو بخشید[۳] و باید گفت که اصول تصوف شیخ نجم الدین کبری حد فاصلی است میان اصول عرفان کسانی که پیش از او بوده اند، یعنی اصول متصوفهٔ قرون چهارم و پنجم در خراسان و اصول مشایخی که پس از او آمده اند مانند ابن عربی و صدر الدین قونیوی و عراقی.

---

۱ - ارزش میراث صوفیه ۹۱: ۹۳ - ۹۴.

۲ - صفا تاریخ ادبیات، ج ۳، ۱: ۱۶۰ - ۱۶۲.

۳ - تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری، ک - ل.

شیخ نجم الدین کبری به مراحل سلوک برای وصول به عرفان و درک حضرت حق اهمیت بسیار می داده وبه کشف و شهود هم معتقد بوده و مانند صوفیه قبل از خود بیشتر مایل بوده است که عملیات صوفیان را مورد بحث قرار دهد و برای کسب دانش حقیقی و عرفان حق خلوات را زیاد مورد توجه قرار داده و مسائل ماوراء الطبیعه و متافیزیک (Metaphysics) را از جنبهٔ عرفانی به نحو کامل توجیه کرده و آثارش که بعداً با نوشته های ابن العربی توأم گردید پایه تئوریهای فلسفی (Philosophical Theories)در خصوص مسائل ماوراء الطبیعه در قرون بعد گشت.[۱]

به قول فروزانفر نیز طریقهٔ شیخ نجم الدین کبری به شهادت آثار وی متمایل به تصوف بلاد غربی اسلام و اسلوب محی الدین صاحب فتوحات مکیه است. چنانکه در فوایح الجمال و فواتح الجلال نمونه های این مشابهت از قبیل تجسم اشخاص و خیالات و ظهور صور غیبی و اسرار حروف و دیدن آیات به صورت اشکال هندسی و نقاط مشاهده می شود. تصور می رود که نجم‌الدین کبری این معانی را در دوران سفرهای خودش ، از مصر و بلاد غربی اسلام ارمغان آورده و تصوف روشن و لطیف ایرانی را متحول ساخته است[۲] و نیز تصنیفات و رسالات شیخ کبری حاوی بیان تعبیرات گوناگون صوفیانه از اعمال صوفیان مراحل سلوک، خلوات، احوال ، مقامات و مشاهده و مکاشفه برای وصول به مرحلهٔ عرفان و نیل به مرتبهٔ بقاء بعد الفناء به حق است[۳].

به روایتی شرایط چهارده گانه سیرو سلوک عرفانی مکتب کبرویه که بعدها ذهبیه نیز نامیده شد، به قرار زیر بیان شده است:

۱ - قابلیت ماده و استعداد.
۲ - بصیرت قلبی.
۳ - احتراز و دوری از منکران جاهل و اهل غفلت.
۴ - تقوی و پرهیز از محرمات و منهیات شرع الهی.
۵ - در سایهٔ پیر زاهدان و مرشد کامل و عارف و صاحبدل سیر و سلوک کردن.
۶ - پیروی از عارفان کامل در اعمال طریقت و حقیقت .
۷ - توبه.
۸ - تلقین و تعلیم ذکر حق از مربی کامل.
۹ - بی اعتنائی به مال و جاه دنیوی .
۱۰ - اخلاص.
۱۱ - منزل مراقبه.

---

۱ - مکتب شیخ نجم الدین کبری ۲ : ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶.
۲ - شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار : ۲۸.
۳ - مکتب شیخ نجم الدین کبری ۲ : ۱۳۱۰.

۱۲ - پیروی کامل از اعمال و کردار صاحب شرع.
۱۳ - حصول معرفت.
۱۴ - فناء سالك در نور ولایت.[۱]

بدین طریق اقطاب سلسله کبرویه ذهبیه به جهت نگه داشتن احکام شریعت و قواعد طریقت و حقیقت از کامل ترین نمونه های ارباب علم و عرفان و اصحاب فقر و تصوف در عالم اسلامی هستند.

۲ ـ مکتب سهروردی

شیخ الشیوخ شهاب الدین ابو حفص عمر(م. ۶۳۲ق - ۱۲۳۴م) مؤسس مکتب سهروردی است و بنابه روایت طرایق الحقایق این سلسله منسوب به شیخ ابو النجیب ضیاء الدین عبد القاهر سهروردی است[۲]. به قول جلال الدین همائی در این مکتب علوم عرفانی و تعلیمات تصوف در درجهٔ اعلی بوده و بادقیق ترین جنبه های مشرب معنوی و عرفانی رابطه داشته است. متصوفهٔ قرون هفتم و هشتم هجری که سلسلهٔ مشایخ سهروردیه را تشکیل می دهند، در تحت تعلیم و تربیت دو مکتب بودند، یکی مکتب علمی و نظری محی الدین ابن عربی و دیگر مکتب عملی و معتدل سهروردی. به این ترتیب که علوم عرفانی را از کتب محی الدین ابن عربی و اشعار ابن فارض یاد می گرفتند و اعمال طریقت و رسوم خانقاه را از رسالهٔ قشیریه و احیاء العلوم غزالی و عوارف المعارف سهروردی می‌خواندند. از اینرو فتوحات مکیه و فصوص الحکم ابن عربی و تائیه ابن فارض مابین ایشان بسیار اهمیت داشته و بیشتر شروح و تعلیمات مهم- که براین کتابها نوشته شده- از مشایخ بزرگ این سلسله است[۳].

در عین حال علوم عرفانی در این مکتب باشرع و زهد آمیخته است و پیروان این مکتب تلاوت قرآن و احادیث نبوی و فرایض شرعی را بسیار اهمیت می دادند و علاقهٔ زیادی به سفر و زندگی اجتماعی داشتند. سفر یکی از کارهای صوفیان است که برای دیدار و کسب فیض از صاحبدلان و عارفان واقع می شود. این امر به اصطلاح صوفیه"سیر آفاق و انفس" بوده و در آن کار مداومت می ورزیدند و برای مسافر آداب و مقرراتی ترتیب داده اند. این آداب و مقررات در عوارف المعارف سهروردی به شرح تمام ذکر شده است[۴]. بزرگان سهروردی با حکمرانان وقت رابطهٔ

---

۱ - مکتب شیخ نجم الدین کبری ۲ : ۱۲۴۲ - ۱۲۹۸.
۲ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۰۶.
۳ -مصباح الهدایه مقدمهٔ همائی : ۴۵ - ۴۶.
۴ - شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا : ۷۰.

نزدیکی بر قرار کردند و نفوذ خود را همیشه برای استفاده رساندن به خلق خدا به کار می بردند. شیخ شهاب الدین سهروردی نزد خلفاء و سلاطین مقبول بود و مکرر به عنوان سفارت و رسالت نزد شاهان وقت می رفت و همه جا مورد احترام واقع می شد۱ . همینطور شیخ بهاء الدین زکریا – سر سلسلهٔ سهروردیان هندو مراد و پیر طریقت عراقی – نیز باسلاطین و حکام زمان رفت و آمد داشت و مرد محترمی بود.

بنا به نوشتهٔ میکلیگن، بین سهروردیه هشداردم و ورد کلمه الله هو رواج دارد، آن ها به ذکر جلی و خفی هر دو اعتقاد دارند. نسبت به سماع بی اعتنا هستند و برای تلاوت قرآن اهمیت زیادی قائل می باشند۲. در این ضمن در کتاب فواید الفواد هم منقول است:" ذکر شیخ شهاب الدین سهروردی افتاد رحمة الله علیه که او سماع نشنیدی . برلفظ مبارک راند که شیخ نجم الدین کبری علیه الرحمه والرضوان گفتی که هر نعمتی که در بشر ممکن است شیخ شهاب الدین را دادند الا ذوق سماع" ۳.

اما از مؤلفات سهروردیه مثل عوارف المعارف و مصباح الهدایه چنین برمی آید که مشایخ این مکتب به کلی از سماع احتراز نمی کردند. چنانکه در این کتابها فصولی در باب سماع نوشته شده است. شیخ شهاب الدین سهروردی چهار باب از کتاب عوارف المعارف ۴ را به بحث در سماع

---

۱ – ارزش میراث صوفیه : ۹۰ – مناقب العارفین ۱ : ۴۴ – ۴۵ " منقولست که خلیفهٔ بغداد شیخ شهاب‌الدین سهروردی را رحمة الله علیه به خدمت سلطان علا الدین کیقباد به رسالت فرستاده بود".
الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه: ۲۹۹ ، " ذکر وصول شیخ الشیوخ فی العالم قطب الاوتاد والافراد لسان الحق شهاب الملة والدین هادی المسلمین عمر بن محمد السهروردی – رضی الله – به رسالت از حضرت خلافت نزد سلطان علاء الدین کیقباد – انار الله برهانه".

77-Census Report For The Punjab, p. 193;

آب کوثر: ۲۵۴ – شرح احوال و آثار بهاء الدین زکریا: ۱۰.

۳ – فواید الفواد :۵۶ و نیز ۵۷ ملاحظه شود" بعد از آن سخن در استغراق شغل شیخ شهاب الدین افتاد، فرمود که وقتی شیخ اوحد کرمانی رحمة الله علیه بر شیخ شهاب الدین آمد. شیخ مصلای خود پیچید و زیر زانو نهاد و این معنی نزدیک مشایخ غایت تعظیم داشته باشد. الغرض چون شب در آمد ، شیخ اوحد سماع طلبید ، شیخ شهاب الدین قوالان را طلب فرمود و مقام سماع مرتب کرد و خود به گوشه رفت و به طاعت و به ذکر مشغول گشت. شیخ اوحد و آنها که اهل سماع بودند به سماع مشغول شدند. چون بامداد شد خادم خانقاه به خدمت شیخ شهاب الدین آمد رحمة الله علیه و گفت که شب را سماع بود هر آئینه آن جماعت را نهاری باید. شیخ فرمود شب را سماع بود؟ خادم گفت بود. شیخ گفت من خبر ندارم. بعد از آن خواجه ذکره الله بالخیر فرمود که غایت استغراق وقت شیخ شهاب الدین نگرید که چنان در ذکر مشغول بوده است که از غلبه سماع او خبر نداشته و هر بار که سماع فرو داشت می کردند و اهل سماع قرآن خواندندی شیخ می شنیدند و شیخ سماع ایشان با چندین غلبه نمی شنید، بباید دانست که تاچه حد مشغول بوده باشد".

۴ – عوارف المعارف از باب ۲۲ تا ۲۵ مربوط به مبحث سماع است.

اختصاص داده و به تفصیل سخن رانده و با ادله و شواهد عقیدهٔ بزرگان صوفیه را در اباحه وجد و سماع اثبات کرده است[۱]. هر چند اصول سیر و سلوک مکتب سهروردی بر قاعدهٔ زهد و عبادت بناشده و مبنای برنامه عملی آن سلسله بر فکر و ذکر و توبه و خلوت نشینی قرار دارد، لیکن آنها به سماع هم علاقه دارند، البته نه مثل صوفیان چشتی و مولوی -که رقص و سماع و وجد جزو مسلک عرفانی آنهاست. سهروردیان در این زمینه غلو نمی کنند و بر سبیل ندرت به سماع تن در می دهند. گویند قوالی به اسم عبد الله رومی که مرد خوش نوائی بود، به شبه قاره آمد و بادستهٔ نوازندگان خود در خدمت شیخ بهاء الدین زکریا شد و گفت که" من در خدمت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی بوده ام و پیش او آواز خوانده ام، او از آوازهای من خوشش می آمد"، شیخ زکریا گفت": اگر اینطور است من هم آهنگ ترا گوش می کنم"[۲]. گذشته از اینها، شیخ که یکی از مشایخ مکتب سهروردی است، اصلاً دلدادهٔ سماع و قوالی بوده است.

رویهمرفته، بنا به گفتهٔ شیخ اکبر محی الدین ابن عربی، شیخ شهاب الدین سهروردی" هو رجل معلومن قرنه الی قدمه من السنه"[۳] است و طریقهٔ تصوف او معتدل است و عوارف المعارف اوگواه این امر است. درکتاب " شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی"[۴] در ذیل " مکتب سهروردی" پاره‌ای عبارات چنان مسطور است:

طریقهٔ مسلکی و عملی مکتب سهروردی به صورت اجمال اینست که سالک چار زانو می‌نشیند و روابط سه گانه را مرعی می دارد.

اوّل، رابطهٔ خود را باحضرت رسول (ص) قایم می دارد، بدینگونه که صورت شریفه آنحضرت (ص) را در نظر می گیرد.

دوّم، رابطهٔ خود را به اشارات اولیاء استوار می سازد.

سوّم، آنکه رابطهٔ روحی خود را بامرشد خود محکم می کند. بعد از آن دلِ خود را به نور حق تعالی مملو نموده پنج بار و یا بیشتر صلوات بر محمد(ص) می فرستد، سبحان الله چار بار یا بیشتر، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم سه بار یا بیشتر می خواند سپس به اوراد اذکار زیادی می پردازد که همگی مبتنی بر توحید و حمد می باشند.

---

۱ - مصباح الهدایه : ۱۸۱ - ۱۸۲.

۲ - فواید الفؤاد : ۱۳۷ - آب کوثر : ۲۵۹ - شرح احوال و آثار بهاء الدین زکریا : ۳۳.

۳ - نفحات الانس : ۵۴۷ و نیز مقایسه شود با مناقب ابن عربی : ۲۹ که به جای آن نوشته است:" وجدته عبداً صالحا. یعنی وقتی از ابن عربی دربارهٔ شیخ شهاب الدین سهروردی پرسیده شد که سهروردی را چگونه یافتی؟ ابن عربی گفت :" او را بنده ای نیکوکار دیدم".

۴ - شرح حال و آثار امیر حسینی : ۳۳.

۳ ـ مکتب ابن عربی

شیخ محی الدین ابن عربی(م. ۶۳۸ق - ۱۲۴۰م) در تصوف و عرفان اسلامی مکتب جدیدی را به وجود آورده است. به روایت طرایق الحقایق از سلاسل چهارده گانه تصوف سلسلهٔ دوازدهم قونیویه است که به جناب شیخ صدر الدین محمد بن اسحق القونیوی نسبت داده شده[۱]، ولی بدون شک بنیان گذار این مکتب شیخ ابن عربی است و صدر الدین قونیوی از مریدان برجستهٔ اوست. بعد از اینها شیخ و دیگران عقاید و افکار اینها را توسعه و گسترش دادند و به شرح و بسط آن ها پرداختند[۲].

شیخ محی الدین ابن عربی به گفتهٔ شهاب الدین عمر سهروردی" بحر لا ساحل له"[۳] است. بدیهی است که در این مختصر درک تعالیم گوناگون وی ممکن نیست ، ولی ناچار ، دربارهٔ معتقدات وی اجمالاً باید گفتگو کرد.

شیخ ابن عربی ، مانند استادان دیگر عرفان ، معتقد است که علم و عمل همچون دوپا هستند که باید در حرکت با یکدیگر سازگاری داشته باشند تا صعود بر قلهٔ کوه معنویت میسر شود. عمل بدون علم و نظر ممکن است به صورت عملی کورکورانه در آید و همچنین علم و نظر بدون روش صحیح عمل یعنی ریاضت و سیر و سلوک به صورت بازی بیهوده با مفاهیم در آید[۴]. بنابراین ابن عربی علم و عمل هر دو را اساس و پایهٔ عرفان قرار داده است.

در عین حال ، ابن عربی به شکل ظاهری دین بی اعتنا بوده و عقیده داشته که اعمال دینی وعبادات در تمام ادیان وجود دارد و به گفتهٔ وی ایمانی راکه مبتنی برشرایع واصول لایتغیر، یادرك واقعیات به واسطهٔ تفکرومجرد از عمل باشد می توان رد کرد.اما ایمان شخصی و ایمانی که مبتنی بر شناخت و درك بلاواسطه حقیقت باشد یعنی "دین دل "را نمی توان رد کرد.بدین سبب شکل ظاهر دین مهم نیست و نماز را می توان هم در مسجد گزارد و هم در صومعهٔ ترسایان وهم در معبد یهودیان

---

۱ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۰۷ و ۳۵۷.

۲ - تاریخ فلسفهٔ اسلامی (انگلیسی) شریف، ۲ : ۹۰۸.

۳ - مناقب ابن عربی : ۲۹ و ۴۵ و نیز مقایسه شود با نفحات الانس : ۵۴۷ که به جایش نوشته است:" هو بحر الحقایق ". و نیز رك: سفینة الاولیاء : ۶۷ - ۶۸ که گفتار هر دو و شیخ را عوض کرده بیان می نماید :"گفته اند که شیخ محی الدین را با حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله ارواحهما اتفاق ملاقات و اجتماع افتاد و هر یک از ایشان در دیگری نظر کرده بی آنکه درمیان کلامی واقع شود، از یکدیگر مفارقت نمودند، ایشانرا از حال شیخ شهاب الدین سهروردی پرسیدند، فرمودند که وی دریای حقایق است." حال آنکه بنا برسند مآخذ قدیمی تر این گفتهٔ خود سهروردی است دربارهٔ ابن عربی ،که " وی دریای حقایق است" یا" وی دریائی است که برای وی ساحلی وجود ندارد".

۴ - سه حکیم مسلمان ترجمهٔ احمد آرام : ۱۳۷.

و حتی در بتخانهٔ مشرکان ، به شرطیکه نماز گزارنده ایمان داشته باشد که مخاطب او خداست نه بت.معهذا بنابر عقاید ابن عربی اسلام مناسب ترین شکل دین وتصوف فلسفهٔ واقعی اسلام است . بدین سبب وی خویشتن را مسلمانی مؤمن می خوانده و به صوفیان توصیه می نموده که قواعد شریعت را مجری و مرعی داشته باشند[۱].

با این همه ابن عربی تصوف را به نوعی فلسفه تبدیل کرده است ومثل حکمت آن را تشبه به خالق و تخلق به اخلاق الهیه خوانده است . عقیدهٔ وحدت وجود که پایهٔ تعلیمات عرفانی او برآنست و در تألیفات او خاصه فصوص الحکم ،به عبارات مختلف بیان شده است، مبنی براین فکر است که وجود حقیقتی است واحد و ازلی .هیچ چیز واقعی جز خدا وجود ندارد و وجود واقعی همه اشیاء اوست . عالم با تمام اختلافاتی که در اشکال و صورتهای کائنات آن هست چیزی نیست الامظاهر گوناگون حقیقت واحد که همان وجود الهی است .از همین نظریه تمام آراء ابن عربی بیرون آمده و همین فکر اساس طریقه فلسفی اوست.[۲]

به گفتار " نیکلا" درکتاب دمشق در عصر ممالیك [۳] دستگاه فلسفی این صوفی بزرگ چه بود؟ابن عربی جمله دانش اسلامی را فرا گرفت ونه تنهابانوشته ها و تعالیم الهیون ، فقهاو فلاسفه پایبند سنت و صوفیان از پیشترین ایام تازمان خود آشنایی کامل داشت ، بلکه بانهضتهای رفض و ارتداد چون معتزله ، قرامطه و اسماعیلیه نیز آشنا بود...یادداشتهای زیرنشان دهنده رابطهٔ وی بابعضی از پیشینیان و نفوذش برجانشینان است :

۱ - خداوند هستی مطلق و یگانه منبع تمام وجود است، تنها در اوست که هستی و وجود، واحد و جدائی ناپذیرند.

۲ - کائنات دارای هستی نسبتی است که یا بالقوه است و یا بالفعل، کائنات هم همیشه موجود است و هم عدمی است گذرا، که خارج از خداوند قرار دارد.

۳ - خداوند هم نسبت به کائنات متعالی است و هم درونی و ذاتی آن." تعالی" و " ذاتیت" دو جنبهٔ اساسی حقیقت است. حقیقت بدان گونه که بشری شناسد. حق، که متعالی است، همان خلق (آفرینش) است که درونی و ذاتی است. گرچه منطقاً خالق متمایز از مخلوق است.

۴ - هستی ماسوی اللّه ، تنها به ارادهٔ اوست و مطابق قوانین مناسب اشیاءِ موجود عمل می کند، عوامل او اسامی ملکوتی مفاهیم جهان شمول هستند.

۵ - اشیاء جهان ظاهر قبل از موجودیت یافتن ، در علم خداوند به صورت " اعیان ثابته" در حال کمون بودند و بدین نحو باذات و علم الهی یکی بودند، این" اعیان ثابته" واسطه فیما بین احد،

---

۱ - اسلام در ایران : ۳۵۷ - ۳۵۸.

۲ - ارزش میراث صوفیه : ۱۴۵ - ۱۴۶.

۳ - دمشق در عصر ممالیک : ۱۵۳ - ۱۵۵.

به مثابه حقیقت مطلق و جهان ظاهرند.

۶ - چیزی چون وحدت یافتن با خداوند به مفهوم یکی شدن با خداوند وجود ندارد، بلکه تشخیص این حقیقت مطرح است که صوفی باخداوند یکی هست.

۷ - مبداء خلاق و حیات بخش و عقلانی ، یا عقل اول،" حقیقت محمدی (ص)" است که " حقیقة الحقایق" نیز نامیده می شود، کاملترین مظهر این مبدا" انسان کامل" است.

۸ - هر پیامبر کلمه ای است از خداوند ، کلمه محمد(ص) است بالا ترین پیامبران، همه این کلمات خدائی (پیامبران) در حقیقت محمدی جمعند.

۹ - انسان کامل صورت صغیر حقیقت است، انسان کامل عالم صغیر است که همه صفات کامل عالم کبیر در او منعکس است، همان گونه که حقیقت محمد(ص) مبدأ اخلاق کائنات بود، انسان کامل هم غایت آن بود، به این اعتبار که ظهور خواست خداوند برای شناخته شدن است، چه تنها انسان کامل است که خداوند را می شناسد و محب و محبوب خداوند است. جهان فقط برای انسان آفریده شد.

بدین صورت ، محبت به حق وعشق الهی که صوفیه و عرفا از آن سخن گفته اند به نظر ابن‌عربی نامعقول نیست و شرح این فکر ابن عربی تفصیلی دارد که بیانش در این مختصر نمی گنجد.

۴ ـ مکتب مولوی

پایه‌گذار مکتب مولوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی (م. ۶۷۲ق - ۱۲۷۳م) عارف ربانی و شاعر بزرگ فارسی است. پایه طریقت مولوی بر امر رجوع به باطن و نظر به وحدت و اعراض از ظواهر و نشر خلوص و صفا و چشم پوشیدن از تجمل و تعلق طبیعت و دیده دوختن به نور اشراق نهاده شده است. اما تصوف در این مکتب عبارتست از وجد و سماع و قول و ترانه[۱] و در حوزهٔ شاگردان مولوی حدیقة الحقیقه حکیم سنائی و الهی نامه شیخ عطار و مثنوی معنوی خود مولانا خوانده می شد و طریقهٔ عرفانی آن ها را به تصوف عاشقانه می توان تعبیر کرد[۲].

مثنوی معنوی باآنکه شعر تعلیمی است و شبیه مجالس منظوم وعظ و تذکیر به نظر می آید، به شور و شوق متصوفانه و عارفانه آگنده شده است و مولوی در آن از زبان نی چنان نغمه های روحانی را می سراید که منظومه ها و ترانه های مجالس سماع را به یاد می آورد. مولوی دربیان حقیقت ، شریعت را به مثابه شمع تلقی می کند و طریقت را راهی برای رسیدن به حقیقت نشان می‌دهد و برای وصول به حق ، طریقهٔ حکما و متکلمان مثل امام فخر رازی(م. ۶۰۶ ق- ۱۲۰۹م) و امثال او را که

---

۱ - نفحات الانس مقدمهٔ توحیدی پور : ۱۴۰ - ۱۴۱.

۲ -مصباح الهدایه مقدمهٔ همائی : ۴۵ - ۴۶.

قایل به استدلال هستند ، رد می کند و پای استدلالیان را چوبین می داند. بدین طرز برای کشف حقیقت علم استدلالی و برهانی را بیحاصل می داند و معرفت کشفی و ذوقی را توصیه می کند برای اینکه همین طریقهٔ کشف و ذوق ، صوفی را به مرتبهٔ اعلی عرفان می رساند. مولوی به تأویل آیات قرآنی و احادیث نبوی مطالب عرفانی را بیان می کند و اختلافات مذهبی را مثل ابن عربی لفظی و صوری می داند و در تأیید قرآن و تبلیغ اسلام سعی می کند[۱].

فیه مافیه که مجموعهٔ تقریرات مولاناست، در آن مسائل اخلاق و طریقت و نکات تصوف و عرفان و شرح آیات و احادیث و سخنان مشایخ و بزرگان بیان شده است و برای مجالس درسی و عرفانی سلسلهٔ مولوی نمونهٔ خوبی است[۲] وجلال الدین همائی بامطالعه وتتبع دقیق در مثنوی ولدی[۳]، بعضی مطالب تصوف و عرفان را که در آن کتاب است، استخراج نموده‌اند که آنهارامی‌توان جزء اصول تصوف مکتب مولوی به شمارآورد ونکاتی چندازآنهابه اختصارتمام دراینجابازگو می‌شود:

۱ - راه حق را به پیروی پیر و راهنمائی استاد باید پیمود.

۲ - همچنانکه تن آب و گل را طبیبان است ، جان و دل را نیز طبیبان باشد و این طبیبان الهی ، باطن را از آلودگیها پاک کنند و دل جز به آب عنایت شیخ از آلایشها پاک نگردد.

۳ - همنشینی اولیا همنشینی باخداست. اولیاء خدا انوار خدایند و اطاعت آنها اطاعت خداست. عبادتهای ظاهری همیشه قشرو پوست و عبادت معنوی اطاعت استاد است.

۴ - مرد سالک هر چند در علوم شریعت ظاهر به مقام موسی پیغامبر رسیده باشد، در طریقت و علم باطن نیاز مند به خضر راهبر است.

۵ - رسیده ترین مردان راه کسی است که همچون مولانا از علوم ظاهر به باطن و مقام اولیاء حق رسیده و از آنجا هم گذشته به باطن باطن یعنی به مقام عشق پیوسته است.

۶ - علوم ظاهر و قیل و قال عقلی و نقلی حجاب چهرهٔ مقصود است.

۷ - اصل دین محبت حق است و جمله عملها برای آنست که آدمی را محبت حاصل شود .

۸ - از شیخ کرامتهای ظاهری نباید توقع داشت که بزرگترین کرامتها نزدیک کردن مرید است به خدا و باخبر ساختن او از اسرار غیب.

۹ - حق تعالی بعضی روحها را از ازل پاک آفرید و بعضی را ناپاک .

۱۰ - در هر دینی و آئینی نوعی نماز و طاعت است و انبیا، هرکدام نماز را به صورتی آوردند. اما اولیاء نماز حقیقی را در صورت سماع و معارف از نظم ونثر به عالمیان رسانیدند.

۱۱ - اصل در تحصیل فقر صحبت است.

---

۱ - ارزش میراث صوفیه : ۱۷۹ - ۱۸۰.

۲ - رسالهٔ زندگانی مولانا : ۱۶۶.

۳ - ولد نامه مقدمهٔ همائی : ۷۲ - ۷۷.

۱۲ - نور حق در پیکر آدم خاکی تجلی می کند تا مردم را به راه راست بکشاند.
۱۳ - باطن دین در دست اولیائی است که مقامات شریعت و طریقت را پیموده و به حقیقت رسیده‌اند.

به روایت طرایق الحقایق [۱] سلسلهٔ مولویه تاکنون در روم و شام و مصر و عرب و جزایر بحر الروم و دیار ایلی و قرم و عراق عرب جاری و معمولست و در همه جا مقبولست. درویشان آن سلسله لباس مخصوص می پوشند و تاج نمدی بی درز بر سر گذارند و مشایخ ایشان عمامه ای نیز برآن تاج بندند و ذکر و فکر و مراقبه و اوراد و سماع و حلقه ذکر جلی درمیان ایشان متداولست و در آن هنگام دف و نی می زنند. در آن سلسله قانونست که چون کسی خواهد و در آن طریقه درآید باید هزار و یک روز خدمتهای مختلف انجام بدهد تا آنکه صفائی و پاکیزگی در باطن او ظاهر گردد.

* * * *

۱ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۱۹.

فصل دوّم

شرح احوال و مقامات عراقی

شیخ عراقی از عارفان و شاعران و نویسندگان نام آور قرن هفتم هجریست از اینرو مطالبی دربارهٔ شرح زندگی او در اکثر کتب صوفیه یافت می شود. ولی چون معاصران وی دربارهٔ او چیزی ننوشته اند آنچه راکه در این گونه کتب مندرج است بااحتیاط باید پذیرفت. از متن تحریرات خود او نیز که بیشتر از مقوله معانی عاشقانه است مطلب مهمی به دست نمی آید[1]. همچنین بعضی از تذکره نویسان هم توجهی که در خور شایستهٔ او باشد به وی نکرده اند.

۱ ـ نام و نسب

در مورد نام و نسب عراقی میان تذکره نویسان اختلاف نظر است. قدیمی ترین سندی که از احوال عراقی در دست است ، مقدمه ایست که ظاهراً یکی از مریدان قریب العهد وی بر دیـوان او نگاشته است ، اما نام مؤلف آن مجهول و نامعلوم مانده است. در آنجا اسم وی " فخر الملة و الدین ابراهیم بن بزرجمهر المشتهر به عراقی "[2] بیان شده است و در یکی از منشآت و مکتوبات که خود شیخ به نام برادرش "قاضی احمد" در سال ۶۷۱ق - ۱۲۷۲م از شهر توقات نوشته ، علاوه بر این که نکات مهم دیگری را از زندگی وخانوادهٔ خویش متذکر شده اسم خود را در پایان مکتوب " ابراهیم بن بزرجمهر بن عبد الغفار العراقی"[3] مرقوم کرده. حمد اللّه مستوفی که در ۷۳۰ق - ۱۳۲۹م تاریخ گزیده **را نوشته و نزدیک ترین مورخ به زمان عراقی است، نام و نسب او را فخر الدین ابراهیم بـن بزرجمهر بن عبد الغفار الجوالقی"[4] ضبط نموده است و درباقی مآخذ غالباً به اختصار از نام و نسبش حکایت شده است[5] فقط در** مجمل التواریخ **فصیحی خوافی نام وی " شیخ فخر الملة والدین عراقی**

---

۱ - **براؤن** ،تاریخ ادبیات ایران (انگلیسی)، **۳ : ۱۲۴** - از سعدی تا جامی : ۱۷۰ - ۱۷۱ - لغت نامه ۱ ، **ف : ۷۴.**

۲ - **عشاقنامه سوانح عمری : ۴** - **کلیات عراقی مقدمه : ۴۷ و دیباچه : ۳ - ۵.**

۳ - منشآت عراقی **نسخهٔ عکسی مملوکه نگارنده : ۴۶ ب.**

۴ - تاریخ گزیده ، ۱ : **۸۲۲** - تاریخ نظم و نثر ، ۱ : **۱۶۳** - معجزات شعر و سخن پارسی : **۱۴۰.**

۵ - لطایف اشرفی ۲ : **۲۶۴** - نفحات الانس : ۶۰۱ **" شیخ فخر الدین ابراهیم المشتهر بالعراقی".**
جواهر الاسرار: ۵۱ - مجالس العشاق **خطی ادبیات** : ۱۱۰ - تذکرهٔ حسینی : **۲۰۳** - خزینة الاصفیا لکهنو ، **۲ : ۳۲** **"شیخ فخر الدین عراقی "** - حبیب السیر ۳ : **۲۵۵ " فخر الدین ابراهیم که به شیخ عراقی اشتهار دارد"** - هفت اقلیم ۲ : **۵۳۴ " شیخ فخر الدین المشتهر بالعراقی"** - سلم السموات ۵ : ۸ **" شیخ عراقی همدانی " و ۲۰ " شیخ عراقی "** - تاریخ فرشته ۲ :**۴۰۵ " شیخ فخر الدین و شیخ ابراهیم عراقی "** - میخانه : **۲۷ " فخر الدین ابراهیم همدانی المشتهر به عراقی".**
ریاض الشعراء **عکسی مرکزی ۳ : ۲۴۵ " شیخ فخر الدین ابراهیم العراقی الهمدانی "** - آتشکده : **۲۶۳** - تذکرة الشعراء : ۸۸ **" شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی "** - نتایج الافکار : **۴۵۴ " مولانا فخر الدین عراقی"** - ریاض العارفین : **۱۶۳ و** - مجمع الفصحا ۲ : **۸۶۸ " عراقی همدانی ... فخر الدین ابراهیم "** - طرایق الحقایق ۲ : **۵۷۸ " شیخ فخر الدین ابراهیم مشهور و متخلص به عراقی ".**

الشاعر الهمدانی الفراهانی"۱ یاد شده که مورد تائید دکتر ذبیح الله صفا۲ هم قرار گرفته است، لیکن غیر از آن در هیچ کتاب دیگری ذکری از نسبت " فراهانی" به اسم عراقی نرفته است و نسبت همدانی را اکثر تذکره نویسان ذکر کرده اند و درست است.

دولتشاه سمرقندی نام پدر عراقی را، برخلاف دیگران، شهر یار نوشته وعده ای از تذکره نویسان و دانشمندان از او پیروی کرده اند و به اشتباه افتاده اند۳. همینطور در سیر العارفین و قصر عارفان **به اسم عراقی " محمد" را اضافه نموده اند۴ و دیگران نام پدرش را" ابراهیم" دانسته‌اند ۵.نسبت خانوادگی وی که در** تاریخ گزیده **" جوالقی" ضبط شده شاید مربوط به انتساب یکی از نیاکانش موسوم به عبد الغفار به فرقهٔ قلندریه باشد، که حمد الله مستوفی این را بعد از نام او آورده است. پس باید قول عراقی و روایت** تاریخ گزیده **چاپ لندن ۶ را در زمینهٔ نام و نسب عراقی درست بدانیم .اما برخی از تذکره نگاران عراقی را خواهر زادهٔ شیخ شهاب الدین عمر سهروردی نوشته اند۷ و صاحب** بزم صوفیه **۸ وی را خواهر زاده شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی نگاشته است که به هیچ وجه درست نیست . ولی ناگفته نماند که آباء و اجداد عراقی اهل علم و فضل بوده اند۹.**

بهر حال در این مطلب که نامش ابراهیم، ملقب به فخر الدین و تخلصش عراقی و مشهور به همدانی بن بزرجمهر بن عبد الغفار جوالقی است شکی نیست و همگی برآن اتفاق دارند، ولی

---

۱ - مجمل فصیحی ۲ : ۳۵۸.
۲ - صفاتاریخ ادبیات ، ج ۳، ۱ : ۵۶۹.
۳ - تذکرهٔ دولت شاه : ۲۳۸ - تاریخ فرشته ۲ : ۴۰۵ - مرآة الخیال : ۴۶ - مخزن الغرائب **عکسی مرکزی ، ۳ : ۲۶۸** - شمع انجمن : ۲۸۸ - نزهة الخواطر ۲ : ۳ - و نزهة الخواطر(اردو) ۲ : ۱۵ - کشف الظنون ۲ : ۱۵۶۳ - هدیة العارفین ۱ : ۱۲ - ریحانة الادب ۴ : ۱۱۷ - فهرست مجلس ۳ : ۵۱۷ - اسپرنگر ۱ : ۴۴۰ - فهرست بودلین **(انگلیسی)** ۱ : ۵۲۵ و ۷۷۹ - فهرست بانکیپور **(انگلیسی)** ۱۶ : ۱۳ - فهرست موزهٔ بریطانیا **(انگلیسی)** ۲ : ۵۹۳ - فهرست اندیا آفس **(انگلیسی)** ۱ : ۶۵۴ و ۲ : ۱۰۶۹ - روزگار نو :۳۳ - گنج سخن ۲ : ۱۷۵ - تاریخ ادبیات ، **ترجمهٔ شفق** : ۱۷۷ - تاریخ مغول : ۵۳۸ - فهرست نوربخش ۲ : ۳۰.
۴ - در سیر العارفین **خطی پنجاب** : ۱۴ **" شیخ فخر الدین محمد عراقی " و بعد از چند کلمه " شیخ فخر الدین محمد شهر یار " یاد شده است** . ولی در سیر العارفین **خطی شیرانی** : ۹ **فقط " شیخ فخر الدین محمد عراقی " نوشته است** - و نیز در قصر عارفان **خطی پنجاب** : ۱۲۵ **" شیخ فخر الدین عراقی محمد ابراهیم" مندرج شده است.**
۵ - تاریخ گزیده : ۷۳۸ **که " فخر الدین بن ابراهیم بن بوذر جمهر بن عبد الغفار الجوالقی " مسطور است** - کلیات عراقی **دیباچهٔ نفیسی** :۴.
۶ - تاریخ گزیده ۱ : ۸۲۲.
۷ - سیر العارفین **خطی پنجاب** : ۱۴ - تاریخ فرشته ۲ : ۴۰۵ - مفتاح التواریخ : ۶۸ - تذکرهٔ حسینی : ۲۰۳ - شمع انجمن : ۲۸۸ - خزینة الاصفیا : ۶۹۱ - تذکرهٔ بهاء الدین زکریا : ۱۵۸.
۸ -بزم صوفیه : ۱۵۳ - انوار اصفیا : ۲۵۸.
۹ - کلیات عراقی **مقدمه** : ۴۸ - عشاقنامه **سوانح عمری : ۵ و ترجمهٔ انگلیسی** : ۱۳ - میخانه : ۲۷.

بعضی عراقی را اسم وی محسوب داشته اند[۱].

۲ ـ خانوادهٔ عراقی

همانطورکه در مورد نام و نسب عراقی از منشآت استناد کردیم در مورد خانوادهٔ او هم می توان نکاتی پراگنده از همین منشآت به دست آورد. قبل از پیدا شدن این منشآت مأخذ و مرجعی در باب خانوادهٔ او در دست نبود و تنها این جمله که " آباء و اجداد " او جداً فوق جداً علما و افاضل بوده اند"[۲] در مقدمهٔ دیوانش به چشم می خورد. از اینرو ، مکتوباتی که به تازگی پیدا شده به سبب در برداشتن شمه ای از احوال عراقی و شرح کوتاهی در باب خانوادهٔ وی نسبت به مآخذ دیگری که در این مورد ذکری نکرده اند، اهمیت بسیار دارد. بنابر این قسمتی از عبارت مکتوبی را که برای برادرش قاضی احمد به سال ۶۷۱ق - ۱۲۷۲م از شهر توقات[۳] انشاء کرده و شرحی از احوال خود و پدر و عمویش را در بردارد عیناً نقل می کنیم.

"اما حکایت حال این غریب ، چو از بغداد رخت بربست، بعد از شدت بسیار به خدمت عم بزرگوار شرف الدین عبد السلم خصه بالله بالسلام شد، چون او را مشغول منصب و جاه و مستغرق درس و افادت یافت و در آن وقت دل این شکسته ، اندک مایهٔ ذوق حریت چشیده بود ولذت فراغت یافته، سرغوغا نداشت. قریب بیست روز بیش آنجا مقام نکرد، قصد شام کرد. باز از آنجابه جانب عراق آمد و علی هذا ، بیت:

اندرخم چوگان قضا گوی صفت
می‌خوردم‌زخم و سوبه سومی‌گشتم

نه در دین قدمی راسخ نه در دنیا قلمی ناسخ، نه علمی به عمل مقرون، نه عملی به خلاص معجون، در غایت بی ذوقی و دشمن کافی در بیابان عجز و فروماندگی و نایافت دوسال متردد مانده بودم تا عنایت ازلی این افتاده را دست گرفت و این گم شده را به حضرت والی شیخ ربانی بهاء الحق والدین بن زکریا قدس الله روحه العزیز راه نمود، هفده سال در خدمت او ملازم بودم... بعد از نقل او

---

۱ - خزینة الاصفیا: ۷۰۲ " عارف بی نظیر فخر الدین عراقی واقف راز آسمان و زمین ، شیخ والانسب عراقی نام ..." - یادگار ۴ / ۶ ، ص ۵۸ ، ج ۱ به قول عبد الحسین نوائی "گویا عراقی اسم بوده نه نسبت و مورخین و صاحبان تذکره های قدیمی همه جا از او به عراقی یاد کرده اند... - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی : ۴۴ - ۴۵.

۲ - کلیات عراقی مقدمه : ۴۸ - عشاقنامه سوانح عمری : ۵.

۳ - منشآت عراقی عکسی مملوکه نگارنده: ۴۶.

رضی اللّٰه عنه به نیت دریافت خدمت پدر مرحوم رضی اللّٰه عنه و از ترک و تجریدش خبر نداشت، بیت:

گرچه غمگین شدم زفوت پدر
شاد گشتم برادرم برجاست"[۱]

از این عبارت معلوم می شود که پدر عراقی درسال ۶۷۱ ق -۱۲۷۲م یاپیشتر از آن ارتحال فرموده و قبل از رحلت بر " ترک و تجرید " ملازم شده یعنی ترک دنیا کرده و صوفی و درویش گشته و عمش " شرف الدین عبدالسلم" - که در مکتوب دیگر به نام " مولانا شرف الدین عبدالجبار" [۲] یاد شده و به احتمال قوی این هر دو اسم برای یک نفر آمده است - مشغول درس و افاده بود. پیداست که بزرگان خانوادهٔ عراقی به گواهی مکاتیب و مقدمهٔ دیوانش اهل علم و فضل بودند. دیگر از عبارات منشآت چنین بر می آید که عراقی به برادر خویش " قاضی احمد " - که به دلیل مکتوبی دیگر همان "شمس الدین" است و قصیده ای در جواب نامهٔ او سروده بود - خیلی علاقه و محبت داشته و همواره نامه برای او می فرستاده ولی او در پاسخ دادن کوتاهی می کرده چنانکه عراقی اظهار کرده:" چند مکتوب در طلب آن مطلوب ارسال رفت و سعادت جواب نیز مساعدت ننمود" و در جائی که گویا برای رفع نارضایتی وی نوشته شده از او به القاب گوناگون یاد می کند مانند:"کس به اختیار از اوطان و دوستان و یاران دور نشود خصوصاً از برادر اعز افضل "کاشف دقایق ، واصف حقایق، المتصف به صفات الصمد المتحلی به اخلاق الواحد الاحد المعروف بالقاضی احمد..."[۳] همچنین از مکتوب دیگری که همراه باقصیده ایست به این مطلع:

"یارب این بوی چنین خوش زگلستان آمد
یازباغ ارم روضهٔ رضوان آمد[۴]

به برادرش پند و نصیحت کرده، مثل :" ای عزیز در تفریغ دل کوش نه در تحصیل علم...در تزکیهٔ نفس و تخلیه دل سعی کن... که حاصل علوم فکری کسی جز بی حاصلی نتیجه ندهد"[۵]. روشن

۱ - منشآت عراقی عکسی مملوکه نگارنده: ۴۵ پ - ۴۶ ر.
۲ - ایضاً: ۴۷ پ.
۳ - ایضاً: ۴۷ ر - ۴۸ ر.
۴ - منشآت عراقی عکسی مملوکه نگارنده: ۴۸ ب - کلیات عراقی: ۷۸ - ۷۹.
۵ - منشآت عراقی عکسی مملوکه نگارنده: ۴۹ر.

است که برای طریقه تصوف تعلیم می دهد و از تحصیل علوم فکری و عقلی منع می کند.

گذشته از پدر و عم و برادر عراقی، درباره جد او باید بگوئیم ، نسبت جوالقی با نام او متضمن این معناست که مردی قلندر و جوالق پوش بوده. البته این تنها حدسی است و به طور قطع نمی توان گفت که جد عراقی - عبد الفغار جوالقی - قلندر بوده یا اهل علم. چون به قولی جوالقیان کسانی بوده اند که به فرقهٔ قلندریه انتساب داشته اند و به روایتی به کسانی هم که اهل علم و دانش بوده اند نسبت جوالقی می دادند۱.

به هرحال پدر عراقی به گفته خود او در اواخر حیات ترک و تجرید اختیار نموده است. غیر از آنچه که ذکرشد سند و مدرک دیگری دربارهٔ پدر و جد عراقی در دست نیست، شیخ عراقی خود قلندری وارسته و درویشی شیفته بوده. به شهادت مقدمهٔ دیوان ۲ او و روایت دیگران تحت تأثیر قلندران وارد طریقت تصوف شده و مدتی درمیان آنها به سر برده لیکن هنگامی که در خدمت بهاء-الدین زکریا در سیر و سلوک مشغول گشته قلندران رافراموش کرده است مؤلفات او گواه این مطلب است که باتربیت شیخ بهاء الدین زکریا و صدر الدین قونیوی به پایهٔ بلند عشق و عرفان دست یافته. بنابر این گمان نمی رود که عراقی بافرقهٔ قلندریه ارتباطی داشته باشد جز اینکه باوضعی قلندرانه همراه جماعتی از قلندران راه هندوستان در پیش گرفته. از اینرو دکتر قاسم غنی در کتاب خود موسوم به تاریخ تصوف در اسلام ۳، با در نظرگرفتن همین واقعه و به استناد تاریخ فرشته ۴، عراقی را به قلندریه مربوط دانسته ، در حالیکه به گفتهٔ آربری (Arberry) این دسته از قلندران جهانگرد به هیچ طریقه ای پیوستگی نداشته اند۵.

۳ ـ محل تولد و تاریخ ولادت

محل تولد شیخ را قریهٔ "کمجان" در بیرون شهر همدان ذکرکرده اند و خود او نیز در اشعارش به "کمجان" به عنوان مولد خود اشاره می کند.

جز عراقی که نیست امیدش　　　تا ببیند وصال کمجان راء

---

۱ - لغت نامه : ۱۳۹.
۲ - کلیات عراقی مقدمه : ۴۹ - عشاقنامه سوانح عمری : ۷ - لطایف اشرفی ۲ : ۳۶۴ - نفحات الانس : ۶۰۱ - ۶۰۲.
۳ - تاریخ تصوف : ۴۴۲.
۴ - تاریخ فرشته ۲ : ۴۰۵.
۵ - روزگار نو ج ۱، ۳ : ۲۱.
۶ - کلیات عراقی : ۶۷.

یـــا صبـــابوی ســــرزلف نگـــاری آورد
یا خود این بـوی زخـاک خـوش کمجـان آیـد ۱

و نیز در مقدمهٔ دیوانش نوشته است:" گویند که مولد آن سوختهٔ جمال و آن تشنهٔ وصال ، آن یگانه باسلامت و آن نشانهٔ تیر ملامت ، از قریهٔ "کمجان" از نواحی شهر همدان بوده است". ۲

اما در بعضی تذکره ها، به صراحت همدان جای تولد وی مذکور افتاده۳ که ظاهراً صحیح نیست و نیز برخی نگاشته‌اند که اصل وی از همدان است۴، که شاید مقصود از آن همین است که اصل وی از نواحی همدان بوده۵.

درباب تاریخ ولادت عراقی در هیچ یک از مآخذ متقدم اشاره ای نشده است لیکن صاحب مقدمهٔ دیوان در پایان آن چنین آورده است:" گویند که چون شیخ فخر الدین به جوار رحمت حق پیوست سن او به هفتاد و هشت سال رسیده بود. وفات او در هشتم ذی القعده سنهٔ ثمان و ثمانین و ستمائه بوده است"۶. پس ناچار ولادتش به سال ۶۱۰ق - ۱۲۱۳م اتفاق افتاده و نیز در مقدمهٔ دیوان داستان شیرینی در زمینهٔ ولادت عراقی ذکر شده، که یک ماه قبل از تولد عراقی، پدرش در عالم واقع چنین دید که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) همراه دسته ای از پیروانش در گلستانی ایستاده و شخصی پیش آمد و کودکی را جلوی حضرت به زمین نهاد ، علی(ع) کودک را برداشت و او را بخواند و کودک را به دستش داد و فرمود:" بستان عراقی ما را و نیکو محافظت نمای، که جهانگیر خواهد بودن". چنانکه بعد از یک ماه چون همسرش پسری به جهان آورد و بار نخست چشمش به رخسار فرزند افتاد، دریافت که او همان کودکی بود که حضرت علی (ع) در رویا به دستش جای داده بود۷.

۱ - کلیات عراقی : ۷۸.

۲ - کلیات عراقی مقدمه : ۴۸ - عشاقنامه سوانح عمری : ۵ -تاریخ گزیده:۷۳۸-میخانه:۲۷ - تجلیات عرفان : ۵۷ - تاریخ نظم و نثر ۱ : ۱۶۳ - ۱۶۴ - بزرگان و سخن سرایان همدان : ۶۸ - معجزات شعر و سخن پارسی : ۱۴۰ -گلهای جاویدان : ۱۶۹ - پیام نوین : ۵۰ - ۵۱ - انسائیکلوپیدی اسلام (انگلیسی) ۳ : ۱۲۶۹ - صفا،تاریخ ادبیات ج ۳، ۱ : ۵۶۹.

۳ - تذکرهٔ دولت شاه : ۲۳۸ - مخزن الغرائب عکسی مرکزی ، ۳ : ۲۶۸ - آثار عجم : ۷۱ - نزهة الخواطر ۲ : ۳ و نزهة الخواطر (اردو)۲ : ۱۵ - ریحانة الادب ۴ : ۱۱۸ - لغت نامه ف : ۷۴ - از سعدی تا جامی : ۱۷۱ - فهرست مجلس ۳ : ۵۱۷ - فرهنگ معین ۵ : ۱۱۶۷ - راهنمای ادبیات فارسی : ۲۶۳ - تأثیر معنوی ایران در پاکستان : ۱۱.

۴ - سفینة الاولیا: ۱۱۵ - نتایج الافکار : ۴۵۴.

۵ - لطائف اشرفی ۲ : ۳۶۴ - نفحات الانس : ۶۰۱ - حبیب السیر ۳ : ۲۵۵ - رجال حبیب السیر : ۳۴ - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۵ - مجلهٔ هلال آبان ۱۳۳۲ : ۵۴ .

۶ - کلیات عراقی مقدمه : ۶۵ - عشاقنامه سوانح عمری : ۲۶.

۷ - کلیات عراقی مقدمه : ۴۸ - عشاقنامه سوانح عمری : ۵ - ۶ - میخانه : ۲۷ - ۲۸ - روزگار نو : ۲۱.

دولتشاه سمرقندی ۱ نوشته است که شیخ عراقی هشتاد و دو سال عمر کرد و در سال ۷۰۹ ق - ۱۳۰۹م به جوار رحمت حق پیوست . در این صورت سنهٔ ۶۲۷ ق - ۱۲۳۰م را باید سال تولد وی محسوب کرد که با مقایسه احوال عراقی درست به نظر نمی رسد. همین طور دارا شکوه و احمد علی هاشمی تصریح کرده اند که وی هشتاد و دو سال عمر کرده به این ترتیب باید ۶۰۶ ق- ۱۲۰۹ م را سال تولد او قرار داد۲ که این هم مورد قبول واقع نشده. بنا به گفتهٔ بدیع الزمان فروزانفر عراقی در ۶۰۰ق - ۱۲۰۳ م متولد شده۳. ولی همه این روایات با مقدمهٔ دیوان اختلاف دارد که از عبارت آن چنین برمی آید که سنهٔ ۶۱۰ق - ۱۲۱۳م سال ولادت وی بوده و این سال صحیح تر به نظر می رسد. پوشیده نماند آربری خاور شناس انگلیسی تاریخ تولد عراقی را در ۶۰۹ق - ۱۲۱۲م به جای ۶۱۰ق - ۱۲۱۳ م ضبط کرده۴ و دکتر عبد الحسین نوائی ۶۱۱ق - ۱۲۱۴م نوشته است۵ که ظاهراً اندکی پس و پیشی دارد.

۴ - تحصیل وتدریس

برطبق مقدمهٔ دیوان چون عراقی پنجساله شد، او را به مکتب نشاندند و او در مدت نه ماه همه قرآن کریم را ازبر کرد۶. گویند هرچه را که از آن کتاب مقدس در روز آموخته بود به وقت شب با صدای بلند می خواند و آهنگش چنان شیرین و نالان بود که همسایگان به انتظار شنیدن ساعتها به آن سر می بردند. اطفال همدرس و هم مکتب عراقی نیز آن قدر شیفته و معتقد او بودند که بعد از درس در عقب وی روان می شدند. چون پا به هشت سالگی نهاد، در همدان مشهور شد،روزها و شب‌ها آیات مبارکه را بالحنی سوزناک تلاوت می کرد، مردم گروه گروه گرد وی جمع می شدند و در

۱ - تذکرهٔ دولت شاه : ۲۳۹ - ۲۴۰.
۲ - سفینة الاولیا: ۱۱۵ - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۷ - ۱۲۸ " در سال ۶۰۶ فخر ولادت یافت".
۳ - رساله زندگانی مولانا : ۱۲۳ - و نیز مقایسه شود با میخانه : ۴۸.
۴ - روزگار نو : ۲۱.
۵ - یادگار ۴ ، ۶ ، اسفند ۱۳۲۶ : ۵۸.
۶ - کلیات عراقی مقدمه : ۴۸ - عشاقنامه سوانح عمری : ۶ و ترجمه انگلیسی : ۱۳ - میخانه : ۲۹ - ۳۰ - روزگارنو ج ۱ ، ۳ : ۲۱. در برخی از تذکره ها نوشته اند، " در صغر سن حفظ قرآن کرده بود" - لطائف اشرفی ۲ : ۳۶۴ - نفحات الانس : ۶۰۱ - سفینة الاولیاء : ۱۱۵.

همان اوان از وی کسب فیض می کردند[1].

عراقی باشایستگی بسیار به آموزش پرداخت ، هنگامی که هفده سال از عمرش می گذشت، برتمام علوم و معارف اسلامی احاطه داشته. اگرچه در باب تحصیل کودکی وی جز قرآن ذکرکتاب دیگری که شامل درس او باشد نیامده ، ولی در مکتب از جمله علوم معقول و منقول که در مجالس درس آن زمان متداول بوده ، بهره گرفته .

چنانکه در هفده سالگی نه تنها همه علوم معقول و منقول را آموخته بود بلکه در علوم اسلامی چنان مهارت به دست آورده که در مدرسهٔ شهرستان همدان حوزه درس داشته و به افاده می‌پرداخته است و دیگران در خدمتش به استفاده اشتغال می ورزیدند[2] و عراقی گره از دشواریهای مباحث پیچیده می گشاده .روشن است که پدر و مادر عراقی از داشتن چنین فرزندی بی‌اندازه شادمان بودند و شاید امید داشتند که روزی آوازهٔ نام او، چنانکه حضرت علی (ع) فرمود سراسرجهان اسلامی را فراگیرد و از قضات و دانشمندان بزرگ الهی شود لیکن عراقی شور دیگری درسر داشت و درپی آوازهٔ دیگر بود.

گفتیم که چون سن او به هفده رسید،در همدان مشغول تدریس و علوم و معارف بود و مؤلف مقدمهٔ دیوان هنگامی که از واقعهٔ ترک تدریس او سخن می گوید نام کتبی چند ازقبیل ، تفسیرکبیر(امام فخرالدین رازی)،اشارات (ابن سینا)معالم التنزیل (ابومحمد فراء بغوی شافعی)، اسرار التأویل ،حاوی (محمد بن زکریای رازی)،جامع الدقایق (نجم الدین کاتبی)، روضة المنجمین (شهمردان رازی) را برمی شمارد که آن ذوفنون تدریس آنها را برای تبدیل قال به حال ترك نموده[3]. دکتر صفا می‌نویسد:"گمان نمی رود که عراقی به چنین جامعیتی در علوم و فنون رسیده بوده باشد و به هرحال تدریس کتاب جامع الدقایق نجم الدین کاتبی متوفی به سال ۶۷۵ ق ـ ۱۲۷۶ م، به وسیلهٔ عراقی متولد به سال ۶۱۰ در هفده سالگی او (ـ ۶۲۷) مستبعد است و از اینجا معلوم می شود که مراد جامع دیوان

۱ - کلیات عراقی مقدمه : ۴۸ - عشاقنامه سوانح عمری : ۶ - تجلیات عرفان : ۵۷ - روزگارنو ج ۱ ، ۳ : ۲۱. طبق روایت لطایف اشرفی ۲ : ۳۶۴ شیخ عراقی " به غایت قرآن خوش می خواند چنانکه اهل همدان شیفتهٔ آواز بودند".

۲ - کلیات عراقی مقدمه : ۴۸ - ۴۹ - عشاقنامه سوانح عمری : ۶ - ۷ - میخانه : ۳۰ - لطایف اشرفی ۲ : ۳۶۴ " و بعده به تحصیل علوم اشتغال فرمود که در هفده سالگی مشهور، مدارس آن دیار شده". و نیز مقایسه شود با نفحات الانس : ۶۰۱ - حبیب السیر ۳ : ۲۵۵ - سفینة الاولیا : ۱۱۵ - نتایج الافکار : ۴۵۴ - هفت اقلیم ۲ : ۵۳۴ - ۵۳۵ - نزهة الخواطر (اردو)، ۲ : ۱۵ - سیرسخن ۲ : ۱۴۳ - تاریخ فرشته ۲ : ۴۰۵ " در همدان به سن هجده سالگی در همان مدرسه خود که بس با تکلف و صفا بود در آنجا درس گفتی و طلبا را فیض رسانیدی" - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۵ " به صغر عمر بعد از حفظ قرآن مجید جمیع علوم ظاهری آموخت و به آواز فصیح بالای منبر تذکیر و تدریس می‌کرد". - در خزینة الاصفیا چاپ لاهور : ۶۹۱ این واقعه تا اینجا مورد تصرف و اشتباه قرار گرفته که نوشته است"... به علوم ظاهری آراسته بود اول در عراق به مقام دمشق مدرسهٔ عالی بنا نهاد و به درس و تدریس مشغول بود".

۳ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۰ - عشاقنامه سوانح عمری : ۸.

عراقی و نویسندهٔ مقدمهٔ آن از برشمردن این کتابها بیشتر نشان دادن این نکته است که چگونه عراقی از حوزهٔ درس و بحث و فحص قدم در عالم تجرد گذاشت " ۱.

با اینهمه باید گفت که نزد بعضی از محققان اخیر، مقدمهٔ دیوان عراقی قدیمی ترین سند دربارهٔ او شناخته شده است و اگرچه خالی از خرافات نیست و بنابر قول حمدالله مستوفی جد عراقی ـ عبدالغفار ـ نسبت جوالقی هم داشته است، که سمعانی در کتاب الانساب ۲ و دهخدا در لغت‌نامه ۳ بانام چندتن نسبت جوالقی راآورده‌اند که بعضی ازآنها در عراق عجم زندگی می کرده واهل علم بوده‌اند. ممکن است سلسلهٔ نسب عراقی به آن هابرسد چنانکه برطبق نوشته مقدمهٔ دیوان واستناد مکاتیب وی در محیط علم بزرگ شده و استعداد شخصی وی هم سبب شده تا در مدت نه ماه تمام قرآن را حفظ کند.بعد زمانی که نزد شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی می رود، در ده روزی به مرتبهٔ کمال می‌رسد و غزل وی " نخستین باده کاندر جام کردند" دال براین مطلب است . علاوه برآن چون در درس شیخ صدرالدین قونیوی شرکت کرد، رسالهٔ لمعات را نوشت شیخ صدرالدین قونیوی یکی از عرفای بزرگ زمان خود بود آن را پسندید.با این آراء بعید نیست که عراقی اگر تمام آن کتابها را تدریس نمی کرد، بعضی از آنها شامل دروس او بوده باشد.به هرحال به قول دکتر صفا " واقعه درست یا نادرست و حقیقی یا ساختگی هرچه باشد، ما رابه یک حقیقت راهبری می کند و آن این که عراقی در آغاز امر سرگرم تعلم و تعلیم بود و سپس رخت از مدرسه به خانقاه کشید ۴.

۵ ـ ورود در تصوف

دربارهٔ کیفیت پیوستن شیخ به خانقاه شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی و چگونگی سیر وسلوك در خدمت او، گرد آورندهٔ دیوان و نویسندهٔ مقدمه آن، شرحی مفصل دارد که بعد ها در اکثر کتب به اختصار یابه تفصیل نقل شده است . در آن روزگار- در حدود سال ۶۲۷ یا ۶۲۸ ق - ۱۲۳۰ م که عراقی در مدرسهٔ همدان شاگردان را تعلیم می داده ، یکدسته از قلندران جهانگرد که به هیچ طریقه‌ای منسوب نبودند پا به شهر همدان نهاده ، وارد مجلس درس شیخ شدند و سماع آغازکردند و از طریق شعرهای دلکش کناره گیری و زهد خود را از تمتعات این جهان به گوش مردم می رسانیدند.

عراقی شعرهای قلندران را به گوش جان شنید، اضطرابی دردرون او پدید آمد ، درمیان

۱ - صفا، تاریخ ادبیات چاپ دانشگاه تهران، ج ۳ ، ۱ : ۵۷۰ - ۵۷۱.
۲ - الانساب : ۱۳۹ در توضیح " الجوالقی" و " الجوالیقی".
۳ - لغت نامه در ضمن کلمه " جوالیقی".
۴ - صفا، تاریخ ادبیات چاپ دانشگاه تهران، ج ۳ ، ۱ : ۵۷۲.

قلندران پسری صاحب جمال دید، چنان شیفتهٔ او گردید که عمامه از سربرگرفت و به دستهٔ درویشان پیوست و این غزل را سرودن آغاز کرد[۱].

چه خوش باشد که دلدارم تو باشی
ندیم و مونس و یارم تو باشی[۲]

چندی نگذشت که قلندران به راه اصفهان افتادند، عراقی نیز از همدان عزم سفر کرد و درپی آنها روان شد. بالاخره ، قلندران از ایران به هندوستان رفتند. چون به شهر مولتان رسیدند، در خانقاه شیخ بهاءالدین زکریا فرود آمدند[۳] و چون چشم شیخ به عراقی افتاد، بیدرنگ به استعداد اوپی برد و خواست که او در پیشش بماند، ولی عراقی خود را برای زندگی خانقاهی آماده نمی دید و باعشق پسر به سر می برد. از اینرو همگی به دهلی و سومنات رفتند. چون چندی آنجا بسر بردند، دوباره راه جهانگردی پیش گرفتند و گرفتار طوفان سختی شدند. عراقی و یك نفر دیگر از دستهٔ قلندران جدا ماندند. عراقی آنگاه تصمیم گرفت که به مولتان برگردد. با یار قلندر مشورت کرد، ولی او موافقت نکرد و یکدیگر را وداع کردند و به این ترتیب آن زندیق در "دلی" بماند و آن صدیق رو به "مولتان" نهاد[۴] در آنجا شیخ بهاءالدین زکریا او را به گرمی فراوان پذیرفت و فرمود: "عراقی از ما گریختی؟" شیخ این بیت را گفت :

۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۴۹ - عشاقنامه سوانح عمری:۷ - میخانه : ۳۰ "عمامه از سرفروگرفت و بدان قلندر داد" - لطایف اشرفی ۲ : ۳۶۴ " روزی جماعت قلندران به همدان رسیدند و به ایشان پسری صاحب جمال بوده و بوی مشرب عشق غالب ، به مجرد تلقی به صد جان طالب و عاشق شده". و نیز مقایسه شود با نفحات الانس : ۶۰۱ - حبیب السیر"۳: ۲۵۵ - سیر العارفین خطی شیرانی : ۹ - هفت اقلیم ۲ : ۵۳۵ - تاریخ فرشته ۲ : ۴۰۵ - خزینة الاصفیا ، چاپ لاهور : ۶۹۱ - تذکره بهاء الدین زکریا: ۱۵۹ - روزگارنو ج ۱ ، ۳: ۲۲.

۲ - کلیات عراقی : ۲۸۲.

۳ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۰ - عشاقنامه سوانح عمری : ۸ - میخانه : ۳۱ - سیر العارفین خطی شیرانی : ۹ - تذکرهٔ حسینی : ۲۰۴ " قلندران... راه خراسان در پیش گرفتند... تا سیر کنان از نوای خراسان به حدود مولتان رسیدند." خزینة الاصفیا چاپ لکهنو ، ۲ : ۲۱ " از وطن همراه ایشان مسافر گشت تا از عراق به همدان و از همدان به خراسان و از خراسان به مولتان رسید". - برخی ها بدون ذکر اصفهان و خراسان عراقی را به مولتان رسانده اند از قبیل حبیب السیر ۳ : ۲۵۵ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۱۱۰ - نتایج الافکار : ۴۵۵ - نزهة الخواطر (اردو)، ۲ : ۱۵- دولت شاه : ۲۳۸ طوری دیگری بیان می کند یعنی " عراقی سفر سند و راه مولتان و هند پیش گرفت و به خدمت شیخ بهاء الدین زکریا پیوست".

۴ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۱ - عشاقنامه سوانح عمری : ۹ - میخانه : ۳۱ - ۳۲ - روزگار نو ج ۱ ، ۳ : ۲۲ - ۲۳ - یادگار ۴، ۶ : ۶۳.

از تــــو نگــــریزد دل مـــــایکزمان
کـــالبد راکـی بـود از جـان گـریز[1]

وسیر وسلوك آغاز کرد.

در بعضی از روایات مربوط به عراقی از آنجمله تذکرة الشعراء ، دولتشاه سمرقندی،[2] عراقی مرید مستقیم شیخ شهاب الدین عمرسهروردی شمرده شده و گفته است که نخست در خدمت او سرگرم سلوك بود و بعد شهاب الدین سهروردی او را نزد زکریای مولتانی فرستاد و عراقی چهار سال در آن دیار به سر برد و سپس به فرمان بهاءالدین زکریا برای زیارت شهاب الدین سهروردی به عراق بازگشت در حالیکه شیخ شهاب الدین قبل از رسیدن عراقی به بغداد درگذشته بود[3].

دیگر به روایت جواهرالاسرار و نفحات الانس ، " در آن وقت که مولانا شمس الدین در صحبت بابا کمال جندی بوده ، عراقی نیز به موجب فرمودهٔ شیخ بهاءالدین زکریا آنجا بوده است" [4].

اما روایت دولتشاه راکه عراقی در آغاز امر مرید شهاب الدین سهروردی بوده گفتار صاحب مقدمهٔ دیوان بدین مضمون که او در هفده سالگی هنگام تدریس و تعلیم تحت تأثیر سماع قلندران و جمال قلندر پسری همراه ایشان تا مولتان رفته و مرید بهاءالدین زکریا شده است ، رد می کند. چنانکه بنابه گفته خود دولت شاه نیز عراقی چهار سال در هند به سر برده و سپس به عراق بازگشته ولی ملاقات عراقی و سهروردی اتفاق نیفتاده‌است .

همچنین سخنان صاحب جواهر الاسرار و مولانا جامی دربارهٔ مناسبات عراقی با بابا کمال جندی و شمس الدین تبریزی مانع تاریخی ندارد، منتهی روایاتی است که در مقدمهٔ دیوان که از معتبر ترین مآخذ عراقی است، به آنها اشاره ای نشده است. فقط یك قرینه می تواند دال برصحت نسبی این روایات باشد و آن اینکه مؤلف مقدمه ضمن بیان کیفیت ورود عراقی در خدمت بهاءالدین زکریا می نویسد :که " شیخ فخرالدین بیست و پنج سال در خدمت مولانا بوده. چون مولانا را وقت در رسید، شیخ فخرالدین را بخواند و حل و عقد بدو داد"[5] و وفات بهاءالدین در سال ۶۶۶ ق - ۱۲۶۷ م اتفاق افتاده ، پس ظاهراً تاریخ ورود عراقی در خدمت او ۶۴۱ ق - ۱۲۴۳ م باید باشد و

---

۱ - کلیات عراقی ۲۱۱ و مقدمه : ۵۱ - عشاقنامه سوانح عمری : ۹.

۲ - تذکرة الشعراء: ۲۳۸ - میخانه : ۲۸ - ریاض الشعراء عکسی مرکزی ۳: ۲۴۶ - مخزن الغرائب عکسی مرکزی ۳: ۲۶۸ - مرآة الخیال : ۴۶ - آتشکده آذر: ۲۶۳ - منتخب الاشعار خطی شیرانی : ۹۶ پ - قاموس اعلام ۴ : ۳۱۳۷ - کتابهای تصوف به زبان فارسی ۱ : ۱۷۸ - تأثیر معنوی ایران در پاکستان : ۱۱.

۳ - تذکرة الشعرا: ۲۳۹ - صفا تاریخ ادبیات ج ۳، ۱: ۵۷۲ - ۵۷۳.

۴ - جواهر الاسرار : ۵۱ - نفحات الانس : ۴۶۵ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۱۹ - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۵ - ۱۲۶ - طرایق الحقائق ۲ : ۳۱۷ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی : ۲۲ - ۲۳.

۵ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۲ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۱.

بنابر اغلب روایات در هفده سالگی یعنی در ۶۲۷ یا ۶۲۸ ق - ۱۲۳۰ م از همدان خارج شده و به احتمال قوی به هند رفته و در آن سفر او را فتوح زیاده از وصف دست داده و در حالت سوز فراق و فرط اشتیاق و دوری از وطن و مهجوری از مسکن اشعار پرسوز فراوان گفته ۱ و شاید بهاءالدین زکریا او را به بهانهٔ نیاز و سلام شهاب الدین سهروردی ، به عراق فرستاده باشد، اما چون شهاب الدین سهروردی در آن زمان یعنی (۶۳۲ ق - ۱۲۳۴ م)به رحمت حق پیوسته بود ، ناچار عراقی در فاصله میان سالهای ۶۳۲ و ۶۴۱ ق نزد مشایخ دیگر سرگرم مجاهدت بوده است.با یافتن این راه حل می توان برصحت روایاتی که دربارهٔ مناسبات عراقی با باباکمال جندی و شمس الدین تبریزی وجود دارد، اعتماد کرد یعنی وقتی که شمس الدین هم در سال ۶۴۲ق- ۱۲۴۴م به مولانا رومی پیوسته است. بنابر این قبل از این تاریخ ریاضت عراقی در خدمت باباکمال جندی امکان پذیر است.

از سوی دیگر اگرچه مؤلف مقدمهٔ دیوان ، عراقی را یک باره به هند رسانده ولی در مورد بازگشت وی به ایران سخنی نگفته است. پس بدینطریق اگر روایات صاحب جواهر الاسرار و مولانا جامی و دولتشاه را بپذیریم، عراقی در سالهای ۲۸ - ۶۲۷ تا ۶۳۲ق (سال وفات سهروردی) در هند بوده ، که بنا به گفتهٔ دولت شاه: " در مدت چهار سال شیخ عراقی در هند چهارده اربعین بسر آورده۲.بهر صورت بعداً به عراق عجم آمده و تا سال ۶۴۱ق در این نواحی به سر برده و پس از آن از ۶۴۱ تا ۶۶۶ق (سال وفات بهاء الدین زکریا) یکسره بیست و پنج سال در خدمت شیخ زکریا بوده و اکتساب فیض می کرده و مراحل تصوف و عرفان را طی نموده است .

لیکن بنا بر پاره ای عبارات ذی قیمت ، که تحت عنوان " خانواده" نقل شد پیوستگی شیخ به بهاء الدین طوری دیگر به نظر می رسد. مطابق آن عراقی پیش از آنکه به مولتان برود، در مناطق ایران و عراق و شام گشت وگذاری داشته. در این صورت ممکن است در آن زمان شیخ شهاب الدین سهروردی و مشایخ دیگر را زیارت کرده باشد. اما اطمینان خاطر نداشته و متردد بوده که به قول وی،" تا آنکه عنایت ازلی این افتاده را دست گرفت و این گم شده را به حضرت والی شیخ ربانی بهاءالحق والدین قدس الله روحه العزیز راه نموده"۳. بنا به گفتار مؤلف مقدمهٔ دیوان و دیگران شاید در این مسافرت عراقی باقلندران همراهی کرده باشد. و به قول خودش، عراقی هفده سال در خدمت زکریا ملازم بوده. این هفده سال را اگر پیش از وفات زکریا حساب کنیم ، تقریباً سال ۶۵۰ق - ۱۲۵۱م می شود که قرین قیاس است. به این طریق زمینه برای ملاقات عراقی با شهاب الدین سهروردی و باباکمال جندی و شمس الدین تبریزی و امثال آنها فراهم می شود.

---

۱ - تذکرهٔ دولت شاه : ۲۳۸.

۲ - تذکرهٔ دولت شاه : ۲۳۹ - مخزن الغرائب عکسی ، ۳ : ۲۶۸.

۳ - منشآت عراقی عکسی مملوکه نگارنده : ۴۶ر.

٦ ـ خرقه پوشی و خلافت

هنگامی که، شیخ بهاء الدین زکریا، عراقی را برای تفکر و مراقبه در خلوت جای داد، عراقی ده روز باهیچ کس سخنی نگفت و در حجره بر مردم ببست و روز یازدهم وجدی و کیفیتی بر او غلبه کرد[۱]، صدای خود را بلند کرد و این غزل معروف را به آهنگ دلنواز سرودن گفت:

نـــخستین بـــاده کـــاندر جـــام کـــردند
زچشـــــم مست ســـــاقی وام کـــردند[۲]

اهل خانقاه چون این آواز بشنیدند پیش شیخ بهاء الدین شتافتند و شکایت کردند که این تازه وارد سنت سهروردی را درهم شکسته است و به جای تلاوت قرآن و احادیث نبوی به شعر خواندن پرداخته . شیخ بهاء الدین به شکایت مریدان اثر نداد و گفت که سنت سهروردی برای دیگران است نه برای عراقی. پس از چند روز عماد الدین - دوست نزدیک شیخ بهاء الدین - وقتی که از خرابات شهر می گذشت دید که همین غزل را با موسیقی در آنجا می خوانند، بیدرنگ به بهاء الدین گزارش داد و این بیت را برخواند:

چو خود کردند راز خویشتن فـاش
عــراقـــی را چـــرا بدنـــام کـردند[۳]

به شنیدن این بیت شیخ فرمود که کار او تمام شد و بنفس خویش بر در خلوت عراقی رفت و او را بخواند، چون عراقی از خلوت بیرون آمد، سر در پای شیخ نهاد و گریه آغاز کرد و این غزل انشاء

۱ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۱ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۰ - نفحات الانس : ۶۰۲ - هفت اقلیم ۲ : ۵۳۵ - میخانه: ۳۳ - مرآة الخیال : ۴۶ - اما دولت شاه : ۲۳۹ این قصه را طوری دیگر بیان کرده و نیز مقایسه شود بالطایف اشرفی ۲ : ۳۶۴ " شیخ وی را به خلوت نشاند از چله یک دو هفته گذشته بود که وی را وجدی رسید" - حبیب السیر ۳: ۲۵۵ "چندگاه در خلوت نشست و ریاضت ها کشیده ، به درجهٔ کمال صعود نمود". - تذکرهٔ حسینی : ۲۰۵ " در چله اوّل حالتی برو طاری شد" -مؤلف ریحانة الادب ۴ : ۱۱۹ چله نشینی عراقی را نزد شیخ شهاب الدین سهروردی نشان داده است که می نویسد :" بعضی در موضوع چله و غزل اولی او (نخستین باده - الخ) گـویند کـه مـرشدش شیخ سهروردی در چله اش نشاند، به فاصله ده روز وجد و حال بروی مستولی گشته" - تجلیات عرفان : ۵۸ " دورهٔ خلوت نشینی عراقی بیش از دو هفته دوام نیافت".

۲ - کلیات عراقی : ۱۹۳ و مقدمه : ۵۱ - ۵۲ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۰ - میخانه : ۳۳ - ۳۴.

۳ - کلیات عراقی : ۱۵۴ و مقدمه ۵۲ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۱.

کرد:

درکوی خرابات کسی راکه نیازست
هشیاری ومستیش همه عین نمازست[1]

بدینصورت عراقی از ابتدا عاشق بود در حالیکه تمرینات بدنی و ریاضت های فکری برای کسانی است که از علائق زندگی بهره مند بوده و هنوز به دنیا و ظواهر آن دلبستگی داشته باشند. ولی عراقی مدتها پیش از این مراحل گذشته بود،اما چون اطاعت پیر واجب بود ناگزیر می بایست مدتی در چله بنشیند ولی تاب تحمل اینگونه جهد و تکلف را نداشت ، چنانکه شکیبائی را از دست بداد و منتهای شور و عشق خود را در غزلها بریخت . مرشد روحانی عراقی می دانست که او عاشق صادق است و "مذهب عاشق ز مذهبها جداست " وعراقی برای اینگونه مجاهده و ریاضت های شخصی تحمل ندارد و نیز نمی تواند رموز و اسرار معنوی را نگه بدارد. پس دیگر او را به خلوت نگذاشت، بلکه در همانگاه خرقه برتن او پوشانید[2].

شیخ به قول خودش هفده سال و به روایت مقدمهٔ دیوان بیست و پنج سال در خدمت بهاءالدین زکریا به سر برده و در آن زمان بهاء الدین پیری بود صد ساله و می دانست پایان عمرش نزدیک است، عراقی را پیش خواند و حل و عقد درویشی خویش در تصرف او نهاد و او را خلیفهٔ خود ساخت و سپس جان به جان آفرین سپرد. این مطلبی است که نویسندهٔ مقدمهٔ دیوان عراقی بیان نموده و بعد از او در باقی مآخذ نیز تذکر داده شده است[3]. ولی ازکتبی که در شبه‌قاره دربارهٔ صوفیان و عارفان نوشته شده، چنین بر می آید که خلیفه و سجاده نشین بهاء الدین زکریا، پسر او صدر الدین عارف بود[4]. در اخبار الاخیار آمده:" شیخ صدر الدین (رح) بن شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا بعد از

---

۱ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۲ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۱ - لطایف اشرفی ۲ : ۳۶۵ - نفحات الانس : ۶۰۲ - هفت اقلیم ۲ : ۵۳۵ - یادگار ۴، ۷ : ۳۷ - تجلیات عرفان : ۵۸ - سیر العارفین خطی شیرانی : ۹ - خزینة الاصفیا لکهنو، ۲ : ۲۲ که به جای خرقه لباس خاص مرقوم است" حضرت شیخ الاسلام به لباس خاص مشرف گردانید".

۲ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۲ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۱ - لطایف اشرفی ۲ : ۳۶۵ - نفحات الانس : ۶۰۲ - میخانه : ۳۴ -بزم صوفیه : ۱۵۷ - روزگارنو: ۲۴. و نیز مقایسه شود با مجالس العشاق خطی ادبیات : ۱۱۱ " شیخ عراقی چون از خلوت بدر آمد، شیخ بهاء الدین زکریا جای خود را بدوگذاشت" - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۶ " هنگام رحلت خود حضرت شیخ خلعت خلافت به وی مرحمت کرد"- آثار عجم : ۷۱ " عراقی ارادت به شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی داشته و خلیفه او بوده" - طرایق الحقایق ۲ : ۵۷۸ " از شیخ خرقه ارادت پوشیده" - خزینة الاصفیا لکهنو۲ : ۳۲ " فخر الدین تا بیست سال به خدمت شیخ بماند و خرقه خلافت یافت".

۳ - حتی بعضی از مؤلفان ایرانی هم به اثبات این معنی نوشته اند مثلاً در نفحات الانس : ۵۰۴ - طرایق الحقایق ۲ : ۵۷۸ آمده است که " بعد از وی قائم مقام وی در مسند ارشاد فرزند وی شیخ صدر الدین بوده است".

۴ - اخبار الاخیار : ۶۰.

پدر بر مسند ارشاد و تربیت نشست و بسیاری از اولیاء در سلك ارادت او منسلک گشتند"[۱]. همچنین نور احمد خان فریدی بحث مفصلی در این زمینه دارد که مؤلفان متأخرو متجدد از قبیل مؤلف میخانه و صاحب بزم صوفیه "خرقهٔ خلافت" را" خلافت مطلق" تصور نموده اند و عراقی را خلیفهٔ مطلق بهاء الدین زکریا گردانیده‌اند، حال آنکه عراقی یکی از خلفای شیخ بهاء الدین بوده و صاحب سجاده نبوده است و چنین اثبات می کند که خلیفه و سجاده نشین اصلی زکریا، شیخ صدر الدین عارف بوده[۲]. بهرحال از مقدمهٔ دیوان هم می توان چنین نتیجه ای گرفت ، به این طرز که عراقی صوفی عاشق پیشه ای بوده است،بعد از وفات بهاء الدین چون مریدان دیگر به وی حسد و کینه می ورزیدند عراقی به تنگ آمده ، به زودی مولتان را ترک گفته، بعد ناچار باید صدر الدین عارف به هدایت و تربیت معنوی بپردازد.

حاصل آنکه شیخ ، خرقه از بهاء الدین زکریا دریافت کرده و یکی از مریدان محبوب و خلفای برگزیدهٔ وی بوده است.

۷ ـ ازدواج و اولاد

وقتی شیخ زکریا ازکمال معنوی و مقام عرفانی عراقی متأثر شد و به جای اربعین در ده روز به وی خرقه عطا کرد و دختر خود - نور بی بی [۳] را نیزبه او داد[۴]. به روایت مجمل التواریخ شیخ عراقی "به دو دختر نیز داماد اوست"[۵]. ولی بنابرگفتهٔ جمالی دهلوی در سیر العارفین دختر بهاء الدین زکریا که در نکاح عراقی بود وقتی فوت کرد، شیخ زکریا می خواست که دختر دومی - سلطان بی بی المعروف به فاطمه بی بی [۶] - را هم به عراقی بدهد تا به او دلداری داده باشد، ولی بنا به درخواست

---

۱ - تذکرهٔ صدر الدین عارف : ۱۰۳ - ۱۱۱.
۲ - شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا: ۴۶ - تذکرهٔ بهاء الدین زکریا: ۳۱۹ - تذکرهٔ صدر الدین عارف : ۱۹.
۳ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۲ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۱ - لطایف اشرفی ۲ : ۳۶۵ - نفحات الانس : ۶۰۲ - حبیب السیر ۳ : ۲۵۵ - رجال حبیب السیر : ۳۵ - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۶ - میخانه : ۳۴ - تذکرهٔ بهاء الدین زکریا: ۱۶۲ - سیر العارفین خطی پنجاب : ۱۵ " دختر مبارک خود که در عفت و تقوی رابعه وقت بود به حباله او در آورد". در تاریخ فرشته ۲ : ۴۰۵ و اسلامک کلچر (انگلیسی) ج ۳۲، ۱ : ۶۲ هم همان را تکرار نموده اند. و نیز مقایسه شود با خزینة الاصفیا چاپ لاهور : ۶۹۲.
۴ - مجمل فصیحی ۲: ۳۵۸.
۵ - شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا: ۴۶ - تذکرهٔ صدر الدین عارف : ۱۹ .
۶ - سیر العارفین خطی پنجاب : ۱۶ - تاریخ فرشته ۲ : ۴۰۶ - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۶ - تذکرهٔ صدر الدین عارف : ۱۰۶ - اسلامک کلچر (انگلیسی) ج ۳۲، ۱ : ۶۹.

خود - شیخ صدر الدین عارف - ازین فکر منصرف شد[۱].

شیخ عراقی را از دختر شیخ فرزندی به وجود آمد که او را کبیر الدین نام نهادند[۲]. از نوشتهٔ نوراحمد خان فریدی[۳] برمی آید که کبیر الدین در حدود ۶۴۳ق - ۱۲۴۵ به دنیا آمد. اگر تحقیق آقای فریدی درست باشد آن وقت درپیوستگی عراقی به خانقاه بهاء الدین زکریادر ۶۴۱ق -۱۲۴۳م و خرقه پوشی و ازدواج او در همان زمان، مانعی یافت نمی شود.

لیکن از مطالعه منشآت عراقی برمی آید که وی در حدود سال ۶۵۰ق - ۱۲۵۱م به خدمت شیخ بهاء الدین زکریا رسیده، به دلایل زیر:

اولاً در مکتوبی به سال ۶۷۱ق - ۱۲۷۲ م نوشت که هفده سال در خدمت شیخ زکریا ملازم بوده و شیخ زکریا در ۶۶۶ق - ۱۲۶۷م فوت کرده است. در این صورت در حدود ۶۵۰ هجری قمری، عراقی به او پیوسته.

ثانیاً در مکتوبی که از روم نوشته کلمهٔ سی ساله را چنین به کار برده:" درین چند سال که این احوال سی ساله بارها نوشت و استدعاء حضور آن برادر کرد نه تشریف حضور یافت، نه جواب مکتوب(۷۷)".همچنین در مکتوبی دیگرکه‌بامدیحه برادرش شمس الدین مطابقت دارد،"سی واند سال"[۴] - نوشته، و هنگامیکه در مدیحه از " مدت سی و شش سال" ذکری رفته. به ظن قوی می توان گفت با تحریف کاتب" سی و اندسال"" سی و شش سال"ه شده. از این قرائن پیداست که عراقی در سال ۶۵۰ق به شیخ زکریا پیوسته است.

ثالثاً می‌توان بر استدلال دکتر صفا نیز استناد کرد، به قول او غزلی که عراقی روبروی قلندران در بیرون شهر همدان به مطلع زیر گفته:

---

۱ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۲ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۱ - لطایف اشرفی ۲ : ۳۶۵ - نفحات الانس : ۶۰۲ - حبیب السیر ۳ : ۲۵۵ - هفت اقلیم ۲ : ۵۳۵ - میخانه : ۳۴ - روزگار نو ج ۱، ۳ : ۲۴ - اسلامک کلچر (انگلیسی) ج ۳۲، ۱ : ۶۲ - مجمل فصیحی ۱ : ۳۵۸ " او را از دختر شیخ یک پسراعور بود کبیر الدین نام". و در قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۶ "کبیر الدین اسماعیل " نام فرزند عراقی نوشته است. همچنین در خزینة الاصفیا لکهنو ۲ : ۳۲ "کبیر الدین محمد ضبط گردیده است.

عراقی خودش به نام " قرة العین کبیر " یاد کرده است:

فرزند عزیز، قرة العین کبیر
باذات خدا در همه احوال نصیر

(کلیات عراقی : ۱۰۵)

۲ - تذکرهٔ صدر الدین عارف : ۱۳۹ - ۱۴۰ - خزینة الاصفیا ۲ : ۳۳ - ۳۴ که سال وفات کبیر الدین ۷۰۰ هجری قید شده است.

۳ - منشآت عراقی نسخهٔ عکسی نگارنده : ۴۸ پ.

۴ - کلیات عراقی : ۷۹.

۵ - صفا تاریخ ادبیات چاپ دانشگاه، ج ۳، ۱ : ۵۷۱ - ۵۷۲.

"پسرا ره قلندر سزد ار به من نمائی
که دراز و دور دیدم ره زهد و پارسائی

از جمله غزلهای بسیار فصیح و زیبای عراقیست که قاعدةً نمی‌بایست در آغاز جوانی و اوایل عهد شاعری و در مدرسه سروده باشد و علاوه بر آن شاعر در آن از خانقاه اظهار ملالت کرده است نه از مدرسه:

کم خانقه گرفتم سر مصلحی ندارم
قدح شراب پرکن، به من آر، چند پائی" ۱

بنابر این آشکار است که عراقی تا چهل سالگی نزد مشایخ دیگری سرگرم مجاهدت بوده که عبارت مسطور مکتوب در "خانواده" هم دال بر این مطلب است و بعد خواه به علت عشق قلندر پسر یا به علتی دیگر، راه مولتان را پیش گرفته و مراحل عرفان را طی کرده است. در اینصورت می توان گفت که عراقی از سال ۶۵۰ ق به بعد در رشتهٔ ازدواجی با دختر شیخ زکریا منسلک شد و فرزندش کبیر الدین به دنیا آمد.

بیشک شیخ جز کبیر الدین فرزند دیگری نداشته است ، ولی در قصر عارفان در شرح حال شاه شرف الدین بو علی قلندر پانی پتی(م. ۷۲۴ق - ۱۳۲۴م) چنین آمده است:"ارباب سیر و تواریخ اهل عرفان در ذکر والد شریف ایشان تصوریده اند که حضرت شیخ فخر الدین عراقی صاحب لمعات و دیوان غزلیات مرید و داماد حضرت مخدوم بهاء الحق زکریای مولتانی ، پدر عالی قدر آنحضرت است، با وصفیکه این معنی صحتی ندارد۲. چنانکه احمد علی خیر آبادی مؤلف قصرعارفان در انتساب فرزندی بو علی قلندربه‌عراقی خودش تردیدکرده وبه‌تفصیل توضیح داده‌است.

شیخ کبیر الدین، به گفتهٔ نور احمد خان فریدی۳، عارف کامل و شاعری بااحساس بوده ، ولی از آثار کبیر الدین چیزی به دست مانرسیده و نه نام و نشانی از او باقی مانده است. کبیر الدین در اواخر حیات عراقی ، نزد وی، در دمشق رسید و بعد از رحلت عراقی ، او را قائم مقام وی منتخب کردند. کبیر الدین هم همانجا فوت کرد و در نزد پدر مدفون شد۴.

---

۱ - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۵ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی: ۱۱ - ۱۵.
۲ - تذکرهٔ صدر الدین عارف : ۱۳۸.
۳ - کلیات عراقی مقدمه : ۶۴ - ۶۵ - عشاقنامه سوانح عمری : ۲۵ - ۲۶ - لطایف اشرفی ۲ : ۳۶۶ - نفحات الانس : ۶۰۴ - ۶۰۵ - میخانه : ۴۷ - ۴۸ - تذکرهٔ صدر الدین عارف : ۱۳۶ - ۱۳۸.
۴ - کلیات عراقی ، عشاقنامه: ۳۵۶ - عشاقنامه : ۷۲.

۸ ـ مسافرتهای عراقی

آرزوی تـــو آشکـــار و نهـــان
مـــی دوانـــد مـرا بـه گـرد جهـان[۱]

در باب مسافرتهای عراقی ، به مناطق ایران و عراق و شام و هند در دو مبحث " خانواده و ورود در تصوف" ذکری رفته است، اکنون باید ببینیم که غیر از هند و عراق و شام و ایران ، عراقی به کدام نقاط دیگر سفر کرده و تا چه حد مورد احترام قرار گرفته است.

در طول اقامت هند، عراقی در پناه پیر طریقت شیخ بهاء الدین زکریا زندگانی آسوده و لیکن آکنده از سوز درون داشت. چون پیر از دارفانی به دار باقی شتافت. حسودان و بداندیشان در پی آزار او شدند و عراقی نمی توانست به محیط محدود هندوستان قناعت کند، از اینرو با دستهٔ کوچکی از پیروان با وفا پابه گریز نهاد. آنگاه تصمیم گرفت به سفری برود که آرزوی هر مسلمان مومن است یعنی به زیارت مکه و مدینه.

عراقی از راه دریا به عمان رفت[۲] و دریافت که نام او پیش از خود او به آنجا رسیده است. سلطان و درباریان به پیشواز آمدند با احترام بسیار وی را به پایتخت وارد کردند و شیخ الشیوخ صوفیان آن دیار گردانیدند.

چون مدتی عراقی و اصحاب او از رنج راه بر آسودند و موسم زیارت کعبه در رسید. از سلطان اجازت خواستند اما اثر رضایت ندیدند. پس او و همراهانش پنهانی به راه افتادند و با کاروانی که به سرزمین حجاز می رفت ، پیوستند[۳]. این زیارت مقامات مقدسه - مکه معظمه و مدینه منوره - طبع عراقی را بسیار برانگیخت و برخی از شعر های نامی و دل انگیز خود را در آن هنگام به وصف

---

۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۳ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۱ - ۱۲ - میخانه : ۳۵ که به جای " عمان " " عدن" ضبط شده است و در یادگار ۴ ، ۷ : ۴۳ که به جای " عمان " " مسقط" نوشته است - صفا تاریخ ادبیات چاپ دانشگاه ج ۳، ۱ : ۵۷۴ با " عمان" مسافرت " بحرین" را هم اضافه نموده است، که در هیچ یک از مآخذ قدیم ذکری نرفته است.

۲ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۳ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۲ - میخانه : ۳۵ - ۳۶ - روزگارنو ج ۱، ۳ : ۲۴ - مجمل فصیحی ۲ : ۳۵۸ که طبق آن " شیخ فخر الدین بعد از وفات شیخ خود به بغداد رفت و چند وقت آنجا بود و از آنجا به شام رفت". وعده ای از مؤلفان بدون ذکر عمان شیخ عراقی را به حجاز رسانده اند، مانند: لطائف اشرفی ۲ : ۳۶۵ - حبیب السیر ۳ : ۲۵۵ - سیر العارفین خطی شیرانی : ۱۰ - هفت اقلیم ۲ : ۵۳۵ - تاریخ فرشته ۲ : ۴۰۶ - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۶ - خزینة الاصفیا لکهنو ۲ : ۳۲ - دکتر صفا در تاریخ ادبیات اصلاً مسافرت حجاز را تذکر نداده است.

۳ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۴ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۳ - ۱۴ - میخانه : ۳۶ - ۳۷.

خانهٔ کعبه و در مدح روضه مطهره نبی (ص) به رشتهٔ نظم در آورد [۱].

چون زیارت حرمین شریفین به پایان رسید، سن عراقی در حدود شصت سال بود، باگروهی از شامیان از راه دمشق به روم (ترکیهٔ امروز) رفت و به شهر قونیه وارد گردید[۲]. در آن روزگار، شیخ صدر الدین قونیوی فتوحات مکیه و فصوص الحکم ابن عربی را درس می داد. شیخ نیز در حلقهٔ درس او شرکت جست و به همان ایام کتاب لمعات را تألیف نمود.[۳] در دوران اقامت قونیه، در محافل سماع مولانا جلال الدین رومی هم رفت و آمد داشت و به روایت مناقب العارفین مورد توجه مولانا قرارگرفت و معین الدین پروانه در توقات برایش خانقاهی ساخت و عراقی شیخ خانقاه شد[۴] و بدون شک در همین اوان شیخ کتاب دیگری به نام عشاقنامه نظم کرد. مدت اقامت عراقی در روم تا حیات معین الدین پروانه است.

وقتی امیر روم در سال ۶۷۵ق - ۱۲۷۶ م به تهمت سستی در جنگ بالشکر شام و مصر، به قتل رسید، عراقی به مصر رفت. در آنجا سلطان مصر - ملک ظاهر رکن الدین بیبرس بند قداری (م.۶۷۶ق - ۱۲۷۷م) احترام و اعزاز بسزائی در حق عراقی مبذول داشت و وی را شیخ الشیوخ مصر گردانید و دستور داد که اعلام کنند تا همه بزرگان و علما و متصوفهٔ قاهره برای اجلاس به درگاه عراقی حاضر آیند[۵].

عراقی چندی در این عزت و عنایت به سر برد ولی روح بیتاب او مطمئن نبود، باز به جوش آمد و سلطان را راضی کرد که به او اجازه دهد تا به دمشق رود. آنجا نیز به فرمان سلطان مصر، ملک

---

۱ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۴ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۴ - اما مجالس العشاق خطی ادبیات : ۱۱۱ این واقعه را طوری دیگر بیان کرده که می نویسد " با قلندران عزیمت زیارت حرمین شریفین کرد و بعد از زیارت چون به حلب رسید، بر آن جوان که عاشق شده بود او را گاه گاهی می توانست دید... و از حلب به روم رفتند". و دیگرانی بعد از زیارات حرمین شریفین عراقی را مستقیماً به روم رسانده‌اند،ازقبیل:لطائف اشرفی ۲ : ۳۶۵ - نفحات الانس : ۶۰۳- حبیب السیر ۳ : ۲۵۵ - سیر العارفین خطی شیرانی : ۱۰ - هفت اقلیم ۲ : ۵۳۵ - تاریخ فرشته ۲ : ۴۰۶ - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۶ - نتایج الافکار : ۴۵۶ - خزینة الاصفیا چاپ لاهور : ۷۰۲. راهنمای ادبیات فارسی : ۲۶۳ عراقی را از مکه از راه بغداد به روم رسانده است.

۲ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۴ - ۵۵ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۴ - میخانه : ۳۷ - روزگار نو ج ۳، ۱ : ۲۵.

۳ - مناقب العارفین ۱ : ۳۹۹ - ۴۰۰ - صفا تاریخ ادبیات ج ۳، ۱ : ۵۷۴. و نیز مقایسه شود با کلیات عراقی مقدمه : ۵۵ که به روایت آن معین الدین پروانه بدون فرمان مولانا جلال الدین، به ارادتمندی خودش برای شیخ عراقی خانقاه ساخته بود.

۴ - کلیات عراقی مقدمه : ۶۱ - ۶۲ - عشاقنامه سوانح عمری : ۲۱ - ۲۳ - میخانه : ۴۳ - ۴۵ - روزگار نو ج ۱، ۳ : ۳۰ - ۳۲ - لطایف اشرفی ۲ : ۳۶۵ - نفحات الانس : ۶۰۴.

۵ - امراء دمشق فی الاسلام : ۱۵ و ۲۱۶.

الامرا دمشق - که به احتمال قوی عزالدین ایدمر الظاهری(۶۷۰ - ۶۷۸ق / ۱۲۷۱ - ۱۲۷۹م)[۱] بود - وی را بااحترام بسیار پذیرفت و پایهٔ شیخ الشیوخی راکه همه جا نصیب او شده بود بدو عطاکرد و عراقی تا آخر عمر آنجا ماند.

۹ - پیران و استادان معنوی

باوجود مسافرتهای بسیار و زندگانی توأم با جهانگردی فقط با دوتن از مشایخ زمان عراقی برخورد می کنیم که به طور قطع بر عراقی حق پیری و استادی داشته اند. آن مردان خدا شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی و شیخ صدر الدین قونیوی هستند که در تربیت روحانی عراقی دارای مقام ارزنده ای بوده اند. ناگفته نماند، در تذکره هاجز نام این دو بزرگ ، اسامی مشایخ دیگری هم یافت می شود که عراقی در خدمت آنها رسیده و به سلوک پرداخته است.

بیشک پیرومرشد روحانی عراقی، شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی بود[۲] که به روایاتی متعدد عراقی را از عشق قلندر پسر نجات داد ، عشق مجازی او را به عشق حقیقی مبدل ساخت[۳] و استعداد معنوی او را به کار آورد. با توجه بهاء الدین زکریا ، محبت قلندر پسر از باطن عراقی محو شد و به جای او محبت ذات باری پدیدارگردید، عراقی از آن به بعد به مجاهده و ریاضت پرداخت و مراحل سلوک را طی می کرد و در مرثیه ای[۴] که به مناسبت رحلت پیر خویش سروده در آن از خدمات پیر طریقت و راه یافتن خود به توسط او، به مقامات سیر و سلوک و جذبه و وصال یاد کرده و شرح سوز فراق خود را از مرشدی بلند نظر و شیخی عالی مقام بیان داشته است. به این طریق ، عراقی خرقه از بهاء الدین زکریا گرفت و در جزو مشایخ سلسلهٔ سهروردیه مولتان در آمد.

استاد معنوی عراقی ، شیخ صدر الدین ابو المعانی محمد بن اسحق قونیوی بود[۵]، که از تمام

۱ - دربارهٔ مرید بودن عراقی در خدمت شیخ بهاء الدین زکریا، کم و بیش تمام تذکره نگاران نوشته اند و در ارتباط عراقی با پیر طریقت شیخ زکریا در فصل پنجم شرحی خواهیم داد.

۲ - سیر العارفین خطی پنجاب : ۱۴ ..." چون سینه مولانا فخر الدین به سینه حضرت شیخ قطب الافاق و مرشد علی الاطلاق شیخ الاسلام رسید، خیال آن قلندر بچه که خراب او بود اصلاً درونش نماند و به جای محبت او محبت لایزال بر حسب کمال ظاهر گشت." تاریخ فرشته : ۲ : ۴۰۵ " ... چون سینه شیخ به سینه وی رسید محبت آن قلندر بچه از فضای دل ابراهیم عراقی رخت بربست". - تذکرهٔ حسینی : ۲۰۵ " چون سینه شیخ فخر الدین به سینه شیخ بهاء الدین زکریا چسبید، خیال آن قلندر بچه که خراب او بود بالکل محو شد و به جای محبت او مودت حضرت لایزال به درجهٔ کمال متجلی گشت".

۳ - کلیات عراقی : ۱۱۴.

۴ - اکثر مؤلفان و تذکره نویسان عراقی را از شاگردان شیخ صدر الدین قونیوی نگاشته اند و در این باره در فصل پنجم بررسی شده است.

۵ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۵ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۴ - میخانه : ۳۷.

شاگردانی که در خدمتش فصوص الحکم می خواندند عراقی را بیشتر دوست می داشت و او را عزیزترین شاگردان می شمرد. وقتی عراقی لمعات را نوشت ، اعتقاد وی، در حق عراقی بیشتر شد[۱] و این رسالهٔ کوچک ، مقام عرفانی عراقی را بالاتر برد. عراقی نیز حق شاگردی استاد خود را ادا کرد و مکتب وی و مرشد و استاد او یعنی شیخ محی الدین ابن عربی را توسعه داد، تعلیمات آنان را به زبان فارسی تفسیر کرد و به فارسی زبانان تفهیم نمود و بعد از او عده ای در سلک تعلیمات آنان در آمدند.

علاوه بر آن عراقی از مولانا رومی و شاید از باباکمال جندی و بعضی مشایخ دیگر هم کسب فیض نموده است.

۱۰ - مریدان و متقلدان

در مآخذ مربوط به عراقی ، در باب مریدان وی، به طور صریح ذکری نرفته است ولی از مطالعهٔ دقیق آنها چنین برمی آید که عراقی در طول سفرهایش به هر کشوری که می رسید عده ای به وی می پیوستند و شیفتگی بعضی از ایشان نسبت به عراقی تا آنجا بود که می توان آنها را از مریدان عراقی شمرد.

عراقی در ظل سبحانی شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی به مرتبه اعلای عرفان دست یافت[۲] و بعد از وفات او از سرزمین هند قصد سفر کرد، بنا به گفتهٔ جامع دیوان عراقی و مؤلف مقدمه آن "جمعی از اخوان باصفا و خلان با وفا کمر موافقت بستند"[۳]. بدون شک می توان گفت ایشان از مریدان او بودند که از زندگانی آرام خویش دست کشیده و به دنبال او به در بدری رو آورده اند.زیرا که تاب تحمل دوری شیخ خویش را نداشته اند.

این جماعت جهانگردان از راه عمان به حرمین شریفین رسیدند و سه کس از اصحاب عراقی به روضهٔ حضرت پیغمبر اسلام (ص) مجاور شدند و آنگاه مؤلف مقدمهٔ دیوان به صراحت بیان می‌کند که " شیخ فخر الدین با دو مرید قصد روم کرد[۴]" و بعد می‌نویسد:" شیخ فخر الدین عراقی روم را مسخر خود کرد و بسیار کس مرید و معتقد وی گشتند و او خود مرید همه عالم بود و از جمله

---

۱ - کلیات عراقی : ۹۴ چنین گوید:

"منم ز عشق سر از عرش برتر آورده
به زیرپای، سر نه فلک در آورده"

۲ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۳ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۱ - میخانه : ۳۵.

۳ - همان : ۵۴ - همان : ۱۴.

۴ - همان : ۵۵ - همان : ۱۴ - میخانه : ۳۷ - لطایف اشرفی ۲ : ۳۶۵ - از سعدی تا جامی : ۱۷۳ - در بزرگان و سخن سرایان همدان : ۷۱ به صراحت نوشته شده است که معین الدین پروانه امیر روم از شاگردان و مریدان عراقی بود.

معتقدان یکی امیر معین الدین پروانه عظیم محب شیخ بود و اعتقاد تمام داشت"۱.امیر معین الدین پروانه تا آنجابه شیخ عراقی ارادت داشته که چون دربارهٔ قتل خودش معلوم کرد، از شیخ عراقی خواست که اگربه مصررود، برای رهائی فرزند او از زندان سعی نماید و خرقه به او اعطا کند ولحظه‌ای ازخود جدانسازد که میل به حکومت کند۲ ولی برخلاف آن می‌بینیم هنگامیکه سلطان مصربه سفارش شیخ فرزند پروانه را رها ساخت ،او را به فرمانروائی منطقه ای مأمور کرد و دربارهٔ خرقه پوشی و مرید شدن او به خدمت شیخ چیزی به دست نیامده است.

ونیز صاحب مقدمهٔ دیوان در دوران اقامت عراقی در روم،دربارهٔ یکی دیگر از مریدان عراقی می نویسد:"گویند خواجه‌ای بود،بازرگان،او را خواجه زین الدین گفتندی ،کاشانی بود،اما در روم متوطن گشته ،عظیم معتقد شیخ بود۳ .امادر"استدراك كتاب روضات‌الجنان و جنات‌الجنان راجع به زین‌الدین ابوبکر خوافی" ۴ که مؤلف مقدمه دیوان خواجه زین الدین کاشانی ضبط کرده، مطالبی نوشته شده است: " زین الدین ابوبکر خوافی از تلامذهٔ نورالدین عبدالرحمن مصری است، سفر بسیار در اکثر بلاد کرده با مشایخ مکه و مدینه و مصر و شام ملاقات نموده و به صحبت فخرالدین عراقی و کمال خجندی نیز رسیده است...سال وفاتش هشت صد و سی و هشت و قبرش در هرات است"۵.اگر خواجه زین الدین کاشانی را زین الدین ابوبکر خوافی تلقی کنیم،از مردم اوایل قرن نهم هجری بوده است و نمی شود صحبت عراقی را- که در قرن هفتم هجری زندگی می کرده- درك کرده باشد.درحالیکه محققان و دانشمندان مؤلف مقدمهٔ دیوان را" یکی از مریدان قریب العهد وی "۶ دانسته اندکه این را در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم نوشته است ۷ .به اینصورت احتمال می‌رودکه خواجه زین‌الدین کاشانی غیراز زین‌الدین ابوبکر خوافی است و ممکن است از معتقدان شیخ باشد.

علاوه برآن شیخ به وقت فرار از روم به طرف مصر"دو شخص دیگر را از یاران اختیار کرد"۸.گمان می رودکه این دوکس از مریدان عراقی بودند که به همراهی آنها عراقی راه قاهره را پیش

۱ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۹ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۹ - میخانه : ۴۱ - روزگار نو ج ۱، ۳: ۳۰.
۲ - همان : ۵۸ - همان : ۱۸.
۳ - نفحات الانس : ۴۹۲ - ۴۹۴ - هفت اقلیم ۲ : ۱۷۳ - تذکرهٔ روز روشن : ۳۳۵ - ریاض العارفین چاپ محمودی : ۱۲۲ - ۱۲۳.
۴ - روضات الجنان و جنات الجنان ۱ : ۶۱۹.
۵ - صفاتاریخ ادبیات ج ۳، ۱ : ۵۶۹.
۶ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی : ۳.
۷ - کلیات عراقی مقدمه : ۶۱ - عشاقنامه سوانح عمری : ۲۱ - میخانه : ۴۳.
۸ - لطایف اشرفی ۲ : ۳۶۵.

گرفته . چون شیخ به مصر رسید،بنابه گفتهٔ مولانا نظام‌الدین غریب یمنی در کتاب لطایف اشرفی [۱] سلطان مصر رانسبت به شیخ عقیدهٔ کلی پیدا شد شیخ الشیوخ مصر گردانید"ولی مولانا عبدالرحمن جامی صریحاً بیان کرده که "سلطان مرید و معتقد وی شد"[۲] . و بعضی دیگر هم همین را تکرار کرده‌اند. [۳]

همچنین به روایت مقدمهٔ دیوان چون زندگانی عراقی در دمشق به پایان رسید فرزندش کبیرالدین واصحاب خود رابخواند و وداع گفت [۴] این اصحاب غالباً از معتقدان و پیروان عراقی بودند.

۱۱ ـ وفات و مدفن

شیخ به آیه شریفه "سیروافی الارض "[۵] عمل نموده در اواخر ایام حیات در دمشق مسکن گزید.پس از مدتی کبیرالدین - پسر عراقی که در مولتان خلیفه طریقهٔ سهروردی بود - نزد پدرآمد و درخدمت او به سر برد تااینکه بیماری کشنده ای به عراقی دست داد.در بستر مرگ پسر یگانه واصحاب خود را فرا خواند و این رباعی راگفت و آنگاه جان به جهان آفرین سپرد:

در سابقه چون قرار عالم دادند
مانا که نه برمراد آدم دادند
زان قاعده و قرارکانروزافتاد
نه پیش‌به‌کس دهند ونه کم دادند[۶]

دربارهٔ تاریخ وفات عراقی درکتب تواریخ و تذکره ها اختلاف زیادی وجود دارد. در مقدمهٔ

۱ - نفحات الانس : ۶۰۴.
۲ - قصر عارفان خطی پنجاب ۱۲۷ " سلطان مصر مرید وی شد".
۳ - کلیات عراقی مقدمه : ۶۴ - عشاقنامه سوانح عمری : ۲۵ - میخانه : ۴۸ - نفحات الانس : ۶۰۴ - ۶۰۵ - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۷ - خزینة الاصفیا لکهنو۲: ۳۳ - انسائیکلوپیدی اسلام (انگلیسی)۳: ۱۲۶۹.
۴ - قرآن (الانعام) ۶: ۱۱.
۵ - کلیات عراقی : ۳۱۳ و مقدمه : ۶۴ - عشاقنامه سوانح عمری : ۲۶ - لطایف اشرفی ۲ : ۳۶۶ - نفحات الانس : ۶۰۵ - میخانه : ۴۸ و در اکثر مآخذ دیگر هم این رباعی نقل شده است.
۶ - کلیات عراقی مقدمه : ۶۵ - عشاقنامه سوانح عمری : ۲۶.

دیوان **نگاشته: " وفات او در هشتم ذی القعده سنهٔ ثمان و ثمانین و ستمائه بوده است[۱]. " چون در اینجا روز و ماه و سال را تذکر داده ، پیداست که از مآخذ معتبری گرفته شده است. این گفته را بیشتر مؤلفان بعدی نیز تکرار کرده اند[۲]. بعضی ها قطعاتی شامل تاریخ رحلت عراقی سروده اند که از آنها هم سال وفاتش ۶۸۸ق - ۱۲۸۸ م بیرون می آید[۳]. یکی دیگر از مآخذ نزدیک به زمان عراقی ، تاریخ گزیده است آنجا سال ارتحال وی ۶۸۶ق - ۱۲۸۶ م نوشته شده که مجمل فصیحی هم از آن پیروی**

---

۱ - نفحات الانس : ۶۰۵ - سلم السموات ۵: ۱۵۱ - نتایج الافکار : ۴۵۶ - شمع انجمن : ۲۸۸ - ریاض العارفین : ۱۶۳ - مجمع الفصحا۲: ۸۶۸ - طرایق الحقایق ۲ : ۵۷۹ - آثار عجم : ۷۱ - دهخدالغت نامه : ۷۴ - ریحانة الادب ۴: ۱۱۷ - روزگار نو ج ۱ ، ۳ : ۳۳ - یادگار ۴، ۷ : ۴۴ - تاریخ ادبیات (انگلیسی)براون۳: ۱۲۸ - از سعدی تا جامی : ۱۷۳ - ۱۷۴ - گنج سخن ۲ : ۱۷۵ - تاریخ علوم و ادبیات ایرانی : ۱۷۴ - بزرگان و سخن سرایان همدان : ۷۲ - فرهنگ سخنوران : ۳۸۶ - گلهای جاویدان : ۱۶۹ - معجزات شعر و سخن فارسی : ۱۴۳ - تأثیر معنوی ایران : ۹۵ - تاریخ مغول : ۵۳۸ - فرهنگ معین ۵ : ۱۱۶۷ - ارمغان سال ۱۷ : ۱۲۲ - حبیب السیر ۳ : ۲۵۶ - مجالس العشاق **خطی ادبیات** : ۱۱۲ - ریاض الشعرا **عکسی مرکزی ۳ : ۲۴۶ (تاریخ وفاتش ششم ذی القعده سال ۶۸۸ ق- ۱۲۸۸م) نوشته اند** - و در میخانه **: ۴۸ تاریخ وفات عراقی ۸ ذی القعده ۶۸۸ ق و عمرش هشتاد سال ضبط نموده شده. همینطور در** قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۷ قید شده: **" حضرت شیخ در سال شش صد و هشتاد و هشت به عمر هشتاد و دو سال ... به دیار بقا بخرامید"** - هفت اقلیم ۲ : ۵۳۶ - نزهة الخواطر (اردو) ۲ : ۱۷ **سال وفاتش ۶۸۸ یا ۷۰۷ ق ثبت کرده اند.**

۲ - در مخبر الواصلین خطی شیرانی : ۳۴ پ - مفتاح التواریخ : ۶۸ - سلم السموات ۵ : ۱۵۱ - ۱۵۲ **ماده تاریخ وفات عراقی در نظم چنین منقول است:**

عارفی بینظیر فخر الدین — واقف راز آسمان و زمین
جمعه هشتم ز ذی قعده — بودکان شیخ سوی خلد شده
سال تاریخ نقل آن مرحوم — از "خرد" جان "خلد" شد مرقوم

نیز رك : خزینة الاصفیا لکهنو۲ : ۳۳ **که مؤلف آن دو قطعه در تاریخ وفات شیخ فخر الدین گفته به این طریق:**

شد عراقی چون از این عالم بخلد — سال وصل آن شه والا مکان
"آفتاب حسن مولی" کن رقم — "شاعر محبوب مهدی" هم بخوان ایضاً"

عراقی چون ز دنیا رخت بربست — به اهل دهر گفت هذا فراقی
به تاریخ وصالش "محترم" گو — دگر" سلطان ولی عالی عراقی"(۶۸۸)

که به توضیح علامه محمد علی مدرس در ریحانة الادب ۴ : ۱۱۸ **" هر یک از کلمه محترم - ۶۸۸ و جمله** آفتاب حسن مولا **- ۶۸۸ مادهٔ تاریخ او می باشد".**

۳ - تاریخ گزیده : ۷۳۸ - مجمل فصیحی ۲ : ۳۵۸. - فهرست خطی بودلین **(انگلیسی)۱ : ۷۷۹ - و مقایسه شود با** فهرست خطی موزهٔ بریطانیا **(انگلیسی) ۳ : ۱۱۵۷** - اته تاریخ ادبیات ترجمهٔ **شفق : ۱۷۸ که سال وفات عراقی را ۶۸۶ یا ۶۸۸ ق - ۱۲۸۶ یا ۱۲۸۸ ضبط کرده اند.**

کرده است ۱. عده ای دیگر از تذکره نگاران تاریخهای گوناگون در سال وفات عراقی نوشته اند۲. منتهی سال ۶۸۸ق - ۱۲۸۸م مورد قبول واقع شده است.

در زمینهٔ مدفن عراقی تمام مؤلفان و تذکره نویسان متفق القول اند که چون در شهر دمشق درگذشت ، همانجا در " جبل الصالحیه" در پشت مزار شیخ محی الدین ابن العربی به خاک سپرده شده۳. در قصر عارفان **به تحریف کاتب به جای صالحیه " صالحا" ضبط شده است۴.**

محمد حامد بن فضل الله جمالی دهلوی (م . ۹۴۲ق - ۱۵۳۵م) که بعد از سیاحت جهان اسلامی تذکرهٔ سیر العارفین **را در نیمهٔ اول قرن دهم هجری به رشتهٔ تحریر در آورده در مورد مشاهدهٔ خود از مرقد عراقی می نویسد: " قبر او پهلوی شیخ محی الدین ابن عربی واقع است چنانچه این حقیر در صالحیه دمشق که محله مشهور است به زیارت این بزرگواران مشرف گشته، چنانچه زایران آن دیار بدین عبارت اشارت کنند،**

"هذا بحر العرب و هذا بحر العجم"۵

ولی از تحقیق نفیسی ۶ دربارهٔ قبر و مقبرهٔ شیخ چنین برمی‌آید که اکنون اثری و نشانی ازآن در دمشق و صالحیه وجود ندارد.

---

۱ - به روایت لطایف اشرفی ۲ : ۳۶۶ " در هشتم ذی القعده سنه ثمان و ستمائه از دنیا برفتند". و طبق مرآة الخیال : ۴۶ " فی شهور سنه ثمان و ستمائه رخت هستی به دار بقا کشید". گمان می رود که کلمه " ثمانین" در این کتابها به اشتباه کاتب افتاده است و نیز به روایت تاریخ فرشته ۲ : ۴۰۶ " فوت ابراهیم عراقی در هشتم ذی تعده ثمان و ثمانین و سبعمائه بوده" . همچنین مطابق سفینة الاولیا: ۱۱۵ " وفات ایشان ذی القعده سال هشت صد و هشتاد و هشت هجری بوده و مدت عمر هشتاد و دو سال ". اینجا هم معلوم می شود که اشتباه کتابت یا اشتباه چاپی است - هدیة العارفین ۱ : ۱۲ - راهنمای ادبیات فارسی : ۲۶۴ - فهرس المخطوطات الفارسیه ۱ : ۲۳۸ و ۲۶۵ که سال وفات عراقی ۶۸۰ ق نوشته شده است و نیز دولت شاه در تذکرة الشعرا: ۲۳۹ - ۲۴۰ و تقی الدین اوحدی در عرفات العاشقین خطی ملک ، در عرفه عراقی می نویسند که :" عراقی در شهور سنه ، تسع و سبعمائه در عهد دولت سلطان محمد خدا بنده در دمشق به جوار رحمت حق پیوست.

۲ - در مورد مدفن عراقی نزدیک به تمام تذکره نویسان و مؤلفان متفق القول اند و " دمشق " را ثبت کرده انند، و بعضی ها صریحاً مرقد عراقی را در " جبل صالحیه" ذکر کرده اند.

۳ - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۷ " قبر وی در صالحای دمشق قفای مرقد بانور و صفای شیخ محی الدین ابن العربی واقع..."

۴ - سیرالعارفین خطی شیرانی : ۱۰ - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۷ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی: ۱۴ - اشعار جاویدان پارسی : ۸۵.

۵ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی: ۴۳ - ۴۴.

۶ - کلیات عراقی مقدمه : ۴۸ - ۴۹ - عشاقنامه سوانح عمری : ۶ - ۷ - میخانه : ۲۹ - ۳۰.

ب ـ اخلاق و مذهب و رشتهٔ تصوف عراقی

اخلاق و عادات

اخلاق و خصال و اطوار و عادات شیخ را ارباب سیر و اهل تواریخ به ترتیب خاصی و تحت عنوان جداگانه ای ننوشته اند، لذابه برخی از اقوال و حکایاتی که درین باب به دست آمده اشاره می‌شود.

بنابه گفتار صاحب مقدمهٔ دیوان عراقی، این مرد بزرگوار تا وقتیکه داخل دایرهٔ تصوف نشده بود زندگی عالمانه ای داشت. از کودکی کلام الله مجید را حفظ داشته و آیات مبارکات را بالحنی سوزناک و آواز حزین تلاوت می فرموده و همسالان و سالخوردگان و برخی از مردم مذاهب دیگر مانند یهود گرد وی جمع می شدند و کسب فیض می کردند. در اوان جوانی علوم و معارف اسلامی را در مدرسه همدان درس می گفت و گره از دشواری های مباحث پیچیده می گشاد[۱]. آخر کار عشق در کارگاه هستی وی دم زد ، عاشق و شیفتهٔ حسن و جمال قلندر پسری شد و روی از مدرسه به خانقاه کشید. مدتی زندگانی درویشی و قلندری و بی خانمانی و جهانگردی اختیار نمود. سر انجام هدایت نصیب او شد و به خانقاه و بارگاه شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی رسید. در آنجا بانظر مبارک شیخ زکریا عشق مجازی وی به عشق الهی مبدل گشت، به ریاضت و مجاهدت پرداخت و مقام بلند معنوی و عرفانی به دست آورد. قصایدی گواه این دورهٔ زندگی وی است که مشعر برچگونگی روابط دوستانه وی بااصحاب و احبابش است و اینکه وی تاب تحمل جدائی ایشان را نداشته[۲]، ولی بعضی از یاران او از شعر گوئی و طبع عاشقانه او ناراضی بودند و پیش پیر طریقت شکایت ها می کردند. پس از رحلت مرشد، شیخ از مولتان رخت سفر بربست و به اقصای روم رفت. در آن دیار مصاحب و همنشین عرفای بزرگ مثل شیخ صدر الدین قونیوی و مولانا جلال الدین رومی و همچنین بعضی از امرا و وزراء مانند امیر معین الدین پروانه و خواجه شمس الدین

---

۱ - کلیات عراقی : ۶۶ - ۶۷ و ۶۹ - ۷۰ و ۹۶ - ۹۷.

۲ - بعضی از صفحات کلیات عراقی به طور نمونه یاد آور می شود:

فقیر: ۱۰ ، ۲۵۰ - مسکین : ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۳۹

عاجز: ۲۲۴، ۲۳۰ - بیچاره : ۲۲۲، ۲۳۱ ، ۲۹۵

گدا: ۲۷۷ - سرگردان : ۲۳۹ ، ۲۴۰

حیران: ۶۷، ۲۴۲ - مضطر : ۲۳۰

ضعیف : ۲۶۲ - ناتوان : ۲۶۷ - بنده : ۲۱۳

درویش : ۲۲۵ - قلندر: ۲۰۸

صاحبدیوان جوینی گردید.

به روایات مقدمهٔ دیوان ، شیخ بعد از رسیدن به پایه و مرتبهٔ عالی معروفیت ، به هرجا قدم می‌نهاد ، بااعزاز و اکرام و تجلیل و تکریم روبرو می شد و مقدمش راگرامی می داشتند. حتی در عمان و قاهره و دمشق به منصب شیخ الاسلامی نایل شد. شیخ باآنکه مورد نظر بادشاهان و امیران و وزیران بلاد مختلف بود و این طبقه صحبت او را آرزو می کردند و باوجود عظمت شان و مقام بلندی که علما و صلحا و متصوفه داشتند، در مجالس و محافل وی حاضر می شدند. وی نهایت درجه متواضع و خاکسار بود و از غلو در تجلیل و تکریم ملول می شد و از جائی به جائی دیگر می‌گریخت . مابین مردم مقام خود را رعایت نمی کرد و بیشتر بافقرا و حاجتمندان و بی مایگان می‌نشست . در دیوان اشعارش بیشتر از خود به عنوان فقیر، مسکین، عاجز، بیچاره ،گدا، سرگردان، حیران ، مضطر، ضعیف، ناتوان ، بنده، درویش و قلندر یاد کرده است.[۱]

از مطالعهٔ اشعار و مقدمهٔ دیوان [۲] وی و مناقب العارفین افلاکی[۳] استنباط می‌شود که معمولاً طیلسان و دستار و خرقه به تن داشته. دربارهٔ خرقه در غزلی چنان اظهار کرده:

"خرقهٔ صوفیانه بدریدیم
کمر عاشقانه بربستیم[۴]

در دوران اقامت عراقی در توقات گویند " روزی رندی بی سروپا ، مست لا یعقل ، از در زاویه شیخ درون رفت و بر سر سجاده شیخ بنشست و عربده آغاز کرد و بدمستی پیش گرفت ، چندان که او دشنام می داد شیخ به لطف خاطر او را تسلی می کرد. اصحاب در آمدند و قصد کردند که آن رند را بیرون کنند. شیخ منع کرد و خرقهٔ مبارک خود را در زیر سر او نهاد ، تا بخفت. بعد از زمانی استفراغ کرد و آلات شیخ خراب ساخت. چون هشیار شد شیخ به دست مبارک خود لب و دهان و دست و روی او را بشست و به خادم گفت تا صد درم زربداد و عذرش بخواست. پس آلات را به دست خود بشست و این غزل را در آن حالت فرموده :

مست خراب یابد هر لحظه در خرابات
گنجی‌که آن نیابد صدپیردرمناجات"[۵]

---

۱ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۸ و ۶۲.
۲ - مناقب العارفین ۱: ۳۹۹
۳ - کلیات عراقی : ۲۴۴
۴ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۸
۵ - همان : ۵۷

شیخ دلدادهٔ سماع بود و بیشتر اوقات در حال وجد و استغراق می ماند. گاهی بی خبر و بدون اینکه کسی بفهمد از خانقاه خارج شده، در دامن کوه یا در خرابه ای می رفت و چند روزی باز نمی‌گشت. باری امیر معین الدین پروانه و اصحاب دیگر دنبالش رفتند، شیخ را در آنجا دیدند سراپا برهنه، فقط با یک پیراهن در میان برف چرخ می زد و شعری می گفت و عرق از جبین او می چکید [۱]. مجالس سماع که بر پا می شد، چندین روز متواتر سماع می کرد. به حسن قوال رومی خیلی علاقه داشت از او و یارانش به دست خویش پذیرائی می کرد و او را در جای خود می نشاند. در مقطع غزلی گوید که:

چودرسماع عراقی‌حدیث دوست شنید
به جای خرقه‌به قوال جان‌توان انداخت [۲]

شیخ در هنگام سکونت در مصر، با اینکه پایهٔ شیخ الشیوخی و ریاست صوفیان را به عهده داشت در دکان کفشگری می رفت و می نشست و به پسر کفشگر عشق می ورزید و اشعار می خواند و می‌گریست [۳]. عراقی غیر از اینکه به پسران خوبرو عشق می ورزید با عموم طفلان بازی هم می‌کرد. آنها گاهی بردوش وی سوار می شدندلیکن وی رابد نمی‌آمد بلکه باآنها موافقت می‌کرد [۴].

وی از ثروت دنیوی بی پروا بود و به تحایف و هدایا توجه نداشت. نوشته اند که روزی امیر معین الدین پروانه به خدمت شیخ آمد و زری چند بیاورد، شیخ التفات نفرمود و بخندید وپول نگرفت [۵]. در آخر روزگار، وقتی پروانه کیسه ای پر از جواهر گرانبها به خدمت شیخ برد که شیخ در رهائی فرزند وی به سلطان مصر بسپارد، شیخ بدون هیچ تمایل و تصرف در آن کیسه، عیناً به طرز امانت آن را به سلطان مصر رساند [۶].

چنانکه شیخ با آنهمه عظمت و بزرگی، باکمال فروتنی طالب حق بود و از حیث اخلاق و عادات به بزرگان اولیا و اقطاب نزدیک و در بعضی موارد به مولوی شبیه است.

مذهب و مشرب عراقی

اعتقادات دینی شیخ را هیچ یک از تذکره نگاران و نویسندگان دیگر متذکر نشده اند، فقط

۱ - کلیات عراقی : ۱۴۶
۲ - کلیات عراقی مقدمه :۶۳
۳ - همان : ۵۷
۴ - همان : ۵۵
۵ - همان : ۵۹ و ۶۱
۶ - کلیات عراقی : ۷۲ و ۱۱۶

جولیان بالدیك (Julian Baldick)اشارهٔ بسیار کوتاهی به این امر کرده که " در دیوان و لمعات عراقی اظهار آراء و عقاید سنی و شیعه پیدا نیست ، لیکن بعضی اصطلاحات مثل" صاحب الزمان"و " امام زمان"[۱] در ابیات وی به کار برده شده که نفوذ تشیع از آنها هویداست"[۲].

نگارنده بنا به مطالعه خویش در مؤلفات و مقامات شیخ ، آنچه را که در زمینهٔ مذهب و مشرب دینی وی درك کرده، به اختصار در اینجا بازگو می کند. جامع دیوان عراقی و مؤلف مقدمهٔ آن درباره ولادت وی داستانی کوتاه نقل کرده که برکت حضرت امیر المومنین علی (ع) در آن واضح و لایح است، به این طریق که نزدیک به یک ماه قبل از تولد عراقی، پدرش در خواب چنان دید که حضرت علی (ع) عراقی را به او اعطا نموده و دستور محافظت و تربیت وی داده و پیشگویی فرموده که پسرش جهانگیر خواهد بود[۳]. در آثار و اشعار شیخ نشانه های عشق فوق العادهٔ وی به حضرت پیغمبر (ص) فراوان است، در رسالهٔ مختصری در تفسیر عرفانی الحمدلله حدیثی معروف و مشهور "انا مدینة العلم وعلی بابها" را در شان مولا مذکور و مسطور کرده ، چنانکه گوید: " تعریف خلق مر خلق را در خلق چیست؟ آنست که مصطفی (ص) می فرماید" انا مدینة العلم و علی بابها" شعر:

در دو زخم ار زلف تو در چنگ آید	از خال بهشتیان مرا ننگ آید
ور بی تو به صحرای بهشتم خوانند	صحرای بهشت [بر] دلم تنگ آید

مصطفی (ص) خلق است تعریف کرد که علی بود مر خلق را که صحابه بودند..."[۴].

در مثنوی عشاقنامه یا ده فصل قطعه ای " در نعت خلفای راشدین" سروده و به مذهب اهل سنت

۱ - ستودیا ایرانیکا (انگلیسی) : ۷۴

۲ - کلیات عراقی مقدمه: ۴۸ - عشاقنامه سوانح عمری : ۵

۳ - حمدله ، عکسی متعلق به نگارنده - اشعة اللمعات ، جواهر الاسرار : ۲۷۹ - ۲۸۱ " هر طایفه را از مشایخ روشی و طریقی مخصوص است که الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق ، جمعی را صوفیه ، و بعضی را متصوفه ، وگروهی را ابدال ، و قومی را ابطال ، و زمره ای را سیاح و فرقه ای را اوتاد می نامند. و لیکن مع اختلاف اصنافهم و افتراق فرقهم جمله در یک مربط مربوط و مضبوطند . هر نبی و هر ولی را مسلکی است لیک تاج سر جمله یکیست اما جریان انهار ولایت این باب از سر چشمه "انا مدینه العلم و علی بابها" است و سلسلهٔ کمالات این جمله منوط به سر حلقه "انت منی بمنزلة هارون و موسی" است یعنی سر حلقه اولیا و رأس و رئیس اتقیا و سردار اولیا و سرور اصفیا و سر دفتر اوصیا و راهنمای ازکیا و پیشوای انبیا علی مرتضی صلوات الله و سلامه علیه... واقتدای اهل شریعت و طریقت و حقیقت بدوست و صوفیه و متصوفه و زهاد و عباد و متزهدان و متعبدان و مجاهدان و ریاضت کشان سلسله طریقه خود را به او منتهی می گردانند".

و شیخ عراقی بلا شک از عرفای عالی مقام عصر خویش بوده، می بایست به علی (ع) و خاندان ولایت نظر عقیدت و اخلاص تام داشته باشد.

۴ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۳۱ - عشاقنامه : ۳۴.

آنها را مدح کرده و همه را دوستان پیغمبر و خلفای مطهر گفته است:

"چار یارش که مرشد دینند — همه اندر مقام تحسینند
دوستان پیمبرند همه — خلفای مطهرند همه "[۱]

و ازسوی دیگر مثنوی را به نام خواجه شمس الدین محمد صاحبدیوان‌جوینی وزیر شیعی مذهب ایرانی مصدر ساخته و از او به تعریف و توصیف یاد کرده است"[۲].

چنان به نظر می آید که شیخ راجع به معتقدات دینی روش معتدلی داشت. در لمعات نوشته است:" حلاج را پرسیدند که بر چه مذهبی؟ گفت بر مذاهب خدا" [۳]. یعنی من برهمان راه می روم که مرا می برد[۴]. پس شیخ نیز به مقتضای قول حلاج پیرو همین مذهب بود. علاوه براین عراقی عارف عاشق مسلکی بود و :

مذهب عاشق زمذهبها جداست
عاشقان را مذهب و ملت خداست

دیگر اینکه شیخ ، موحد کامل و صوفی واصل و معتقد به آزاد منشی در مذهب و مشرب دینی است، چنانکه گوید:

نیست راکعبه وکنشت یکیست
سایه رادوزخ وبهشت یکیست[۵]

نکتهٔ قابل ملاحظه این است که شیخ بدون شک و تردید از معاصران و یاران مولانا رومی بوده و دربارهٔ رومی ، علامه شبلی نعمانی چنان نگاشته است:" در زمان مولانا عقیده ای که در تمام ممالک اسلامی شیوع داشته ، جبریه بوده است، زیراکه عقیدهٔ اشاعره در حقیقت عبارت آخری یا نام دیگر جبر است"[۶]. در اشعار و آثار او هم اشاراتی هست در معنی اینکه آنچه که واقع می شود روز اول در لوح تقدیر نوشته شده است.

---

۱ - کلیات عراقی، عشاقنامه : ۳۳۴ - عشاقنامه : ۳۸.
۲ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۳.
۳ - اشعة اللمعات : ۸۸.
۴ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۸.
۵ - سوانح مولوی رومی : ۱۲۷.
۶ - کلیات عراقی : ۳۱۶.

ای دل سروکار باکریمست، مترس — لطفش چو خداییش قدیمست مترس
ازکرده و ناکرده و نیک و بد ما — بی سود و زیانست، چه بیمست؟ مترس ۱

همچنین شیخ عقیدهٔ خویش راجع به " قضا و قدر" را در جاهای مختلف چنین ذکر کرده است:
مرا این دوستی باتوقضای آسمانی بود — قضای آسمانی رادگرکردن توان، نتوان ۲
اندرخم چوگان قضاگوی صفت — می خوردم زخم وسوبه سومی گشتم ۳
گرنخواهد که همی باوطن آیدلیکن — تاخود ازدرگه تقدیرچه فرمان آید
به عراق ارنرسدبازعراقی چه عجب — که نه هرخاروخسی لایق بستان آید ۴

پس شیخ اشعری مذهب بوده زیراکه درمذهب اشاعره افعال انسانی برخواست ایزد یکتاست و نیزبه شواهدمزبورمعتقدبه قضای آسمانی وتقدیرالهی بوده است.

رشتهٔ تصوف وانتساب طریقت عراقی

به قول عرفا سلسلهٔ ارباب تصوف وسالکان طریقت از زمان شهنشاه انبیاءحضرت پیغمبر(ص) وسلطان الاولیاء حضرت علی (ع) مسلسل ومعنعن است وتاانقراض عالم ادامه خواهد داشت ۵ وانتساب مریدان به مشایخ به سه طریق است :یکی به خرقه،دوّم به تلقین ذکر و سوّم به صحبت و خدمت وتأدب به آن ۶.

چنانکه تذکرداده شد،شیخ داماد و مرید و خلیفهٔ شیخ بهاءالحق والدین زکریای سهروردی مولتانی بود،درخدمت وی ریاضات کشیده وبه کمالات مزین گشته واز دست وی خرقه پوشیده وبه قول معصوم علی شاه شیرازی ۷ شیخ عراقی ازدست شیخ خرقهٔ ارادت پوشیده بود. شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی ازجانشینان وخلفای شیخ شهاب الدین ابوحفص عمرسهروردی بوده و از دست وی خرقه یافته.طریقهٔ شیخ شهاب الدین درمیان طرق وسلاسل صوفیه به نام سلسلهٔ سهروردیه معروف است.شیخ شهاب الدین مردی دانشمند وفقیه ومحدث و واعظ بود و از مشایخ بزرگ صوفیه باشیخ

---

۱ - کلیات عراقی : ۲۵۶.
۲ - منشآت و مکاتیب عکسی متعلق به نگارنده : ۴۶ر.
۳ - کلیات عراقی : ۷۹.
۴ - سلسلة الذهب خطی مرکزی : ۴۳ و ۴۵.
۵ - نفحات الانس : ۵۶۰.
۶ - طرایق الحقایق ۲ : ۵۷۸.
۷ - مصباح الهدایه مقدمهٔ همایی : ۲۸ - ۲۹.

عبدالقادرگیلانی وشیخ نجم‌الدین کبری وشیخ بهاءالدین ولد وشیخ محی الدین ابن عربی معاصر بود. در طریقهٔ تصوف نیزمشایخ بسیار را دید و ازبرکت صحبت ایشان به مقامات عالیه دست یافت اماشیخ واستاد بزرگ او درطریقت ،عمویش شیخ ابوالنجیب ضیاء الدین عبدالقاهر سهروردی است[۱].سلسلهٔ طریقت وسند خرقه ارادت وتلقین ذکرشیخ شهاب الدین طبق گفتارشیخ سعیدالدین فرغانی ودیگران از دو راه به ابوالقاسم جنیدبن محمدنهاوندی بغدادی می رسد.

اوّل ،انتساب خرقهٔ ارادت

شیخ شهاب الدین سهروردی خرقهٔ ارادت از دست عمویش شیخ ابوالنجیب سهروردی گرفته و او از دست عموی خود قاضی وجیه الدین ابوحفص عمرسهروردی و او از دست پدر خود ابومحمد عمویه سهروردی و او از دست اخی فرج زنجانی که هریك ازآنان در پوشانیدن خرقه شریك دیگری بوده اند.

ونیز ابومحمد عمویه سهروردی خرقه از دست احمد اسود دینوری گرفته و او از دست ممشاد دینوری و او از دست سیدالطایفه جنید بغدادی .

از سوی دیگراخی فرج زنجانی خرقه ازدست ابوالعباس نهاوندی پوشیده و او از دست ابوعبدالله محمدبن خفیف شیرازی و اواز دست ابومحمد رویم بغدادی واواز دست جنیدبغدادی[۲].

دوّم، انتساب تلقین ذکر

نسبت تلقین ذکرشیخ شهاب الدین سهروردی به عمش شیخ ابوالنجیب سهروردی می‌پیوندد و نسبت او به مظهر تجلیات جمالی و جلالی امام احمد غزالی و نسبت او به شیخ ابو بکر نساج و نسبت او به شیخ ابو القاسم گرگانی و نسبت او به شیخ ابو عثمان مغربی و نسبت او به شیخ ابو علی کاتب و نسبت او به شیخ ابو علی رود باری و نسبت او به سید الطایفه جنید بغدادی[۳].

بعد ، مولانا عبد الرحمن جامی، به شهادت شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی،

---

۱ - نفحات الانس : ۵۶۰ - مجموعهٔ سخنرانیها **خرقهٔ هزار میخی** : ۱۵۳ - ۱۵۴ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۰۹ - مصباح الهدایه **مقدمهٔ همائی** : ۲۹ - مناقب اوحد الدین **مقدمهٔ فروزانفر** : ۲۲ - ۲۳.

۲ - نفحات الانس :۵۶۱ - سلسلة الذهب **خطی مرکزی** :۴۴ - ۴۵-مجموعهٔ سخنرانیها **خرقهٔ هزارمیخی** :۱۵۴ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۱۵ - ۳۱۶ - مصباح الهدایه **مقدمهٔ همائی** : ۲۹ - ۳۰ - مناقب اوحد الدین **مقدمهٔ فروزانفر**:۲۳ - تذکرهٔ بهاء الدین زکریا: ۲۴.

۳ - نفحات الانس : ۵۶۰.

سلسلهٔ طریقت را از جنید بغدادی تا محمد مصطفی (ص) به صحبت نسبت داده است نه به خرقه [۱]. لیکن از عبارات طرایق الحقایق چنان بر می آید که شیخ جنید از خال خود شیخ سری سقطی خرقه گرفته است و او از شیخ ابو محفوظ معروف کرخی و او از امام علی بن موسی رضا علیه السلام [۲].

دسته ای از مشایخ صوفیه عقیده داشته اند که شیخ معروف کرخی خرقه را از ابو سلیمان داود طائی گرفته و او از حبیب عجمی و او از حسن بصری و او از سر حلقه اولیاء علی بن ابی طالب (ع) و ایشان از سالار انبیاء و خاتم المرسلین محمد مصطفی (ص) [۳].

این بود رشتهٔ تصوف و سند خرقه و انتساب طریقت شیخ تا امیر المؤمنین علی (ع) و جناب احمد مختار، حبیب کبریا حضرت پیغامبر (ص).

دریافت خرقهٔ ارادت و نسبت تلقین ذکر به بیشتر از یک شیخ روا نباشد، اما نسبت صحبت و خدمت به شرط اجازت یا وفات مرشد اوّل پسندیده و جایز است. چنانکه گفته شد که شیخ خرقه ارادت از شیخ بهاء الدین زکریا سهروردی مولتانی گرفته و بدین ترتیب متعلق به سلسلهٔ سهروردی شده است و از طرف دیگر، بعد از فوت شیخ بهاء الدین زکریا، شیخ مولتان را ترک گفته و پس از زیارت خانه کعبه و روضه اطهربه قونیه رسیده. آنجا عراقی از جمله شاگردان سلطان المحققین شیخ صدر الحق والدین محمد بن اسحق قونیوی شد و مسلم است که عراقی در خدمت وی از شرف صحبت و ارشاد و هدایت و اقتباس فضایل وآداب ظاهر و باطن بهره برد و از علوم شریعت و طریقت و حقیقت استفاده کرد و تربیت یافت و منسوب به سلسلهٔ طریقت او شد.

انتساب خرقهٔ شیخ صدرالدین قونیوی تا شیخ جنید بغدادی به قرار زیر است: شیخ صدر-الدین قونیوی خرقه از دست شیخ محی الدین ابو عبد الله محمد بن علی العربی الطائی الاندلسی یافته و و او از دست شیخ ابو الحسن علی بن عبدالله و او از دست شیخ محی الدین عبد القادر گیلانی و او از دست شیخ ابو سعید مبارک بن علی المخزومی و او از دست شیخ ابو الحسن علی بن محمد بن یوسف القرشی و او از دست شیخ ابو الفرج طرطوسی و او از دست شیخ ابو الفضل عبد-الواحد بن عبد العزیز تمیمی و او از دست شیخ ابوبکر شبلی و او از دست سید الطایفه ابوالقاسم

---

۱ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۰۷ - ۳۰۸.

۲ - مجموعهٔ سخنرانیها خرقهٔ هزار میخی : ۱۵۳ - جواهر الاسرار : ۴۶ که البته به جای خرقه پوشی ، نسبت صحبت را ذکر نموده است - طرایق الحقایق ۲ : ۳۰۸ - مصباح الهدایه مقدمهٔ همائی : ۳۰ که نسبت خرقه را تا امیر المؤمنین علی (ع) رسانده اند و از حضرت پیغمبر(ص) نبرده اند - نفحات الانس : ۵۶۰ - ۵۶۱ " اما شیخ مجد الدین بغدادی قدس الله تعالی سره در کتاب تحفة البرره آورده است که نسبت خرقه ها متصل است به پیغمبر (ص) به حدیث درست متصل معنعن ، و فرموده است که مصطفی (ص) خرقه پوشانید مر امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه و وی مر حسن بصری را...".

۳ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۵۹ - ۳۶۱.

جنید بغدادی ۱.

همچنین شیخ در دوران اقامت قونیه با حضرت مولانا جلال الحق والدین محمد مولوی بلخی رومی هم معاشرت داشته و در مجالس سماع وی شرکت می کرده وبه احتمال قوی عراقی از طریقه مولاناهم تأثیری پذیرفته وبه قول شمس الدین احمدافلاکی،آخرالامر فخرالدین عراقی ، موردنظرعنایت مولانا گشته وبه اجازت مولانا،معین الدین پروانه برای وی درتوقات خانقاهی ساخته ۲.بنابراین از راه سلسله طریقت مولانا،به دوطریق ،شیخ عراقی بازبه امام احمد غزالی می پیوندد:

اوّل :مولاناجلال الدین محمد مولوی نسبت تلقین ذکر-لااله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه - از سید برهان الدین محقق ترمذی گرفت و او از مولانابهاءالدین محمدالمعروف به بهاولد و او از شمس الائمه سرخسی و او از احمد خطیبی بلخی و او از شیخ احمد غزالی طوسی .

بعد از احمد غزالی تاجنید بغدادی نسبت تلقین ذکر بدین طریق است:شیخ احمدغزالی از شیخ ابوبکرنساج طوسی،واواز شیخ محمد زجاج، واواز شیخ ابوبکرشبلی،واو از ابوالقاسم جنید-بغدادی ۳.

دوّم:به روایت جواهر الاسرارنسبت مولاناجلال الدین ازجانب پدر سلطان العلماءبهاءالدین ولد،نیزبه امام احمدغزالی می رسد.به این شکل که حضرت بهاءالدین ولد درعنفوان شباب بعد از اکتساب علوم و آداب ،ابتداتلقین ذکر از پدر خویش برگرفته وسلسله اومتصل به شیخ احمدغزالی است.امابعداز آن به صحبت شیخ ابوالجناب نجم الدین کبری رسیده و از وی درجهٔ کمال یافته ۴.

چنانکه مولاناجلال الدین مولوی ازپدرش سلطان العلما بهاءالدین ولد و او ازشیخ نجم الدین کبری،و او از عمار یاسر بدلیسی ،و او از شیخ ابوالنجیب سهروردی ،و او از شیخ احمدغزالی کسب فیض نموده و بدین ترتیب۵ شجرهٔ طریقت صوفیه تاآخر،درسلسله سهروردیه بیان شده است.

ناگفته نماندکه درست یا نادرست،بنابرگفتهٔ صاحب جواهرالاسرار۶ ومؤلف نفحات الانس ۷ ، شیخ ازمشایخ کبرویه،صحبت باباکمال جندی را درک کرده است و باباکمال جندی مرید شیخ نجم الدین

۱ - مناقب العارفین ۱ : ۳۹۹ - ۴۰۰ "... آخر الامر ملحوظ نظر عنایت گشته به اجازت آنحضرت معین الدین پروانه شیخ فخر الدین را به جانب توقات دعوت کرده خانقاه عالی جهت او عمارت فرمود و در آن جایگاه شیخ خانقاه شد و پیوسته شیخ فخر الدین در سماع مدرسه حاضر شدی و دائماً از عظمت مولانا باز گفتی".

۲ - مناقب العارفین ۲: ۹۹۸.

۳ - جواهر الاسرار : ۴۷ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۱۴.

۴ - مجموعه سخنرانیها خرقهٔ هزار میخی : ۱۵۴ - ۱۷۶.

۵ - جواهر الاسرار : ۵۱.

۶ - نفحات الانس : ۴۶۵ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۱۷.

۷ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۴۵ - ۳۴۶ - عشاقنامه: ۵۶ - ۵۷.

کبری بوده واو مرید شیخ عماریاسر بدلیسی و او مریدشیخ ابوالنجیب سهروردی،واومرید شیخ احمدغزالی.

وپس از شیخ احمد غزالی سلسله وشجرهٔ مشایخ صوفیه تا جنیدبغدادی و بعداز جنیدتا حضرت پیغمبر(ص) مکرر ذکرشده است .

مقصودما از بیان و تکرار شجره نامه های سلاسل مختلف تصوف این بوده که شیخ در زمان حیات خودبا سلاسل چهارگانه از قبیل سهروردیه،کبرویه،اکبریه ، قونیویه و مولویه رابطهٔ نزدیکی داشته است وبعد چنانکه دیدیم، هدف ما این بود که شیخ از راه سلسلهٔ سهروردیه ،مولویه وکبرویه به امام احمد غزالی می پیوندد و عراقی بدون شک تحت تأثیر ونفوذ شیخ احمدغزالی بوده است درجایی دیگراین مسئله بررسی خواهد شد.

همین طور از راه طریقت قونیوی و مولوی،نسبت شیخ به ابوبکرابودلف شبلی می رسد وابوبکر شبلی هم در عراقی بی تأثیر نبوده چنانکه عراقی در عشاقنامه حکایتی درشان او نقل کرده است[۱]. علاوه برآن به روایتی شیخ روزبهان بقلی شیرازی که معاصرشیخ ابوالنجیب سهروردی و درسماع صحیح بخاری درثغراسکندریه باوی شریك بوده [۲] و شیخ روزبهان از راه شیخ ابوعبدالله محمدبن خفیف شیرازی نیزبه بزرگان سلسلهٔ سهروردیه مربوط می‌شود و شیخ روزبهان بقلی وشیخ در مذهب عشق وجمال پرستی باهم اشتراك عقیده داشته اندو شیخ عراقی در مثنوی عشاقنامه به شیخ روزبهان عقیدت ورزیده و برایش داستانی گفته است[۳]که در مباحث بعد به آن اشاره خواهد شد.

حاصل اینکه رشتهٔ تصوف وانتساب طریقت شیخ به واسطه های مختلف تاجنید بغدادی و به سلاسل چهارگانه مذکور متصل می شود.چنانکه در مباحث دیگر ارتباط شیخ با مشایخ معاصر سلاسل بزرگ‌تصوف مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

---

۱ - شد الازار : ۲۴۳ - نفحات الانس : ۲۵۵ - عبهر العاشقین مقدمهٔ دکتر معین : ۱۰ - ۱۱.

۲ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۴۷ - عشاقنامه ، ۵۹.

۳ - کلیات عراقی مقدمه : ۶۰ - عشاقنامه سوانح عمری : ۲۱ - میخانه: ۴۳ در تاریخ وصاف : ۳۱ نام شهزاده تنقورتای نوشته است که یکی از دوازده پسر هلاکو خان بوده است. در همان کتاب ، ۷۴ راجع به شهزاده تنقورتای نگاشته شده است:" در اوایل سال ۶۸۱ سلطان احمد تنقورتای را بالشکری تمام به سرحد روم فرستاد. تنقورتای را وسوسه در گرفت که به پادشاهی نشیند. پس بابرخی از امیران متفق شد که ناگهان شاه را از میان بر دارد و خود بر مسند خانیت قرار گیرد. بدین قصه به اردو باز گشت و منتظر فرصت نشست . ولی خدانخواست که ظلمت برنور مستولی شود. یکی از هم پیمانان او نزد سلطان پرده از راز بر گرفت و سلطان همه را احضار کرد و سخن پرسید و پس از یقین به خیانت بفرمود تا پشت برادر بشکستند و کوچک نوئین و شادی اقتاجی و جمعی از امیران بزرگ که در این کار دست داشتند، بکشت".

ج ـ مقام عراقی نزد سلاطین و امراء معاصر

شیخ بیشك در زمان خویش عارف بزرگی بوده و از جهت عرفان و تصوف نزد سلاطین و امراء معاصر در بلاد اسلامی اهمیت فوق العاده ای داشته است زیراکه سلاطین وامراء و وزراء آن عهدکه از مشرب ذوق و تصوف بهره ای داشتند صحبت مشایخ را فوز عظیمی می شمردند.چنانکه عراقی به هرجاکه می رفت مورد استقبال و احترام شایانی قرار می گرفت.

البته به شهادت مقدمهٔ دیوان عراقی در زندگانی وی مواردی هست که بعضی ازکسان طبقه حاکمه به احترام او قایل نبودند مانند سلطان هند و شهزاده مغولی "قنقورتای"[۱] که موجبات ناراحتی وی را فراهم کردند.بنابر این قبل از آن که به شرح عظمت ومقام عراقی نزد پادشاهان و امیران زمانش بپردازیم، باید شمه ای از این نوع حالات بیان شود.

هنگامی که ، شیخ زکریای مولتانی قبل از رحلت خویش عراقی را خلافت و نیابت عطاکرد و مریدان دیگر شیخ به حسدنزد پادشاه وقت شکایت کردند که صحبت عراقی اکثر اوقات با امردانست و پیوسته مستغرق شعر و ترانه است،لذا وی را استحقاق خلافت شیخ نیست.پادشاه سخنان آن طایفه راگوش کرد و" در حال کس به طلب شیخ فخرالدین فرستاد"[۲] و عراقی برآن حالت وقوف یافته از مولتان راه فرار پیش گرفت.شیخ زکریا به اقوال اصح در سال ۶۶۶ق - ۱۲۶۷م وفات یافت و در آن زمان سلطان غیاث الدین بلبن برتخت دهلی متمکن بود و پادشاه هند به شمار می رفت.سلطان غیاث الدین بلبن به روایت درست در سال ۶۶۴ ق - ۱۲۶۵م [۳] برمسند پادشاهی تکیه زده و حکومت وی تاسال ۶۸۶ق - ۱۲۸۶م طول کشیده و مولتان و نواحی سندهم زیر سلطه او بوده . به این طریق سلطان غیاث الدین بلبن به طور مستقیم یاغیرمستقیم حکومت مولتان را اداره می کرده و اگر واقعاً حسودان عراقی پیش سلطان شکایت برده بودند،آن سلطان غیاث الدین بلبن بوده و دربارهٔ آن سلطان ضیاءالدین برنی مورخ معروف در تاریخ فیروزشاهی در ذکر اوصاف وی در دینداری و اعتقاد او به مشایخ چنین می‌نویسد:

"او به علماءآخرت و مشایخ هرسلسله احترام زیادی قایل بود و برای زیارت بزرگان به منزل آنها می رفت "[۲].چنانکه از این عبارت چنین درك نمی شود که سلطان غیاث الدین بلبن درپی آزار عراقی بوده باشد،بلکه به استناد مقدمهٔ دیوان عراقی "سلطان بغض این طایفه در دل داشت ، چون

---

۱ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۳ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۱ - و نیز مقایسه شود با میخانه : ۳۵ که این جمله چنین نوشته آمده است " در حال کس به طلب آن جماعت فرستاد".

۲ - تاریخ فیروز شاهی (ترجمهٔ اردو) : ۷۱ - طبقات سلاطین اسلام ۱: ۲۶۸.

۳ - تاریخ فیروز شاهی (ترجمهٔ اردو): ۱۰۳.

۴ - کلیات عراقی مقدمه :۵۳ - عشاقنامه سوانح عمری :۱۱ .

مجال یافت تیغ انتقام از نیام برکشید"۱.می توان چنین نتیجه گرفت که مراد از"این طایفه"حسودان عراقی هستند که سلطان از آنها برهم شده تیغ انتقام روی ایشان کشیده،لیکن عراقی از شکایت شان ملول شد ومولتان راترك گفت.

دیگر در آن زمان که مغولان به تهمت غداری،امیر معین الدین پروانه را کشتند وبرای ضبط اموال او خواجه شمس الدین صاحبدیوان جوینی را گماشتند.خواجه چون به نزد شهزاده قنقورتای رسید،بدخواهان عراقی نیز زبان به سعایت گشودند وگفتند که امیر معین الدین پروانه مال و ثروت خود را پیش شیخ عراقی گذاشته و وی همه چیز را می داند.بنابر این شهزاده قنقورتای اوّل سخنی که با خواجه گفت دربارهٔ عراقی بود و جماعتی را معین کرد تا او را بگیرند.لیکن خواجه به عراقی اعتقاد کامل داشت و وی را باخبر کرد و عراقی بیشتر از اینکه گماشتگان شهزاده مغولی به وی رسند،از روم فرار کرد و روبه مصرنهاد۲.

---

۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۶۰ - ۶۱ - عشاقنامه سوانح عمری: ۲۱ - میخانه: ۴۳ - ۴۴ .

۲ - عمان :نام شهریست عربی برساحل بحریمن وهند وآن دراقلیم اوّل واقع بوده ومشتمل بربلاد بسیاری است. نخل و زراعت آن بسیار است وگرمای شدیدآن زبانزد مردم است.اما دربارهٔ وجه تسمیه آن زجاجی گوید که این شهر منسوب به"عمان بن ابراهیم خلیل "است وابن الکلبی آن رامنسوب به "عمان بن سباء بن یغثان بن ابراهیم خلیل الرحمان "دانسته است.

معجم البلدان یاقوت،۶: ۲۱۵ - لغت نامه :۳۱۸.

سلطان عمان:دربارهٔ سلطانی که درحدود سال ۶۶۶ق - ۱۲۶۷م عمان زیرسلطهٔ او بوده باشد،اطلاعی دقیق به دست نگارنده هنوزنرسیده است.

البته ازگفتار دکترعباس زریاب خوئی معلوم شده که عمان درقرن هفتم هجری تحت نفوذ سلسله ملوك هرمز بوده وبنابر پیشنهاد دکتر زریاب خوئی از مطالعهٔ منتخب التواریخ معینی،دربارهٔ "طبقه ملوك هرمز"(صص ۱۰ - ۲۰)چنان برمی‌آید که در سال ۶۳۹ ق - ۱۲۴۱م حکومت این ممالك به ملك شهاب الدین محمود بن عیسی آخرین ملوك قدیم هرمز رسید.اوزنی باقدرت وحشمت به نام بیبی ناصرالدین داشت که قضارا اسیرعشق ملك محمودشد،تا اینکه درسنهٔ ۶۴۴ق - ۱۲۴۶م به حیله شوهرش را کشت و درحباله ملك محمودآمد وجمله ممالك رادرتحت تصرف و قبضهٔ اوگذاشت.ملك محمود ملك را مستحکم کرد و مردم را در سایه عدل و مرحمت ونظرعطاو سخاوت و احسان و شفقت خود فارغ البال و مرفه الحال گردانید و به دام احسان وامتنان صیاد دل و جان اکابرو اعیان آن خطه شد.سی و هفت سال بدین منوال حکومت را اداره کرد و درسال ۶۸۵ ق - ۱۲۸۵م درگذشت. منتخب التواریخ (صص ۱۱ - ۱۲).

ازنظرزمانی دوران حکومت ملك محمود مصادف بامسارفات شیخ عراقی درعمان است،ولی درباره اینکه ملك محمود در"عمان" حکومت داشته به وضوح ذکر نشده است.بنابراین روشن نیست که کدام " سلطان عمان " عراقی را پیشوائی مشایخ عطاکرده بود.

روابط عراقی با سلاطین و امراء

عراقی و سلطان عمان[1]

بعد از سنهٔ ۶۶۶ق - ۱۲۶۷م یعنی سال وفات شیخ زکریای مولتانی شیخ باجمعی از مریدان قصد حرمین شریفین کرد. چون به حدود عمان[2] وارد شدند ، این خبر به سطان عمان رسید، وی به علت اینکه احوال و اخبار و اشعار عراقی را قبلاً شنیده و معتقد او شده بود، استقبال او را سعادتی برای خود دانست و همراه درباریان به پیشواز عراقی آمد، چون عراقی را دریافت ، بعد از مصافحه و معانقه سلطان به دست خود عراقی و اصحاب او را شربت داد و مرکب خاص سلطان را درکشیدند و شیخ را بر آن سوارکردند و به اصحاب او هم عزت و حرمت بسیار نمودند و با هزار اعزاز و اکرام آنها را به پایتخت آوردند و در خانقاه خاصی جای دادند و خدمتهای مناسب کردند. بعد از چندی سلطان عمان ، پایه شیخ الشیوخی را به شیخ عطا نمود. بنابر این تمام علما و فضلا و متصوفه که در آن دیار زندگی می کردند به مجلس عراقی می آمدند و کسب فیض می کردند.

عراقی و پیروان او مدتی در عمان بسر بردند. چون زمان حج در رسید، از سلطان رخصت طلبیدند ولی در ناصیهٔ او اثر رضا ندیدند، چنانکه بی اجازه او و با توکل بر خدا روی به راه آوردند. چون سلطان مطلع شد و نفس خویش را شیفته عراقی یافت در عقب آن طایفه روانه شد، لیکن هنگام پا در رکاب کردن از اسب بیفتاد و آن را به فال بد گرفت و مراجعت کرد. البته جماعتی از نزدیکان خویش را با مال و نعمت فراوان در عقب عراقی فرستاد و به آنها دستور داد که اگر به عراقی در رسند، صورت حال را بازگویند و سعی کنند که عراقی را بازگردانند اگر قبول کرد فبها والا این مال اندک و ناچیز را تسلیم خادمان او کنند، تا زاد راه آنان باشد[3]. سلطان عمان به آن اندازه شیفتهٔ عراقی شده بود و به او اعتقاد پیدا کرده بود که اصلاً نمی خواست از او جدا شود.

عراقی و معین الدین پروانه

امیر معین الدین ابو المعانی سلیمان بن علی دیلمی[4] معروف به پروانه از مشاهیر امرای قرن

---

۱ - در میخانه :۳۵"عدن"ضبط شده است.

۲ - کلیات عراقی مقدمه:۵۳ - عشاقنامه سوانح عمری :۱۲ و ترجمه (انگلیسی):۱۸ - میخانه:۳۵ - ۳۶.

۳ - الاوامر العلائیه :۶۸۴.

۴ - رسالهٔ زندگانی مولانا:۱۳۷ - ۱۳۸ - سوانح مولوی :۳۵ و نیزمقایسه شودبا شذرات الذهب ۳۵۲:۵ - کلیات عراقی دیباچه :۲۹ .

هفتم هجری و وزیر با اقتدار و نامدار دولت آل سلجوق بود. پروانه در ابتدا مکتب دار بود ولی به جهت هوش و کیاست به مقامات بالاتر فایز شد و از سال ۶۵۸ تا ۶۷۵ ق - ۱۲۶۰ تا ۱۲۷۶م در ممالک روم به رسم نیابت فرمانروا بود. اگرچه پادشاهان سلجوقی سلطنت داشتند لیکن در معنی جمیع کارها حتی عزل و نصب همان شهر یاران بی تصویب و موافقت پروانه صورت نمی گرفت چنانکه همین زیرکی ها موجب هلاکت او شد و اباقا خان پادشاه مغولی(۶۶۳ - ۶۸۲ ق / ۱۲۶۴ - ۱۲۸۳) او را به جهت آنکه در خفا با پادشاه مصر رکن الدین بیبرس بند قداری همدست شده، او را به ممالک روم خوانده و برضد مغولان که به ظاهر با آنان دم دوستی می زد، برانگیخته بود پس از شکست مغولان از لشکر مصر در سال ۶۷۵ ق - ۱۲۷۶م به قتل رسانده بود. مغولان به حدی از وی رنجیده بودند که گوشت او را در دیگ پختند و خوردند۱.

معین الدین پروانه در ایام حکومت و وزارت خود" یک لحظه عمر عزیز خود را معطل و مهمل نگذاشت و بیشتر حالات و اکثر اوقات خلوات با علما و اتقیا و زهاد و عباد و عارفان که در دریای عرفان سیاحت ها می نمودند و در بیابان تحقیق سیاحت ها می کردند، ساعات شریف مستغرق داشتی ...و دولت جاودان درآن دانستی ۲". پروانه جهت مشایخ و بزرگان خانقاه ها و مدرسه‌هابنا کرد و به ارباب معرفت رغبت و ارادت داشت. علاوه بر اینکه به شعر و ادبیات ایران علاقه داشت۳، کتاب جامع الاصول را از شیخ صدر الدین قونیوی سماع کرده بود و پیش از همه به مولانا جلال الدین رومی رسم بندگی اظهار می کرد، به همین سبب قسمتی از کتاب فیه ما فیه مولانا خطاب به پروانه است.

و نیز در حین حیات مولانا جهت شیخ در توقات خانقاهی ساخت و او را به شیخی نصب کرد۴ و عظیم محب عراقی بود و اعتقاد تمام داشت. از قرائن معلوم می‌شود که بعد از وفات مولانا ، شیخ عراقی بیشتر توجه پروانه را جلب کرده بود. گویند پروانه اگر یک روز به خدمت عراقی نمی رفت آن روز را از عمر نمی شمرد. روزی پروانه نذری در خدمت عراقی تقدیم کرد عراقی از قبول آن احتراز نمود و فرمان به طلبگی حسن قوال و انعقاد مجلس سماع داد و سه روز تمام سماع کرده. به

۱ - الاوامر العلائیه : ۶۸۵.

۲ - آقای سیدمحمدکاظم امام درتعلیقات کتاب حقایق الحدایق :۲۰۸به عنوان "بزم پروانه "چنین شرحی داده ونوشته است که"این مجلس مناظره و مشاعره را پنج تن از فحول شعرا و استادان سخن پارسی برپای داشتند یعنی خواجه شمس الدین محمدصاحبدیوان،ملك معین الدین محمد پروانه رومی،مولانانورالدین رسدی،ملك‌افتخارالدین زوزنی،مجدالدین همگر".

ونیز درباره پروانه می نویسدکه "درشعرو ادبیات ایران دارای مقامی ارجمند بوده است.

۳ - مناقب العارفین ۱:۴۰۰.

۴ - کلیات عراقی مقدمه:۵۵ - ۵۶ - عشاقنامه سوانح عمری:۱۴ - ۱۵ - میخانه :۳۷ - ۳۹.

۵ - همان :۵۶ - ۵۷ - همان :۱۶ - همان :۳۹ - ۴۰.

اینطریق پروانه علاوه بر حضور در مجالس عراقی ، وجوه نیاز هم به خدمت او می آورد و سماعهای گران می داد.

در شرح احوال عراقی گفته شد که در آغاز زندگی از مجلس سماع قلندران جهانگرد و از نظاره حسن و جمال قلندر پسر دگرگونی عجیب دروی پدید آمد و این تمایل و محبت به پسر بچگان تا آخر عمر در عراقی مانده بود. یك روز پروانه در خانقاه شیخ آمد و عراقی را طلب کرد. حاضران گفتند که همین ساعت از دروازه بیرون رفت، پروانه نیز در عقب او روان شد و دید که عراقی با طفلان خرد سال مشغول بازی بود. این امر از حسن اعتقاد پروانه نسبت به او کم نکرد، باآنکه دیگران طعن کردند ولی پروانه ایشان را برنجانید و باز در خدمت شیخ به خانقاه آورد. همچنین روزی دیگر هم پروانه از طرف میدان می گذشت ، دید که شیخ چوگان در دست گرفته ، درمیان پسر بچگان ایستاده است. پروانه گفت: ما از کدام طرف باشیم؟ عراقی اشارت به راه کرد، پروانه روان شد و رفت[1].

بدین طریق معین الدین پروانه احترام زیادی به شیخ قایل بود و شیخ هم به او محبت داشت. در موقعی پروانه می خواست با عراقی پیاده راه رود. عراقی منع فرمود و پروانه را سوار کرد و خودش پیاده در عقب او راه رفت. حتی به وقت آخر چون از طرف پادشاه پروانه را طلب داشتند. پروانه دانست که حالش دگرگون شده، همان شب به خدمت شیخ رفت و انبانچه ای پر جواهر و لعل و یاقوت باخود برد و پیش عراقی نهاد و گفت: اکنون مرا طلب کرده اند و احوالم متغیر شده است. عراقی چشم پر آب کرد و پروانه نیز بگریست و سفارش رهائی پسر خود از زندان پادشاه مصر داد و خدا حافظی کرد و دیگر بر نگشت[2].

عراقی و شمس الدین صاحبدیوان

خواجه شمس الدین محمد بن بهاء الدین محمد جوینی صاحبدیوان وزیر با تدبیر شاهان مغول و پدر در پدر از بزرگان خراسان بود. خواجه سالها به وزارت هولاکو خان (م ۶۶۴ق - ۱۲۶۵م) من حیث الاستقلال پرداخت و در دولت هولاکو و در خراسان که سر تا سر آن زیر سلطهٔ مغول بود در حفظ و حراست قواعد دین اسلام اعجاز کرد. اباقاخان نیز منصب صاحبدیوانی ممالک را بر قاعده زمان هولاکو به صاحب عادل خواجه شمس الدین محمد تفویض کرد[3]. خواجه در عصر اباقا خان منصب و مرتبهٔ بیشتر یافت و در پادشاهی او کارهای مهم را انجام می داد. سپس خواجه وزیر سلطان احمد تکودارخان(م ۶۸۴ق - ۱۲۸۴م) گردید و در اثنای سلطنت او کوکب بخت خواجه و

---

۱ - کلیات عراقی مقدمه:۵۹ - عشاقنامه سوانح عمری:۱۹ - میخانه:۴۱ .
۲ - تاریخ وصاف :۲۲ .
۳ - براؤن تاریخ ادبیات (انگلیسی)۳:۲۷ - ازسعدی تا جامی :۳۸ .

خانوادهٔ او که چندی رو به زوال بود دوباره اوج گرفت، لیکن با جلوس ارغون خان(۶۸۳ - ۶۹۰ ق / ۱۲۸۳ - ۱۲۹۰م) ستارهٔ اقبال او یکباره غروب نمود[۱] و در آغاز سلطنت ارغون خان به سعایت بدخواهان در سنه ۶۸۳ ق - ۱۲۸۳ م هنگام نماز عصر در قرا باغ آذربایجان در کنار رودخانه اهر شهید شد[۲].

در دوران وزارت خواجه شمس الدین نهال علم و ادب به یمن تربیتش بارور گردید و سایه گستر گشت. خواجه به خصوص صاحبان شعر و نثر را می نواخت و خود او نیز در این دو استادی توانا بود[۳].نمونه از بیتی چند که در وقت شهادت گفته بود برهان این دعوی و مصداق این معنی است:

هر تیرکه از چلهٔ تقدیربرون شد
کی شاید زان تیربه تدبیرحذرکرد[۴]

در روابط شیخ و خواجه شمس الدین صاحبدیوان جوینی شکی نیست . عراقی مثنوی عشاقنامه یا ده‌فصل را غالباً برای او سروده است و مطابق مقدمهٔ دیوان عراقی نیز خواجه شمس الدین، وی را زیارت کرده است. زمانیکه اباقا خان در حدود سال ۶۷۵ق - ۱۲۷۶م خواجه را برای ضبط اموال و املاک امیر معین الدین پروانه به ولایت روم فرستاده بود. خواجه در توقات به صحبت شیخ فخر الدین عراقی رسید. چون بنشستند، از هر نوع کلمات راندند، آخر در بحث سیر و سلوک افتادند. در دوران سخن سلوک ، شیخ عراقی چنان گرم شد و صحبت عرفان را به جائی رسانید که گریه بر خواجه غلبه کرد و قطرات اشک از چشمش روان گشت،[۵] و خواجه را ارادت و عقیدت فراوانی به شیخ عراقی پدیدار گشت . پس از مرگ معین الدین پروانه ، خواجه از گزند حسودان و بدخواهان مغول جان شیخ را حفظ کرد و راه فرار از توقات برای وی فراهم ساخت. چنانکه شیخ هم در دیباچهٔ

---

۱ - تاریخ وصاف :۸۳ - مجمل فصیحی ۲ :۳۵۳ - ۳۵۵ .
۲ - همان :۳۳ .
۳ - هفت اقلیم ۲:۳۰۴ .
۴ - کلیات عراقی مقدمه: ۶۰ - عشاقنامه سوانح عمری:۲۱ - میخانه :۴۳ .
۵ - عشاقنامه :۳۸ "سعدالدین"مندرج شده که حتماً مورد سهو است.برای اینکه اگراین را خواجه سعدالدین محمدمستوفی صاحبدیوان(۶۹۹ - ۷۱۱ق / ۱۲۹۹ - ۱۳۱۱م)تلقی کنیم،بلحاظ تاریخی بازمان عراقی مطابقت ندارد ونیزدلایل دیگرهم خواجه شمس الدین جوینی صاحبدیوان درست به نظرمی رسد.حتی خودآربری هم،درهمان عشاقنامه در"سوانح عمری عراقی"(مقدمه دیوان)به صراحت"خواجه شمس الدین صاحبدیوان الجوینی" چاپ کرده است.
برای خواجه سعدالدین صاحبدیوان ر.ک: تاریخ وصاف :۲۱۰ و ۳۰۲ .

مثنوی عشاقنامه ، نام خواجه شمس الدین صاحبدیوان را صریحاً آورده و او را مدح کرده است.

سرور سروران روی زمین — خواجه روزگار شمس الدین۱
صدر اسلام صاحب اعظم — افتخار عرب، جمال عجم
آصف روزگار، صدر جهان — شاه را خواجه ، صاحب دیوان۲

علاوه برآن ، به روایت مجمل التواریخ ، وقتیکه خواجه شمس الدین را به درجهٔ شهادت می رسانیدند، خواجه وصیت نامه ای به فرزندان و خانوادهٔ خود نگاشت، در آنجا نوشته: "حرم بزرگ از تبریز کجا توان رفت؟ همانجا باشد بر سر تربت ما دو برادران ، اگر عمارتی در خانقاه شیخ فخر الدین توانند بکنند وایشان نیز آنجا روند"۳ .تصور می رود که مقصود خواجه از "شیخ فخر الدین" حتماً " شیخ فخرالدین عراقی " است. چون خواجه از معتقدان عراقی بوده و خودش وی را از مصیبت مغولان رها ساخته بود. شاید به این نظر به خانوادهٔ خویش تلقین کرده باشد که به " خانقاه شیخ فخر الدین " عمارتی بسازند و زندگی کنند که خانقاه عراقی را در توقات دیده و می دانست که آن جایگاه در آن زمان خالی می باشد و برای زندگی کردن جای بدی نیست . اگر این حدس نگارنده درست باشد پیداست که خواجه صاحبدیوان به وقت شهادت هم از یاد و اعتقاد شیخ غافل نبوده است.

عراقی و سلطان مصر

ملک ظاهر رکن الدین ابو الفتوح بند قداری صالحی ترکی معروف به بیبرس(۶۵۸ - ۶۷۶ق / ۱۲۶۰ - ۱۲۷۶م) سلطان مصر و شام و حجاز۴ از خاندان معروف ممالیک بحری بوده است. در حدود سال ۶۲۰ق - ۱۲۲۲م به دنیا آمده .در اوایل حال در سلک ممالیک امیر علا الدین بند قداری صالحی که از جمله ارکان دولت ملک صالح علی بند قداری بود، انتظام داشت. ملک صالح آثار اقبال در ناصیه حال او مشاهده کرده او را از امیر علا الدین بخرید و مورد شفقت قرار داد. کار ملک ظاهر بیبرس روز به روز بالا گرفت. چنانکه در ماه ذی قعده سنهٔ ۶۵۸ ق - ۱۲۶۰م بر سریر سلطنت مصر نشست در حالیکه به صفات شجاعت و دیانت و امانت مزین بود، همواره در حمایت دین اسلام سعی می‌نمود و همت عالی را به جهاد می گماشت. عاقبة الامر پس از هیجده سال سلطنت در ۲۸ ماه محرم سنهٔ ۶۷۶هجری - ۱۲۷۶ میلادی درگذشت ۶.

---

۱ - کلیات عراقی، عشاقنامه :۳۳۳ - عشاقنامه :۳۸.
۲ - مجمل فصیحی ۲:۲۵۵ - براؤن تاریخ ادبیات (انگلیسی):۲۸ - ازسعدی تا جامی:۳۹.
۳ - امراءدمشق فی الاسلام:۱۹ - شذرات الذهب ۵ :۳۵۰.
۴ - شذرات الذهب ۵:۳۵۰.
۵ - حبیب السیر ۳:۲۵۳ - شذرات الذهب ۵: ۳۴۹ - ۳۵۰.
۶ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی :۳۲.

پیش از این اشاره شد که شیخ در سال ۶۷۵ق - ۱۲۷۶م به مصر شتافت و سلطان مصر ملک ظاهر بیبرس هنوز زنده بود که عراقی از آنجا به شام رفت. بنابر این عراقی مدت زیادی در مصر بسر نبرده ولی این اقامت کوتاه وی در مصر دارای اهمیت زیادی است.

ملک ظاهر بیبرس نسبت به دانشمندان و زاهدان و عارفان توجهٔ خاصی داشت و خانقاهی به نام بیبرسیه نیز ساخته بود[۱] از مشایخ زمان او شیخ عراقی معروف بوده است. دفعه اوّل چون سلطان مصر، عراقی را دید، عراقی کیسهٔ گرانبهای زر - که امیر معین الدین پروانه برای رهائی پسر خویش به سطان مصر فرستاده بود دست نزده به او داد. سلطان چنان به شگفت ماند که در حال فرمان داد، پسر پروانه را خلاص کنند. عراقی به خاطر از بین بردن شگفتی سلطان به سخن آمد و از کلمات و سخنان او سلطان چنان متأثر شد که به احترام عراقی از مسند سلطنت به زیر آمد، پیش وی بنشست و مرید و معتقد وی گشت.[۲] سلطان بیبرس آن روز به اندازه ای گریه کرد که هرگز در عمر خود نگریسته بود، چنانکه عراقی را شیخ الشیوخ مصر گردانید و فرمان داد تا در شهر اعلام کنند که همه متصوفه و علمای قاهره برای اجلاس به درگاه او حاضر شوند" بامدادش هزار صوفی به درگاه حاضر آمدند، باعلما و اکابر در مصر بودند. سلطان فرمود تا جنیبت (مرکب) خاص درکشیدند و شیخ فخر الدین را خلعت پوشانیدند و طیلسان فروگذاشتند و حکم شد که غیر از او کسی سوار نشود. تمامت اکابر و علما و ادبا پیاده در رکاب او برفتند[۳]" عراقی را اجازه بود هر وقت بخواهد به حضور سلطان برود. سلطان به خادمان دستور داده بود که اگر در حرم باشد او را اطلاع دهند تا بیرون آید و اگر در خواب باشد بی تأمل بیدارش کنند.

ولی شیخ باآن همه عظمت و مقام در آنجا مستقر نشد و به زودی از احترام و اعزاز بسیار ملول شده راه شام در پیش گرفت و به دمشق رفت.

عراقی و امراء دمشق

از قرائن مختلف چنین بر می آید که شیخ در اواخر سال ۶۷۵ق - ۱۲۷۶م با اوایل سال ۶۷۶ق - ۱۲۷۷م از مصر به دمشق رسیده. در دوران اقامت عراقی در دمشق اگر به دلایل تاریخی استناد کنیم امراء زیادی در آن اوان در اثرحوادث روزگار به عروج و زوال رسیده اند. از جمله، دو امیری که مورد نظر ما هستند، اوّل، عزالدین ایدمرالظاهری(۶۷۰ - ۶۷۸ق/۱۲۷۱ - ۱۲۷۹م) که به وقت ورود عراقی در دمشق بر سراقتدار بود. دوّم،حسام الدین لاجین المنصوری (۶۷۹ - ۶۹۰ق/

۱ - نفحات الانس:۶۰۴.

۲ - کلیات عراقی مقدمه:۶۲ - عشاقنامه سوانح عمری:۲۳ - امادرمیخانه :۴۵ مسطوراست"بامدادان شش هزارصوفی به درگاه حاضرآمدند".

۳ - امراءدمشق فی الاسلام :۲۱۶ - ۲۱۷.

۱۲۸۰ - ۱۲۹۰م) است که به هنگام وفات عراقی سریر آرای سلطنت دمشق بود. در مدت قلیل از سال ۶۷۸ تا ۶۷۹ ق چندین نفربه حکومت رسیدند و معزول شدند۱ لیکن همانطور که گفته شد مقصود ما همین دو امیر است که ظاهراً با عراقی ارتباط داشتند و قایل به احترام او بودند.

امیر کبیر عز الدین ایدمرالظاهری۲ در سنهٔ ۶۷۰ق - ۱۲۷۱م از جانب ملک ظاهر بیبرس به نیابت او در دمشق منصوب شد و کارهای سلطنت را به دست گرفت. بعد از وفات ملک ظاهر، زمان ملک سعید(۶۷۶ - ۶۷۸ ق / ۱۲۷۷ - ۱۲۷۹م) را هم درک کرد و تا سال ۶۷۸ق نیابت و امارت را ادامه داد و در سال ۷۰۰ق - ۱۳۰۰ م درگذشت. امیر کبیر حسام الدین لاجین المنصوری به سال ۶۷۹ق - ۱۲۸۰م روی کار آمد و نیابت دمشق را یازده سال تا ۶۹۰ ق - ۱۲۹۰م به عهده داشت. نیکبختی، وی را به قدرت و سلطنت کشاند کارش بالا گرفت، حتی از ۶۹۶ تا ۶۹۸ ق - ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۸ م به عنوان سلطان الملک منصور امور مصر و شام و حجاز را عهده دار گردید.

هنگامیکه شیخ از مصر به سوی دمشق راه رفت. سلطان مصر به ملک الامراء ایدمرالظاهری نوشت که شیخ عراقی می آید، لازم است که تمام علما و فضلا و صوفیان واکابر دمشق مقدم همایون او را باعث برکت بدانند ومقام شیخ الشیوخی به او عطا نمایند و وظیفهٔ منظمی به خادمان او بپردازند. چون عراقی نزدیک به دمشق رسید، ملک الامرا مطلع شد و دستور داد تا جمیع خلایق استقبال وی را واجب دانند. تمام اهل شهر به ارادت و عقیدت شیخ عراقی بیرون رفتند۳ واستقبال شایانی کردند. ملک الامرا به فرمان سلطان مصر، عراقی را لقب شیخ الشیوخ داد و پیشوائی مشایخ تصوف آن دیار به عهده اوگذاشت.

شیخ مدتی آنجا به ارشاد و تربیت مردم پرداخت تا اینکه در سال ۶۸۸ق - ۱۲۸۸م رخت از این جهان بربست. در آن زمان به طوریکه گفته شده حسام الدین لاجین المنصوری امیر دمشق بود. چنانکه به گفته صاحب مقدمهٔ دیوان عراقی :" ملک الامراء با تمامت اهل شهر به عزای او جمع آمدند و فغان و خروش به افلاک رسانیدند و شیخ را در جبل الصالحیه دفن کردند و سه روز به تعزیه مشغول بودند"۴.

بدین طریق معلوم شد که شیخ عراقی نه فقط در زندگانی خود طرف توجه و مورد احترام امراء دمشق بوده و به گرمی فراوان پذیرفته می شد بلکه بعد از وفات نیز مورد تجلیل و بزرگداشت واقع شده است.

۱ - امراء دمشق فی اسلام :۱۵ و ۱۵۵ - شذرات الذهب ۵ :۴۵۶ - الدره المضئیه فی الدوله الظاهریه (انگلیسی) ۱:۲۳۷ - ۲۳۸ و(عربی)۲ : ۱۸۱ .

۲ - همان :۷۲ و ۱۵۵ - ۱۵۶ - همان (انگلیسی)،۱:۲۳۸ و(عربی) ۲ :۱۸۱ .

۳ - کلیات عراقی مقدمه:۶۴ - عشاقنامه سوانح عمری:۲۵ - میخانه:۴۷ .

۴ - همان :۶۵ - همان :۲۶ .

فصل سوّم

آثار و تصانیف

شیخ عراقی جز اینکه عارف بزرگ عصر خویش بوده، درمیان نویسندگان و شاعران صوفی مسلک و عاشق مشرب جهان شهرت فراوانی داشته و " بحر العجم "[1] خوانده شده و " شیخ عالم عامل عارف عاشق صاحب النثر الفایق والنظم الرایق "[2] گفته شده است. از آثار معتبر و معروف او می توان دیوان اشعار **و مثنوی** عشاقنامه **و رسالهٔ** لمعات **را نام برد. مؤلف و مرتب کنندهٔ** دیوان **او در مقدمه ای که بر آن نوشته دربارهٔ وی چنین می گوید :**

" آن یگانه روزگار و مقتدای ائمه کبار از لطیف طبعان و عذب گویان بوده و به محامد کردار و محاسن آثار مشهور و معروف گشته و درر و غررش در ساعد و هر سوار و نظم و نثرش در گوش و گردن روزگار گوشوار "[3]. تصور می رود که شیخ عراقی دارای مؤلفات زیادی بوده[4] اما چون تمام مقالات وتعلیمات شفاهی وی را ضبط نکرده اند، محتمل است که اکثر آنها به قید کتابت در نیامده و از میان رفته و مفقود شده است. نگارنده آنچه که تا به حال دربارهٔ آثار و تصانیف صوفیانهٔ عراقی به دست آورده ، شرح می دهد.

از شیخ آثاری به فارسی و عربی بر جای مانده است که از مقدمهٔ دیوان **وی چنین مستفاد می شود:" رقت و لطایف عربیهارابه طریقی اداکرده که تشنگان حال ازاستماع آن سیراب می شوند، عذوبت و زلال پارسیها به نوعی انشاء کرده که دیده از اطلاع بر آن منور و مزین می گردد "[5].**

همه آثار عراقی را به دو دسته باید تقسیم کرد:

الف - آثار منظوم

ب - آثار منثور

الف ـ آثار منظوم

آثار منظوم شیخ عبارتست از:

---

۱ - سیر العارفین خطی پنجاب : ۱۶ - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۷.

۲ - لمعات مع شرح جامی : ۳.

۳ - کلیات عراقی مقدمه : ۴۷ - عشاقنامه سوانح عمری : ۵.

۴ - دولت شاه سمرقندی : ۲۳۸ در ذیل شیخ فخر الدین عراقی می نویسد " چندین تصنیف مرغوب در تصوف دارد.."

۵ - کلیات عراقی مقدمه : ۴۷ - عشاقنامه سوانح عمری : ۴.

دیوان اشعار

شیخ سر حلقهٔ سوختگان معرفت و شیفتگان طریقت است. ناله های سوزناکش دل همه درد مندان را به فریاد می آورد و لهیب آتشی که در درون او شعله ور است اثری بر جان خوانندگانش می‌بخشد و خود وی را به جمال مطلق و حقیقت واحد نزدیکتر می کند. چنانکه در باب دیوان و نظم خویش می گوید:

نه بس که عراقی رابینی توزنظم‌تر
دروصف جمال‌اوپرداخته دیوانی[۱]

بنا به گفتار حمد الله مستوفی که از مورخان و مؤلفان نزدیک تر به زمان اوست" اشعار محققانه دارد. دیوانش مشهور است"[۲] و به قول دولتشاه سمرقندی " سخنان پر شور و عارفانه دارد و در وجد و حال بینظیر عالم بوده و موحدان و عارفان سخن او را معتقدند"[۳].
ترتیب دیوان اشعار شیخ در کلیات وی چاپ تهران به اهتمام استاد فقید سعید نفیسی به قرار زیر است:

۱ ـ قصاید: در حدود ۲۶ قصیده و ۷۶۳ بیت است که بر خلاف روش قدما شیخ تمام آنها را در مطالب عرفانی - در مدح پیر طریقت خویش و عرفای دیگر و در ستایش خانه کعبه و نعت حضرت پیغمبر (ص) سروده است.

۲ ـ مقطعات: قطعه نیز قسمتی از قصیده است تعداد آنها شش و شمارهٔ ابیات ۴۳ = ۷۶۴ - ۸۰۶ است که بعضی از این مقطعات برای فرزند عزیزش قرة العین کبیر الدین و در وصف مولتان و در تهنیت عماد الدین گفته شده است.

۳ ـ مثلث: در نسخهٔ نامبرده فقط یک مثلث ۸۰۷ تا ۸۲۰ سطر دارای ۷ ثلث است که در وصف قلندر درویش و در دلبستگی به شیرین پسری انشاء شده است.

---

۱ - کلیات عراقی : ۲۹۱.
۲ - تاریخ گزیده : ۷۳۸ - لطایف اشرفی ۲ : ۳۶۴ - نفحات الانس : ۶۰۱.
۳ - تذکرهٔ دولت شاه : ۲۳۸.

۴ ـ ترکیبات : شماره آنها سه و تعداد ابیات ۱۸۲ = ۸۲۱ - ۱۰۰۲ است. در دو ترکیب بند اوّل مطالب عشق و عرفان بیان شده و بند سوّم را مرثیه شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی و حال زار خویش اختصاص داده است.

۵ ـ ترجیعات: شمارهٔ آنها چهار و تعداد ابیات ۴۰۱ = ۱۰۰۳ - ۱۴۰۳ است و در آنها از مطالب علمی و مباحث عشقی و وحدت وجود سخن گفته است. مؤلف تذکرهٔ میخانه [۱] یکی از ترجیع بند های عراقی را به نام ساقی نامه ثبت نموده که به مطلع زیر آغاز می شود.

درمیکده با حریف قلاش
بنشین و شراب نوش وخوش باش[۲]

۶ ـ غزلیات: بخش اعظم دیوان اشعار عراقی را غزلیات تشکیل می دهد.شماره آنها بالغ بر ۳۱۳ عدد و تعداد ابیات ۳۰۷۱ = ۱۴۰۳ - ۴۴۷۴ می رسد. در چند غزل صنعت ملمع نیز به کار رفته است. حافظ ، درخشنده ترین ستارهٔ غزل فارسی به استقبال یکی از ملمعات عراقی ملمعی ساخته که بعداً خواهد آمد.

۷ ـ رباعیات : شماره آنها ۱۶۷ و عدد ابیات ۴۷۴ = ۴۴۷۵ - ۴۸۰۸ است. رباعیات هم به طرز مخصوص او و در مضامین عرفانی و معانی عشقی سروده شده است.

به این طریق دیوان اشعار عراقی مشتمل بر انواع مختلف شعر در نهایت لطف و دلنشینی و روانی قریب به پنج هزار بیت می رسد. عراقی به یک وزن وقافیه و ردیف در شعر طبع آزمائی و برخی از ابیات را در جاهای مختلف تکرار کرده است. در اینجا مناسب نیست که در اصالت نسبت اشعار عراقی بحث بشود که تا چه حدی از عراقی است و چه مقدار از دیگران داخل دیوان او شده است، فقط به روایت تذکرهٔ میخانه به تعداد اشعار عراقی اکتفا می شود:" اشعار عاشقانه و ابیات عارفانه آن بزرگ که انگشت نمای ملامتیان روزگار بود، بسیار است از قصیده و غزل دو هزار و هفتصد بیت است."[۳]

---

۱ - میخانه : ۴۸ - ۵۰.

۲ - کلیات عراقی : ۱۳۳.

۳ - میخانه : ۴۸ ، اما تعداد ابیات دیوان عراقی در چاپ سعید نفیسی از انواع مختلف شعر غیر از مثنوی جمعاً ۴۸۰۸ بیت و فقط از قصیده و غزل ۳۸۳۴ بیت است که بعضی از اینها مکرر آمده است.

چنانکه دانسته شد شیخ در اکثر انواع نظم اشعاری سروده است ولی استادی مسلم او در غزلست زیرا در عصری که عراقی می زیست به قصاید کمتر توجه می شد و غزل پیوسته روبه پیشرفت و ترقی بود و از سوی دیگر تصوف و عرفان به اوج کمال رسیده بود و متصوفه در پردهٔ اصطلاحات مجازی مطالب عرفانی را بیان می کردند و غزل را برای این مقصود وسیله ای ساخته بودند. عراقی نیز برای اظهار کمالات و ابراز مقامات خویش به سرودن غزل پرداخت و هنر عراقی در شعر غزل است. آذری طوسی در جواهر الاسرار در تعریف غزل چنین پرداخته است:" از جنس جواهر فنون شعر، هیچ گوهری لطیف تر و جوهری شریفتر از غزل نیست که همه ثمره اعمال و مقامات واحوال و نتیجهٔ عشق و محبت با معشوق و مورث اسرار فراق و وصالست، حاصل که در چمن بوستان فنون اشعارست و طایفه متغازلان ، بلبلان آن گلزار و طوطیان شکرستان اهل گفتار: از فنون شعر فن بهترین آمد غزل..."۱.

اگر چه قبل از شیخ عراقی حکیم سنائی (م. ۵۴۵ق - ۱۱۵۰م)، انوری (م. ۵۸۳ق - ۱۱۸۶م)، خاقانی(م. ۵۹۵ق - ۱۱۹۹م)، ظهیر فاریابی (م. ۵۹۸ق - ۱۲۰۱م)،شیخ عطار(م.۶۱۸ق -۱۲۲۰م) وکمال الدین اسماعیل (م. ۶۳۵ - ۱۲۳۷م) به گفتن غزل پرداخته و غزلیات زیادی هم نوشته‌اند و ازبین اینها سنائی و عطار در عشق و عرفان نیز نامبردار شده اند، ولی مسلم اینست که تا زمان عراقی غزل ترقی نکرده و به صورت مستقل در نیامده، بلکه همانطور به حال سادگی باقی مانده بود. در سدهٔ هفتم هجری طبع شعرا و عرفا به طرف غزل متوجه گردید و چون از میان آنها بعضی ها بالفطره عاشق مزاج بودند در کلام آنان خود بخود همان معنی پیدا شد که جان و روح غزل است. ارباب تذکره باهم در این خصوص معتقدند کسانیکه غزل را غزل کرده اند همانا شیخ سعدی ، شیخ عراقی و مولانا جلال الدین رومی می‌باشند۲.

دشتی در مقایسهٔ غزلیات سعدی و عراقی ، اگرچه غزل سعدی را در بیشتر موارد بهتر و برتر دانسته است ولی بازهم راجع به غزل عراقی می نویسد:" البته همیشه غزلهای عراقی چنین نیست و بسا اوقات غزلهای بلند یا در غزلی ابیات گیرا و فصیح دارد، اگر چاشنی عرفان هم بدان خورده باشد"۳.

در اینجا نگارنده اضافه می کند که بیشتر غزلیات و اشعار عراقی اگرچه به ظاهر مجازی به نظرمی‌رسد، ولی در حقیقت جز عرفان و تصوف و عشق معنوی سرمایه ای ندارد و عراقی به طرز بی‌سابقه وکم نظیری غزل و تصوف را بهم آمیخته است. به قول دشتی نیز " در اشعار عراقی زمینهٔ

---

۱ - اشعة اللمعات ، منتخب جواهر الاسرار : ۴۰۷ - ۴۰۸. اما دکتر محمد معین در حافظ شیرین سخن : ۳۸۰ این تعریف و توصیف غزل را به اشتباه ، به استناد از اشعة اللمعات جامی نقل کرده است.

۲ - سوانح مولوی رومی : ۳۸ - ۳۹.

۳ - قلمرو سعدی : ۲۱۹.

اصلی غزل و افکار عرفانی به آن ملاحت و جذبه و معنویت بیشتری داده است"۱.

به قول ادوارد براون شیخ عراقی را یک قلندر و درویش تمام عیار باید دانست که هیچ وقت در بند نام و مقام خود نبوده و هر صورت یا موجود نیکو و جمیل را آئینه ای از وجود حق دانسته و در آن عکسی از جمال مطلق نمایان می دیده است و در طبیعت او فقط عشق را دست استیلا بود و از این رو غزلیات او تماماً غراست و پر از شور و شوق است و قوت قریحه و حسن ابداع او به مراتب از برخی شعرای دیگر بیشتر و برتر بوده است۲. بیشک عراقی عاشق سوختهایست و سخنانش از سوز درون و شوق باطن و کمال نفس او حکایت می کند. جز در غزلیات او در انواع دیگر شعر وی نیز التهاب درونی و سوزنهانی او دیده می شود و این شوق گاه با تأمل در معارف و حقایق عرفانی همراه و گاه با توصیفات بدیع و کم سابقه ای از حالات سالکان و واصلان آمیخته است۳ . از دانشمندان اروپائی اسپرنگر (Sprenger) به سبب سر مستی و شور بر عراقی خرده گرفته است۴ . و دیگری به نام سر دینسن رأس (Sir Denison Ross) بعضی از غزلیات او را به شعر انگلیسی ترجمه نموده۵.

دیوان اشعار عراقی علاوه بر اینکه به صورت نسخه های خطی فراوان در کتابخانه های مختلف جهان محفوظ است، در شبه قاره پاکستان و هند در لاهور و لکهنو و کانپور و بمبئی در زمانهای پیاپی به چاپ سنگی رسیده است. یکی از ترجیعات شیخ عراقی در مجموعهٔ رسایل و اشعار عرفانی به نام معارف العوارف در تهران و شیراز چاپ شده۶. اخیراً سعید نفیسی دیوان اشعار عراقی را در کلیات آثار او از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸ هجری شمسی به تدریج طی چهار مرتبه در تهران به طبع رسانده است که مورد استفادهٔ پژوهندگان و اهل ادب و عرفان قرار می گیرد.

---

۱ - سیری در دیوان شمس : ۸۷.
۲ - براؤن تاریخ ادبیات (انگلیسی)، ۳ : ۱۲۴ - از سعدی تا جامی : ۱۷۰ - ۱۷۱.
۳ - گنج سخن ۲ : ۱۷۵.
۴ - فهرست کتابخانهٔ اودهـ ۱ : ۴۴۰ - از سعدی تا جامی : ۱۷۱.
۵ - مانند غزلی به مطلع زیر :

مرا جز عشق تو جانی نمی بینم نمی بینم
دلم را جز توجانانی نمی بینم نمی بینم

کلیات عراقی : ۲۴۲ - براؤن تاریخ ادبیات (انگلیسی) ۳ : ۱۳۱.
۶ - فهرست کتابهای چاپی فارسی ۱ : ۴۱۷، ۷۴۸ و ۲ : ۲۲۴۰ ترجیع بندی با مقطع تکرار زیر و با حذف بند نخستین در معارف العوارف : ۲۹۵ - ۳۰۱ ملاحظه شود:

که همه اوست هر چه هست یقین
جان و جانان و دلبرو دل و دین

مثنوی عشاقنامه ۱

۱ - در اواخر سال ۱۹۷۳ میلادی جولیان بالدیک ، در مجله ستودیا ایرانیکا ج ۲ ، ۱ : ۶۷ - ۷۸ به استناد از یادداشت بلوشه در فهرست نسخه های خطی فارسی پاریس ، راجع به مثنوی عشاقنامه شیخ به زبان انگلیسی مقاله ای انتشار داده و در آن کوشیده است که سرایندهٔ اصلی مثنوی به جای شیخ ، یک نفر دیگر به نام شیخ عطائی می باشد. می نویسد که شیخ عطائی پارچه فروشی می‌کرد. چون بازارش گرم نبود، از پارچه فروشی دست کشید و به مسجد توقات رفت، در آنجا هزار بیت مثنوی به نام شیخ منظوم کرد.
نگارندهٔ رساله حاضر به عقیده نویسنده مقالهٔ مذکور موافقت ندارد ، به دلایلی چند:
اوّل اینکه نسخه پاریس در نصف اول قرن پانزدهم میلادی - نهم هجری کتابت شده، وقتیکه در چاپ عشاقنامه به اهتمام سعید نفیسی ، صرف نظر از نسخه های مطبوعه در کانپور و لاهور و بمبئی ، از دو نسخه خطی قدیمی تر استنساخ شده در آغاز قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری استفاده شده است. (کلیات عراقی ، دیباچه : ۳۵).
دوّم اینکه دو نسخهٔ معتبر و مهمتر ، موجود در استامبول با تاریخ ۸۲۶ ق/ ۱۴۲۲م) و در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تهران با تاریخ ۸۵۸ق - ۱۴۵۳م هم مثنوی را از شیخ نشان داده اند (فهرست منزوی ،ج ۴ : ۳۰۰۳).
سوّم ، در برخی از کتب عرفانی متقدم در ضمن شرح مطالب به صراحت از عشاقنامه شیخ به عنوان رساله منظوم وی استشهاد جسته است.
چهارم ، کاتب بی نام نسخه پاریس بدون ذکر مدرک و سند، فقط به استفاده از گفتار دانشمندان ، مثنوی را به عطائی منسوب کرده است. (ستودیا ایرانیکا ج ۲ ، ۱ : ۶۸).
پنجم ، به قول دکتر آهوجه (ایندوایرانیکا، ۱۷(۱۹۶۴) ۴: ۳۰) " عراقی مدتی دراز فدای تعصب عمومی شد و عشق افلاطونی او شاید، بیشتر مسئول بی اعتنائی ها باشد". همچنین به گفتار مولانا جامی در آغاز اشعة اللمعات " اهل تقلید رقم رد بر آن کشید و دامن قبول از آن درچیده و این فقیر نیز چون آن رد و انکار را می دید از شغل آن فراغتی می ورزید". و کاتب نسخهٔ پاریس ظاهراً از ارادتمندان عطائی می‌باشد ، ممکن است از بدنامی عراقی سوی استفاده کرده، برای عطائی گمنام اینچنین زمینه ای فراهم ساخته باشد.
ششم ، شغال عطائی پارچه فروشی مذکور افتاده و مثنوی عشاقنامه که مشحون از غزل است جنبهٔ ابتکاری دارد، بعید است که یک نفر بازاری چنین اثر ابتکاری در ادب فارسی به وجود بیاورد، اما شیخ که متصوف شاعر پیشه بود، می‌توانست مبتکر شیوهٔ جدیدی باشد.
هفتم، چون شیخ شاعر متصوف بود، حتماً باید مانند پیشوایان تصوف سنائی و عطار و مولوی مثنوی بسراید.
هشتم ، شیخ عارف عاشق مسلک و سوختهٔ محبت الهی بود، مثنوی عشاقنامه با افکار او، و گرمی و گیرندگی آن باجذبه و سوختگی وی عیناً مطابقت دارد.
نهم، حکایاتی که راجع به شیخ احمد غزالی و شیخ روزبهان بقلی و دیگران در مثنوی بیان شده، دلیلی است که سرایندهٔ ، آن شیخ است زیرا که از نظر عقاید عاشقانه، آنها نزدیک بهم دیگرانند.
حاصل اینکه به ظن غالب مثنوی عشاقنامه یا ده فصل از تصانیف شیخ است و گفتار کاتب نسخه خطی پاریس ، و قول بلوشه نگارندهٔ فهرست پاریس مبنی بر جعل می باشد، و اساس مقالهٔ آقای جولیان بالدیک بر آن قرار گرفته است ، لذا مورد پذیرش و قبولیت نیست.
البته منظومه ای به عنوان " مشهد انوار" در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱۰ / ۱۸۳۹ و ۱۵ / ۲۱۹ به اشتباه به شیخ نسبت داده شده است. این منظومه در کتابخانهٔ نامبرده به شماره ۲۹۵۰ ، صص ۲۲۳ - ۲۲۶ محفوظ است. چون نگارنده به آن نگاهی انداخته در سبک آن شک کرده و به محمد تقی دانش پژوه نشانش داده و ایشان به سهو خود اعتراف آوردند و گفتند که منظومه غالباً از غزالی مشهدی باید باشد نه از عراقی همدانی.

مثنوی عشاقنامه شیخ به نامهای مختلف و گوناگون موسوم است از قبیل ده فصل ۱، ده نامه، عشاقنامه ۲، عشق نامه ۳ کاشف الاسرار سبحانی ۴. شیخ این را بر وزن حدیقة الحقیقه حکیم سنائی غزنوی، در بحر خفیف مسدس محذوف (فاعلاتن - مفاعلن - فعلن) مشتمل بر ابیات ۱۰۶۴ = ۴۸۰۹ تا ۵۸۷۲ مطابق چاپ سعید نفیسی در کلیات عراقی و دارای ۱۰۵۸ بیت بنابر طبع دانشمند انگلیسی آرتور ج. آربری (Arthur.J. Arberry) به نظم در آورده و این مثنوی در واقع خلاصه ای است در بیان مراتب عشق و حالات عاشقان و کیفیت حکمت و عرفان که با این بیت شروع می شود.

هـــرکه جـــان دارد و روان دارد
واجب است آنکـــه درد جـــان دارده

عراقی در آغاز مثنوی شیوهٔ پیشینیان را به کار برده است. چنانکه شعر مثنوی معمولاً با توصیف صفات پروردگار عالم شروع می شود، عراقی در دیباچه حمد و ثنای خدای ذوالجلال را بیان نموده و این حمد و ثنا غالباً باکنایات و استعارات فراوان آمیخته است. پس از آن عراقی به نعت حضرت رسول (ص) و مناقب یاران وی و ذکر خواجه ممدوح پرداخته است. بی مناسبت نیست که از عناوین ۶ دیباچهٔ مطول مثنوی مطابق نسخه ای که به اهتمام آربری به چاپ رسیده است در اینجا ذکری شود.

۱ - بسم الله الرحمن الرحیم
۲ - در تصفیه نهاد گوید
۳ - فی نعت سید المرسلین
۴ - در فضیلت خلفای راشدین

---

۱ - عشاقنامه : ۳۷ - ۴۳ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۳۶ به قول عراقی

تـــانوائـــی زعشـــق آغـــازم ویـــن چـــنین تحفهـــا بـــپردازم
کلمـــاتیست از مخـــارج اصـــل انـــدر و هست مـــندرج ده فـــصل

و نیز رك : ریاض العارفین : ۱۶۳.

۲ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۲۷.

۳ - فهرست مجلس ۳ : ۲۵۵ - فهرست خطی منزوی ج ۴ : ۳۰۰۳.

۴ - میخانه : ۴۵ - کلیات عراقی چاپ لاهور : ۱۸۵ که عنوانش " مثنوی از تصنیف شیخ عراقی رحمه الله " مرقوم گردیده است.

۵ - عشاقنامه : ۲۹ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۲۷.

۶ - در باب عنوانات دیباچهٔ مثنوی عشاقنامه باید گفته شود که میان نسخه های چاپی تهران و شبه قاره پاکستان و هند اندکی تفاوت است، ولی چون به نظر نگارنده لزومی به تذکرنداشته از بازگو کردن آنها صرف نظر کرده است.

۵ - در نصیحت عوام گوید
۶ - در صفت ده فصل گوید
۷ - در مدح صاحبدیوان
۸ - در نصیحت ملوک
۹ - حکایت سکندر و ارسطو
۱۰ - در حسب حال خویش گوید

شیخ در پایان این دیباچه در قطعه ای چنین شرح می دهد که حال روحی و عشق حقیقی او را به نوشتن این کتاب برانگیخته است و بیان کیفیت درونی خویش را با این بیت آغاز می کند:

صاحبا راز اندرون بنهفت
تانپرسی زمن، نخواهم گفت[۱]

در بیت آخر این قطعه منظومه را به نام ده فصل یاد کرده به این طریق:

کلماتیست از مخارج اصل
اندر و هست مندرج ده فصل[۲]

ده فصل آن مطابق چاپ آربری بدین منوال است:
فصل اوّل: در صفت عشاق
فصل دوّم: در صفت عاشق و معشوق
فصل سوّم: در صفت عاشقان و عارفان
فصل چهارم: دربیان عشق
فصل پنجم: درکمال انسان در عشق
فصل ششم: در بیان شوق دوست
فصل هفتم: در غلبات عشق
فصل هشتم: در خطاب به معشوق
فصل نهم: در بیان حقیقت عشق

۱ - عشاقنامه : ۴۲ - کلیات عراقی، عشاقنامه : ۳۳۶.
۲ - همان : ۴۳ - همان : ۳۳۶.

فصل دهم: در خاتمت کتاب

در هر یک از فصول دهگانه و دیباچه و خاتمه منظومه ، مبحثی از مباحث عرفانی را مطرح کرده و عشق خدائی را شرح داده و آن را همراه با تمثیل ها و حکایات به پایان رسانیده است و در ضمن ایراد تمثیلات و حکایات برخی از صوفیه مانند ابوبکر شبلی و بابا کوهی و احمد غزالی و روزبهان بقلی و شیخ نجم الدین کبری راکه ذوق جمال پرستی و عشق مجازی پیداکردند و به وسیله آن به منتهای عشق الهی و حقیقی نایل آمدند یاد می کند و حقایق معنوی را بیان می کند. این مثنوی را اسلوبی بدیع است که بدان از دیگر مثنوی های فارسی امتیاز می یابد و آن اینست که هر فصل با ابیاتی چند دربیان حقیقت عشق شروع می شود و سپس باحکایتی منظوم و نیز با تغزلهای عاشقانه که به همان بحر مثنوی ساخته شده است، مزین می گردد[۱]. این نکته شایان توجه بسیار است که عراقی درمیان مثنوی خود چندین غزل راگنجانیده و به ساقی نامه هم پرداخته است.[۲]

دربارهٔ زمان تألیف مثنوی عشاقنامه سعید نفیسی سال ۶۸۰ق - ۱۲۸۱م را تذکر داده و دکتر صفا بین سالهای ۶۸۰ - ۶۸۳ ق / ۱۲۸۱ - ۱۲۸۳ م نوشته است [۳]، ولی اگر از نظر تاریخی به احوال عراقی نگاه کنیم ،وی ظاهراً در آن عصر در شام به سر می برده و تا ۶۷۵ ق - ۱۲۷۶م یعنی سال شهادت امیر معین الدین پروانه - در روم بوده و بعد از او در همانجا با خواجه شمس الدین صاحبدیوان جوینی آشنا شده است و به ظاهر در همان اوان باید ، مثنوی خویش را سروده و به نام خواجه صاحبدیوان کرده باشد. به روایت مقدمه دیوان خواجه خودش عراقی را در روم از دست مغولان نجات داده و راه فرار او را فراهم ساخته است.سپس به مصر رفته و سلطان مصر ملک ظاهر بیبرس(م. ۶۷۶ق - ۱۲۷۷م) پایهٔ شیخ الشیوخی و پیشوائی صوفیان را به او عطا نموده و درحین حیات سلطان بیبرس ازآنجابه‌دمشق شتافته است.محققان نامبرده هم به این نکته اشاره‌ای کرده اند.

بنابر این به شواهد تاریخی به طور قطع نمی توان گفت که عراقی مثنوی را در سال ۶۸۰ق -

---

۱ - از سعدی تا جامی : ۱۷۷.

۲ - در کلیات عراقی چاپ لاهور : ۱۹۷ و چاپ لکهنو : ۲۱۳ زیر عنوان " ساقی نامه " قطعه ای به این بیت آغاز می شود:

ساقیا باده صبوح بده
عاشقان را غذای روح بده

ملا عبد النبی فخر الزمانی قزوینی در تذکرهٔ میخانه: ۴۹ که آن را تماماً به سرایندگان ساقی نامه ها اختصاص داده به عنوان " من مثنوی کاشف الاسرار سبحانی فخر الدین ابراهیم عراقی قدس سره" قطعه ای به رسم تیمن و تبرک درج نموده که آن مست میخانه الهی به روش ساقی نامه منظوم ساخته و آن را به بیت زیر شروع نموده است:

از عراقی سلام بر عشاق
آن جگر خستگان تیر فراق

(کلیات عراقی، عشاقنامه : ۳۴۳)

۳ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی : ۳۱ - صفا تاریخ ادبیات ج ۳، ۱ : ۵۷۶.

۱۲۸۱م یا بعد از آن سروده مگر اینکه در طول اقامت خویش در دمشق آن را پرداخته و به نام خواجه شمس الدین صاحبدیوان کرده باشد وگرنه به ظاهر در دوران حیات خود در روم ، در حدود سال ۶۷۵ یا ۶۷۶ق - ۱۲۷۶ یا ۱۲۷۷م باید سروده باشد.

بنا به گفتار آربری که منظومه هائی به نام عشق نامه پیش از زمان عراقی وجود داشته و در آنها موضوع عشق خدائی باآزادی و روشنی بیشتری بیان شده است نخستین شاعری که چنین شعری را به او نسبت می دهند ، سنائی است، ولی انتساب چنین منظومه‌ای به سنائی تا اندازه ای مشکوک به نظر می رسد ۱. مثنوی دیگر مانند آن به کمال اسماعیل اصفهانی منسوب است۲. بهرحال بنابه گفتاردکتر عبد الحسین زرین کوب شیخ در مثنوی خویش وزن حدیقهٔ سنائی و لحن پرشور و هیجان مثنویات عطار نیشاپوری را دارد. هر چند از حیث تنوع و کثرت معانی مثنوی عراقی به پایهٔ حدیقة الحقیقه نمی رسد، اما هم سلاست و انسجام آن بیشتر است و هم درد و سوز آن افزونتر. (۳۵)۳ لیکن از نظر معانی بکرو مضامین عالی و مطالب عرفانی به هیچ وجه با منطق الطیر عطار و مثنوی معنوی قابل مقایسه نیست.

با این همه مثنوی عراقی به طرزی شیوا و نغز سروده شده و او در آن استادی خویش را نشان داده، هم به ادب صوفیه رنگ خاصی بخشیده و هم در ادبیات فارسی شیوهٔ مخصوصی را به وجود آورده است. این روش عراقی بعداًمنشاء ایجاد منظومه هائی به نام عشاقنامه یاده نامه گردیده که در فصل آخر ذکر آنها خواهد آمد.

مثنوی عشاقنامهٔ عراقی همراه بامقدمهٔ دیوان او در شرح سوانح عمری شیخ عراقی -که نویسندهٔ آن معلوم نیست - در سلسلهٔ نشریات انجمن تحقیقات اسلامی بمبئی به شمارهٔ هشت در سال ۱۹۳۹ میلادی باترجمه انگلیسی تماماً به نظم به اهتمام پرفسور آرتور ج. آربری در کیمبریج (Cambridge)به چاپ رسیده است.علاوه بر آن در ضمن کلیات عراقی نیز در شبه قاره و اخیراً در تهران به کوشش نفیسی مکرر طبع گردیده است.

ابیات پراکندهٔ فارسی

علاوه بر دیوان اشعار و مثنوی عشاقنامه ابیاتی به صورت پراکنده از عراقی در مجموعه های

---

۱ - مثنوی های مقدمهٔ مدرس رضوی: ۴ - ۶.
۲ - روزگار نو ۱،۳:۲۷.
۳ - ارزش میراث صوفیه : ۱۸۱.

خطی و سفینه ها و جنگ ها در کتابخانه های مختلف ایران و جهان یافت می شود۱ و گاهی در تذکره‌ها به اشعاری از عراقی بر می خوریم که در نسخه های خطی و عکسی و چاپی دیوان اشعار او نیست، مثلاً در هفت اقلیم و ریاض الشعرا و مخزن الغرایب رباعیاتی۲ از وی منقول است و در شمع انجمن بیتی آمده که در کلیات عراقی چاپ نفیسی دیده نمی شود. این بیت به ظاهر مطلع غزلیست:

---

۱ - بنابر قلت وقت و عدم فرصت ، صرف نظر از اشعار پراگنده عراقی مندرج در سفینه ها و جنگ ها، فقط به "قصیده عراقی قدس سره که در مجموعه ای در علم کیمیا محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تهران جا گرفته ، اشاره می‌شود و اکتفا می گردد.

این قصیده به عنوان مزبور، در مجموعهٔ نامبرده به شمارهٔ ۲۷۸۰ : ۴۷ - ۵۰ شامل ۳۴ بیت می باشد که مطلع آن اینست:

حیوة خضر صناعت ز آب حیوان است
تو هم بجو که به ظلمات خاک پنهان است

و در پایان آن گفته:

اگر که پاک شوی چو عراقی از سر صدق — رسی به علم شریفی که کار پاکان است
چو خاک راه بود کیمیا عراقی را — چرا که در نظرش خاک کوی جانان است
بیاد می بدهد کیمیا چو در دستش — غبار درگه شاهنشه خراسان است
هر آنکه خاک در آستان حضرت اوست — چو فرقدان بدرش خاک فرق کیوان است

ظاهراً این قصیده در توضیح مطالب علم کیمیا نقل گردید و پر از اصطلاحات همان علم است و رساله ای که در آن قصیدهٔ عراقی ثبت شده است ، به دلیل بیت زیر در قرن سیزدهم هجری نگارش یافته است:

در سنه بعد الف دو صد و پنجاه و شش
غره ماه رجب کرده مرا او شعار

(فهرست مجلس ، ج ۹، ۱ : ۲۲۷)

بهر صورت به طور قطع نمی توان رای داد که این قصیده از عراقی مراد ماست یا شاعری دیگر متخلص به " عراقی" این را به نظم در آورده است. بهر حال قصیده بسیار مفید و ارزنده ای است.

۲ - بت خانه و مسجد همه از اسبابست — هر کس که بماند همچنان در خوابست
آنجا که ببینند خدا را پاکان — نه مسجد و بت خانه و نی محرابست

(هفت اقلیم ۲ : ۵۳۸)

یارب تو مرا بخود توانگر گردان — وز هرچه جز از تست دلم برگردان
آمیخته شد مس دغل بانقدم — آخر نظری ، مس مرا زرگردان

(هفت اقلیم ۲ : ۵۳۸ - مخزن الغرایب عکسی مرکزی ۳ : ۲۶۹)

گفتی که شب آیم ارچه بیگاه شود — باشد که زبان خلق کوتاه شود
بر خفته گذر کجا توانی کردن؟ — کز بوی خوش تو مرده آگاه شود

(ریاض الشعرا عکسی مرکزی ۳: ۲۴۶ - مخزن الغرایب عکسی ۳ : ۲۶۹)

امید بلبل بیدل زگل وفاداریست
ولی وفا نکند شاهدی که بازاریست[۱]

اشعار متفرقه عربی

گذشته از آثار منظوم فارسی ، همانطور که در این فصل اشاره گردیده از عراقی اشعاری به زبان عربی هم برجای مانده است. آن ابیات شامل انواع گوناگون سخن عراقی است که گاهی به صورت بیت کامل و گاهی به صورت مصراع تبرکاً ذکر شده است.[۲] مقداری اشعار تازی به صورت ملمعات[۳] در غزلیات و ترجیعات عراقی ثبت است. نگارنده قصیده ای تماماً به عربی در حمد خدای تعالی را که در نسخه های عکسی دیوان عراقی محفوظ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران که از نسخ خطی نزدیک به زمان اوست و در ترکیه عکس برداری شده، به دست آورده، به این مطلع :

تعالی من توحد بالکمال
تقدس من تفرد بالجلال[۴]

یعنی: بلند مرتبه است کسی که به کمال یگانه شد و مقدس است کسی که از جهت بزرگی بی همتاست.

این قصیده در کلیات چاپ لکهنو و لاهور نیز با برخی دیگر از قطعات عربی عراقی مندرج است.[۵] قطع نظر از آثار منظوم که در آنها ابیات تازی دیده می شود، رسائل منثور عراقی مانند لمعات و لطیفه فی الذوقیات و حمدالله و منشآت و مکاتیب هم دارای اشعار عربی نغز است.

سبك عراقی در نظم

نگارنده به منظور رعایت موضوع کتاب،از خصوصیات لفظی آثارمنظوم عراقی صرف نظرکرده،اینك به طور اختصار به مختصات معنوی اشعار عراقی اشاره می کند.سبك شعر را به اصطلاح " سبك عراقی"باید نامید.چنانکه گفته شدعراقی تقریباً درتمام ابواب سخن اشعاری سروده وکلامش ساده و استوار و استادانه است و در غزل عاشقانه شورانگیزبیشك یکی از بزرگان

---

۱ - شمع انجمن :۲۸۹ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی :۴۰ - ۴۱ .

۲ - کلیات عراقی : ۶۸،۶۹،۸۰،۸۱،۱۰۶،۱۰۷،۱۲۲،۱۲۳،۳۲۷،۳۲۹،۳۴۶.

۳ - کلیات عراقی چاپ لاهور:۳۵-۳۷ وچاپ لکهنو:۳۷-۳۹ وچاپ چهارم‌نفیسی:۱۳۹،۲۸۳،۲۸۴،۲۸۵،۲۸۸.

۴ - دیوان عراقی عکسی مرکزی ،شماره ۱۱۰۹،۱:۴۰ وشماره ۱۰۷۲،۲:۱۲۹ - کلیات عراقی چاپ لاهور۳۱ وچاپ لکهنو:۳۳.

۵ - کلیات عراقی چاپ لاهور:۳۳ - ۳۵ وچاپ لکهنو:۳۵ - ۳۷ .

زبان فارسی است وبیانش بسیار شیرین و روان وطرب انگیز است که او را باسرایندگان بزرگ برابر می‌کند.وی در غزل و پس از آن درترجیع بندو رباعی از اقسام دیگر شعرتوانا تر بوده و پس از آن درقصیده و در مرحلهٔ آخر درمثنوی مهارت داشته است.به همین جهت مثنوی او از اقسام دیگرشعر وی پست تراست.[۱] لیکن بازهم عراقی در دیباچه مثنوی "در صفت ده فصل گوید":

صورتش همچو معنیش زیبا خالی از حشو وصافی ازایطا...
لفظ ومعنی او همه مطبوع عشق رابیتهای او ینبوع ...
غزلیات و مثنویاتش
چون حکایات اوبه غایت خوش[۲]

گفته شد که عراقی در غزل عشقی وعرفانی استادی مسلم است وبرخی از غزلهای او را بایدچنین تعبیرکردکه از طریق الهام سروده و به منتهای شهرت رسیده است[۳].زبانی فصیح و ساده‌که

---

۱ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی:۴۱.
۲ - عشاقنامه :۳۷ - ۳۸ - کلیات عراقی، عشاقنامه :۳۳۲ - ۳۳۳.
۳ - به طورنمونه غزلی بامطلع زیرملاحظه شود که به قول معروف شیخ عراقی این را درخانقاه شیخ بهاءالدین زکریاهنگام چله نشینی سروده بود:

نخستین باده کاندر جام کردند
زچشم مست ساقی وام کردند

(کلیات عراقی:۱۹۳).

البته پوشیده نماند،بیت زیراین غزل:

"به گیتی هرکجادرد دلی بود
بهم کردند وعشقش نام کردند"

به وسیلهٔ برخی ازمؤلفان ومحققان مورد نقد قرار گرفته است بدین طریق:
درنسخهٔ خطی تذکرهٔ عرفات العاشقین ،محفوظ درکتاب خانهٔ ملی ملك تهران،به شماره ۵۳۲۴ به ذیل عرفهٔ شیخ عراقی ، درحاشیهٔ غزل مزبور،در مورد بیت مطمع نظرچنین مسطور است:"و آن بیت مشهورکه به سهو از عراقی دانسته ،داخل این غزل می خوانند،از صفی الدین یزدی است،هکذا".
و در تذکرهٔ لباب الالباب در پاورقی ص ۲۳۱ و"تعلیقات میرزا محمدبن عبدالوهاب قزوینی "ص ۶۱۹ به مناسبت دوبیت:

"چه دردست این که عشقش نام کردند وزو آشوب خاص وعام کردند
هرآنچ اندر زمانه درد دل بود یکی کردند وعشقش نام کردند"

که ازغزل "امام صفی الدین یزدی"است،نوشته شده است:"عراقی غزلی مشهور دارد برهمین وزن وقافیه،مطلع آن

از هرگونه ابهام و تعقیدی بری است بار افکار عراقی را به آسانی می کشد.روانی کلام او که همه جا داستان عشق را باروشنی به گوش فرومی خواند برای همه دلانگیز و دلنشین است، زیراسخنش از دل دردمند برخاسته و چون نالهٔ مرغان گرفتار نشانی دارد که روح راتسخیر می کندو جسم را مسحور می سازد.جائی که سخن از تصوف و عرفان و عالم آنسوی طبیعت به میان می کشد و همه چیز و همه کس را نموداری از ذات واجب الوجود وحقیقت مطلق نشان می دهد . عراقی در سادگی و روانی هنر نمائی مخصوص دارد و ابهامی که ملازم کلام عرفاست در ابیات وی کمتر دیده می شود.[۱] قطعه ای از ترجیع بند وی به این بیت آغاز می شود:

همه عالم چوعکس صورت اوست
بجزاز اوکسی ندارد دوست [۲]

درسبك شیخ شالوده گفتار هرچند به زبان فارسی ریخته شده ولی اشعار او از عربی عاری نیست و چون عراقی حافظ قرآن مجید بود،دراشعار خویش آیات قرآن را تضمین کرده وکلمات آن را گنجانیده مانند:والضحی [۳] ، یاسین [۴] ، طه [۵] ، والليل [۶] ، سدرة المنتهی [۷] ، عروة الوثقی [۸] ، جنت

ادامهٔ پاورقی : - اینست:

نخستین باده کاندر جام کردند
زچشم مست ساقی وام کردند

وظاهراً درجواب همین غزل است وبیت دوّم بااندك تصرفی درغزل عراقی است:

به عالم هرکجارنج وبلابود
بهم کردند وعشقش نام کردند"

امابا درنظرگرفتن قرائن وسوابق این غزل شیخ بعیداست که اوبه غزل صفی یزدی توجه داشته باشد،لیکن به لحاظ اشتراك فکرو اندیشهٔ احتمال هست که عراقی ازش استفاده گرفته و به همان قافیه و ردیف غزلی سروده و برخی ترکیبات صفی یزدی رادرآن گنجانیده باشد.

۱ - تجلیات عرفان :۶۱.
۲ - کلیات عراقی:۱۲۰.
۳ - کلیات عراقی :۷۴ - قرآن (ضحی) ۱:۹۳ .
۴ - کلیات عراقی :۷۴ - قرآن (یس) ۱:۳۶.
۵ - کلیات عراقی :۷۴ - قرآن (طه) ۱:۲۰ .
۶ - عشاقنامه :۳۴ - قرآن (لیل) ۱:۹۲ و (ضحی)۲:۹۳ .
۷ - کلیات عراقی: ۸۵ - قرآن (النجم) ۱۴:۵۳ .
۸ - کلیات عراقی : ۷۴ - قرآن (لقمان) ۲۲:۳۱ و (بقره) ۲۵۶:۲ .

الماوی،۱ قاب قوسین ،۲ سبحان الذی اسری ،۳ الذی لااله الاهو،۴ صمد لم یلد ولم یولده و امثال آنها. گاهی اقوال صوفیه توأم با کلمات و اشعار عربی را زینت کلام خویش ساخته،از قبیل:سجانی ۶ واناالحق ۷ ولیس فی جبتی سوی الله ۸ و رؤیة الحسن راحة الاعین ۹،گاهی مضامین را از قرآن حکیم اقتباس کرده۱۰ و گاه باذکر اسامی انبیاء عظام مثل:مصطفی ۱۱ و ابراهیم ۱۲ و یوسف ۱۳ و موسی ۱۴ و عیسی ۱۵ علیهم السلام به معجزات وقصص آنان اشاراتی نموده است وبعضی معانی عراقی

---

۱ - کلیات عراقی:۷۵،۷۷ - قرآن (سجده)۳۲:۱۹ و(النجم)۵۳:۱۵ .
۲ - کلیات عراقی:۷۴ و عشاقنامه :۳۴ - قرآن (النجم)۵۳:۹ .
۳ - کلیات عراقی:۷۴ - قرآن (بنی اسرائیل)۱۷ :۱ .
۴ - عشاقنامه :۲۹ - قرآن (حشر)۵۹:۲۲ - ۲۳ .
۵ - عشاقنامه: ۲۹ - قرآن (اخلاص) ۱۱۲ : ۲ - ۳.
۶ - قول بایزید بسطامی: کلیات عراقی : ۱۰۳ ، ۱۱۲.
۷ - قول حسین بن منصور حلاج: کلیات عراقی : ۱۰۳ ، ۱۱۲، ۱۸۰،۳۴۴ - عشاقنامه : ۵۴.
۸ - قول جنید بغدادی : عشاقنامه : ۵۴ - کلیات عراقی، عشاقنامه : ۳۴۴.
۹ - قول امام احمد غزالی : عشاقنامه: ۹۳ - کلیات عراقی، عشاقنامه : ۳۶۹.
۱۰ - قرآن (احزاب) ۳۳: ۷۲ " انا عرضنا الامانة علی السموات والارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً. مقایسه شود با:

عجب، چرا به عراقی سپرد امانت را؟ — نمود در همه عالم کسی نگهبانش
مگر که راز جهان خواست آشکارا کرد — بدو سپرد امانت، که دید تساوانش
(کلیات عراقی : ۲۱۷ - ۲۱۸)

ونیز:

گرچه جان تواست کان علوم — در تن تست گلخنی ز ظلوم
آنکه در جان ترا اصول نهاد — لقب جسم تو جهول نهاد
(عشاقنامه : ۶۹ - کلیات عراقی ، عشاقنامه: ۳۵۴)

در این زمینه ابیات عراقی با حافظ قابل مقایسه است:

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه فال به نام من دیوانه زدند
(قزوینی، دیوان حافظ: ۱۲۵)

۱۱ - کلیات عراقی : ۶۹، ۸۲، ۸۸، ۱۱۰، ۱۱۷، ۳۳۰ - عشاقنامه : ۳۴.
۱۲ - کلیات عراقی : ۲۹۲ ، ۳۶۷.
۱۳ - کلیات عراقی : ۷۹ ، ۱۵۵ ، ۱۷۶، ۱۹۳ ، ۲۰۱ ، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۹۱، ۳۳۸، ۳۵۰.
۱۴ - کلیات عراقی : ۱۳، ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۷۷، ۸۲، ۸۸، ۲۹۰، ۳۶۷.
۱۵ - کلیات عراقی : ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۷۸، ۸۲، ۸۸، ۹۸، ۲۵۱، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۱۱.

بااحادیث نبوی قابل تطبیق است[۱].

علاوه برآن شیخ در اشعار خویش به قصه های عشقی معروف مانند: یوسف وزلیخا[۲]، وامق و عذرا[۳]، فرهادو شیرین[۴]، مجنون ولیلی[۵] ویس و رامین[۶] و محمود وایاز[۷] اشاره می کند. اسامی پرندگانی رامانند سیمرغ[۸] و عنقا[۹] وهما[۱۰] درمعانی خاص عرفانی ومراتب عشق وایمان به کار می برد.

نفیسی نوشته است: "من در زبان فارسی شاعری رانمی شناسم که مانند فخرالدین عراقی دربیان عشق (خواه مجازی و خواه حقیقی) تا این اندازه دلیر وبی باك وبی پروا وبلند پرواز بوده باشد. حتی در ادبیات زبانهای دیگرتا این اندازه بلند پروازی دربیان عشق دیده نشده است. آن شیفتگی و آشفتگی عاشقانه که در شرح حال وی نوشته اندهمه جا در اشعار وی صریح وآشکار است. عاشق پیشگان معروف زبان فارسی مانند سعدی و حافظ و وحشی که سرآمد داستان سرایان عشق و دلدادگی هستندباز در صراحت گفتار و اوج بیان به عراقی نمی رسند. خمریات وی نیزکه البته از مغازلات او کمتراست پایهٔ بسیار بلندی دارد و شاهکارهای آناکرئون شاعر معروف یونان

---

۱ - " رایت ربی فی احسن صوره،" (عبهر العاشقین کربن و معین: ۷۴) مقایسه شود با:

بهر چه می نگرم صورت تو می بینم
ازین میان همه در چشم من تو می آئی

(کلیات عراقی : ۲۹۹)

من رانی فقد رأی الحق،(کلیات عراقی، لمعات : ۴۰۷)
مقایسه شود با:

حق را ندید آنکه رخ خوب من ندید
باری نظاره کن رخ انوار گسترم

(کلیات عراقی : ۸۷)

"کنت سمعه و بصره و یده و لسانه". (کلیات عراقی ، لمعات: ۳۸۵- مقالات شمس: ۳۰۸) ، و مقایسه شود با:

چون تقرب کنی بسه طاعت دوست
چشم و گوش و زبان و مغز تو اوست

(عشاقنامه: ۳۱)

۲ - عشاقنامه: ۴۶ - کلیات عراقی، عشاقنامه : ۳۳۸.
۳ - عشاقنامه: ۵۷ - کلیات عراقی : ۱۶۳ ، ۱۶۴، ۳۴۶.
۴ - کلیات عراقی : ۱۲۰.
۵ - کلیات عراقی : ۱۶۳ - ۱۶۴.
۶ - عشاقنامه : ۵۸ - کلیات عراقی : ۳۴۶.
۷ - کلیات عراقی : ۱۲۰، ۱۹۴.
۸ - عشاقنامه: ۴۶ - کلیات عراقی : ۱۵۹ ، ۱۶۵ ، ۱۸۴.
۹ - کلیات عراقی : ۱۸۲ ، ۲۶۹، ۲۷۵، ۳۶۴.
۱۰ - کلیات عراقی : ۲۳۷، ۲۳۸.

قدیم و ابونواس سرایندهٔ مشهور عرب و ابن الفارض شاعر بزرگ مصری رابه یاد می آورد".[۱]

منتهی درباب سبك واسلوب شیخ مهمترآنست که به وسیلهٔ او اصطلاحات عاشقانه و عارفانه بیش از پیش توسعه و بسط یافت.هرچند قبل از وی ،سنائی و عطار برای بیان مطالب عشقی و عرفانی کلمات مجاز رابه کار برده‌اند ولی عراقی اصطلاحات عاشقانه و عارفانه را به هم آمیخت واین روش رابه اوج کمال رسانید.حتی مصطلحات عرفانی رابه شکل رساله ای مدون ساخت که مورد استفادهٔ ارباب تصوف واهل تحقیق قرارگرفت وبعداً رساله های متعدد دیگر در پیروی از آن به وجود آمد.

ب ـ آثار منثور

آثار منثورشیخ دارای سه قسمت است:

۱ - آثار موجود
۲ - آثار مفقود
۳ - آثار منسوب

۱ ـ آثار موجود

لمعات

مهمترین و مقبول ترین اثرمنثور عراقی رساله ایست که اسم متداول آن لمعات است.در بعضی از نسخ خطی عنوان این رساله را به اندك اختلافی نوشته اند.نسخه ای که در کتابخانهٔ بودلین (The Bodleian Library)[۲] محفوظ است،در آغاز لمعات انوار و در پایان اللمعات القدسیه فی العشق یاد شده است. نسخه ای که در مجموعهٔ شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور موجود است. عنوانش کتاب اللمعات فی علم سلوك الانوار است.نسخهٔ دیگری که در کتابخانه ملی ملك تهران وجود دارد درآن لمعات العشاق مضبوط شده است[۳] وقول شیخ در آغازکتاب به این طرز یادشده:" در اثنای هرلمعه ای ازین لمعات ایمائی می‌آید[۴].چنانکه اکثر تذکره نگاران هم همین اسم را ذکر کرده اند.

جامی در چگونگی تألیف لمعات ونام آن در شرح لمعات چنین می‌نویسد:" فخرالدین ابراهیم الهمدانی المشتهر بالعراقی به صحبت قدوة العلماءالمحققین واسوة العرفاء الموحدین ابوالمعالی صدرالحق والدین محمدالقونیوی قدس الله تعالی سرهما رسیده است و از وی حقایق فصوص

---

۱ - کلیات عراقی دیباچه : ۳۸.
۲ - فهرست خطی بودلین (انگلیسی) ۱ : ۷۷۹.
۳ - مجلهٔ علوم اسلامیه ج ۳، ۲ : ۱۰۲.
۴ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۷۷.

الحکم شنیده مختصری فراهم آورده و آن را به سبب اشتمال برلمعه ای چند از بوارق آن حقایق لمعات نام کرده [۱]".درمقدمهٔ دیوان شیخ راجع به تألیف لمعات اینطور مذکور افتاده که چون شیخ "به خدمت خلاصة الاولیاء شیخ صدرالدین قونوی قدس الله روحه رسید وجماعتی درخدمتش فصوص می خواندند و در آن بحث می کردند.شیخ فخرالدین از استماع درس "فصوص "مستفید گشت و از"فتوحات مکی"نیز وشیخ صدرالدین را محبتی و اعتقادی عظیم درحق شیخ فخرالدین بود و هرروز زیادت می شد و شیخ فخرالدین هرروز در اثنای آنکه "فصوص "می شنیدلمعات را می‌نوشت ...ولمعات به حقیقت لب فصوصست [۲].بنابراین شیخ این رساله را در دوران اقامت خویش در قونیه میان سالهای ۶۶۹ - ۶۷۳ ق / ۱۲۷۰ - ۱۲۷۲ م تصنیف کرده،لیکن دولتشاه سمرقندی که غالباً برای شیرین ساختن موضوعات از جادهٔ حقیقت منحرف می شود،در ذیل شرح حال امیر سیدحسینی دربارهٔ لمعات مطلبی نقل کرده که باحقیقت هیچ رابطه‌ای ندارد.دولتشاه سعی کرده به اثبات برساند که شیخ لمعات را درکرمان و به خانقاه شیخ اوحدالدین کرمانی نوشته [۳]که به هیچ وجه درست نیست.

جمالی دهلوی مؤلف سیرالعارفین ،به قول"خاوری "- یکی از شارحان لمعات - مطلب جالبی دربارهٔ لمعات نوشته است که عیناً نقل می شود:" خاوری که شارح لمعات است او در شرح خود مسطور ساخته که شیخ عراقی لمعات را در صحبت شیخ صدرالدین قونوی نبشته است چنانچه خاوری مذکور این بیت درشرح خود مرقوم نموده است:

چـــودرسبزه چـــردآهوی تـــاتار
نســـیمش نـــافه مشك‌آوردبـــار[۴]

فاما اگرچه خاوری به آن نسبت نبشته ولیکن پیش ارباب نظرو اصحاب بصرمخفی نیست که لمعات قطره سحاب فیض است که از دریای معرفت حضرت شیخ الاسلام بهاءالدین قدس سره روحه درکام روحش چکیده "[۵].

---

۱ - لمعات مع شرح : ۳ - ۴.
۲ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۴ -کلیات عراقی مقدمه : ۵۴ - ۵۵.
۳ - تذکرهٔ دولت شاه : ۲۴۶ - سلم السموات ۵ : ۲۰ -کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی : ۱۶ - ۱۷.
۴ - این بیت در ضوء اللمعات صاین الدین ترکه اصفهانی به این طرز آمده است:

چـــو در ســـنبل چـــرد آهـــوی تـــاتار
نســـیمش بـــوی مشک آرد بـــه بـــازار

(چهارده رساله : ۴).

۵ - سیر العارفین خطی پنجاب : ۱۵.

بنابه گفتار دکتر یوگ دایان آهوجه "این نظریه درویش جمالی تاحدی صحیح است،شیخ درسایه تربیت و ارشاد عالم و عارف نامی شیخ الشیوخ بهاءالدین زکریا پیشرفت مهمی در زمینهٔ عرفان کرده بود و این رساله را بااستفاده از علم و معرفتی که در صحبت آن پیرو مرشد بزرگ اندوخته بود،به رشتهٔ تحریر در آورد،ولی مسلم است شیخ لمعات رابعد از ملاقات باشیخ صدرالدین قونوی ، هنگامیکه در قونیه به سر می برد،نوشت و درسهای راجع به فصوص شیخ محی‌الدین ابن عربی را نزد شیخ صدرالدین می خواند،مستقیماً برای نوشتن این رساله مشوق اوشد" ۱ و به روایت مقدمه دیوان "چون تمام بنوشت گویندبرشیخ عرضه کرد.شیخ صدرالدین تمام بخواند ، بوسید و بردیده نهاده گفت:"فخرالدین عراقی سرسخن مردان آشکار کردی ..." ۲.و به این حقیقت تمام تذکره نویسان کم و بیش معتقدند.

شیخ در آغاز لمعات پس از حمد وثنای ایزدی و نعوت و مراتب محمدی چنین می‌نگارد: "امابعد کلمه ای چند دربیان مراتب عشق برسنن "سوانح "به زبان وقت املاء کرده می شود تا آیینهٔ معشوق نمای هرعاشق آید" ۳.در واقع شیوهٔ نگارش کتاب لمعات تحت تأثیر رساله سوانح العشاق شیخ احمد غزالی است که ازینرو بسیار شبیه آنست ، ۴ ولی از جهت مفاهیم و معانی اصول تصوف وتعلیم عرفان برآراء و عقاید شیخ اکبر محی الدین ابن عربی مبتنی است.دربارهٔ ابن عربی وشیخ عراقی مثلی معروف است:

" هذا بحر العرب و هذا بحر العجم ۵. ظاهراً علت این مثل آنست که ابن عربی صاحب اثر معروف فصوص الحکم است و عراقی دارای تصنیف مهمی مانند لمعات است.

لمعات به صورت نسخه های خطی در بیست و هفت یا بیست و هشت بخش کوچک دسته بندی شده و هر بخش لمعه نام دارد. به قول آربری (Arberry) چون فصوص الحکم ابن عربی شامل بیست و هفت فصل است، تصور می رود عراقی کتاب خود را به تقلید ابن عربی دسته بندی کرده و شاید قونیوی نیز فصوص را در بیست و هفت مجلس درس می داده و عراقی پس از هر درس به نوشتن یک لمعه می پرداخته ۶ و از سوی دیگر بنا به گفتار براون (Browne) این کتاب منقسم است بر بیست و هشت لمعه ، و محتمل است به تناسب بیست و هشت حرف الفبا این عدد را انتخاب کرده باشد" ۷.

---

۱ - مجلهٔ علوم اسلامی ج ۳، ۲ : ۱۰۴.
۲ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۵ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۴.
۳ - کلیات عراقی، لمعات : ۳۷۶.
۴ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی: ۲۸ - ریاض الشعرا عکسی مرکزی ۳ : ۲۴۶ که به جای احمد غزالی اسمش محمد غزالی نوشته که مؤلفش بدون شک مرتکب اشتباه شده است.
۵ - سیر العارفین خطی پنجاب : ۱۶ - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۷.
۶ - روزگار نو ج ۱ ، ۳: ۲۶.
۷ - تاریخ ادبیات (انگلیسی)۳ : ۱۳۳ - از سعدی تا جامی : ۱۷۹.

البته این چیزی بیش از حدس نیست و بسیاری از نسخه های خطی و عکسی و چاپی لمعات و شروح آن دارای بیست و هشت لمعه است.

اینک برای اطلاع از مطالب هر لمعه خلاصه موضوع هر کدام در زیر نگاشته می شود.

لمعه اوّل: پیدایش عشق

لمعه دوّم: تجلی عشق

لمعه سوّم: رؤیت عشق

لمعه چهارم: اتحاد معشوق و عاشق

لمعه پنجم : تجلیات گوناگون عشق

لمعه ششم: یکی بودن محبوب و محب

لمعه هفتم: سریان عشق در همه چیزها

لمعه هشتم، جلوهٔ صوری و معنوی محبوب

لمعه نهم : دیدن محب محبوب را

لمعه دهم: ظهور دایم محبوب

لمعه یازدهم : حلول و اتحاد

لمعه دوازدهم : بیان وصول سالکان

لمعه سیزدهم: حجب نورانی و ظلمانی

لمعه چهاردهم : قوس و جوب و امکان

لمعه پانزدهم: محب سایه محبوب

لمعه شانزدهم: تطورات محبوب

لمعه هفدهم : تنوع تجلیات معشوق

لمعه هیجدهم : وجد و حرکت عاشق

لمعه نوزدهم : حوصله عاشق و وسعت دل عارف

لمعه بیستم: نیاز عاشق و بی نیازی معشوق

لمعه بیست و یکم: بی غرضی عاشق

لمعه بیست و دوّم : قرب و بعد عاشق و معشوق

لمعه بیست و سوّم: یگانگی عاشق و معشوق

لمعه بیست و چهارم: اتحاد صفات عاشق و معشوق

لمعه بیست و پنجم : عین الیقین و حق الیقین

لمعه بیست و ششم : مراقبت محب محبوب را

لمعه بیست و هفتم : فنای عاشق

لمعه بیست و هشتم : بقا بعد الفنا و وصول عاشق

لمعات رساله ای نسبتاً کوچک و مشتمل بر هفت الی هشت هزار کلمه است که " آن در بحر تصوف مثل در صدف است[۱]" این رساله در معانی و احوال و اسرار عشق و عاشق و معشوق نوشته شده و عراقی در آن تمثیلات کوتاه و حکایات مختصر برای توضیح بیان خویش گنجانیده است و رساله اگرچه به نثر نگارش یافته مگر مستفاد از قول دکتر عبد الحسین زرینکوب گاهی نثر آن مثل شعر آگنده از شوق و جذبه و ذوق و عرفان می شود که از اینرو آن را می توان شعر منثور خواند.[۲] و نیز قطعات و رباعیات پارسی و تازی بسیار در آن مندرج است که همه لطیف و شور انگیز است و گرم دلی و سوختگی نویسنده از همه جای کتاب مشهود است. به قول دولتشاه لمعات لمعه از اشعهٔ خاطر پرنور آن بزرگوار است[۳]" در میخانه در باب شیخ و لمعات وی چنین نوشته آمد:" وصف ذاتش و فضیلت و صفت رتبه و حالت آن بحر معرفت از کتاب لمعاتش لامع است و آنچنان نسخه در علم تصوف کم کسی از ارباب تصوف تصنیف نموده. مصدریست از برای راست روی عاشقان و دلیلیست جهت راهبری اهل عرفان"[۴].

در حقیقت لمعات یکی از شاهکارهای بسیار بلند نثر عرفانی فارسی و شامل کتب درسی تصوف و عرفان اسلامی است. قبل از آن جز سوانح احمد غزالی که ذکرش رفت، چند رساله دیگر هم در موضوع عشق خدائی نوشته شده که عبارتند از : رساله فی العشق[۵] ابن سینا(م.۴۲۸ق-۱۰۳۷م) به تازی و پارسی لوایح[۶] عین القضاة همدانی، مونس العشاق[۷] شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی ، عبهر العاشقین[۸] شیخ روزبهان بقلی، رسالهٔ عشقیه[۹] قاضی حمید الدین ناگوری (م۶۴۳ق - ۱۲۴۵م) و رسالهٔ عشق[۱۰] سیف الدین باخرزی (م ۶۵۸ق - ۱۲۶۰م) ولی از همه اینها ، لمعات ارزنده تر و مهمتر است،

۱ - معدن الاسرار خطی شیرانی : ۱.
۲ - ارزش میراث صوفیه : ۱۵۹ - ۱۶۰.
۳ - تذکرهٔ دولت شاه : ۲۳۸.
۴ - میخانه : ۲۷.
۵ - سه حکیم مسلمان ترجمهٔ احمد آرام : ۵۶ - فهرست خطی مرکزی ج ۳ ، ۱ : ۳۸۶.
۶ - لوایح در ضمیمهٔ احوال و آثار عین القضاة همدانی به طهران در سال ۱۳۳۸ ش چاپ شده است.
۷ - مونس العشاق در مجموعهٔ آثار فارسی شیخ اشراق به اهتمام دکتر سید حسین نصر در تهران به سال ۱۳۴۸ش طبع گردیده است.
۸ - عبهر العاشقین با تحقیق و مقدمه محققانه به اهتمام هنری کربن و دکتر محمد معین به سال ۱۳۳۷ ش در تهران و نیز به سعی دکتر جواد نور بخش از انتشارات خانقاه نعمت اللهی به سال ۱۳۴۹ ش در تهران طبع مزین یافته است.
۹ - برای رساله ، عشقیه قاضی حمید الدین محمد بن عطا ناگوری ر.ک به فهرست خطی منزوی ، ج ۲ ، ۱ : ۱۲۸۴ . و نیز به روایت آب کوثر : ۱۲۳ در شبه قاره پاکستان و هند به چاپ رسیده است.
۱۰ - رساله فی اخبار العشاق در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران در مجموعه شماره ۲۴۴۹، صص ۱ - ۱۷ دیده شده است و نیز در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران در تیر ماه ۱۳۴۰ ش به اهتمام ایرج افشار انتشار یافته است.

دلیل و برهانش شروح متعدد آنست که دربارهٔ آنها بعداً مطالبی خواهد آمد.
ولی افسوس که کتاب لمعات تاکنون به طور جداگانه و به طرز محققانه چاپ نشده است و فقط سعید نفیسی در ضمن کلیات عراقی در تهران چاپ کرده است.

مصطلحات صوفیه

اصطلاحات تصوف یا مصطلحات صوفیه رسالهٔ مختصری است راجع به اصطلاحاتی که صوفیان و عارفان در گفتار های خود به کار برده اند، این رساله مشتمل بر سه مطلب یا جزو است:
مطلب اوّل: در کلماتی که اکثر آن مخصوص به محبوبست و بعضی از آن متعلق به محب.
مطلب دوّم: اسامی که میان عاشق و معشوق مشترکست و وارد و در اطلاق اسمی خصوصیت ندارد لیکن از روی معانی گاه خصوصیت گیرد و گاه‌نه.
مطلبی سوّم: در کلماتی چند که مخصوص به عاشق و احوال اوست و اگرچه بعضی در نوعی به معشوق تعلق گیرد.
در نسخهٔ چاپی به ضمیمهٔ کلیات عراقی به عنوان " من اصطلاحات فخرالدین عراقی علیه الرحمه" به اهتمام نفیسی در تهران تعداد اصطلاحات ۳۰۱ است. به استناد از دیباچهٔ مزبور می توان گفت که این رساله هم از مؤلفات عراقی است و می توان تصور کرد که شاید دیگری برای فهم گفتار عراقی تدوین و تألیف کرده باشد۱ . به این نحو میان دانشمندان و محققان در انتساب این رساله به شیخ شک است . در اینجا از روی نسخه های خطی معتبر، دراین باره گفتگو می شود.
قدیمی ترین نسخهٔ خطی این رساله در مجموعهٔ آثار عرفانی بسیار نفیس و ارزنده ، مذکور در دیباچهٔ رساله غایة الامکان فی درایة المکان منسوب به عین القضاة همدانی مطبوعه تهران به کوشش دکتر رحیم فرمنش با تاریخ تحریر (۸۱۳ - ۸۲۲ ق / ۱۴۱۰ - ۱۴۱۸م) است ۲. نسخهٔ دوّمی این رساله مطابق فهرست نسخه های خطی فارسی احمد منزوی ۸۲۳ق - ۱۴۱۹م درکتابخانهٔ خانقاه نعمت‌اللهی تهران ۳ محفوظ است که در آغاز نسخه مؤلف آن شیخ عراقی ذکر شده است، لیکن نگارنده باوجود سعی و کوشش بسیار تاکنون نتوانسته است این هر دو نسخه را ببیند، نسخهٔ سوّمی همانست که از روی آن نفیسی رساله را تصحیح کرده و به چاپ رسانیده. این نسخه نوشتهٔ سال ۱۰۹۷ق - ۱۶۸۶م است . نسخهٔ چهارمی در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا لندن (The British Museum Library of London)است و در قرن یازدهم قمری مصادف هفدهم میلادی کتابت شده، به صراحت مصطلحات

۱ - کلیات عراقی دیباچه : ۳۶.
۲ - غایة الامکان فی درایة المکان دیباچه : و - ز.
۳ - فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۲، (۱) : ۱۰۳۷.

صوفیه شیخ را ضبط نموده و آن را از مؤلفات او شمرده است[۱]. علاوه بر آن، نسخه های دیگر این رساله که در کتابخانه های مختلف جهان از قبیل کتابخانهٔ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران[۲]، کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی تهران[۳]، کتابخانهٔ رضا ریاست رامپور هند[۴] و دارالکتب قاهره[۵] نگهداری می شود، تقریباً همه به عراقی نسبت داده شده است.

اما دکتر محمد ریاض در ایران نامه در مقاله ای به عنوان شاه همدان، رساله اصطلاحات یا مصطلحات صوفیه عراقی را در آثار سید علی همدانی ذکر کرده و می‌نویسد: "این رساله یک مرتبه چاپ شده است. در آن در باب عاشق و معشوق و میخانه سیصد و ده اصطلاح صوفیانه مندرج است، نفیسی به تسامح آن را تألیف شیخ دانست و در ضمیمهٔ طبع چهارم دیوان وی به چاپ رسانید مگر رساله مسلماً از شاه همدان است"[۶].

در نقد نوشتهٔ دکتر محمد ریاض باید گفت، اولاً این رساله چهار مرتبه همراه کلیات عراقی در تهران در ۱۳۳۵ - ۱۳۳۸ ش طبع شده است نه یک مرتبه و در آن سیصد و یک اصطلاح صوفیانه ضبط است نه سیصد و ده اصطلاح و نفیسی رساله را مسلماً از عراقی ندانسته و در آن شک ورزیده است. ثانیاً، درباره اینکه " رساله مسلماً از شاه همدان است" سندی در دست نیست و ایشان هم مدرک مهمی را تذکر نداده است. نگارنده برای تحقیق در این مسئله به نسخه های خطی رسالهٔ اصطلاحات صوفیان سید علی همدانی مراجعه کرد که مطابق فهرست منزوی[۷] دارای دو نسخه است. نسخهٔ اولی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در مجموعه شماره ۲.۱۱۴ به نام رساله فی التوحید من مصنفات مرتضی الاعظم سید علی همدانی و در فهرست به نام شرح فصوص یاد شده است[۸]. نسخهٔ دوّمی در کتابخانهٔ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (مجموعه وقفی علی اصغر حکمت)، در مجموعه رسائل به شماره ۳۴۶ محفوظ است و در پایان آن عنوان رساله اصطلاحات من مصنفات امیر سید علی همدانی ثبت است[۹]. متن هر دو رساله بااختلاف کمی یکیست و با رساله اصطلاحات صوفیان شیخ عراقی هیچ مناسبتی ندارد. معلوم نیست دکتر ریاض به چه دلیل رساله اصطلاحات عراقی را از مؤلفات سید علی همدانی دانسته است. البته ناگفته نگذاریم، نگارنده در این مورد شخصاً با دکتر ریاض صحبت کرده

---

۱ - فهرست خطی بریتیش میوزیم (انگلیسی)، ۲ : ۸۳۲.
۲ - فهرست خطی دانشکدهٔ ادبیات (وقفی حکمت) : ۶۱ - ۶۲.
۳ - فهرست خطی مجلس ۲ : ۱۸۰.
۴ - کلیات عراقی دیباچه : ۳۶.
۵ - فهرس المخطوطات الفارسیه قاهره، ۱ : ۲۵۵.
۶ - ایران نامه : ۱۷۳.
۷ - فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۲، ۱ : ۱۰۳۸.
۸ - مجموعهٔ رسایل خطی مرکزی شماره ۲۱۱۴ : ۱۰۹.
۹ - مجموعهٔ رسایل خطی ادبیات (وقفی حکمت) شماره ۳۴۶، نسخه صفحه ندارد.

و ایشان به سهو خود اعتراف نموده اند .

درباره اینکه بعضی از محققان در نسبت رسالهٔ اصطلاحات تصوف به شیخ شک دارند، زمینه ای به نظر نمی رسد، در صورتیکه تقریباً در تمام نسخه های خطی این رساله ، در آغاز یا در پایان ، اسم عراقی نگاشته شده است و بعد علاوه بر کلام عراقی ، حکایتی که در تربیت شمس الدین تبریزی و شیخ در خدمت باباکمال جندی ، درکتاب جواهر الاسرار و نفحات الانس منقول است، دال بر این مطلب می شود که شیخ عراقی از زمان قدیم مابین معاصرانش از نظر اصطلاحات عرفانی معروف بوده است . در آن " هر فتحی و کشفی که شیخ فخر الدین عراقی را روی می نمود آن را در لباس نظم و نثر اظهار می‌کرد و به نظر بابا کمال جندی می رسانید و شیخ شمس الدین از آن هیچ چیز اظهار نمی‌کرد، روزی بابا کمال وی را گفت شمس الدین از آن اسرار و حقایق که فرزند فخر الدین عراقی ظاهر می کند بر توهیچ لایح نمی شود؟ گفت بیش از آن مشاهده می افتد اما بواسطه آنکه وی بعضی از علوم مصطلحات ورزیده می تواند که آنها را در لباس نیکو جلوه دهد و مرا آن قوت نیست"[۱].

در این صورت در انتساب رساله اصطلاحات صوفیانه به شیخ عراقی شک و شبهه گنجایش ندارد و به احتمال قوی رساله مذکور از مؤلفات عراقی است. در عین حال رساله ای سودمند است و برای کسانی که در تصوف و ادبیات عرفانی تحقیق می کنند ، بسیار مفید و دارای ارزش زیادی است. هر چند به نام بعضی از مشایخ بزرگی مثل شیخ نجم الدین کبری [۲] و شیخ شهاب الدین عمر سهروردی [۳] هم برخی از رسایل اصطلاحات صوفیان را منسوب کرده اند ولی با این همه اهمیت و فضیلت رساله شیخ بجاست که بعد از او در تألیف این چنین رساله‌ها افزوده شد و بزرگانی مثل کمال الدین عبد الرزاق کاشانی و شاه نعمت الله ولی کرمانی و جامی و دیگران به این امر پرداختند و رساله های اصطلاحات عرفانی شبیه به همان سبک نگاشته اند. ولی اگر برخی از این رسائل با رسالهٔ عراقی مقایسه و تطبیق شود معلوم می گردد که با استفاده از رساله عراقی و یا مختصر تغییری نگاشته شده است، مانند رسالهٔ اصطلاحات دیوان حافظ [۴] که نگارندهٔ این سطور آن را مورد تحقیق و تحشیه قرار داده و روی آن مقدمه ای نوشته است لیکن هنوز به چاپ نرسیده و دیگر رشف الالحاظ فی کشف الالفاظ [۵] را می توان در این ردیف قرار داد.

---

۱ - نفحات الانس : ۴۶۵ - جواهر الاسرار : ۵۱.
۲ - فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۲ ، ۱ : ۱۰۳۸.
۳ - فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۲ ، ۱ : ۱۰۳۵.
۴ - فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۲ ، ۱ : ۱۰۳۴.
۵ - فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۲، ۱ : ۱۱۷۶.

منشآت و مکاتیب ۱

مجموعه ایست مشتمل بر پنج مکتوب که شیخ در آنها شمه‌ای از مطالب مهمی راجع به زندگانی خود و خانواده اش نگاشته است که تازگی دارد و در مآخذ دیگر وی اصلاً ذکر نشده است. این مکاتیب هر چند به شیوهٔ مشایخ صوفیه حاوی نکات سلوک و عرفان و تصوف است لیکن عراقی چاشنی شوق و جشن و شوریدگی را که خاصهٔ روش نگارش اوست، بر آن افزوده است. اینک برای اطلاع از مطالب هر مکتوبی شرح مختصری دربارهٔ هر کدام ذکر می شود.

انشائیه یا مکتوب اوّل ۲

عنوان مکتوب چنین یاد شده است:" هذه رسالة کتبها سلطان المحققین فخر الدین العراقی قدس الله روحه العزیز". آغازش چنانست:" چون آئینه جمال معشوق هر آئینه می نماید، پس جستجوی عشاق بر چه می آید :

من این وآن ندانم دانم که می‌برآید
جانم زآرزویت ای آرزوی جانم"

مکتوبی است به نام برادر عراقی که او را " عزیز برادر اعز امجد قاضی احمد" خوانده است و اشتیاق دیدار او را تذکر داده و نگاشته :" سالهاست که این مهجور برگ وصال می سازد و تقدیر آن را در تأخیر می اندازد". بعد حکایت حال خویش، رفتن به خدمت عم بزرگوار شرف الدین عبد السلم و مسافرت خویش به شام و برگشتن به عراق و رسیدن به حضرت بهاء الحق والدین زکریا و بعد از نقل او باز آمدن از آنجا " به نیت دریافت خدمت پدر مرحوم " را بیان می کند.

عین این عبارت در فصل دوّم زیر عنوان" خانواده " نقل شده است.

پس از آن می نویسد:" غرض آنکه این درویش را حق تعالی به واسطهٔ التماس و استیناس

۱ - منشآت و مکاتیب عراقی ، در مجموعه جدید شماره ۴ کتابخانه ملی تهران به صورت نسخه منحصر به فرد محفوظ است. این مجموعهٔ رسایل بسیار ارزنده و نفیس و تمیز و خواناست و عجب اینست که این چند مکتوب عراقی به خط دیگر با تاریخ ۷۱۰ق - ۱۳۱۰م نوشته شده و بقیه رسایل با خط دیگر به سال ۷۰۶ و ۷۰۷ ق / ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷م) استنساخ شده است.

رسایل عرفانی و فلسفی دیگر از ابن سینا ، ابو القاسم قشیری، شهاب الدین یحیی سهروردی ، مجد الدین بغدادی و ابن عربی است که به دست یوسف بن سعد الله به قید کتابت آمده است.

۲ - منشآت عراقی مجموعهٔ ملی ، ۴ : ۴۵پ - ۴۶ پ.

فقراء بلاد روم در این دیار مقید گردانید...حالی مفارقت این جماعت متعذر می نماید" و آرزو می‌کند از کرم آن کریم که پیش از وفات برادر خویش را دریابد. در اختتام مکتوب اسم خویش و تاریخ و نام و جای مکاتبه را چنین یاد داشت کرده: " و هو اخوک ابراهیم بن بزرجمهر بن عبد الغفار العراقی تعریفا پانزدهم صفر سنهٔ احدی و سبعین و ستمائه ، این تحیت در قلم آمد، از شهر توقات."

انشائیه یا مکتوب دوّم ۱

عنوان مکتوب دوّم چنین است:" وایضاً من انشائه طاب ثراه" آغازش به این طرز است: "اشتیاق دل به منظر دلگشا و مخبر جان افزای ، برادر بزرگوار ، یگانه روزگار منبع علم وجود، مجتمع معرفت و شهود، باقی به بقا، احی ابد قاضی احمد...بیش از آنست که آن را به قلم یا به زبان شرح توان داد". معلوم می شود که شیخ عراقی به برادر خویش خیلی محبت داشته و برای زیارت او شوق فراوانی در دل می‌پرورانده که می گوید:" عشقی نه به اندازهٔ ما در سرما ست، هرچند ملاقات روحانی منقطع نیست اما ظاهر دل طالب حظ خود می طلبد." ولی برادرش بی پرواست و جواب مکتوب هم نمی دهد چنانکه عراقی می نویسد:

" این مشتاق از هند یاروم بر صحت دعوی برهان واضح تواند بود و عجبتر آنکه از این جانب چندین کشش و کوشش و از آن طرف چندان اظهار بی ارادتی و فراغت ". به این طریق در این مکتوب بعد از هند، رفتن به روم را تذکر داده است.

از عبارت زیر احتمال می رود که نسخه ای از رسالهٔ لمعات برای او فرستاده بود:" و چون شرح عشق و عاشقی در نامه نمی گنجید در جزوی جمع کرده آمد، پیش از آنکه به مطالعه صاحب کشفی پیوندند، به خدمت فرستاد تا تذکره ای باشد". بعد، او را برای پختگی اعتقاد و سیر سلوک پند می‌دهد و نامه با کلمات قرآن " والسلام علی من اتبع الهدی" ۲ پایان می یابد.

انشائیه یا مکتوب سوّم ۳

عنوان این مکتوب " ایضاً من انشائه رحمة اللّٰه علیه" یاد شده و با رباعی زیر آغاز می گردد:

"اول که ز هر دو کون آثار نبود   برلوح وجود نقش اغیار نبود
معشوقه و عشق و ما بهم می بودیم   در گوشه خلوتی که دیار نبود

۱ - منشآت عراقی مجموعهٔ ملی ۴ : ۴۶پ - ۴۷پ.
۲ - قرآن (طه) ۲۰: ۴۷.
۳ - منشآت عراقی مجموعهٔ ملی ۴ : ۴۷ پ - ۴۸پ.

این نامه را هم عراقی به نام برادر خویش قاضی احمد نوشته و به حسب سابق به القاب گوناگون از او یاد کرده است و مانند نامه های پیشین در اینجا نیز داستان فراق و دوری از او و بی‌اختیاری خویش در این امر و شوق دیدار و شهود جمال وی را بیان کرده و از طرف او غفلت و عدم توجهی را نشان داده است، مانند:" در این چند سال که این احوال سی ساله بارها نوشته و استدعا حضور آن برادر کرد، نه تشریف حضور یافت نه جواب مکتوب". حتی می گوید :"که اگر آن عزیز را عزم این طرف جزم شود، خرج راه آنچه در یابد ایستادگی نماید:" این نامه نیز با کلمات عربی ختم می شود.

انشائیه یا مکتوب چهارم [۱]

عنوان این مکتوب" ایضاً من انشائه رحمة اللّٰه علیه " ضبط شده و آغازش به این طریق است: "غریبی بادل حزین خود در شبی که پهناء آن سی واند سال تواند بود رازی می گفت ، نیازی می‌نمود، شکایتی تقدیم می داشت که ناگاه سحرگاهی نسیم ریاض انس آن دیار وزیدن گرفت ، شمه ای از آن نفحات به تمام دل رسید، حیران بماند که ، بیت:

یارب این بوی، چنین خوش زگلستان آمد
یا زباغ ارم و روضه رضوان آمد [۲]

این بیت مطلع مدیحه ایست که عراقی برای برادر خویش " شمس الدین" [۳] گفته و در کلیات عراقی چاپ نفیسی موجود است و آشکار است که در جواب نامه او سروده که نمایانگر توصیف قوه

---

۱ - منشآت عراقی مجموعه ملی ۴ : ۴۸ پ - ۴۹پ.
۲ - منشآت عراقی مجموعهٔ ملی ۴ : ۴۸ -کلیات عراقی : ۷۸ باردیف " آید".
۳ - قاضی احمد که عراقی در سه مکتوب اوّل به او خطاب کرده و او را برادر خوانده است، حتماً برادر حقیقی او بود که با او تذکرهٔ پدر و عم بزرگوار درمیان آورده در مکتوب چهارم اسم مخاطب یاد نشده اما از نظر مطالب ، ارتباطی به سه مکتوب اول دارد، بنابر این به ظن غالب مخاطب این نامه هم همان برادر عراقی بوده باشد. لیکن چونکه این مکتوب با قصیده عراقی مطابقت داشته و در آن قصیده اسم برادر " شمس دین" آمده است. احتمال می‌رود همان قاضی احمد، در قصیدهٔ مذکور به رسم متداول آن زمان جز از اسم خاص ، به لقب " شمس الدین" خوانده شده است که عراقی گوید:

شمس دین آنکه به دو دیده من روشن شد
نور او در همه آفاق درخشان آید

(کلیات عراقی : ۷۸)

تحریر و لطافت و خوبی خط او چه در مدیحه و چه در مکتوب است . بعد او را توصیه می کند که از علوم فکری و نظری باز ماندو در تزکیهٔ نفس و تخلیه دل سعی نماید ، چنانکه می‌گوید: "ای عزیز در تفریغ دل کوش نه در تحصیل علم..." که به این طریق به حقیقت می توان رسید. بدین طرز عراقی او را پند و موعظت می دهد و تعلیم سلوک و تصوف می کند. بعد ، سخنی از جنید بغدادی به زبان عربی نقل می شود و مکتوب به این کلمات پایان می یابد:" برین بی خردگی خرده نگیرد که محض شفقتم برین حامل بود که نصیحت بی غرض مؤثر آید، ان شاء اللّه."

انشائیه یا مکتوب پنجم[1]

عنوان مکتوب آخر بدین نحو است:" هذه رسالة من انشائه الی القاضی بهاء الدین"[2] و آغاز آن به این طریق است:" هر شمال آمال که بوی وصال سوی مشتاقان آن جمال برد و هر صباء صفا که از مهب وفا بر چمن اهل هوا گذرد بر جناب عالی... بهاء الحق والدین شرف الاسلام والمسلمین ...وزان باد." شیخ عراقی اسم بهاء الدین را با القاب فراوان یاد کرده که ما به رعایت اختصار از آن صرف نظر کردیم. شیخ عراقی از عشق خویش و فضل بهاء الدین چنین حکایت کرد:" چون شمه ای از ذکر شمایل و نشر فضایل آن بزرگ از عاشقانی که در بحر عشقش چون این شکسته منغمس اند و از انوار فضلش چون حامل این مکتوب" سپس در جائی دیگر هم از علم و فضل او تعریف کرد و در آرزوی ملاقات افتاد ، مانند ": بزرگواری که حق تعالی او را بمزید اجتبار و اختیار مخصوص گردانیده باشد و بر اهل عصر خود در انواع علوم و فضایل رجحان داده ، بنابرین‌معنی این مخلص خواهان فتح باب مواصلت گشت." بالاخره به مصداق " تواصلوبالمکتوب" بانامه ملاقات کرد، تا به وسیلهٔ وی " از فواید کلام و فواید اقلام مولوی " مستفید شود. سرانجام ،بادعا و مناجات بسیار برای وی - که ذکرآن به تطویل می انجامد - نامه رابه کلمات " مصروف به حق محمد وآله" خاتمه می‌دهد.

در اختتام این مجموعه منشآت و مکاتیب شیخ ، اسم نساخ نسخه " علی بن محمد بن شرفشاه الدامغانی" ثبت شده است و تاریخش ۲۲ ربیع الآخر ۷۱۰ق مضبوط است، که مقارن با ۱۳۱۰ م است.

---

۱ - منشآت عراقی مجموعهٔ ملی ۴ : ۴۹ - ۵۱ ر.

۲ - مراد از قاضی بهاء الدین شاید ملک الشعرا امیر بهاء الدین احمد بن محمود قانعی طوسی باشد(رسالهٔ زندگانی مولانا : ۱۲۶) که با مولانا جلال الدین ارتباط داشته که اسم " مولوی" هم در مکتوب ذکر شده است و به حدس ضعیف ممکن است به تحریف کاتب کلمه " قانعی " به "قاضی" مبدل شده باشد. ولی این جز حدس چیزی دیگر نیست.

رسالهٔ لطیفه فی الذوقیات [۱]

اسم این رساله در نسخهٔ اصل بدین صورت آمده است:" رساله لطیفه فی الذوقیات من کلام الشیخ المحقق قطب السالکین فخر الملة والدین عراقی قدس سره". آغاز نسخه پس از بسمله بدین وجه می‌شود": بدان وفقک الله و ایاناکه مرید این راه را و متوجهٔ این بارگاه را منازل و مقامات و درجات و مشاهدات متنوع در پیش است و هر مقامی را لایق حال و احوال او اسمی نهاده اند .

رساله ایست در معانی وحدت وجود و عشق وعرفان . در ضمن مطالب ، نویسنده ، به صراحت به آیات قران و احادیث نبوی استشهاد کرده و در دو مورد ابیات عربی و فارسی نقل کرده است. بیت فارسی در لمعات هم مندرج است:

هرچه گیرد ازو بدو گیرد
هرچه بخشد ازو بدو بخشد [۲]

نکتهٔ جالب در این رساله اینست که شیخ اصطلاحات عرفانی، ذوق و هدایت، شوق ، عشق، وصول ، فنا ، بقا را به طرزی شیوا و دل انگیز شرح داده است و در پایان رساله هم هر شش اصطلاح را به خوبی آورده و نسخه را به اختتام رسانده است به این طریق: اللهم ارزقنا ذوقا ثم شوقا ثم عشقاً ثم وصلاً ثم فناء ثم بقاء لان غناء الفناء بقاء و عدم العدم وجود والسلام علی من اتبع الهدی". تمت.

---

۱ - نام این رساله در فهرس المخطوطات الفارسیه قاهره ۱ : ۲۶۵ " رساله لطیفه در ذوقیات" یاد شده و نسخه ای از آن در دارالکتب والوثائق القومیه قاهره، در مجموعه ای به شماره ۱۱۸۰، صص ۲۳ - ۲۵، بدون تاریخ کتابت محفوظ است. فیلم آن در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۹۴۴ نگهداری می شود و نسخهٔ عکسی آن در دست نگارنده وجود دارد.
نسخهٔ دیگر این رساله ، در مجموعهٔ رسایل عرفانی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۲۹۹ ، صص ۱۴۳ - ۱۴۷ بدون نام رساله و ذکر مؤلف مندرج است. در فهرست کتابخانه نامبرده ، مجلد ۱۱، ۲۲۷۹ به مناسبت مطالب ، عنوان آن " سلوک" ثبت گردیده است. اما نگارنده با تطبیق و مقایسه با نسخه عکسی " رسالهٔ لطیفه فی الذوقیات" شیخ عراقی پی برده که این رساله کوتاه ناشناخته به دلیل نسخه قاهره همان رساله لطیفه فی الذوقیات از گفتار شیخ عراقی است که در قرن نهم هجری کتابت شده است و نسخه بسیار نفیسی است.
۲ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۰.

رساله فی الحمدله[1]

نام این رساله در نسخهٔ خطی آن نوشته نشده است اما در فهرس المخطوطات الفارسیه دارالکتب قاهره به نام رسالة فی الحمد له و معناها فی التصوف مذکور است. در فهرست منزوی بدین صورت: " حمدله رساله ای در تفسیر..." یاد شده است. آغاز رساله پس از بسمله بدین طرز است " بدان وفقک الله وایاناکه الحمد لله ذکر و ثناء حق است علی وجه تصور التفصیل و علی وجه التفصیل احترازاً عن السر بلسان الشرع"(؟).

چنانکه از آغاز نسخه مستفاد می شود رساله ایست در تفسیر " الحمد للّه". به همین جهت مؤلفان فهارس ، رساله را حمدله اسم داده اند. این تفسیر به روش عرفانی نوشته شده است. مؤلف تفسیر بعد از حمد و ثناء حق تعالی چنین می گوید" اما در طریق به عبارت دیگر است، حمد عبارت از تعریف حامد است و محمود را به کمالات محمود و کمالات محمود بر سه قسم است چنانکه گفته شود، کمال ذاتی و کمال صفاتی و کمال فعلی". این سه کمال را صاحب رساله جداگانه تعریف می کند. پس از آن می نویسد :"و آن تعریفات بر سه قسم است". لیکن از محتویات رساله چنان بر می آید که" به سهو و اشتباه کاتب نوشته شده، برای اینکه تعریفات در دو قسمت است، به این طریق:

۱ - " یا تعریف حق است مر حق را در حق، یا تعریف حق است مر خلق را در حق ، یا تعریف حق است مرحق را در خلق ، یا تعریف حق است مر خلق را در خلق، یاتعریف حق است مر حق را."

۲ - " و برعکس این پنج ، پنج دیگر ، یا تعریف خلق است مر خلق را در خلق ، یا تعریف خلق است مر حق را در خلق، یا تعریف خلق است مر خلق را در حق، یا تعریف خلق است مر حق را در حق، یا تعریف خلق است مر حق را."

شیخ هر یک از این تعریفات پر معنی را به همان ترتیب تفسیر و شرح می‌کند. در قسمت اوّل به آیات و اشعار عربی و فارسی استشهاد می کند و در قسمت دوّم به استناد آیات قرآن و احادیث نبوی و ابیات و رباعیات فارسی به عمق مطالب می رسد. یکی از آن رباعیات در کلیات عراقی هم ثبت است:

"ای جان جهان ترابه جان می طلبم — پیوسته ترا گرد جهان می طلبم
تو در دل من نشسته و من شب و روز — از نور جهانیان نشان می طلبم"[2]

---

۱ - نسخهٔ خطی این رساله به صورت منفرد در دارالکتب والوثائق القومیه قاهره در مجموعه ای به شماره ۱۰۴۲ ، صص ۲۵ - ۲۷ ، پس از رسالهٔ لطیفه در ذوقیات بدون تاریخ کتابت محفوظ است. (فهرس المخطوطات قاهره ۱ : ۲۳۸ - فهرست نسخه های خطی منزوی ۱ : ۴۴) و فیلم آن در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد. و نسخهٔ عکسی آن متعلق به نگارنده است.

۲ - کلیات عراقی : ۲۱۷.

و به رباعی ذیل پایان می یابد:

"ای عین بقادر چه بقایی که نه ای — بر جای نه کدام جایی که نه ای
ای ذات تو از جا و جهت مستغنی — آخر توکجایی و کجایی که نه ای

قطعات منثور تازی

همانطورکه در ضمن رسایل عراقی بیان شد وی در اکثر موارد از آیات قرآن و احادیث پیغمبر (ص) استشهاد می جوید ، در لمعات مقداری اقوال عارفان را نیز به زبان تازی در شرح مطالب و معانی عارفانه آورده است. گذشته از این همه آیات و احادیث و اقوال و کلمات عربی، در چند مورد قطعاتی کوتاه و نغز به زبان عربی نیز نقل می کند:

قطعه ای در یکی از نسخه های عکسی دیوان عراقی [۱]، نوشته نزدیک به زمان او - با تاریخ ۷۲۱ - ۷۸۹ق / ۱۳۲۰ - ۱۳۸۶م) - محفوظ درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، به عنوان مقدمه نوشته شده است این قطعه پس از بسمله در حمد و ستایش خدای تعالی به این صورت آغاز می‌شود:" و به نستعین ، سبحان من احتجب عن الابصار بسطوات الجلال ، واقترب من الاسرار بسبحات الحمد" و آیه ای مثل :" عالم الغیب والشهادة [۲]" در عبارت گنجانیده شده است. قطعه مشتمل است بر چند سطر که در آن غیر از حمد و ثناء حق تعالی از طایفهٔ " احرار" و " ابرار" نیز وصف گردیده و به کلمات "یترنم لسان تحمیده لهذا لمقال " پایان می یابد. بعد از آن قصیدهٔ عربی که ذکرش قبلاً گذشته ، ثبت شده است.

قطعهٔ دوّم در آغازکتاب لمعات [۳] شیخ مندرج است که بعد از بسمله در حمد و ستایش جمال و کمال حضرت حق تعالی و اوصاف و مقامات حضرت محمد" صاحب لواء الحمد والمقام المحمود" (ص) نگارش یافته است.

علاوه بر آن در منشآت و مکاتیب خویش ، عبارات عربی زیاد آورده است. در بعضی جاها این عبارت تازی به تطویل می انجامد و شامل چندین سطر می شود [۴].

از عبارات منثور قطعات مختصر عربی پختگی و استواری روشن است. وی در آرایش سخن سعی تمام نموده و در این عبارات کوتاه کلمات مناسب آورده وگفتار را به سجع و قافیه مزین نموده است.

---

۱ - دیوان عراقی عکسی مرکزی، شماره ۱۱۰۹ ، ۱ : ۴۰.
۲ - قرآن (حشر) ۵۹ : ۲۲.
۳ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۷۵.
۴ - منشآت عراقی مجموعه ملی ، شماره جدید ۴ : ۴۵پ ، ۴۶ ر، ۴۸پ، ۴۹ر، ۴۹پ.

۲ ـ آثار مفقود

مکتوبات

علاوه بر منشآت و مکاتیب مذکور در "آثار موجود" از مطالعهٔ احوال و آثار شیخ چنان بر می‌آید که عراقی مکتوبات دیگر هم دارا بوده است.

شیخ جمالی دهلوی در تذکرهٔ سیر العارفین در باب نامه نگاری شیخ چنین ذکر می کند زمانی که وی " در شهر قونیه در آمد و آنجا شیخ صدرالدین قونوی خلیفهٔ حضرت شیخ محی الدین ابن عربی قدس سره بود. چند گاه در صحبت ایشان می گذرانید و نسخهٔ لمعات مذکور در قونیه تصنیف کرده است و از آنجا "کتابتی" متضمن کلمات و نکات عرفان به جانب حضرت سلطان العارفین شیخ صدر الدین عارف پسر بزرگ حضرت شیخ الاسلام قدس روحه نوشته است که ما را الآن به صوفی صحبت افتاده است که کلماتش اینست معلوم نیست که حضرت ایشان چه جواب نوشته اند" [۱]. مؤلف آب کوثر هم در تأیید بیان جمالی دهلوی مرقوم کرده است که :" در آن روزها شیخ عراقی با صدر الدین عارف مکاتبه داشت، چنانچه راجع به تعلیمات ابن عربی و قونیوی از قونیه به مولتان نامه ای فرستاد" [۲].

از دیوان اشعار عراقی هم نشانه هائی به دست می آید که دلیل بر نامه نویسی اوست. قطعه‌ای [۳] که به استفاده از نسخهٔ معتبر کتابخانهٔ جار الله استانبول، در کلیات عراقی به اهتمام نفیسی طبع شده است از مطالعه آن چنین استنباط می شود که در دوران اقامت قونیه سروده شده و نشان دهندهٔ این امرست که میان شیخ و صدرالدین عارف پسر شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی مکتوباتی ردو بدل می شده است. آغاز قطعه به این طریق است:

گرچه بیماری، ای نسیم سحر — خبر من به مولتان برسان
ور چه در خور نیست خدمت من — به بزرگان خرده دان برسان
به زبانی که بیدلان گویند — سخن من بدان زبان برسان

و برخی دیگر از ابیات قطعه ملاحظه شود که به صراحت می گوید:

ور جوابی دهد ترا کرمش — به من شیفته روان برسان
به من دلشده ،اگر بتوان — نامه دوست مهربان برسان

---

۱ - سیر العارفین خطی پنجاب : ۱۵.
۲ - آب کوثر : ۲۶۲.
۳ - کلیات عراقی : ۱۰۵ - ۱۰۶.

چنانکه مذکور شد که عراقی در ضمن تعلیمات عرفانی ابن عربی به صدر الدین عارف مکتوبی فرستاده، در بیتی ذکر" تربیت " را هم می کند:

بهر آن تربیت که دل خواهد
شادی آن به کاممان برسان

از نکات مذکور پیداست که عراقی دارای مکاتیب زیادی بوده که متأسفانه باگذشت زمان برخی از آنها از بین رفته است.

ملفوظات

از " مقدمهٔ دیوان "[۱] شیخ اشاراتی به دست می آیدکه وی در موارد مختلف کلماتی و سخنانی در زمینهٔ سیر و سلوک و تصوف و عرفان گفته است اما آن کلمات و سخنان جمع آوری نشده و از میان رفته است. هنگامیکه خواجه شمس الدین صاحبدیوان جوینی برای ضبط اموال و املاک امیر معین الدین پروانه در روم مأمور شد، مولانا امین الدین و برخی دیگر از علما نیز همراه وی به توقات رفتند.اوّل مولانا امین الدین تنها به خانقاه شیخ رفت، چنانکه به روایت نویسنده مقدمه دیوان " بعد از سلام و مصافحه و معانقه یکدیگر را پرسیدند، بلکه یکدیگر را بشناختند. نشستند و کلمات پیوستند و از سیر و سلوک سخن راندند، تا چهار دانگ از شب بگذشت. " مولانا امین سه روز در خانقاه شیخ قیام نمود" و لحظه به لحظه از مکالمه و مشاهده یکدیگرآسودند" و از دنیا و مافیها فراغت نمودند چون مولانا امین به خدمت خواجه شمس الدین و یاران رفت، گفت: به خدمت شیخ فخرالدین عراقی رفته بودم. از مشرب او شربتها چشیدم و سخن ها شنیدم که همه عمر از کس نشنیدم، اگر نه اشتیاق خواجه و یاران غالب شدی همه عمر در صحبت او بودمی از و مفارقت نجستمی ". خواجه شمس الدین از شنیدن چنین سخنی برای زیارت شیخ بی تاب شد چون میان خواجه صاحبدیوان و شیخ عراقی ملاقات افتاد " از هر نوع کلمات پیوستند، آخر روز دربحث سلوك افتادند، شیخ در سخن گرم شد و به جایی رسانید که گریه بر خواجه غالب شد و قطرات از چشمش روان گشت."

همچنین وقتی که شیخ در مصر باسلطان رکن الدین بیبرس روبرو شد، در تفسیر این آیت:" قل متاع الدنیا قلیل والاخرة خیر لمن اتقی و لا تظلمون فتیلاً [۲] چندان کلمات براند که سلطان متحیر شد.

۱ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۹ - ۶۰ - عشاقنامه سوانح عمری : ۲۰ - ۲۱ - میخانه : ۴۱ - ۴۳.
۲ - قرآن (نساء) ۴ : ۷۷.

از مسند سلطنت به زیرآمد و در پیش شیخ فخر الدین بنشست و به کلام او گوش داد. گویند سلطان در آن روز چندان بگریست که در همه عمر نگریسته بود.[۱]

دیگر می توان حدس زد که وی در دوران شیخ الشیوخی و پیشوای صوفیان در عمان و مصر و سوریه ممکن است مجالس بر پا کرده باشد، چنانکه اشاره ای به این امر در مقدمهٔ دیوان **و برخی از تذکره ها هم یافت می شود و در آن مجالس عراقی باید گفتگوئی از سلوک و عرفان کرده باشد ولی حیف که این سخنان پر معنی و پر مغز عراقی که سلاطین و امراء وقت را به گریه مجبور می کرد از میان رفته است.اگر این سخنان گرم و گیرنده جمع آوری می شد، از نظر عرفان و تصوف مطالب ارزنده‌ای به دست می داد.**

۳ ـ آثار منسوب

غایة الامکان فی درایة المکان

این کتاب در باب امکنه جسمانیات و روحانیات و ازمنهٔ آنها برای شناختن قرب حق تعالی تصنیف شده است و بر مقدمه و چهار فصل مشتمل است به این ترتیب:فصل توحید، فصل مکان، فصل امکنه، فصل ازمنه. مؤلفش در مقدمه آن را غایة الامکان فی درایة المکان **نامیده است[۲]. غیر از آن اسم متداول کتاب به عناوین مختلف موسوم است که عبارتند از:** غایة الامکان فی معرفة الزمان والمکان [۳] غایة المکان فی درایة الزمان [۴]، رسالة الامکنه والازمنه[۵]، رسالهٔ زمان و مکان [۶]. **همچنین به کسان متفرقه منسوبست مانند: عین القضاة همدانی، تاج الدین محمود اشنهی همدانی، شمس الدین محمد دیلمی[۷]، عراقی ، سید علی همدانی (م ۷۸۶ق - ۱۳۸۳م). اما به کوشش دکتر رحیم فرمنش به سال ۱۳۳۹ شمسی منسوب به عین القضاة همدانی یک مرتبه جداگانه و بار دیگر همراه کتاب** احوال و آثار عین القضاة **چاپ شده است. نسخهٔ خطی این کتاب، در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاهِ تهران، در مجموعه شماره ۳۲۹۹ [۸]نوشتهٔ قرن هشتم و نهم بدون ذکر اسم مؤلف دیده شده اما در** فهرست کتابخانهٔ مرکزی

۱ - کلیات عراقی مقدمه : ۶۱ - ۶۲ - عشاقنامه سوانح عمری : ۲۲ - میخانه : ۴۴.
۲ - غایة الامکان فی درایة المکان : ۴ - ایضاح المکنون (چاپ ۱۹۴۵)۲ : ۱۳۷.
۳ - کشف الظنون (چاپ ۱۹۴۳)،۲ : ۱۱۹۰.
۴ - ایران نامه : ۱۸۷ - تأثیر معنوی ایران : ۹۶.
۵ - غایة الامکان فی درایة المکان دیباچه: ز.
۶ - مجلهٔ علوم اسلامیه ج ۳ ، ۲ : ۱۰۲.
۷ - فهرست نسخه های خطی منزوی ۲ : ۸۲۴.
۸ - مجموعهٔ رسایل کتابخانهٔ مرکزی شماره ۳۲۹۹ : ۱۵۵ - ۲۵۶.

دانشگاه تهران، **نام محمود اشنهی به عنوان مؤلف یاد شده است** ۱.

مهمترین مدرکی که رساله غایة الامکان فی درایة المکان **در آنجا به شیخ منسوب شده کتاب** احیای فکر دینی در اسلام **نوشته دکتر محمد اقبال لاهوری(۱۲۹۴ - ۱۳۵۷ق / ۱۸۷۷ - ۱۹۳۸م) متفکر و شاعر معروف پاکستان است که اقبال در کتاب خویش، در زمینهٔ زمان و مکان، منقولاتی از شیخ عراقی نقل کرده است. دیگر به قول دکتر ی. د. آهوجه (Dr.Yog Dayan Ahuja) استاد فقید پرفسوردکتر شیخ محمد اقبال - غیر از اقبال لاهوری است - گمان می کردند که بنابر عقیده ای اثری به نام** زمان و مکان **از قلم شیخ عراقی باقی مانده ولی تا حال ذکری یا نشانی از آن به دست نرسیده است". به ظن غالب اشاره به همان رساله** غایة الامکان فی درایة المکان **است که از عین القضاة و محمود اشنهی شناخته شده است.**

نگارنده، برای تحقیق در این مسئله، منقولات شیخ مندرج در کتاب احیای فکر دینی در اسلام و

---

۱ - فهرست کتابخانهٔ مرکزی، ۱۱ : ۲۲۷۹ - **علاوه بر آن باید شرح داد که احمد منزوی در** فهرست نسخه های خطی فارسی، **نسخه های فراوان رساله** غایة الامکان فی درایة المکان **را در کتابخانه های مختلف ایران و جهان متذکر شده است و به عقیدهٔ نگارنده پایان نامه، از همه آنها دو نسخه که در آستان قدس رضوی مشهد محفوظ است دارای ارزش زیادی است، اوّلی از لحاظ قدمت نسخه و دوّمی از نظر این که اشارات مهمی راجع به زندگی مؤلف آن شیخ تاج الدین محمود فرزند خداداد اشنهی همدانی کرده است.**

نسخه اوّل رضوی (۴ : ۲۱۱) به شماره ۹۰۶ با تاریخ ۷۰۰ق - ۱۳۰۰م در دفتر وجود دارد و به روایت فهرست نویس رضوی و احمد منزوی " نگارنده به خامه مؤلف تاج الدین محمود فرزند خداداد اشنهی است" ولی راقم سطور در این زمینه شک دارد به دلیل اینکه در مجموعهٔ رسایل عرفانی در کتابخانهٔ ملی تهران به شماره جدید ۴ دو مکتوب به نام الدین اشنهی به شهادت رسیده. اولی اگرچه در آغاز افتادگی دارد لیکن مکتوب مفصلی(صص ۲ ر - ۱۴ر) است که در پایان آن عبارت زیر مضبوط است:" این نامه ایست که شیخ الشیوخ، شهید کامل مکمل مجد المله والدین - البغدادی الخوارزمی رضی الله عنه، به شیخ الاسلام قدوه ارباب الطریقه تاج المله والدین الشنوی نوشته بود به هسراة، در آن وقت که سلطان محمد (رح) بر شیخ تاج الدین قدس الله روحه العزیز متغیرشده بود، و او را فرمود تا شهر بند کنند".

پیداست که شیخ تاج الدین اشنهی معاصر مجد الدین بغدادی بوده و مجد الدین بغدادی به روایت موثق در ۶۱۶ق - ۱۲۱۸م در غارت گری مغول به قتل رسیده است. پس تاج الدین اشنهی هم باید مصادف به همان زمان زندگی کرده باشد، لیکن سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران ۱ : ۲۸۱ **به اشتباه او را از مشایخ نقشبندی قرن نهم هجری دانسته است و علاوه بر رساله** غایة الامکان فی درایة المکان **از رساله دیگری او به نام** تاج نامه **را هم از مؤلفات او ذکر کرده است.**

نسخهٔ دوّم رضوی (۴ : ۲۱۱) به شمارهٔ ۹۰۵ هر چند بدون تاریخ کتابت است به نقل از حافظ علی جامی اشارات مهمی راجع به زندگی مؤلف شده به این طریق که رسالهٔ مذکور از تاج الدین محمود اشنهی است که مزارش در شهر هرات قرار دارد. و وی شاگرد شمس الدین محمد فرزند عبد الملک دیلمی بوده و در این نگارش بیشتر از معارف او آورده است.(فهرست منزوی ۲ : ۸۲۴ - ۸۲۵).

صرف نظر از تمام این نسخه ها که منزوی جمعاً در فهرست خویش نشان داده، یک نسخهٔ خطی دیگر این رساله در کتابخانهٔ اندیا آفس لندن ۱ : ۱۰۳۴ نیز به نام شیخ محمود اشنوی منسوب شده است.

رساله غایة الامکان فی درایة المکان را مورد مطالعه قرار داده و به این نتیجه رسیده که مقالات منسوب به عراقی در ضمن زمان و مکان باوجود اینکه ترجمه در ترجمه گشته[۱] و تغییر و تبدیل کرده شده،بازهم نشانه هائی یافته می شود که بایکدیگر قابل تطبیق و مقایسه است و بعضی جملات و عبارات تقریباً یکی به نظر می رسد. در ذیل به جملاتی که دارای نزدیکی‌های لفظی و معنوی است، از هر دو کتاب به طور شواهد نقل می گردد.

در باب زمان از هر دو کتاب ، عبارات یکسان و مشابه به این طرز است:

غایة الامکان فی درایة المکان:

و درین زمان هم ماضی و هم مستقبل و هم حال بود، دی ماضی است و فردا مستقبل و آنکه در آنی، حال ، و درین زمان مضایقت و مناقصت هم هست تادی نرفت امروز نتوانست آمد و تا امروز نرود فردا نتواند آمد و اجتماع ایشان دریک زمان محالست![۲]

احیای فکر دینی در اسلام:

عراقی شاعر صوفی نیز در این مورد نظر مشابهی دارد. وی تنوعات نامحدود زمان را وابسته به مراتب متغیر وجود می داند که میان مادیت و روحانیت محض قرار گرفته‌اند. زمان اجرام بزرگ که از گردش افلاک حاصل می شود قابل تقسیم به گذشته و اکنون و آینده است و طبیعت آن چنانست که تا روزی نگذرد روز پس از آن نخواهد آمد.[۳]

---

۱ - اصل رساله غایة الامکان فی درایه المکان به زبان فارسی است . اقبال لاهوری کتاب خویش احیای فکر دینی در اسلام را به زبان انگلیس نگاشته و منقولات منسوب به شیخ را نیز به انگلیسی بر گرداند و حتماً تغییر داده و تبدیل ساخته و اکنون احمد آرام کتاب را نیز از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده است. به این طریق اقوال شیخ عراقی ترجمه در ترجمه شده و مورد تغییر و تبدیل قرار گرفته است. بعد اینکه اقبال هم شاید عبارات را عیناً نقل نکرده مفهوم را به دست آورده و نگاشته بود.

۲ - غایة الامکان فی درایة المکان : ۴۲.

۳ - احیای فکر دینی در اسلام ترجمهٔ احمد آرام: ۸۹ - و (انگلیسی) : ۷۵.

غایة الامکان فی درایة المکان:

اما آنچه درین زمانست که ام الکتاب است تغییر و تبدیل بدو راه نیابد...و حق تعالی در این زمان نیست اما مطلع است بر این زمان و این زمان را زمان الله گویند از راه تخصیص وتشریف،...چنانکه شک و شبهه را درو مجال نماند که حق تعالی ازلی و ابدی است و دایم و باقی.[۱]

احیای فکر دینی در اسلام:

چون در سلسلهٔ موجودات غیر مادی به تدریج بالاتر رویم، به زمان الهی می‌رسیم، و آن زمانی است که مطلقاً از صفت گذشتن آزاد است و به همین جهت تقسیم و توالی و تغییر در آن راه ندارد. برتر از ابدیت است ، نه آغاز دارد و نه انجام.[۲]

غایة الامکان فی درایة المکان:

و بدانی که اوّلیت او نه از تقدم زمانست بلکه تقدم زمان از اوّلیت اوست[۳].

احیای فکر دینی در اسلام:

قدمت خدا از قدمت زمان نیست، بلکه قدمت زمان از قدمت خداست[۴].

دربارهٔ مکان آیاتی چند از قرآن ، هم در رساله غایة الامکان فی درایة المکان **ثبت است و هم در کتاب** احیای فکر دینی در اسلام **از گفتار عراقی منقول است. علاوه بر آن جملات مشابه هر دوکتاب به قرار زیر است:**

غایة الامکان فی درایة المکان:

آری معیت روح با جسد مثال معیت

---

۱ - غایة الامکان فی درایة المکان : ۵۰ - ۵۱.
۲ - احیای فکر دینی ترجمهٔ احمد آرام : ۸۹ و (انگلیسی): ۷۵.
۳ - غایة الامکان فی درایة المکان : ۵۱.
۴ - احیای فکر دینی ترجمهٔ احمد آرام : ۸۹ و (انگلیسی): ۷۵.

حقست تعالی باکل کائنات ، زیرا که روح نـه درون قـالبست و نـه بـیرون ، و نـه متصلست به قالب و نـه مـنفصل از قـالب بلکه روح از عالمی دیگـر ست و قـالب از عالمی دیگر[۱].

احیای فکر دینی در اسلام:

حیات الهی با سراسر جهان اتصال دارد و همان گونه که روح بابدن متصل است. روح نه در داخل بدن است و نه در خارج آن، نه به آن نزدیک است و نه از آن جداست [۲].

غایة الامکان فی درایة المکان:

مکان بر سه قسم است: قسم اوّل ، مکـان جسمانیات، و قسم دوّم مکان روحانیات، و قسم سوّم مکان اللّه تعالی و تـقدس ، و قسم اوّل بر سه قسم است[۳].

احیای فکر دینی در اسلام:

سه نوع مکان وجـود دارد: مکـان اجسـام مادی، مکان موجودات غیر مادی، و مکان خدا، مکان اجسام مادی به نوبهٔ خود بـه سه قسمت منقسم می شود[۴].

غایة الامکان فی درایة المکان:

پس معلوم شد که نور مکانی دیگر دارد جز مکان باده[۵].

احیای فکر دینی در اسلام:

پس واضـح است کـه مکـان نـور بـامکان

۱ - غایة الامکان فی درایة المکان : ۱۶ - ۱۷.
۲ - احیای فکر دینی ترجمهٔ احمد آرام : ۱۵۶ و (انگلیسی) : ۱۳۵.
۳ - غایة الامکان فی درایة المکان : ۲۳.
۴ - احیای فکر دینی ترجمهٔ احمد آرام : ۱۵۶ و (انگلیسی) : ۱۳۵.
۵ - غایة الامکان فی درایة المکان : ۲۴.

صوت و هواتفاوت دارد.[۱]

غاية الامكان فی دراية المكان:

اگر یک شمع در خانه بری نور آن شمع به همه زوایا و هوای آن خانه برسد[۲].

احیای فکر دینی در اسلام:

نور شمع از هر سو در اطاق پراکنده می‌شود بی آنکه هوا را جابجا کند[۳].

غاية الامكان فی دراية المكان:

اما روحانیات اوسط ملایکه آسمانها اند... روحانیات اعلی مقربان حضرت ربوبیت اند...از دیوار همچنان در آیند که از در و در اندرون سنگ سخت همچنان جای دارند که در فضای فراخ و در امکنه ایشان هم نوعی است از بعد ، زیراکه ایشان را به حرکت هم حاجت است اگرچه به کم از یک طرفة العین به مقصد رسند، اما حاجت به حرکت هم منافی کمال است در روحیت ...اما مکان ارواح هم متفاوتست بر حسب تفاوت ارواح در لطافت وکمال در لطافت روح انسانی راست و این روح به غایت لطیفست و او را به حرکت هیچ حاجت نیست، نه متحرکست و نه ساکن...بدان که حق تبارک و تعالی از این همه مکانها که یاد کردیم منزه و مقدس و متعالیست[۴].

احیای فکر دینی در اسلام:

فرشتگان...چه اجسام غیر مادی ، در عین

۱ - احیای فکر دینی ترجمهٔ احمد آرام : ۱۵۶ و (انگلیسی): ۱۳۶ .
۲ - غاية الامكان فی دراية المكان : ۲۵.
۳ - احیای فکر دینی ترجمهٔ احمد آرام : ۱۵۶ و (انگلیسی): ۱۳۶.
۴ - غاية الامكان فی دراية المكان : ۲۷ - ۲۸.

آنکه می توانند از دیوارهای سنگی عبور کنند از حرکت معاف هستند که به گفتهٔ عراقی، نشانهٔ عدم کمال و روحانیت است. عالیترین نقطه در سلسلهٔ آزادی مکانی مخصوص روح آدمی است که ذات یگانه آن نه در حال سکون است و نه در حال حرکت. به این ترتیب چون از مکانهای گوناگون بگذریم ، به مکان الهی می رسیم که مطلقاً از هر بعدی آزاد است و نقطه تلاقی همه نامحدود هاست[1].

به دلایل و شواهد مذکور هویداست که اقبال لاهوری از همین رساله غایة الامکان فی درایة المکان استفاده کرده و گمان می رود که اقبال از نسبت" همدانی"به سهو افتاده و رساله را از عراقی دانسته که او از هر شاعر و متصوف بزرگ اهل همدان با او آشناتر بوده. یاممکن است نسخه ای از این رساله که در دست اقبال افتاده، به عراقی همدانی منسوب شده باشد[2]. به هر صورت اقبال در شرح مطالب زمان و مکان منقولاتی از عراقی نقل کرده که ما در اینجا به نحوهٔ تطبیقی بیان کردیم.

و بعضی دیگر نیز رساله را به نام سید علی همدانی منسوب کرده اند. به ظن غالب این انتساب هم از نسبت "همدانی" به وجود آمده است . علاوه بر دیگران ، صاحب کشف الظنون و اخیراً احمد منزوی رساله را از محمود اشنهی نشان داده اند و به دلیل نسخه های خطی متعدد همین انتساب

---

۱ - احیای فکر دینی ترجمهٔ احمد آرام : ۱۵۷ و انگلیسی: ۱۳۷ .

۲ - چنانکه در کتاب افکارو عقاید اقبال گرد آورده سید عبد الوحید به زبان انگلیسی : ۱۵۲ اقتباس کوتاه فارسی از نسخه خطی رساله غایة الامکان فی درایة المکان دارای اشاره ای به نام عراقی ثبت افتاده است که عیناً در اینجا نقل می گردد:

" این مخدره غیبی... چون به مشاطگی بیان این بنده ضعیف به آخر زمانیان جلوه کند، امیدوارم که تشنگان جرعه حقیقت در ایام آخر الزمان از دست این ساقی عراقی جمال زلال شیرین مشاهده نمایند." و نیز در صص ۱۵۱ - ۱۵۹ به استناد از شیخ عراقی در زمینهٔ زمان و مکان بحثی رفته است.

و در نسخه جایی غایة الامکان فی درایة الامکان به کوشش دکتر رحیم فرمنش در تهران ، ص ۲۲ عبارت مزبور به این طریق آمده است:" خداوند این مخدره غیبی را ... بر دست مشاطهٔ هدایت و توفیق بر طالبان آخر الزمان جلوه کن و تشنگان آخر الزمان راکه در بیداری حیرت سر گردانند بر دست ساقی لطف شربتی شافی فرست..."

" ببین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا"، و به وسیلهٔ کاتبان و نساخان اینچنین تحریفات و تصرفات پدید می آید . به همین نحو برخی نسخ را به نام شیخ نسبت داده اند، حال آنکه در بیشتر نسخه ها اسم تاج الدین محمود اشنهی به عنوان مؤلف یاد شده است.

صحیح و درست به نظر می رسد.

فردوس العارفین [۱]

کتاب فردوس العارفین در پیرامون معرفت و عرفان و تصوف به زبان عربی نگاشته شده است و به صورت نسخهٔ خطی منحصر به فرد در کتابخانهٔ مدرسه سریزدی یزد(ایران) محفوظ مانده است. در سر ورق نسخهٔ خطی کتاب اسم سه نفر از مشایخ صوفیه به این طرز یاد شده است:

من مؤلفات شیخ الاسلام سلطان سلاطین الاقطاب والمرشدین حجة اللّه ...عمر محمد السهروردی اعلی اللّه درجاته.

للشیخ قطب المحققین عبد القادر الجیلی قدس اللّه روحه کلامی عقار عتقت ثم روفت و کل کلام العارفین عصیر، اذا برزت یوماً بزاة خواطری، فما لمعافیر الطریق صغیر.

من منشآت الشیخ الفاضل العارف ملک الحقایق قدوة المشایخ فخر الملة والدین العراقی قدس اللّه روحه.

علاوه بر آن ، در همین صفحهٔ اوّل کلمات حمد و صلوة و چیزهای دیگر در توحید و تصوف مرقوم است.

از صفحهٔ دوّم با " بسم اللّه الرحمن الرحیم" متن کتاب شروع می شود. مؤلف در آغاز کتاب بعد از ستایش و درود و سلام ، عارفین و محبین و مشتاقین را وصف می کند و در باب کتاب می‌نویسد: " فما منها الکتاب والسنه والتوحید والمعرفة کتبته..." سپس اسامی هفت فصل تألیف را به اسم کتاب می خواند و چنین می شمارد، فصل الاوّل فردوس العارفین و لثانی کتاب مقامات المریدین ولثالث کتاب سیر العارفین والرابع کتاب نزهة العقلا والخامس کتاب الیواقیت والسادس کتاب صدور المجالس والسابع (عنوان از میان رفته است) و بعد صرف نظر از این فصول مذکورکتاب را به طور کلی در چهل باب قسمت نموده که ما به لحاظ تطویل کلام به اسامی آنها نمی‌پردازیم و اشارهٔ مختصری به مطالب و معانی کتاب می کنیم .

---

۱ - همانطور که گفته شد کتاب فردوس العارفین به حیثیت نسخه خطی منفرد در کتابخانهٔ مدرسه سر یزدی (ایران) نگهداری می شود. نگارنده در مهر ماه ۱۳۵۱ شمسی به خاطر دیداری از این کتاب در یزد مسافرتی کرده و می خواست که تمام این کتاب عکس برداری بشود و برای استفادهٔ علاقمندان در تهران بیاورد، لیکن چون در یزد دستگاه فیلم برداری میسر نبود، این کار ممکن نشد. بنابر این نگارنده اجباراً از روی نسخه اصل یادداشتها برداشته که به استفاده از آنها مطالبی در ذیل فردوس العارفین مذکور می افتد .
رویهمرفته فردوس العارفین شامل مجموعهٔ آثار شیخ شهاب الدین عمر سهروردی است و حالت این مجموعه ناگفته به است . مجموعهٔ کامل مشتمل بر ۴۱۸ صفحه است. ۱۵۶ صفحه از آغاز به بعد جز به مواردی چند ، نزدیک به تمام خوبست و پس از این تقریباً نصف صفحه پائینی موریانه خورده است و کیفیت نسخه بسیار بد است.

مؤلف در شرح مطالب عرفانی ، به آیات قرآن و احادیث نبوی بسیار استناد نموده است از انبیاء کرام ، آدم، ابراهیم ، یحیی ، داود، موسی، عیسی علیهم السلام اجمعین را اسم برده است.از اصحاب و تابعین و ائمه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ، ابو بکر صدیق ، سلمان فارسی، مالک بن دینار، ابو دردا، حسن بصری و جعفر صادق (ع) را یاد کرده است. از اولیاء کرام و پیشروان صوفیه به سخنان و اقوال ابراهیم بن ادهم ، ابو یزید بسطامی ، سری سقطی، سعید خراز، ذوالنون مصری، محمد بن واسع، حبیب عجمی، رابعه بصری ، یحیی بن معاذ ، یوسف بن حسین ، ابو محمد جریری، ابو بکر واسطی ، ابو عبد الله بن خفیف وامثال آنها استشهاد و اشاره کرده است. در پایان نسخه کتاب فردوس العارفین اسم کاتب عمر بن محمد بن الحاج محمد بن ابی القاسم معروف به شیرکان یزدی و تاریخ کتابت ۲۰ ماه رمضان سنهٔ ۷۱۱ق (۱۳۱۲م) ثبت شده است[۱].

بعد از ختم اثر فردوس العارفین چهار رساله و کتاب دیگر نیز شامل این مجموعه است، که عنوانهای آنها عیناً مطابق نسخه زیر است:

۱ - هذه وصیة الشیخ الکبیر قطب الاولیاء ابی عبد الله محمد الخفیف الشیرازی رحمة اللّٰه فی التصوف[۲].

۲ - جزء فیه فتوحات شیخنا شیخ عصر شرقاً و غرباً بصراً و قرباً حجة اللّٰه علی خلقه شهاب‌الدین ابی عبدالله عمر بن محمد بن عبد الله السهروردی قدس اللّٰه روحه[۳].

۳ - بدون ذکر نام رساله مطالب با " بسم اللّٰه الرحمن الرحیم ، الحمد للّٰه الذی" در نسبت خرقة الشیوخ آغاز می شود.[۴]

۴ - کتاب رشف النصایح الایمانیه و کشف الفضایح الیونانیه تصنیف عمر بن محمد سهروردی[۵].

در این چهار رساله مخصوصاً در آغاز یا در انجام آنها اسم شیخ شهاب الدین عمر سهروردی مکرر ثبت شده است و کتاب رشف النصایح الایمانیه او که معروف است. بدین جهت در اثبات و انتساب فردوس العارفین نیز به نام وی مانعی نیست و نظر آقای محمد تقی دانش پژوه [۶] هم همین است که فردوس العارفین از مؤلفات شیخ عمر سهروردی است، لیکن درذریعه[۷] و فهرست خطی منزوی [۸] به نام

۱ - فردوس العارفین : ۲۳۲.
۲ - همان : ۲۳۳ - ۲۳۸.
۳ - فردوس العارفین : ۲۳۹ - ۲۵۸.
۴ - فردوس العارفین : ۲۵۹ - ۲۶۰.
۵ - همان : ۲۶۷ - ۴۱۷.
۶ - نسخه های خطی ۴ : ۴۲۳.
۷ - ذریعه ۱۶ : ۱۶۶.
۸ - فهرست نسخه های خطی فارسی منزوی ج ۲ ، ۱: ۱۲۹۷.

شیخ عراقی نسبت داده شده.

در واقع ،چون این مجموعه رسایل و کتب مختلف است. به شهادت سر ورق ممکن است بعضی از رساله های شیخ عبد القادر جیلانی و شیخ عراقی نیز شامل این مجموعه باشد ولی به مرور زمان - همانطور که نسخه بسیار فرسوده و کرم خورده شده است گمان می رود که رساله‌های دیگر آن از بین رفته و کتب سهروردی باقی مانده است.

۳ ـ مجمع البحرین[۱]

مجمع البحرین کتاب بسیار جالب و دلچسبی است در مطالب و مضامین عارفانه و صوفیانه می و شراب، اسم این کتاب در نسخه خطی آن، دو مرتبه یاد شده است، یکبار به خامهٔ مؤلف در متن آمده و دفعه دیگر به قلم کاتب در اواخر نسخه ثبت شده است. در متن کتاب ، اسم آن چنین ضبط است:" و از غیب موسوم گشت این رساله به مجمع البحرین ، امید که موافق طبع دوستان گردد و خواننده این را اللّه تعالی توفیق دهد و یاری نماید و از مستی غفلت هشیار گرداند تا به گوهر خود ، خویش را از بیگانه و عاقل را از دیوانه و نیک از بد و قبول از رد باز داند، بمنه و نعمه"[۲].

در فهرست نسخه های خطی فارسی لنینگراد در معرفی کتاب مجمع البحرین آمده که مجمع البحرین در مطالب صوفیانه کتابیست مشتمل بر نثر و نظم و منقسم است به سه قسمت : مقدمه و متن اصلی و ذیل و ذیل عبارت است از یک چند اصطلاحات صوفیه."[۳].

اینک از روی نسخهٔ اصل کتاب ، دربارهٔ محتویات آن شرحی مختصر می دهد. آغاز کتاب چنانست:" بسم اللّه الرحمن الرحیم، و به نستعین حمد بیحد و شکر بی عد پروردگاریرا جل و علی که جام جان سر مستان الست را به شراب عرفان و ایقان مالا مال گردانید تا سر خوشانه نعره رب زدنی بر آورده ، بیت:

کاسه دیگرم تصدق کن
کلما زدت زدت فی الافراح"

۱ - رسالهٔ مجمع البحرین دارای نسخه خطی منحصر به فرداست . این نسخه در مجموعه رسایل شماره ۷۳۶ ، صص ۱۷۰ پ - ۲۰۱ پ، در کتابخانهٔ لنین گراد(شوروی) نگهداری می شود. فیلم آن در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۴۰۵۹ موجود است. نسخهٔ عکسی آن در دست نگارنده وجود دارد. نسخه بسیار نفیس و تمیز و خواناست، و به خط درشت نوشته شده است. نگارنده آرزومند است که اگر خداوند توفیق بدهد، به وقت فرصت آن را با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تحقیق به چاپ برساند که مورد استفادهٔ پژوهندگان قرار بگیرد.

۲ - مجمع البحرین : ۱۷۴ پ.

۳ - فهرست خطی لنین گراد ۱ : ۵۰۳.

در آغاز تألیف در ضمن حمد و سپاس ایزد تعالی به شراب اشاره می شود.همچنین بر سرور کاینات و خلاصهٔ موجودات حضرت پیغمبر(ص)، صلوات و تحیات فرستاده و بیتی سروده. پس از آن بر آل عظام و اصحاب کرام می پردازد . به این ترتیب دیباچه این کتاب بسیار جالب و شیواست.

از آن به بعد مؤلف کتاب متن را چنان قسمت نمود: مقدمه ، در اسلوب رساله و تسمیهٔ آن، سخن در خاصیت اندک و بسیار و مضرت آن، در آداب صحبت و سبب تأثیر و خاصیت و مضرت آن، ذیل رساله در سبب حرام گشتن می ، ختم رساله.

متن رساله با چند بیت گلشن راز شیخ محمود شبستری ، مانند:

شراب وشمع وشاهد عین معنی است
که در هر صورتی او راتجلی است[۱]

پایان می یابد. بعد نساخ برای صاحب و کاتب و مصنف دعای مغفرت می کند و اسم رساله و نام کسی که ظاهراً غیر از کاتب و مصنف است، و تاریخ کتابت را چنین یاد می کند:" تمة الرسالة المسمی به مجمع البحرین فی ظل المولی الموصل الکامل العالم المحقق المدقق المفتخر افتخار القصد والعلماء فی العالم سلطان العارفین والعاشقین وارث علوم نبی و ولی مولانا شرف دین الحق والدین علی خلد الله ظلال اقباله ابدال اهل البیت علی العراقی(؟) ، فی سادس شهور ذی القعده سنهٔ تسعین و ثمانمائه."

دکتر اولک اکیموشکین (Dr. Oulak Akimushkin) مؤلف فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانهٔ لنینگراد ، به جهت کلمه" عراقی" که در پایان نسخه ذکر شده و به سبب اصطلاحات صوفیانه ای که در صفحات آخر نسخه مندرج است و بعضی از آنها با رسالهٔ مصطلحات صوفیه عراقی قابل مقایسه و تطبیق است[۲]. نسخه را به شیخ نسبت داده است، در صورتیکه اسم" عراقی" آنهم" شرف دین...علی العراقی" به عنوان مؤلف کتاب شناخته نشده است بلکه نساخ در زیر سایه او رساله را کتابت کرده است. بعد ، بادقت و مطالعه در رسالهٔ مذکور می توان ابیات فراوانی از عراقی[۳] و مولوی[۴] و شبستری

۱ - مجمع البحرین : ۲۰۱ ر - شرح گلشن راز، گلشن راز: ۷۶۱.

۲ - مجمع البحرین : ۱۹۹ پ - ۲۰۰پ . مقایسه شود با کلیات عراقی، اصطلاحات عراقی ، (چاپ چهارم نفیسی ۱۳۳۸): ۴۱۱،۴۱۵،۴۲۲. و نیز در فهرست خطی لنینگراد، ۱ : ۵۰۳ آمده که اصطلاحات تصوف مندرج در رساله مجمع البحرین با اصطلاحات مسطور در کلیات عراقی ، رساله اصطلاحات عراقی (چاپ دوم نفیسی ۱۳۳۶): ۴۱۲ و ۴۱۳ قابل مقایسه است. علاوه برآن نگارندهٔ در اواخر سال ۱۳۵۰ شمسی دکتر اکیموشکین را در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران دیده و او شخصاً مرا به این مطالب راهنمائی کرده و توضیح داده بود.

- ۱

و حافظ شیرازی۵ در آن ملاحظه کرد و شبستری و حافظ مسلماً بعد از شیخ ظهور کرده اند. بنابر این رسالهٔ مجمع البحرین به هیچ وجه به شیخ منسوب نیست.

گذشته از این رسالهٔ بسیار مفید و سودمندیست از این نظر که در باب می و شراب در آن به تفصیل سخن رفته است. مطالبی در پیدایش شراب و احکام جمشید۶ و کیقباد راجع به آن مذکور افتاده است. در خصوصیات و مضرات آن سخنان حکیمانه و طبیبانه ای بیان شده است. در حرمت آن آیات واحادیث به حد وفور مسطور است و در مواردی چند از صحابه و ائمه مانند حضرت علی بن ابیطالب و حضرت زین العابدین علیهماالسلام هم ذکر گردیده در شرح معانی ،قطعات و ابیات نغز بسیارگنجانیده وگاهی با تمثیلات و حکایات مطالب عارفانه و عاشقانه و مستانه ، توضیح داده شده است.

سبک عراقی در نثر

همانطوری که درسبک عراقی در نظم اشاره شد، به لحاظ موضوع رساله ، نباید به بحث‌های لفظی شیوه و سبک نگارش شیخ پرداخته شود که روح پر فتوح شیخ از مقام لفظ خیلی بالاتر و شخصیت وی در فهم و ادراک معانی بسیار قوی تر بوده است. از اینرو وی قدرت قلم و ذوق سرشار و اصول شیفتگی و سوختگی خود را در مؤلفات خویش نمایان‌تر ساخته ،ولی چون به کلی از این امر صرف نظر نمی توان کرد، لذا به مشخصات معنوی نثر عراقی اشارهٔ کوتاه می گردد و از اقسام

ای حسن‌تو روز افزون آخر چه کمالست این
در وصف تو جان حیران آخر چه جمالست این

(مجمع البحرین : ۱۷۷ ر- کلیات عراقی : ۲۶۱).

از صفای می و لطافت جام درهم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جامست و نیست گوئی می یا مدامست و نیست گوئی جام

(مجمع البحرین :۱۹۷پ -کلیات عراقی : ۱۲۳ و لمعات : ۳۷۹).

۴ - از مولوی که به صراحت اسم برده چنانکه " مولانا جلال الدین رومی قدس سره می فرماید ، بیت :..." - مجمع البحرین : ۱۹۵ پ.

۵ - از حافظ شیرازی در پنج مورد اشعار مذکور افتاده، به این ترتیب:
۱ - مجمع البحرین : ۱۷۱ پ - قزوینی دیوان حافظ: ۷.
۲ - همان : ۱۷۸پ - قزوینی همان : ۱۴۸.
۳ - همان : ۱۸۲ر - قزوینی همان: ۹.
۴ - همان : ۱۸۲ پ - قزوینی همان: ۹۵.
۵ - همان : ۱۹۸ر - قزوینی همان : ۳۳.

۶ - درکتب تواریخ باستان نیز اکتشاف شراب را به زبان جمشید منسوب می دارند - تاریخ ادیان ۲ : ۲۹۰.

مختلف آثار منثور وی، آثار اصیل و موجود او و از آنها نیز کتاب لمعات که بیشتر از همه متداول و مقبول و معروف است مورد توجه قرار می گیرد.

باید گفت که شیخ به علت مستی و شوریدگی و غلبهٔ عشق و شیفتگی آنچه اقتضای حالش بوده رابیان کرده است. نوع بیان وی عموماً ساده و بی تکلف و در همان حال پرمغز و پرمعنی است. روح پر خروش و سوختگی از تمام تصانیف او هویداست. رویهمرفته نثرش بسیار پخته و شیرین و شیواست.

لمعات کتاب صوفیانه وعارفانه ایست مبتنی بر عشق الهی و اسرار آن که شیخ این را در حالات و مقامات خاص عرفانی نگاشته است و به همان گونه که می اندیشیده ، سخن گفته است. و لمعات بدون تردید یکی از کتب بسیار بلند نثر عرفانی فارسی است و چنانکه قبلاً هم بیان شد، عراقی این رسالهٔ شور انگیر را به روش نگارش سوانح العشاق شیخ احمدغزالی نوشته و راستی را که شاهکار دیگری در برابر شاهکار احمد غزالی به وجود آورد۱. جامی در آغاز اشعة اللمعات بعد از اسم بردن لمعات می نویسد:"... به عباراتی خوش و اشاراتی دلکش جواهر نظم و نثر برهم ریخته و لطافت عربی و فارسی درهم آمیخته. آثار علم و عرفان از آن پیدا و انوار ذوق و وجدان در آن هویدا. خفته را بیدار کند و بیدار را واقف اسرار گرداند. آتش عشق بر افروزد و سلسلهٔ شوق بجنباند۲. " و بعد از چند سطر دیگر مولانا جامی مرقوم ساخته:" به هرورقی از آن لمعه ای از انوار حقایق دیدم و در هر صفحه نفحه ای از ازهار معارف شنیدم. باطن را به فهم دقایق آن انجذابی واقع شد و خاطر را از صعوبت ادراک مقاصد آن اضطرابی حاصل آمد."۳

نثر منشآت و مکاتیب عراقی بسیار ساده و روان است. ذوق سرشار نویسنده آن را از هر قیدی رهائی داده و در واقع نثری است به زبان محاوره که در یک جابه برادر خویش می گوید:"... که اگر آن عزیز را عزم این طرف جزم شود خرج راه آنچه در یابد استادگی نماید"۴. هم نویسنده پیوسته مصروف به بیان حقایق بوده و به عالم الفاظ توجهی نداشته است. جملات و لغات و ترکیبات عربی زیاد آورده همچنین القاب و جملات دعائی را نیز اغلب به عربی بیان داشته و مخاطب را گاهی به کلمات " ای عزیز" ۵ خطاب کرده است.

سبک نگارس عراقی در بقیهٔ رسایل از قبیل : مصطلحات صوفیه ، رسالهٔ لطیفه در ذوقیات و حمدله نیز سلیس و روان و شیواست و انشای آنها به سبک مخصوص عراقی مقرون به شوق و عشق است لیکن

---

۱ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی: ۳۸.
۲ - لمعات مع شرح :۴.
۳ - لمعات مع شرح : ۴ - مجلهٔ علوم اسلامیه ج ۳، ۲ : ۱۰۷.
۴ - منشآت عراقی : ۴۸ پ.
۵ - همان : ۴۹ر.

غلبه شوق وجذبهٔ عشق و سوز و گدازی که در کتاب لمعات است، در این رساله ها کمتر به نظر می آید. رسالهٔ مصطلحات صوفیه و لطیفه در ذوقیات صرفاً مشتمل بر اصطلاحات عاشقانه است و حمدله تفسیر مختصری به روش عارفانه است که نمونهٔ نثر مسجع آن در ضمن حمدله بیان شده است.

استشهاد به آیات قرآنی و احادیث نبوی در لمعات [1] و ذوقیات و حمدله به حد وفور موجود است، در حالیکه در مکاتیب به ندرت دیده می شود و در مصطلحات صوفیه جز آیتی چند در مقدمهٔ آن دیگر چیزی از این قبیل یافت نمی شود. در مکاتیب ترکیبات و جملات و عبارات عربی نسبتاً زیاد است. تمام این رسایل جز مصطلحات صوفیه ، از اشعار تازی و فارسی مشحون است وچون عراقی خودش شاعر بوده نثر را با نظم آرایش داده و در شرح مطالب عشق و عرفان قطعات و رباعیات و ابیات نغز و خوب را بیان کرده است. همچنین به کلمات و سخنان بزرگان صوفیه توجه داشته و به خصوص در لمعات به اقوال و احوال آنان جای به جای استشهاد و اشاره نموده است که در فصل ششم مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

بغیر از لمعات ، بقیه رسایل عراقی از تمثیلات عاری است. لمعات که در مفاهیم و معانی و اسرار عشق و عاشق و معشوق تألیف شده است، در آن برای فتح باب رمز و ایما و برای توضیح و تشریح مسایل عرفان و سلوک تمثیلات کوتاه و حکایات مختصر به طرزی شیوا و مؤثر ذکر شده است. نثر لمعات اغلب دارای صنایع بدیعی و لطایف لفظی و معنوی از قبیل صنعت موازنه و ترادف و سجع بوده و صفحه ای از رساله نیست که از سجع خالی باشد. باآنکه مؤلف این رساله را به اقتفای سوانح احمد غزالی نوشته است، معهذا به آوردن صنایع بدیعی و لطایف لفظی و معنوی بیش از او دست یازیده همچنین در قدرت قلم و فکر معنوی و استدلال منطقی و بیان عرفانی گوی سبقت را از او ربوده است. سجع هایی که عراقی آورده بسیار لطیف و طبیعی و طرب انگیز و همراه باسوز و گداز و شور و شوق فراوان است. عبارات لمعات دل عاشقان را می لرزاند و حالی دست می دهد که ویژهٔ جهانی دیگر است، جهانی که در آن جز از سخن عشق و دلبستگی و توحید و عرفان چیز دیگری در کار نیست.

۱ - مخصوصاً آیات قرآن و احادیث قدسی و نبوی که مورد استفاده و علاقهٔ صوفیان است در کتاب لمعات بسیار آمده است.

فصل چهارم

تحلیل افکار و عقاید عرفانی عراقی

شیخ را بی گمان باید یکی از ستارگان طراز اوّل شعر و ادب فارسی و تصوف و عرفان اسلامی به شمار آورد. در قرن هفتم هجری که دورهٔ ظهور اوست، همانطور که قبلاً گفته شد چهار مکتب مهم و طریقه بزرگ در تصوف وجود داشت. یکی مکتب عملی شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی و دیگر مکتب نظری شیخ محی الدین ابن عربی، که از آنها به تصوف عابدانه هم می توان تعبیر کرد. سوّم طریقه شیخ نجم الدین طامة الکبری که آمیخته است از تصوف عملی و نظری و چهارم طریقه مولانا جلال الدین بلخی رومی که آن راتصوف عاشقانه می نامند.

بدین وجه، عراقی از یک طرف به دست شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی خرقه پوشیده است و واسطه اش می رسد به شیخ شهاب الدین عمر سهروردی و از طرف دیگر شیخ در اصول تصوف شاگرد شیخ صدر الدین قونیوی بود و رشته اش متعلق می شود به شیخ محی الدین ابن عربی. از جهت دیگر، شیخ تحت تأثیر شیخ نجم الدین کبری نیز است که در مثنوی عشاقنامه حکایتی در شان وی سروده است، حتی به روایتی به صحبت باباکمال جندی از مریدان شیخ نجم الدین کبری هم رسیده و از سوی دیگر عراقی در دوران اقامت خویش در روم با مولانا جلال مولوی نیز آمیزش و اختلاط داشته است.

بنابر این عقاید صوفیانه و افکار عارفانهٔ شیخ از همه جهت مخلوط می شود ولی بنابر قول اکثر استادان و دانشمندان در افکار عرفانی عراقی تیپ محی الدین ابن عربی نمایان است. چنانکه برخی از عقاید و افکار شیخ عراقی در اینجا بیان می شود و با استشهاد و استناد از آثار و اشعار او تجزیه و تحلیل می گردد.

۱ ـ شریعت

در راهی که صوفی برای وصول به مقصد می پیماید شریعت نقطهٔ ابتدا و شروع به حساب می آید، یکی از درجات و مراتب تهذیب نفس به شمار می رود، و منتهی به آن روش عالی و مطلوب می‌شود که لازم و ضروری است و برای به دست آوردن و رسیدن به آن باید از روی صدق کوشید و حقیقت شریعت آنست که سالک از جانب حق تعالی به توسط حضرت محمد (ص) مأمور گردد تا جهت وصول به عبودیت احکام الهی و فرایض دینی ملتزم شود. پس شریعت راه عبادت می نماید و بنده را مأمور می کند تا به اوامر ربانی قیام نماید.[۱]

---

۱ - اصول تصوف : ۶۵۷.

چنان که بیان شد، سلسلهٔ ارادت شیخ عراقی از طریق شیخ زکریا به شیخ شهاب الدین عمر سهروردی می پیوندد که پیروانش به رعایت ظواهر شریعت معروف بوده اند. از شیخ بهاءالدین زکریا،که مرشد روحانی شیخ است ، هم مطلبی بر خلاف این روش به نظر نمی رسد بلکه کتاب الاوراد او تقویت کنندهٔ سالکان بر احکام شرعی و تشویق کنندهٔ طالبان بر اذکار الهی است.صاحب مقدمه دیوان عراقی دربارهٔ شیخ شهاب الدین عمر- سرسلسلهٔ سهروردیه - و پیروان او چنین می‌نویسد:" و سنت شیخ آن بود که بغیر از تلاوت قرآن و بیان احادیث به چیزی دیگر مشغول نشوند"[۱]. در واقع سلسلهٔ سهروردی را طریقهٔ عملی عوارف المعارف باید خواند. نویسنده مقدمه دیوان دربارهٔ شیخ چنین ذکر می کند:" قدم تقوی او بر جادهٔ سنت راسخ بود و قلم فتوای او رایات بدعت را پاسخ آمده ، دریای فضل او گهر دار و ابر کرم او درر بار"[۲]. خود شیخ اینطور گفته است.

برون ازشرع هرراهی‌که خواهی رفت گمراهی
خلاف دین هرآن علمی که خواهی خواند شیطانی[۳]

درباب پایبندی شریعت ، از احوال شیخ چنان مستفاد می شود که روزی وی فریضه پیشین بگذارد و به ادای سنت مشغول شد.چون در رکعت دوّم به سجده رفت، گریه برو غلبه کرد و تا نماز عصر در همان حالت ماند. پس از آن سر از سجده برداشت و نماز عصر ادا کرد. گویند غزلی با مطلع زیر در آن کیفیت که به سجده بود و می گریست نوشته شد:

در کوی تولولوئی گدائی
آمد به امید مرحبائی[۴]

همچنان زمانیکه مولاناامین الدین - از عالمان و نزدیکان خواجه شمس الدین صاحبدیوان - برای زیارت عراقی در زاویه او در توقات رفت." شیخ به ادای نماز مغرب مشغول بود، مولانانیزبه نماز مشغول شد... پس نماز اخیر بگزاردند و زمانی آسایش کردند"[۵]بنابر این شیخ یک نفر صوفی عارف زاهد و عابد ومتشرع بوده است وباید گفت شریعت راهی است که به طریقت منتهی می‌شود.

۱ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۲ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۰ و ترجمهٔ آربری به انگلیسی : ۱۶.
۲ - همان : ۴۷ - همان : ۴.
۳ - همان : ۹۷.
۴ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۷ - کلیات عراقی : ۲۹۷ و مقدمه : ۵۷.
۵ - همان : ۲۰ - کلیات عراقی مقدمه : ۶۰.

۲ ـ طریقت

طریقت راهی است که از شریعت خیزد و حقیقت طریقت آنست که سالک احکام شریعت را برخود نهد، در حفظ امانات خدای واحد و رسول برحق (ص) بکوشد، قرآن بریک دست گیرد و با دست دیگر به دامان عنایت عترت نبی (ع) در آویزد تا به سر چشمه آب حیات سرمدی و حقیقت واحد راه یابد. از کدورات طبیعی و اغراض نفسانی چشم بپوشد و ترک این جهان و ترک اراده و من خویش کند[۱] و کاملاً به صفای باطن و تزکیه روح سعی نماید.

فی الجمله هر چه به تهذیب ظاهر متعلق است از شریعت خیزد و هر چه به تصفیت باطن باز گردد به طریقت متعلق است[۲]. شیخ وجوب طاعت و عبادت و ملازمت شریعت و ریاضت نفس را روا داشته است ولی شرط اساسی تصوف و اصول طریقت او عشق بوده است که می‌گوید:

عشق ذوقیست همنشین حیات — بلکه چشمیست بر جبین حیات
عشق افزون زجان و دل جانیست — بلکه در ملک روح سلطانیست[۳].

در طریقت ، صوفی می باید مرید شیخ و مرشد برگزیده گردد و کاملاً مطیع اراده او شود و تحت نظارت وی در آید و تحت هدایت او در خانقاه و یا در خانه قرار بگیرد و زندگی زهد و مجاهده و مراقبه اختیار کند. البته در عصر عراقی روش تعلیم و پرورش خانقاه گزینان بر آن مبتنی بود که سالک را به حسب استعداد خود چنان تربیت کنند که دارای روش تازه و فکر نوین گردد و جهان بیرون و درون خود را مناسب دید خود بنگرد و راه نو پیش گیرد و از تقلید محض بگذرد. چنانکه شیخ عراقی به تمام معنی مقلد و پیرو مرشد و رهبر خویش - شیخ بهاء الدین زکریا - نبوده است که در وصف حال خود فرماید:

محیط خاطر من هر زمان بهر موجی — هزار گوهر الهام برسر آورده
زمین فهم من ازفیض تازه بردارد — درخت فضل من ازغیب نوبرآورده[۴]

---

۱ - اسلام در ایران : ۳۴۶.
۲ - التصفیه فی احوال المتصوفه : ۱۷.
۳ - عشاقنامه : ۶۱ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۴۹.
۴ - کلیات عراقی : ۹۴.

شیخ زکریا، عراقی را به اصول طریقه تصوف برای اربعین به خلوت نشاند، عراقی چون ده روز در خلوت به تفکر و تدبر و تعمق پرداخت وجدی بر او مستولی شد و غزل" نخستین باده کاندر جام کردند"[۱] را در آن وقت سرود، و خرقه از دست شیخ و مرشد برگرفت و بعد از چنین وضعی که پیش آمده، شیخ عراقی به کشف و تحقیق شخصی دست یافته و طرز تازه و روش جدید در طریقت برگزیده است که اشاره می کند:

خراب کرده رسوم جهان بی معنی   ورای رسم جهان رسم دیگر آورده
ز مرغزار عراق آمده به وادی هند   از آن ریاض نسیمی برابر آورده[۲]

البته با این همه باید گفت که شیخ به مراد و مرشد خویش - شیخ زکریا - عشق و علاقهٔ فراوانی داشت و از اطاعت او سرمو تجاوز نمی کرد.

۳ ـ معرفت و حقیقت

طریقت وسیله ایست برای رسیدن به مقام معرفت و حقیقت و برای نایل آمدن به آن عمل پی‌هم و صفای باطن ضروری است. هنگامیکه ذهن صوفی از آلودگیهای جهان پاک گردد، باعلم الهی روشن و منور می گردد و حقیقت را می بیند و به هدف اصلی خود که تهذیب نفس و اتصال به محبوب است، می رسد. در این مرحله صوفی خود را فراموش کرده درکل مستغرق می گردد و هرگاه آدمی به این مرحله برسد از حیات ابدی برخوردار می گردد ، به قول حافظ:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است برجریدهٔ عالم دوام ما[۳]

شیخ در لمعات نوشته است:" مصطفی (ص) می فرماید، من عرف نفسه فقد عرف ربه"،[۴] که شناخت حق از راه شناخت نفس است و خزانه امن معرفت کردگار و حق تعالی دل پاکان و عارفان است و کشتن نفس برای زنده کردن دل، باید گفت که امر موهبتی و سر چشمهٔ فیض الهی است و

---

۱ - کلیات عراقی : ۱۹۳.
۲ - همان : ۹۴.
۳ - نفحات الانس مقدمهٔ توحیدی پور: ۱۰۷ - قزوینی دیوان حافظ : ۹.
۴ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۲.

عارفی گفته است:" دل هرگز زنده نشود تا نفس نمیرد."[۱] همچنین به گفتهٔ مولانا شمس الدین تبریزی معرفت زندگی دلست به خدای عز و جل، و نیز معرفت در دلست و شهادت برزبانست و خدمت براندام[۲]. به مصداق این قول می توان گفت که شیخ خدمت بزرگان کرد، در خدمت شیخ بهاء الدین زکریا غزلیات و قصاید عارفانه سرود و در خدمت شیخ صدر الدین قونیوی رسالهٔ لمعات نوشت که مطابق " شهادت برزبان" است و نشان دهندهٔ مقام معرفت اوست و در لمعات مرقوم ساخته است:

"ابو یزید قدس سره از سعت دایره دل خود چنین خبر داد که اگر عرش و آنچه در اوست، در گوشهٔ دل عارف گذر کند عارف از آن خبر نیابد. جنید گفت چگونه خبر یابد، زمانیکه حادث باقدیم مقترن شود از حادث اثری نمی ماند.ابو یزید چون نظر در چنین دل کند، که محدث را درو اثر نبود، به بصر حق همه قدیم بیند، لاجرم" سبحانی "گوید. از این حرف حقیقت دل معلوم شود.صاحبدلی از دل چنین خبرداد:

گفتم که: کرائی تو بدین زیبائی گفتا: خود را که خود منم یکتائی
هم عشقم و هم عاشق و هم معشوقم هم آینه هم جمال و هم بینائی[۳]

این سخن که دربارهٔ اتحاد عشق و عاشق و معشوق گفته شد، از آنست که همه خورشیدها در سرزمین وجود آدمی پنهان شده است و در همین سرزمین از افق معرفت و حقیقت می دمد[۴].

به هر صورت شیخ برای نیل به درجهٔ معرفت و حقیقت عشق بی پایانی را وسیله قرار داده است.

۴ ـ کشف و شهود

مشایخ صوفیه و عرفا وسیله شناسائی حقیقت ، تنها کشف و شهود یا مکاشفه و مشاهده را می دانستند. مکاشفه آنست که سالک رو به درگاه ایزدی نهد و ایزد تعالی به رحمت بی غایت خود احسان فرماید و سالک از حجاب باطنی بگذرد و گاه به‌گاه به جلوه عینی فایز شود و مشاهده آنست که حجاب به کلی ساقط شود و جمال حق تعالی متجلی شود و شهود عین ذات الهی دست دهد[۵]. به

۱ - با اوست حدیث من : ۴۲.
۲ - مناقب العارفین : ۶۵۴.
۳ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۹.
۴ - با اوست حدیث من : ۳۵.
۵ - اصول تصوف : ۶۴۱.

عقیدهٔ عرفا قلب و نفس انسانی بالذات مستعد پذیرش تجلی حقایق اشیاست و فقط حجابهائی میان نفس انسانی و حقایق اشیا حایل است، هنگامیکه این حجابها برداشته گردد ،حقایق اشیا در قلب و دل سالک جلوه کامل خواهد نمود[۱].
عراقی گفت :

دل عـراقـی بیچـاره آرزومـندست
امیدبسته کـه تـاکی‌نقـاب بگشـائی؟[۲]

قلب و دل آدمی مانند آئینه ایست و بنا به گفتار شیخ " محب محبوب را آینه خود بیند و خود را آینه او،قطعه:

هـردم کـه در صفـای رخ یـار بـنگرد گردد همه جهان به حقیقت مـصورش
چون باز در فضای دل خود نـظر کـند بـیند چـو آفتـاب رخ خـوب دلبـرش

گاه این شاهد او آید و او مشهود این،گاه او ناظر این گردد و این منظور او وگاه این به رنگ او برآید و گاه او بوی این گیرد".[۳]

دربیان کشف و شهود، صوفیان و طالبان حقیقت ، کلمات عجیبه و اشارات غریبه فرموده اند. شیخ روز بهان بقلی گفته است:" مکاشفت و مشاهدت بر سه قسم است، قسمی عام راست و قسمی خاص را وقسمی خاص الخاص را"[۴].

همچنین به قولی درکشف حقایق سه چیز دخالت دارد، اوّل قلب و نفس آدمی ، دوّم حقایق اشیاء ، سوّم نقش حقایق و حضور آنها در نفس. به طور کلی صوفیان می گفتند که قلب برای تجلی حقایق همیشه مستعد است.[۵] به گفتهٔ شیخ " دانی که براین شهود کرا اطلاع دهند؟ او را کـه قـلبی داشته باشد وگوش فرا دهد و او شهید است. آن راکه به تقلب خود ، در احوال تقلب او، در صورت مطالعه کند و از آن مطالعه فهم تواند کرد که مصطفی (ص) می فرماید: "هـرکه خـود را شنـاخت پروردگار خویش را شناخت"[۶]. بدین سبب سالک راه حقیقت باید به تـصفیه بـاطن و تـزکیه روح بکوشد و از معاصی و پلیدیهاکه موجب تیرگی قلب می گردد ، دوری گزینند، طالب درک حقیقت باشد و باتمام قلب روی به خدای تعالی آورد وکوشش کند که جز خداوند متعال موجود دیگری در قلبش راه نیابد که عراقی هم می گوید:

۱ - نفحات الانس مقدمهٔ توحیدی پور: ۱۰۴.
۲ - کلیات عراقی : ۲۹۵.
۳ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۳.
۴ - روزبهان نامه : ۳۸۹.
۵ - نفحات الانس مقدمهٔ توحیدی پور : ۱۰۵.
۶ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۲.

بیـا، کـین دل سـر هـجران نـدارد
بـجز وصـلت دگـر درمـان نـدارد[۱]

چنانکه در مورد درك حقایق اشیاءو کائنات ،عارف ،به راه کشف وشهود مـی پیمـاید وبـه عقیدهٔ وی همه اشیا وکائنات از مبداء الهی صدور یافته و هیچ چیز واقعی جز او وجود ندارد.

۵ ـ وحدت وجود

نزد عرفا وجود واقعی فقط خدا راست و تکامل تام مشرب عرفان از نظر وحدت وجود و کمال مطلوب یاسیر و سلوك و کشف و شهود معرفت الهی ست و لیکن مسئله وحدت وجـود روح روان تصوف و عرفان اسلامی است. این فکر در بادی امراز استیلای عشق حقیقی پیدا شده بود.وقتیکه بر ارباب عرفان و شهود نشأ محبت غلبه پیدا نموده، در آن عالم سوای معشوق حقیقی چیزی به نظر آنها نمی آمده است[۲].این غلبه و جذبه به حدی رسید که صوفیان به وحدت وجود قایل شـدند و گفتند که وجود حقیقی منحصر به حق است و دیگران پرتوی از نوراو و تراوش فیض اویند.
بنابر قول دکتر زرینکوب دربین صوفیان و عارفان اسلام اولین کسی کـه وحـدت وجـود را اساس تعلیم و نظریه خویش قرار داد شیخ محی الدین ابن عـربی بـود[۳] و تأثـیر فـلسفهٔ وحـدت وجودابن عربی در نظر و اشعار شیخ نمایان وهویداست .شیخ عراقی مسئله وحدت وجود را اکثر در تماثیل و حکایات،روشن و آشکارا بیان می نماید و این را"همه اوست"هم می گویند.به قول عراقی:

دردی وشراب وجام وسـاقی هـمه اوست | در پـرده مخـالف وعـراقـی هـمه اوست
گـرزانکـه به تـحقیق‌نظرخـواهـی‌کرد | نـامیست‌بدین وآن وبـاقی هـمه اوست[۴]

درکتاب لمعات درلمعهٔ نوزدهم وحدت خداوندی رابه ذریعهٔ تمثیل کوتاهی چنان بیان نموده است:"یکی از یخ کوزه‌ای ساخت و پرآب کرد،چون آفتاب بتافت، کوزه وآب را یك چـیز یـافت، گفت،:" لیس فی الدار غیرنا دیار".بیت:

---

۱ ـ کلیات عراقی : ۱۷۴.
۲ ـ شعر العجم ۵ : ۱۲۹.
۳ ـ ارزش میراث صوفیه : ۱۳۴.
۴ ـ کلیات عراقی : ۳۰۹.

صیاد همو صید همو دانه همو
ساقی وحریف ومی وپیمانه همو"[۱]

همچنین درلمعات بدون پرده پوشی می گوید:"وحدت او را از وحدت او توان شناخت،زیراکه تویکی و او را ندانی جزبدان یکی، پس نفس خود را شناخته باشد و تو واو درمیان نه،توحید تو بدین حرف درست می شود و کم کسی داند...بیت :

یکی اندر یکی یکی باشد
نه فراوان نه اندکی باشد"[۲]

عراقی عاشق موحد بود وحقیقت الهی را درمظاهرفطرت تماشامی کرد،همه موجودات راتجلیات ذات واحد می دانست اما به نظر او ذات احدیت نسبت به آنها جنبهٔ تعالی داشت که در غزل اینطور سروده است.

مسقصوددل عاشق شیداهمه او دان — مطلوب دل وامق وعذرا همه اودان
بینائی هردیده بیناهمه اوبین — زیبائی هرچهرهٔ زیبا همه اودان[۳]

همچنین شیخ عراقی موحد کامل است وبه نظراو چیزی جزخدای تعالی از اوّل تاآخر موجودنیست وآنچه درعالم به نظرمی رسد، تمام خداست وبس.حتی وجود خودرا هم فقط نمود می‌داند که آن هم در بود گم می شود. می گوید:

عشق از پس پرده روی بنمود — کردم چو نگاه روی من بود
پیش رخ خویش سجده کردم — آن لحظه که او جمال بنمود...
دادم همه بوسه برلب خویش — آن دم که لبم لبانش می سود
بودیم یکی، دو می نمودیم — نابود شد آن نمود دربود...[۴]

۱ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۹.
۲ - همان : ۳۹۲.
۳ - کلیات عراقی : ۲۵۴.
۴ - همان : ۱۳۱.

پس صفات جمله محبوب را باشد که دارای وحدت وجود است و محب را از خود هیچ صفت وجودی نباشد. محب معدوم است و معدوم را صفت وجودی چگونه باشد؟

همه هیچند هیچ، اوست که اوست
که همه هستها زهستی اوست[۱]

حاصل آنکه محب و محبوب ، و طالب و مطلوب، و مستمع و سمیع و مطاع و مطیع از روی ظهور همه یکی اند اما فهم هرکس اینجا نرسد، جز کسانیکه طعم عشق را چشیده باشند.

٦ ـ عشق

صاحبان معارف حقه نخستین فصل از کتاب تصوف و عرفان و اوّلین کلید باب وحدت وجود را عشق قرار داده اند. آنچه که جامعات بشری و توده های انسانی را بهم پیوسته است و آنها رابه شاهراه تعالی و ترقی، هدایت می نماید و به صراط مستقیم گامزن می کند آن عشق است و سرچشمه و کانون پیدایش عشق نیروی ایمانی و قوهٔ باطنی است.[۲] حقیقت اینست که عشق جان و دل تصوف و عرفان است. مکتب سهروردی و ابن عربی که شیخ با هر دو پیوند زیادی داشته است، هر چند به تصوف عابدانه مشهور است ولی عشق بدون شک و تردید در هر دو مکتب جاری و ساریست. ابن عربی که بنیانگذار روش جدیدی در تصوف اسلامی است و عرفان نظری باوجود او به پایهٔ کمال رسید دربارهٔ عشق خودش چنین اظهار عقیده می‌کند: " من پیرو مذهب عشقم و به همان طرف می روم که کاروان ببرد، زیرا که همین دین منست و همین ایمان من"[۳].
شیخ که شاگرد شیخ صدر الدین قونیوی است و نزد او فصوص الحکم و فتوحات مکیه ابن عربی را خوانده است، تحت تأثیر ابن عربی و دروس صدر الدین قونیوی رسالهٔ لمعات را نوشته که پر از مطالب عشق و عرفان است. همینطور غزلیات او و مثنوی عشاقنامهٔ وی به حد وفور شوق و جذبه و نشاط را در بر دارد. عراقی معانی و مضامین و مفاهیم عرفانی را بالغات واصطلاحات و تعبیرات عشق و عاشق و معشوق به صراحت بیان کرده است، مانند: " اشتقاق عاشق و معشوق از عشقست و عشق در مقرعز خود از یقین منزه و در حریم عین خود از بطون و ظهور مقدس، بلی بهر اظهار کمال از آن روی که عین ذات خود است و صفات خود را در آئینه عاشقی و معشوقی بر خود عرضه کرد و حسن خود

---

۱ - کلیات عراقی ، لمعات : ۴۰۴.
۲ - حقایق الحدایق ۲ : ۲۶۹ - ۲۷۰.
۳ - سه حکیم مسلمان (انگلیسی) : ۱۱۸ - اردو دائره معارف اسلامیه ۱ : ۶۱۱.

رابرنظرخود جلوه داد،از روی ناظری و منظوری، نام عاشقی و معشوقی پیداآمد".[۱]

شیخ در عشق چنان از خود بیخود است که می گوید :" عشق آتشی است که چون در دل افتد، هرچه در دل یابد همه را بسوزاند تا حدی که صورت معشوق را از دل محو کند...بیت:

خواهم که چنان کنی به عشقم مشغول
کزعشق تو هم باتو نپردازم بیش"[۲]

وی سوختگی و سوزندگی خودش را در غزلی چنان اظهار می کند:

عشق شوری در نهاد ما نهاد
جان ما در بوتهٔ سودا نهاد[۳]

یک رباعی در وصف عشق چنین می گوید:

شوقی، که چو گل دل شکفاند عشقست　　ذهنی که رموز عشق داند، عشقست
مهری،که ترا از تورهاند عشقست　　لطفی،که ترابدو رساند،عشقست[۴]

در مثنوی عشاقنامه از مذهب عشق به این طریق حکایت می کند:

هرکه عشقش نپخت خام بماند　　مرغ جانش اسیر دام بماند...
گاه باشد که عشق جان گردد　　گاه در جان جان نهان گردد
گاه جان زنده شد حیاتش عشق　　گاه شد چون زمین،نباتش عشق[۵]

در واقع شیخ در طلب حق به راه عشق می پوید و غلبهٔ عشق بر او به نهایت رسیده است، چنانکه گفت:

عشقم که در دوکون مکانم پدیدنیست
عنقای مغربم‌که‌نشانم پدیدنیست[۶]

---

۱ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۷۷.

۲ - همان : ۴۰۳.

۳ - کلیات عراقی : ۱۶۳ ، ۱۶۴ غزلی به همان وزن و اندیشه حتی با تکرار برخی ابیات که به مطلع زیر آغاز می‌شود:

عشق شوقی در نهاد ما نهاد
جان ما را در کف غوغا نهاد

۴ - کلیات عراقی : ۳۰۷ - ۳۰۸.

۵ - عشاقنامه : ۶۱ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۴۹.

۶ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۷۶.

باید گفت که اساس تصوف و عرفان عراقی مبتنی بر عشق است و عشق او دارای دو جنبه است: عشق صوری و مجازی، و عشق ربانی و حقیقی . در ذیل هر دو جنبهٔ این عشق مورد بررسی قرار داده می شود .

۷ ـ عشاق مجازی

در تصوف اسلامی هر یک از مشایخ صوفیه بنیاد کار و طریقت خود را بر تمرین یکی از مقامات و پایداری در تحقق بدان ، یا سیر در یکی از احوال و مراتب آن نهاده اند. چنانکه بعضی سکر و عزلت و گروهی صحو و مراقبت باطن و دسته ای صحبت و ایثار را اصل طریقه تصوف قرار داده اند و برخی از مشایخ راستین عشق و وداد را پایهٔ ترقی و کیمیای سعادت شمرده اند[۱].

بعضی از صوفیان عقیده دارند که عشق صورت زیبا و خوب، آدمی را به کمال باطنی و معنوی می رساند، برای اینکه معنی را جز در صورت نتوان دید. چنانکه شیخ عراقی هم قایل به همین عقیده بوده و بر حدیث نبوی" رایت ربی فی احسن صورة"[۲] عمل می نموده است. این فکر در قرنهای متوالی در پیشرفت بود. به قولی ذوالنون مصری(م. ۲۴۵ق - ۸۵۹م) یکی از نخستین کسانی است که خدا را در صور زیبای طبیعت می دید.[۳] در آغاز قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) تذکره ای به نام مجالس العشاق تألیف شده که مؤلف آن کوشیده است برای همه بزرگان صوفیه ومعاریف جهان جنبه ای از عشق و محبت مجازی و مقامی از عشق و علاقهٔ صوری راثابت کند و آن مجاز راپلی در راه حقیقت بشمارد. دربارهٔ شیخ چنین نوشته است:" آن حضرت عاشق قلندر پسری شده اند و ترک مدرسه و درس کرده با قلندران همراه شده این مطلع در آنوقت فرموده اند:

پسرا ره قلندر سزد اربه من نمائی
که دراز و دور دیدم سرکوی پارسائی"[۴]

---

۱ - عبهر العاشقین ، مقدمهٔ دکتر معین : ۵۶ سکرو عزلت طریقهٔ بایزید بسطامی است که در احوال به سکر یعنی غلبه محبت حق و در معاملات به ترک صحبت و اختیار عزلت اهتمام می ورزید. صحو و پرورش مریدان به مراقبت باطن روش ابو القاسم جنید بغدادی است و صحبت و ایثار آئین ابو الحسین نوری است که در طریقهٔ تصوف بر فقر معتقد بود و گوید صحبت درویش را فریضه است و عزلت ناستوده.

۲ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۶.

۳ - عبهر العاشقین مقدمهٔ دکتر معین : ۵۷.

۴ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۱۱۰ - کلیات عراقی : ۲۹۵.

شیخ ظاهراً از ابتدای حال تا مرتبه کمال از شوق صوری و عشق مجازی عاری نبوده است. در سن کهولت زمانیکه در مصر به پایهٔ شیخ الشیوخی هم منتصب گردیده به کفشگر پسری عاشق شده بود. اینچنین داستان های عاشقی و دلباختگی های وی در بیشتر تذکره ها ثبت است و مقالات منظوم ومنثور از خود وی نیز باز مانده است که ذوق لطیف او در آنها هویداست، مانند:

یاد آن شیرین پسر خواهیم کرد — کام جان را پر شکر خواهیم کرد[1]

نیست در عالم عراقی رادمی — بی لب تو زندگانی ای پسر[2]

در مکتوبی می نویسد:" اشتیاق دل به مشاهدهٔ عزیز برادر اعز امجد قاضی احمد ارانی الله سریعاً جمیل محیاه و متعنی به لطیف منادمته کریم لقیاه ، نه چندانست که دربیان گنجد."[3]

باوجود این همه عشق بازی های مجازی شیخ را متهم به اسیر نفس و هوا نمی توان گردانید و عشق او را به مقتضای قوای شهوانی و حظوظ نفسانی نمی توان شمرد. بیت زیر را می توان به عنوان دفاع از او در برابر تهمت عشق مجازی ارائه داد:

رو دیده به دست آرکه هر ذرهٔ خاک
جامیست جهان نمای، چون درنگری[4]

در حقیقت شیخ معتقد به المجاز قنطرة الحقیقه بوده و در پرده مجاز عشق به حق ورزیده است ، چنانکه می گوید:

عشق مشاطه ایست رنگ آمیز
که حقیقت کند به رنگ مجاز[5]

در جای دیگر مضبوط ساخته است:" در چشم من آیید و درو نگرید تا معلوم کنید که عاشق چرا گفت؟ رباعی:

---

۱ - کلیات عراقی : ۱۷۸.
۲ - کلیات عراقی : ۲۰۹.
۳ - منشآت عراقی مجموعهٔ ملی شماره ۴ : ۴۵.
۴ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۵.
۵ - کلیات عراقی : ۱۲۵.

یـــاری دارم کـــه جســـم وجـــان صـــورت اوست
چه جسم وچه جان؟جمله جهان صـورت اوست
هـــر صـــورت خـــوب و مـــعنی پـــاکـــیزه
کـــاندر نـــظر مـــن آیـــد،آن صـــورت اوست"[۱]

شیخ آنگاه پای از عشق مجازی فرا تر نهاده و عشق حقیقی، او را به آستان قدس و مرجع اصلی راهبری کرده است که دبدبه " یحبهم و یحبونه"[۲] در جهان انداخت.

۸ ـ عشق حقیقی

چنانکه بیان شد شیخ در مراحل سیر و سلوک ، عشق را پایه و اساس قرار داده و در تصوف و عرفان پیرو رویه و اسلوبی است که شیخ محی الدین ابن عربی وضع کرده بود. آثار و کلمات شیخ ابن عربی را از صدر الدین قونیوی استماع نموده و درکتاب لمعات خلاصه‌ای از افکار و عقاید او را نوشته که سر تا سر مبتنی است بر عشق حقیقی و ربانی. علاوه بر آن اشعار و آثار دیگر وی هم مشحون از همین افکار است که گوید:

نیـــاز و ناز مـــن و تـــو فـــرو بـــرد بـــه دمـــی
نهنگ عشق حقیقت دهـــن چـــو بـاز کـــند[۳]

این چنین عشق حقیقت قطعاً از هرگونه اوصاف رذیله ناسوتی و هواجس جاهلانه اهریمنی و اندیشه های کوتاه نظران طفلان خاکبازکوی و بر زن عاری و مبرا بوده است. مولانا جامی در شرح لمعات شیخ عراقی در اکثر موارد که به سخنان شیخ ابن عربی و شیخ صدر الدین قـونیوی استشهـاد نموده، معتقد است، عشق حقیقی پیوند دهندهٔ انسان با سعادت سرمدی است، و سلطان عشق است که در عالم وجود در مجاری و مظاهر تعینات جلوه گر می گردد و عاشق و معشوق و عشـق هـمه مظاهر و مجاری یک وجود مطلق اند و معشوق و محبوب بلکه عـاشق و مـحب در هـمه مـراتب حضرت حق است و اختلافات در تفاوت ظهور محبوب و تجلیات اوست و هر یک از مـحبوب و محب آئینه یکدیگرند و عشق مطلق در جمیع مظاهر ظاهر گشته و بر همه مدارک و مشاعر آشکار

---

۱ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۶.
۲ - قرآن (مائده) ۵ : ۵۴.
۳ - کلیات عراقی : ۱۹۴.

شده و بر ارباب سلوک به تجلیات گوناگون متجلی می شود[۱]، به قول شیخ :

آب در میوه خرد عشقست بلکه آب حیات خود عشقست
لذت عشق عاشقان دانند پاکبازان جان فشان دانند[۲]

شیخ چنان سوختهٔ عشق الهی است که در مکتوبی می نویسد:

"عشقی نه به اندازهٔ ما در سر ماست"[۳]

همچنین در لمعات دربارهٔ اینکه معشوق حقیقی حق تعالی است، می گوید:

"میل خلق جمله عالم تا ابد گر بدانند و اگر نه سوی تست
جز ترا چون دوست نتوان داشتن دوستی دیگران بر بوی تست

غیر او را نشاید که دوست داشت بلکه محالست ، زیرا که هر چه را دوست دارند بعد از محبت ذاتی که موجبش معلوم نبود، یا بهر حسن دوست دارند یا بهر احسان و این هر دو غیر او را نشاید"(۵۸)، چه حسن خوبان پرتو جمال اوست. آنگاه باتمثیل عشق مجنون و لیلی مطلب را واضح تر بیان می‌کند. می گوید که " نظر مجنون هر چند بر جمال لیلیست، اما لیلی آئینه ای بیش نیست و لهذا قال النبی (ع):" من عشق و عف و کتم و مات مات شهیداً"[۴] در رباعی زیر عراقی فرمود:

عشق تو، که سرمایه این درویشست زاندازه هر هوس پرستی بیشست
شوریست،که از ازل مرادر سربود کاریست،که تاابدمرا درپیشست[۵]

حاصل آنکه از آثار و اشعار شیخ اگرچه بوی عشق مجازی و انسانی می آید ولی در حقیقت هر جا و هرکلمه در تصانیف و ابیات وی غرق در مضامین عشقی و عرفانی و سر شار از فلسفهٔ عشق به ذات معبود ازلی و معشوق ابدی است. چون شیخ عارفی موحد است هر جانور حق را متجلی می بیند.

آفتابی در هزاران آبگینه تافته پس به رنگ هر یکی تابی عیان انداخته

---

۱ - جامی حکمت : ۱۴۴.
۲ - عشاقنامه : ۶۱ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۴۹.
۳ - منشآت عراقی مجموعهٔ ملی ، شماره ۴ : ۴۷.
۴ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۴.
۵ - کلیات عراقی : ۳۰۷.

جمله یک نورست لیکن رنگهای مختلف　　اختلافی درمیان این وآن انداخته[۱]

اکنون برای شرح بیشتری عشق مجازی و عشق حقیقی عراقی، به عنوانهای:" جمال پرستی و شاهد بازی"و" حب جمال و دیدار خدا" می پردازیم.

۹ ـ جمال پرستی و شاهد بازی

جمال پرستی و شاهد بازی در تصوف اسلامی ریشهٔ کهن دارد. در " عشق مجازی" اشاره به ذو النون مصری گردید. علاوه بر آن ابو حلمان صوفی که در قرن سوّم می زیست بدین روش مشهور بود. پیروان او در برابر زیبا رویان در کوی و برزن به سجده می افتادند و شاهدان را نماز می بردند[۲]. این دسته از عرفا چون شیخ احمد غزالی و شیخ روزبهان بقلی و شیخ اوحد الدین کرمانی و شیخ و امثال آنها عقیده دارند که جمال ظاهرآئینه طلعت غیب و مظهر جمال الهی است[۳]. شیخ عراقی پای بند سر سخت جمال پرستی است. وی بنیاد طریقت خویش را بر اساس زیبائی پسری متکی ساخته و از جمله مظاهر زیبائی به صورت زیبا عشق می ورزیده است. به روایت مقدمهٔ دیوان همانطور که بیشتر از این هم به مناسبت موضوع نگاشته شد عراقی در آغاز عمر در مدرسهٔ همدان درس می داد که قلندران جهانگرد در حوزهٔ درس وی وارد شدند و سماع آغاز کردند. حال شیخ عراقی دگرگون گشت و درمیان قلندران پسری صاحب جمال دید، در دام عشق او گرفتار شد ، چنانکه می گوید:

پسرا،می مغانه دهی ار حریف مایی
که نماند به پیش ما را سرزهد و پارسایی[۴]

در جای دیگر سروده است:

گفتم که مگرجستم،وزدام بلارستم
دل درپسری بستم،کزیاد لبش مستم[۵]

---

۱ - کلیات عراقی : ۹۲ - آب کوثر : ۷۴ که در آنجا این دو بیت بدون ذکر سرایندهٔ اصلی - که عراقی است -به عنوان دوبیتی‌ازشیخ جلال الدین تهانیسری (م.۹۸۹ق-۱۵۸۰م)-از عرفای سلسله چشتیه هند-ثبت گردیده است.

۲ - مناقب اوحد الدین کرمانی مقدمهٔ فروزانفر : ۳۹.

۳ - نفحات الانس : ۵۹۱ - مجموعه در ترجمهٔ احوال شاه نعمت الله : ۷۴ - ۷۵ - تاریخ تصوف : ۴۰۲ - فرهنگ اشعارحافظ ۱ : ۲۹۳.

۴ - کلیات عراقی : ۲۹۵.

۵ - همان : ۱۰۸.

در مناقب العارفین " از سلطان ولد منقولست که روزی صوفیان اخیار از حضرت والدم خداوندگار سؤال کردند که ابا یزید رحمة الله علیه گفته است، رأیت ربی فی صورة امرد این چون باشد؟ فرمود که این دو حکم دارد، یا در صورت امرد خدا را می‌دید، یا خود خدا پیش او به صورت امرد مصور می شد"۱. صاحب طرایق الحقایق دربارهٔ شیخ عراقی چنین می نویسد:" فخر الدین ابراهیم همدانی الشهیر بالعراقی در شاهد بازی یکتای بی همتاست"۲.

خود شیخ اینطورمرقوم داشته است:" محبوب یا درآینه صورت رخ نماید یادر آینه معنی یاورای صورت ومعنی.اگر محبوب جمال رابرنظر محب درکسوت صورت جلوه دهدمحب از شهود درآن صورت لذت تواند یافت واز ملاحظه آن قوت تواند گرفت.دراینجاسر"رایت ربی فی احسن صورة "با او گویدو راز"الله نورالسموات والارض"با او درمیان نهد.۳ اینست که شیخ عراقی عشق زیبا چهرگان وماهرویان را اصل مسلك خود قرار داده بود وآن را وسیلهٔ نیل به جمال وکمال مطلق می‌شمرد وبا بی پروائی تمام دیدار آنان می کرد.نزد او دوستی زیبارویان ومطالعهٔ جمال مظاهر صوری برای مشاهده جمال مطلق حق تعالی است و جمال پرستی و شاهدبازی راهی است برای خداپرستی و خداشناسی .

۱۰ ـ حب جمال و دیدار خدا

کسانیکه دارای دلی زنده واحساس آتشین وطبع لطیف هستند،مناظر دلربای طبیعی وگلزارهای جمال بشری که فطرت به وجود آورده،آنها را به وجد وشوق کشانیده،دلباخته وشیفتهٔ خویش می سازد۴.بنابر این عشق وعلاقه به جمال خوبرویان امری است طبیعی و قدری لازم و واجب.همین است که دسته ای از صوفیان مشاهده حسن و زیبائی ظاهری را وسیلهٔ مطالعهٔ جمال مطلق و طریقهٔ دیدار حق ساخته بودند.از این عرفا چنانکه در صفحات گذشته هم اشاره شد به خصوص شیخ احمد غزالی وشیخ اوحدالدین کرمانی وشیخ را اسم برده اند.ولی عراقی از دیگران دارای اهمیت زیادتری بوده است،از این نظر که هیچ اثر او از چنین افکار و عقاید خالی نیست.

شیخ برحدیث پیغمبر"ان الله جمیل و یحب الجمال "۵ عمل می نموده است وگذشته از حب

۱ - مناقب العارفین ۲ : ۶۳۷.
۲ - طرایق الحقایق ۱ : ۴۰۶.
۳ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۶.
۴ - حقایق الحدایق تعلیقات کاظم امام ۲ : ۲۷۱.
۵ - کلیات عراقی، لمعات : ۳۸۳ - عبهر العاشقین به اهتمام کربن و معین : ۲۹.

جمال صوری ،مانند حضرت موسی (ع) برای دیدار جمال حق هم آرزو داشته است:

زهستی عراقی هست برپای دلم بندی
جمال خوب خودبنما گشادی ده ازین بندم[۱]

حقیقت دیدار خداو معاینه او آنست که سالك پس ازطی مراحل سیر وسلوك به مقامی برسد،که حق تعالی براوجلوه نمائی کند وسالك وی را- به چشم دل که به نور خدامنور گشته دیدارکند،در اینصورت چشم سر نیز باید درکار باشد.زیرا بصارت قلبی چنین عارف واصلی ،چنان بروجودش تسلط می یابد که هرچه به دل بیند،چشم سرنیز از آن بهره مند می شود وعارف به نحو تام مجذوب جناب حق می گردد[۲].شیخ در غزلی دربارهٔ دیدار جمال حق به این طرز اظهار خیال کرده است:

ای حسن توبی پایان،آخرچه جمالست این در وصف توام حیران،آخرچه کمالست این
رویت چوشودپیداابدال شود شیدا ای حسن رخت زیباآخرچه جمالست این[۳]

درغزل دیگر گفته:

ای دل وجان عاشقان شیفتهٔ جمال تو هوش وروان بیدلان سوخته جلال تو
کام دل شکستگان دیدن تست هرزمان راحت جان خستگان یافتن وصال تو[۴]

درلمعات بیان کرده:"باز فروغ آن جمال معشوق عین عاشق را،که عالمش نام نهی،نوری داد،تابدان نور آن جمال بدید،چه اورا جز بدو نتوان دید"[۵]. وآن نور باعشق کامل به دست عاشق آمدو" رتبت عشق برتر از آنست که به قوت عقل وفهم وبیان،گرد پیرامون سرا پرده اجلال او توان گشت،یا به دیده کشف وعیان به جمال حقیقت او نظر توان کرد."[۶] بنابر این برای دیدار خدا ورویت حق ونظاره تجلی اوعشق به حداعلی رسیده،درکار است.

۱ - کلیات عراقی : ۲۳۲.
۲ - اصول تصوف: ۶۴۲.
۳ - کلیات عراقی : ۲۶۱.
۴ - همان : ۲۶۱.
۵ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۷۸.
۶ - همان : ۳۷۶.

۱۱ ـ سماع

به قول مولانا شمس الدین تبریزی "این تجلی و رؤیت خدا،مردان خدا را در سماع بیشتر باشد.ایشان از عالم هستی خود بیرون آمده اند، از عالمهای دیگر بیرون آردشان سماع و به لقای حق پیوندد.فی الجمله سماعیست که حرامست و سماعیست که مباح است وآن سماع اهل ریاضت و زهداست که ایشان راآب دیده و رقت آید و سماعیست که فریضه است وآن سماع اهل حال است که آن فرض عین است چنانچه پنج نماز و روزه رمضان و چنانکه آب ونان خوردن به وقت ضرورت فرض عین است اصحاب حال را،زیرامدد حیات ایشانست.اگر اهل سماعی را به مشرق سماعست،صاحب سماع دیگر را به مغرب سماع باشد وایشان را از حال همدیگر خبرباشد"[۱].

همچنان در مناقب العارفین افلاکی حکایتی درباب سماع شیخ ومولانا جلال الدین رومی نقل شده است :"روزی در مدرسهٔ مبارك سماع عظیم بود وخدمت شیخ فخرالدین عراقی که از عارفان زمان بود درآن ساعت حالتی کرده خرقه و تخفیفه‌اش افتاده می گشت وبانگهامی زد.هماناکه حضرت مولانا درگوشهٔ دیگر سماع می کرد وخدمت مولانا اکمل الدین طبیب وباجمیع علما و امرا نگاهداشت می کردند.بعد از سماع اکمل الدین فرمودکه خداوندگار راستین،خدمت شیخ فخرالدین عراقی ازین بیش خوابهای خوش خواهد دیدن،فرمود که اگرسراین سوکند وخسبد،آخرالامر ملحوظ نظر عنایت گشته ...و پیوسته شیخ فخرالدین درسماع مدرسه حاضر شدی"[۲].

باید گفت که شیخ تحت تأثیرسماع داخل طریقهٔ تصوف شده است.وقتی قلندران در همدان آمدند وسماع آغازکردند،شیخ عراقی از آنها تأثیرپذیرفت و همانگاه جمال‌پرستی و شاهد بازی نیز آغازکرد،و به همراهی قلندران راه هندوستان در پیش گرفت.چنانکه گفت:

خرقه صوفیانه بدریدیم   کمر عاشقانه بربستیم...
چون بدیدیم آفتاب رخش   ازطرب،ذره وار،برجستیم[۳]

بالاخره مریدشیخ بهاءالدین زکریای مولتانی شد و داخل سلسلهٔ سهروردیه گردید وسلسلهٔ سهروردی مکتب عملی عوارف المعارف است.شیخ شهاب الدین عمرسهروردی بااینکه در عوارف‌المعارف چهارباب را به بحث درسماع اختصاص داده ولی به طورکلی تصوف او عبارتست

۱ - مقالات شمس : ۱۹ - ۲۰ - مناقب العارفین ۲ : ۶۵۸.
۲ - مناقب العارفین ۱ : ۳۹۹ - ۴۰۰.
۳ - کلیات عراقی : ۲۴۴.

از زهد وعبادت و مجاهدت و رعایت فرایض و مداومت برآداب و سنن و اوراد و اذکار[۱].اماطریقه تصوف شیخ عراقی در مرحله اخیر و جداست و سماع و قول و ترانه واشعار.از این نظرشیخ عراقی از پیشروان سلسلهٔ سهروردی قدمی جلوتر نهاده است، البته باشیخ اوحدالدین کرمانی از لحاظ عقاید وافکار قابل مقایسه است وتقریباً هر دوشیخ در زمینه های مختلف اشتراك عقیده دارند.

شیخ در دوران اقامت قونیه چون به خدمت استاد خود شیخ صدر الدین قونیوی بسر می برد در مجالس سماع امرا و بزرگان قونیه با مولانا هم آمیزش داشت . بلکه بنابر تحقیق استاد بدیع الزمان فروزانفر هر سه بزرگوار با هم " در مجالس سماع امراء و بزرگان قونیه حضور بهم می رسانیدند"[۲].

در مقدمهٔ دیوان عراقی [۳] حکایتی در ذوق سماع وی مذکور افتاده که روزی امیر معین الدین پروانه به خدمت شیخ آمد و زر پیش اونهاد. شیخ بی توجهی کرد و بخندید و گفت:" ما را به زر نمی‌توان فریفتن ، بفرست، حسن قوال را به ما رسان." حسن قوال در حسن بی‌نظیر بود و در لطف دلپذیر . امیر معین الدین در حال کس به طلب او فرستاد. حسن به فرمان امیر آمد، و شیخ در خانقاه موضعی که برای سماع معین کرده بود - با یارانش بنشست. در آن موقع سه روز متواتر سماع کردند و شیخ بسی اشعار خوب درین سه روز انشاء فرمود، مانند غزلیات زیر:

عشق سیمرغیست کو را دام نیست — در دو عالم زونشان و نام نیست[۴]
ساز طرب عشق که داند که چه سازست — کز طعمه اونه فلک اندرتک و تازست[۵]
در میکده باحریف قلاش — بنشین و شراب نوش و خوش باش[۶]

اینک اقوال و ابیات عراقی در ضمن سماع منقول می گردد:

در لمعات نوشت:" السماع طیر یطیر من الحق الی الحق"[۷].

درعشاقنامه سرود:

تامن اندر سماع عشق آیم — مجلس عاشقان بیارایم...

۱ - مصباح الهدایه مقدمه همائی : ۴۶.
۲ - رسالهٔ زندگانی مولانا: ۱۲۴.
۳ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۵ - ۵۶ - عشاقنامه سوانح عمری : ۱۵ - ۱۶ - میخانه : ۳۸ - ۳۹.
۴ - همان : ۱۵۹.
۵ - همان : ۱۵۳.
۶ - همان : ۱۳۳.
۷ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۸.

همچو مستان سماع برگیرم نعره شوق دوست در گیرم[۱]

در مقطع غزلی گفت:

چو در سماع عراقی حدیث دوست شنید
به جای خرقه به قوال جان توان انداخت[۲]

معلوم می شود که عراقی شیخی است غرق سماع و وجد و اشعار و صوفی بوده قلندر و درویش بی بند و بار.

۱۲ـ قلندری و درویشی

مراد از قلندری تجرید از کونین است و تفرید از دارین[۳]. مطابق کشف المحجوب هجویری "درویش را جز حدیث حق بردل نگذرد و چون از خلق دل گسسته بود ازین هر دو معنی فارغ بود و هیچ چیزی پای‌بند وی نیاید"[۴]. در تعریف هجویری صفاتی که به درویش نسبت داده شده در حقیقت صفات قلندر است. به روایتی دیگر تجرید و تفرید مشترک بین قلندر و صوفی است[۵] و آنچه معروف است قلندریه یکی از فرق معروف ملامتیه است، حقیقت طریقه آنها اینست که پشت پا به آداب و عادات زده و تقید به رسوم مجالسات و مخاطبات را رها ساخته اند. سرمایه حال ایشان جز فراغ خاطر نباشد و ترسم به مراسم زهاد و عباداز ایشان صورت نبندد و جز به ادای فرایض مواظبت نکنند[۶]. یکی از ممیزات قلندریه تراشیدن موی سر و ریش و سبلت و ابرو بوده است. نیکلسون (Nicholson) دانشمند معروف و عرفان شناس انگلیسی ، قلندریه را دراویش سیار خوانده است[۷].

دکتر قاسم غنی درکتاب تاریخ تصوف در اسلام [۸] بااستفاده از تخریب عادات اصول قلندریه و سر و ریش و ابرو تراشیدن عراقی، به استناد از روایت تاریخ فرشته [۹] سعی نموده است که رابطهٔ شیخ عراقی را با قلندریه نشان دهد . در این شکی نیست که این حکایت از مقدمهٔ دیوان عراقی گرفته و

---

۱ - عشاقنامه : ۶۲ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۴۹.
۲ - کلیات عراقی : ۱۴۶.
۳ - فرهنگ لغات و اصطلاحات : ۳۸۲.
۴ - کشف المحجوب : ۷۵.
۵ - مکتب حافظ : ۱۱۶.
۶ - مصباح الهدایه : ۱۲۲.
۷ - مکتب حافظ مرتضوی : ۱۱۹.
۸ - تاریخ تصوف : ۴۴۲ - ۴۴۳.
۹ - تاریخ فرشته ۲ : ۴۰۵.

بعدهادر برخی دیگر از مآخذ وی نقل گردیده است. چنانکه پیش از این هم اشاره رفت که در دوران تدریس، قلندران ، در حلقهٔ درس شیخ عراقی می‌آمدند و او درس و فحص را ترک گفته همراهی ایشان را اختیارکرد و آنها " موی و ابروی او تراشیدند و همرنگ خود ساختند"۱. ولی از این امر شیخ عراقی را با قلندریه نمی توان پیوند داد، برای اینکه مقام معنوی شیخ عراقی در تصوف اسلامی و عظمت و بزرگی وی در جهان اسلامی نمایان است و همانطورکه در موارد دیگر هم بیان شد شیخ عراقی بیشک نمایندهٔ تصوف سلسله سهروردی و طریقهٔ ابن عربی است.

البته بدون تردید در تاریخ گزیده - که در زمینه نام و نسب عراقی،از مآخذ معتبر و مهمتر به شمار می رود - بعد از اسم جدوی " عبد الغفار" نسبت " الجوالقی" هم نوشته شده است و جوالقیان کسانی بوده اند قلندر و درویش و به نظر بعضی ها بافرقه قلندریه انتساب داشته اند. از اینرو شیخ را می‌توان باقلندریه مرتبط ساخت، اما چون دربارهٔ جدوی جز نام و نسبت او، اطلاعی دیگر در دست نیست به طور قطع نمی توان رای داد که آیا او بافرقهٔ قلندریه رابطه ای داشته یا فقط نسبت جوالقی جزو اسم اوست و با قلندریه متعلق نبوده. علاوه برآن ناگفته نماند که مراد و مرشد عراقی شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی به روایات متعدد کتاب فواید الفؤاد از جوالقیان خوشش نمی آمد۲، لیکن باوجود آن سید عثمان مروندی معروف به لعل شهباز قلندر (م. ۶۷۳ق - ۱۲۷۴م) از مریدان و جانشینان برگزیدهٔ او در سند،" فرقه لعل شهبازیه" را به طرز قلندریه رانده است۳.

ادوارد براون در قلندر منشی شیخ عراقی چنین می نگارد:" عراقی را می توان یک " قلندر" تمام عیار دانست که به هیچ وجه در بند نام و مقام خود نبوده وهر صورت یا موجود نیکو جمیل را آئینه ای از طلعت دوست دانسته و در آن عکسی از جمال مطلق نمایان می دیده است"۴. چنانکه در دیوان وی در جاهای مختلف به کلمات قلندر و درویش و رند و قلاش بر می خوریم و نشانه های قلندری و درویشی او به استناد از اشعار وی به قرار زیر است ، در مثلث گوید:

ای رند قلندرکیش می‌نوش زکس مندیش انگار همه کس بیش، زیراکه دل درویش
مرهم ننهد برریش، از غایت حیرانی۵

در یکی از غزلیات حسب حال خویش گوید:

---

۱ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۰ - عشاقنامه سوانح عمری : ۸.

۲ - در فواید الفؤاد : ۶،۷ و ۸۱ چنان مسطور است :" بعد از آن حکایت فرمود که وقتی جوالقی چند به خدمت شیخ بهاء الدین زکریا آمدند (رح) ، او به این قوم عظیم بد بود..."

۳ - رجوع شود به رساله ای به عنوان لعل شهبار قلندر که مشتمل بر احوال وی از انتشارات موسسه فرهنگی منطقه‌ای تهران در سال ۱۳۵۲ شمسی به چاپ رسیده است.

۴ - تاریخ ادبیات (انگلیسی)۳: ۱۲۴ - از سعدی تا جامی : ۱۷۱.

۵ - کلیات عراقی : ۱۰۸.

عـــراقــی بـــار دیگـــر تـــوبه بشکست | زجـــام عشـــق شـد شیدا و سـرمست...
زبـــند نـــام و نـــنگ آنگـــه شـد آزاد | کـــه دل را در ســـر زلف بتـــان بست
بیفشـــاند آســـتین بـــر هـــر دو عـــالم | قـــلندر وار در میخـــانه بـــنشست[۱]

غزلی دیگر را چنین آغاز کرده:

دربـــزم قـــلندران قـــلاش
بـــنشین وشـــراب‌نـــوش وخـــوش بـاش[۲]

در غزل دیگر اینطور گفته:

در صـــومعه نگـــنجد رنـد شـــرابخـــانه | ســـاقی، بـــده مـــغی را، درد مـــی مغـانه
ره ده قـــلندری را در بـــزم درد نوشـــان | بنمـــا مقـــامری را، راه قمـــار خـــانه[۳]

پس از عقاید عراقی در باب قلندری و درویشی،بی مناسبت نیست که نظریات وی دربارهٔ فقر و غنا -که جزئی از همان نوع افکار است - بیان می شود.

۱۳ ـ فقر و غنا

فقر از مراحل مهم سیر و سلوک و اوّلین قدم تصوف به شمار می رود. فقرا آن طایفه اند که مالک هیچ چیز از اسباب و احوال دنیوی نباشند و در طلب فضل و رضوان الهی تـرک هـمه کـرده باشند[۴]. اگر مال و اسباب به دست ایشان آید از آن بی پروا بمانند، البته نه از روی غفلت و نادانی ، بلکه به علت عدم رغبتی که لازمهٔ سلوک راه حقیقت است تا غیر حق تعالی حجاب او نگردد. فقیر به این معنی ممکن است از ثروت دنیوی یا جاه و مقام صوری بهره ور باشد و در عین حال روحاً و معنی افقر فقرا به حساب آید[۵].

مثلاً شیخ زمانیکه در مصر به خدمت سلطان رکن الدین بیبرس رسید، کـیسه‌ای پـر از زرو جواهر که امیر معین الدین پروانه برای رهائی پسرش به او داده بود همراه داشت. سلطان پرسید این چیست؟ شیخ گفت: امانتیست و مرا معلوم نیست. سلطان اشارت کرد و سر کـیسه را بگشـودند و بریختند. خرمنی زر و جواهر بود که قیمتش به هیچ وجه ممکن نبود. سلطان به طرف شیخ عراقی و

---

۱ - کلیات عراقی : ۱۴۶.
۲ - همان : ۲۱۵.
۳ - همان : ۲۶۹.
۴ - نفحات الانس : ۱۰.
۵ - تاریخ تصوف : ۲۷۸.

جواهرات می نگریست. شیخ گفت: این امانت امیر معین الدین است که برای شما فرستاده است . سلطان متعجب شد که این شخص این همه ثروت برداشت و پیش من آورد و چرا به جهت خودش نبرد؟[۱] این فقر و استغنای عراقی بود که وی را از حب مال و ثروت دنیوی بی اعتنا ساخته بود. بعد چون سلطان مصر شیخ عراقی را بر منصب شیخ الشیوخی فایز ساخت ، آن گاه هم شیخ عراقی مغلوب از فقر و غنای خویش جاه و منصب پیشوائی صوفیان را پشت پا زد و به دمشق رفت.فقراصلی است خاصه مذهب طایفهٔ صوفیان است و حقیقت فقر نیازمندی است زیرا بنده همواره نیازمند است چه آنکه بندگی یعنی مملوک بودن و مملوک به مالک خود محتاج است و غنی در حقیقت حق است و فقیر خلق[۲]. شیخ در کتاب لمعات به شیوهٔ مخصوص خویش به زبان عشق و عاشقی در باب فقر و غنا چنین می نویسد: " غنا صفت معشوق آمد و فقر صفت عاشق، پس عاشق فقیری بود که او به همه اشیاء محتاج بود و هیچ بدو محتاج نه، اما آنکه او به همه اشیا محتاج بود آنست که نظر محب بر حقیقت اشیا آید، در هر چه نگه کندرخ او بیند، لاجز، به همه اشیا محتاج بود.

از بس که دو دیده در خیالت کردم
در هرچه نگه کنم ترا پندارم

اما آنکه هیچ بدو محتاج نبود، آنست که احتیاج به موجود تواند بود و عاشق در حال تجرید و مقام تغرید، خلعت هستی و توابع آن که در نزد او امانتست به آن محبوب بازگشته است، در چنین حال هیچ چیز بدو محتاج نتواند بود و در فقر مقامیست که فقیر نیز به هیچ چیز محتاج نباشد، در این مقامست آنچه گفته اند: الفقیر لا یحتاج الی الله که فقیر احتیاج به خداوند ندارد. آنست که سواد فقر پوشد:

در مذهب ما سواد اعظم اینست
کورا ز سواد فقر لبسی باشد[۳]

بعضی گویند فقر عبارت از فنا فی الله است و اتحاد قطره با دریا و این نهایت سیر و مرتبت کاملان است که گفته شد:" الفقر سواد الوجه فی الدارین". سالک فانی شود و هیچ چیز او را باقی نماند و بداند آنچه به خود نسبت می داده است همه از آن حق است و او را هیچ نبوده است و مقام فقر مقام

۱ - عشاقنامه سوانح عمری : ۲۲ - کلیات عراقی مقدمه : ۶۱.
۲ - فرهنگ مصطلحات عرفا: ۳۰۳.
۳ - کلیات عراقی، لمعات : ۴۰۰ - ۴۰۱.

والائی است که هر کس را بدان راه نیست[۱]، عراقی گوید:

در حـــلقه فـــقیران قـــیصر چـــه کـــار دارد
دردست بحرنوشـــان ســـاغر چـــه کـــار دارد[۲]

صوفی را هیچ ارادت مخصوص نبود، در صورت فقر و غنا ارادت او در ارادت حق محو بود، بلکه ارادت او عین ارادت حق باشد. بنابر این اگر صورت فقر و رسم آن اختیار کند بـه ارادت و اختیار خود محجوب نشود، چه ارادت او ارادت حق باشد. این مقامیست که نصیب انسان کـامل می‌شود.

۱۴ـ انسان کامل

از لحاظ سیر و سلوک، انسان کامل نمونهٔ حیـات روحـانی و مـعنوی است و انسـان کـامل شخصی است که در وی همه امکانات و همه حالات وجود که در درون انسان نهفته است تحقق یافته و به صورت تام و کامل در آمده باشد. از این قرار مقصود از انسان کامل ، قبل از هر چیز پیغمبران و مخصوصاً پیغمبر اعظم (ص) است. پس از آن اولیای بزرگ و به خصوص اقطاب هر عصر اند که واقعیت ظاهری آنان همچون دیگر انسانهاست ولی واقعیت باطنی ایشان همه امکانات ذاتی جهان هستی را شامل است، از این جهت که آنان در خود همه امکانات ذاتـی وجـود انسـانی را مـحقق ساخته‌اند و انسان در این حالت همه صفات کمال را منعکس می کند. هر انسانی بالقوه انسان کامل است، اما بالفعل تنها پیغمبران و اولیاء را می‌توان به این نام خواند[۳].

انسان کامل را به جهات و اعتبارات مختلف به اسامی گوناگـون خـوانـند کـه عبـارتند از : جبرئیل، میکائیل ، اسرافیل ، عزرائیل، آدم، نوح ، ابراهیم ، موسی ،خضر،سیمرغ،آفتاب ، سـواد اعظم، اکسیر اعظم، خلیفه خدا، صاحب زمان مرآت، شیخ، مـرشد، درویش ، صـوفی ، عـارف، معشوق، عاشق. گاهی انسان کامل را از جهت روح و عقلش" کتاب عقلی وام الکتـاب" نـامند و از جهت قبلش کتاب" لوح محفوظ" نامند[۴]. شیخ اکثر اسامی مذکور را در ابیات خویش آورده است. در قصیده ای که در مدح شیخ صدر الدین عارف پسر شیخ بهاء الدیـن زکریـا سـروده، در بـیتی " ام الکتاب" و " لوح محفوظ" را به کار برده است، شاید مقصودش از انسان کامل باشد:

---

۱ - فرهنگ مصطلحات عرفا: ۳۰۴ - ۳۰۵.
۲ - کلیات عراقی : ۱۷۱.
۳ - سه حکیم مسلمان (انگلیسی) : ۱۱۱ و ترجمهٔ احمد آرام : ۱۴۸ - ۱۴۹.
۴ - فرهنگ مصطلحات عرفا: ۶۳ - ۶۴.

سبق ام الکتاب می گیرد
لوح محفوظ خود روان دارد[۱]

نظریهٔ انسان کامل نخستین بار به توسط شیخ محی الدین ابن عربی به طور منظم صورت بندی شده و عبد الکریم جیلی و عزیز الدین نسفی کتابها به نام " انسان کامل " نوشته اند. باید گفت که انسان کامل را رتبت از ملک بالاتر است، زیرا که این عاشق است و آن عابد و تسبیح گوی. شیخ که فلسفهٔ تصوف او اصلاً در موضوع عشق است، کمال انسانیت را در عشق و عاشقی می داند. در مثنوی عشاقنامه می سراید:

هرکه از عشق بی خبر باشد — اندرین ره بسان خر باشد...
هرکه عاشق نگشت در معنی — آدمی صورتست و خر معنی[۲]

بعد از بیان آنکه معنی انسانیت در عشق است، حکایتی کوتاه و پر معنی را به نظم کشیده و گفته که واعظی در خطه شیراز بر سر منبر از عشق سخن می راند. مردی روستائی درآمد و گفت: خر او را دزدیده اند، اگر کسی از اهل مجلس دیده باشد بگوید. واعظ از مجلسیان پرسید، آیا درمیان شما کسی هست که هرگز عاشق نشده باشد؟ یک تن برخاست که من هرگز عاشق نشده ام. واعظ روی به روستائی کرد که خر پیدا شد، خر افسار بیار و این را ببر[۳].

این چنین حکایات و لطایف دلچسب و شیرین برای تعلیم انسان کامل بسیار مفید و مؤثر واقع می شود. عشق و محبت یکی از عالیترین و مهمترین مبانی و اصول تصوف است، بدون آن آدمی به پایه ای نمی تواند برسد. عشق حقیقی باصفای باطن و دل پاک میسر می شود، و رؤیت جمال وحدت حقیقی که مقصود عاشق صادق و عارف واصل و انسان کامل می باشد، جز به صفای دل حاصل نمی شود. چنانکه شیخ محمد لاهیجی می گوید:

جام جهان نما دل انسان کامل است — مرآت حق نمابه حقیقت همین دل است[۴]

شیخ در ترجیع بندی اینطور می فرماید:

---

۱ - کلیات عراقی : ۷۱.
۲ - عشاقنامه : ۵۸ - ۵۹ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۴۷
۳ - شعر بی دروغ شعر بی نقاب : ۱۲۶.
۴ - شرح گلشن راز: ۳.

جـام گـیتی نمـای رابـه کـف آر
تـاببینی بـه چشـم دوست مـدام ۱

بعد عراقی گوید که او را به وسیلهٔ او می توان دید:

بـوی او را بـدو تـوان دریـافت روی او را بـدو تـوان دیـدن...
کـه همه اوست هرچه هست یقین جـان و جـانان و دلبـر و دل و دیـن۲

مردان کامل به موجب آیه کریمه "یحبهم و یحبونه" عاشقان و معشوقان خدای و محبان و محبوبان او هستند. دنیا و جهان از برکت وجود مبارک ایشان قایم و دایم است. مثنوی عشاقنامه تماماً در وصف آنان سروده شده است و طوریکه اشاره شد انسان کامل شیخ نیز عاشق است. وی با تزکیه و تصفیه به مرتبه ای می رسد که چشم و گوش و زبان و مغز او، چشم و گوش و زبان و مغز حق تعالی می گردد، به قول عراقی :

چـون تـقرب کـنی بـه طـاعت دوست چشم و گوش و زبان و مغز تـو اوست
چـون بـدو گـوئی و بـدو شـنوی پـیش هسـتی او تـو نـیست شـوی۳

شیخ هم عارف کامل وهم عاشق واصل است ودراکثرموارد دردیوان خویش به خود می‌بالد:

گـرچـه عـراقـی از عشـق،فـرزانـه جهـان شـد
آنجا که این حدیث است افسانه‌ای چـه سـنجد۴

اما گاه باوجود آنهمه فخرو مباهات در جاهای مختلف در آثار خود اظهار عجز و بیچارگی می کند.

۱۵ ـ عجز و بیچارگی

شیخ در دورهٔ تاتار و مغول می زیسته است. در این زمان شعر فارسی و تـصوف اسـلامی ایرانی ، بیش از پیش از بدبینی و ناخشنودی از اوضاع روزگار و ناپایداری جهان مـتأثر بـوده. در خانقاه ها و زاویه های صوفیان و پیشوایان ، تصوف و عرفان توسعه و گسترش بسیار یافت.بنا به گفتار بعضی ها حکومت وحشیان ترک و تاتار و مغول وسیله ای برای ترویج یاتوسعه تصوف شد ولی گفتهٔ آنها قرین قیاس نیست زیرا که ظاهراً تنها یاس و فقر و نومیدی و نابسامانی و زندگـانی دربدری ، عده ای از مردم را به خانقاه‌ها کشانده و سربار شیوخ و پیشوایان طریقت کرده بود. واقع

۱ - کلیات عراقی : ۱۲۳.
۲ - کلیات عراقی : ۱۲۶.
۳ - عشاقنامه : ۳۱ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۲۸.
۴ - کلیات عراقی : ۱۶۸.

نیز همین است و حکومت های ترک و تاتاربرخلاف تصوف و ادب به نظر می آید، چنانکه می بینیم که بعضی از متصوفان و شاعران را به کشتن داد و بزرگانی مانند شیخ نجم‌الدین کبری و شیخ فرید الدین عطار و کمال الدین اسماعیل اصفهانی و امثال آنان در گیرو دار حملهٔ مغول به قتل رسیدند. ولی بازهم از رونق بازار ادب و عرفان کاسته نشد، بلکه به سبب بی ثباتی اوضاع روزگار و خونریزیهای بسیار توجهٔ شدید غالب شعرا وعرفا به اندیشه های تند صوفیانه و درویشانه وگوشه گیری و ترک دنیا مبذول گشت و ادبیات این دوره از این نوع افکار آکنده شد[1].

شیخ هم شاعر بود وهم عارف.بنابر این از چنین وضع غم انگیزی بی تأثیر نمانده و آن را در جاهای مختلف دیوان خویش اظهار کرده است،مانند:

کم خورغم این جهان عراقی
زیراکه غمش کمی ندارد[2]

درجای دیگرشکایت روزگار ناموافق کرده است:

زجور روزگار ناموافق
جداگشتم زیاران وفاقی[3]

حتی بعدازکشیدن مصائب وآلام روزگار،چون شیخ به خدمت شیخ زکریا رسید، در نهایت عجز وبیچارگی وباسوز درون،حال زار خویش را در غزلی بیان می کند که بیتی چند از آن نقل می‌شود:

بردرت افتاده ام خواروحقیر / ازکرم افتاده ای را دست گیر
دردمندم برمن مسکین نگر / تاشود درد دلم درمان پذیر...
بازهجرت قصد جانم می کند / کشته ای را بار دیگرکشته گیر[4]

به این طریق شیخ درابیات بسیار خویشتن رامسکین وخوار وحقیرگفته واظهار عجزوانکسار و درماندگی وبیچارگی کرده است:

بیچاره عراقی،هان،دم درکش وخون می خور
چون هیچ دمی باواوگیرات نمی افتد[5]

---

۱ - تاریخ تحول نظم و نثر : ۴۷ - صفا تاریخ ادبیات چاپ ابن سینا ج ۳، ۱ : ۱۶۱.
۲ - کلیات عراقی : ۱۷۵.
۳ - همان : ۲۸۴.
۴ - همان : ۲۱۱.
۵ - همان : ۱۶۸.

۱۶ ـ فلسفه و حکمت

فلسفه یاحکمت عبارتست ازشناختن حقایق اشیاء به طرز عقل واستدلال .اختصاص دادن این بحث به شیخ ممکن است ظاهراً بعید به نظر آید ولی چون شیخ عارف بود و مباحث عرفان وحکمت دو دوشیزه متولد از یک مادرند و فلاسفهٔ عصرحاضر عرفان وتصوف را در شمار علوم حکمی در آورده‌اندو در تاریخ فلسفه مبحثی را بدان اختصاص دهند.بنابر این لازم است چندکلمه درباب فلسفه وحکمت شیخ نوشته شود.

متفکران معتقدند که هرشخصی حکمت وفلسفه‌ای را در زندگانی خویش پیش می‌گیرد. چنانکه شیخ فلسفهٔ عشق را درپیش گرفته و تمام آثارش را جلوه گاه عشق ساخته است.از مطالعهٔ احوال وآثار عراقی برمی آید که وی دارای ذوق فلسفه و حکمت است.به روایت "مقدمهٔ دیوان" -حقیقی یا ساختگی - وی در هفده سالگی برجمله علوم از معقول و منقول مطلع شده بود و در یکی از مدارس همدان درس می گفت و کتاب اشارات ابن سینا و جامع الدقایق ولامع الحقایق وغیره را به شاگردان تعلیم می دادکه ناگهان زندگیش از قال به حال مبدل گشت [۱] و از سوی دیگر درکتاب اسلام در ایران [۲] رسالهٔ لمعات اثرفلسفی لمعات خوانده شده است.وقتیکه در آغازلمعات چنین می نویسد: "کلمه ای چند دربیان مراتب عشق برسنن سوانح به زبان وقت املا کرده می شود تا آینه معشوق نمای هرعاشق آید،با آنکه رتبت عشق برتر از آنست که به قوت عقل وفهم وبیان گرد پیرامون سراپرده اجلال اوتوان گشت" [۳].به این ترتیب به قول شیخ عراقی لمعات کتاب عاشقانه ای است نه فیلسوفانه ،ولی بازهم انکار نمی توان کرد که شیخ عراقی در سراسر کتاب بابیانات حکیمانه و عارفانه وباتمثیلات عاشقانه و صوفیانه مطالب را شرح داده است.

علاوه برآن شیخ متعلق به مکتب ابن عربی بوده و مؤلفات او را می خوانده است و تألیفات ابن عربی سراسر با فلسفه و حکمت آمیخته است.چنانکه در آثار و اشعار عراقی هم نشانه های فلسفه و حکمت یافت می شود.همچنان که در رسالهٔ لمعات در موردی "سخن افلاطون حکیم" [۴] را منقول ساخته و در دیوان ابیات حکیمانه گفته است:

ای زده خیمه حدوث وقدم　　درسراپرده وجود و عدم

---

۱ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۰ - عشاقنامه سوانح عمری : ۸.

۲ - اسلام در ایران : ۳۶۰.

۳ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۶.

۴ - همان : ۳۸۶

جز تو کس واقف وجود تو نیست هم توئی راز خویش را محرم[۱]

درجای دیگر گوید:

درحقیقت هستی عالم خیالی بیش نیست
وین خیالی چند مارا درگمان انداخته[۲]

ابن عربی - پیشرو عراقی - می گوید کسی که پایهٔ ایمان خود را بر برهان و دلیل استوار کند نمی توان به ایمانش اعتماد داشت، زیرا آن ایمان از فکر و نظر مدد گرفته است و به همین جهت چنین ایمانی بر اثر اعتراضات متزلزل می شود. اما ایمان نفسی که مرکز آن دل است چنین نیست و غیر ممکن است که آن را رد نمود یا متزلزل کرد. پس هر علمی که مستند به نظر و فکر باشد علم صحیح و مورد اعتماد نیست، زیرا شک و اضطراب ممکن است در آن راه یابد[۳]. بنابر این هرگز نباید به اصول عقاید و نظریات ابن عربی همچون مسائل فلسفی نظر شود.[۴]

از جهت دیگر شیخ صوفی و عاشق است که راه معرفت را به وسیلهٔ کشف و شهود و اشراق و عشق می پیماید. به عقیدهٔ او این علم نتیجه عقل و منطق و برهان و دلیل نیست بلکه بسته به اراده و فضل و توفیق خداوندی است[۵] که به قول مولانا:

پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود[۶]

عراقی چنین می گوید:

اسرار خرابات بجز مست نداند
هشیار چه داند که دراین کوی چه رازست[۷]

همچنین عراقی در برتری عشق در مقابل عقل و خرد اینطور گوید:

چون عشق در دل آمد، آنجا خرد نیامد
چون شاه رخ نماید فرزانه ای چه سنجد[۸]

---

۱ - کلیات عراقی : ۹۳.
۲ - کلیات عراقی : ۹۳.
۳ - زهد و تصوف در اسلام : ۱۰۸ - ۱۰۹.
۴ - سه حکیم مسلمان ترجمهٔ احمد آرام: ۱۳۶.
۵ - بحثی در تصوف: ۶.
۶ - مناقب العارفین ۲ : ۶۴۸.
۷ - کلیات عراقی : ۱۵۴.
۸ - کلیات عراقی : ۱۶۸.

در جای دیگر:

چون شدم مست از شراب عشق عقلم گوبرو
گوفروشست آب حیوان نقش دیواری چه شد
های و هوی عاشقان شد از زمین بر آسمان
نعرهٔ مستان اگر نشنید هشیاری چه شد[۱]

حاصل اینست ، هر چند در آثار و اشعار شیخ نشانه های فلسفه و حکمت دیده می شود لکن بر رویهمرفته وی به منزل حقیقت به وسیلهٔ عشق و اشراق می رسد و نیز به مسئله جبرو قدرهم اعتقاد داشته است.

۱۷ - جبر و قدر

مسئله جبر و قدر از جمله مسائلی است که نهایت درجه باریک و بغرنج و پیچیده است[۲]. باوجود آن قرنهاست که متفکران اسلام بلکه عالم را به خود مشغول کرده است. هرکسی داد حل این معنی داده ولی بکنه آن نرسیده است. گروهی که جبر بر می گزینند ایشان را جبریون و قدریه خوانند و طایفه ای راکه به اختیار قایل می شوند آنها را پیروان اختیار و تفویض دانند و دسته ای به فرمودهٔ حضرت علی بن ابی طالب (ع) به " لا جبر و لاتفویض، بل امر بین الامرین" معتقدند[۳].

از مطالعهٔ آثار شیخ برمی آید که وی به طور کلی معتقد به مسایل جبر و قدر و اختیار است، می گوید:

ای درمیان جانم گنجی نهان نهاده بس نکته های معنی اندر زبان نهاده
کس را درین میانه چون و چرا نزیبد هرکس نصیب او را، هم غیب دان نهاده[۴]

هنگامیکه پیر طریقت شیخ - شیخ بهاء الدین زکریا - وی را برای اربعین در خلوت نشاند. شیخ عراقی در خلوت خانه خویش به موجب درد و سوزی که داشت به سرودن غزل پرداخت. در مقطع آن غزل شیخ عراقی صریحاً مسئله جبر را بیان کرده است:

---

۱ - کلیات عراقی : ۱۸۷.
۲ - سوانح مولوی رومی : ۱۲۵.
۳ - حافظ شیرین سخن : ۲۵۵.
۴ - کلیات عراقی : ۲۶۷.

چو خود کردند راز خویشتن فاش
عراقی را چرا بدنام کردند؟[۱]

اعتقاد به جبر مستلزم ایمان به تقدیر و قضاست و شیخ عراقی جداً به قضا و قدر معتقد است. در غزلی می گوید:

مرااین دوستی باتوقضای آسمانی بود
قضای آسمانی رادگرکردن‌توان نتوان[۲]

در رباعی مطابق قضا و رضای خدائی تسلیم می شود:

با حکم خدائی که قضایش اینست   میساز،دلا،مگر رضایش اینست
ایزد به کدامین گنهم داد جزا   توبه زگناهی ،که جزایش اینست[۳]

در رباعی دیگر نیکی و بدی را بی سود و زیان می داند و امید به لطف ایزدی می بندد:

ای دل سروکار باکریمست،مترس   لطفش چو خدایش قدیمست،مترس
از کرده و ناکرده و نیک و بد ما   بی سود و زیانست ،چه بیمست،مترس[۴]

در قصیده ای که در مراتب و منازل معنوی خویش سروده و اظهار فخر و مباهات کرده، می توان جنبهٔ اختیار را تلاش نمود، آغاز قصیده با این بیت می شود.

منم زعشق سر از عرش برتر آورده
به زیر پای، سر نه فلک در آورده[۵]

شیخ از همه جهت باعشق سروکار دارد و از عاشقان واصل و عارفان کامل است. هر چه از عاشقان و عارفان صادر شود به الهام ایزدیست ،نکنند تا مامور نشوند، نگویند تا گفته نشوند، نخورند تا خورده نشوند، و نپوشند تا پوشیده نشوند. کارشان تا اندازه ای متکی بررضا و قضاء الهی و توکل و قناعت شخصی است که وقتی می آید گوش و چشم ایشان گوش و چشم خداوند می شود و به این مقام بعد از تکمیل مراتب عرفان و یقین می رسند.

۱۸ ـ مراتب یقین

---

۱ - کلیات عراقی : ۱۹۳ - عراقی در کتاب لمعات نیز همین فکر را بازگو کرده به این طرز:

خود می گویند راز و خود می شنوند
وزما و شما بهانه بر ساخته اند

(کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۱)

۲ - کلیات عراقی : ۲۵۶.

۳ - همان : ۳۰۸.

۴ - همان : ۳۱۶.

۵ - همان : ۹۴.

یقین عبارت از علمی است که صاحب آن را در آن شکی نباشد، به عقیدهٔ صوفیان یقین بر سه وجه است: علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین. علی بن عثمان هجویری در کتاب کشف المحجوب می‌نگارد:" علم الیقین علم معاملات دنیا است به احکام و اوامر. عین الیقین علم به حال نزع و وقت بیرون رفتن از دنیا است و حق الیقین علم به کشف رؤیت اندر بهشت. پس علم الیقین درجهٔ علماست به حکم استقامت شان بر احکام امور و عین الیقین مقام عارفان است به حکم استعداد شان مر مرگ را، و حق الیقین فنا گاه دوستان است به حکم اعراض از کل موجودات . پس علم الیقین به مجاهدت و عین الیقین به مؤانست و حق الیقین به مشاهدت بود[۱].

عرفا اینچنین سخنان بسیار در مراتب یقین گفته اند.

شیخ در کتاب لمعات لمعهٔ بیست و پنجم را دربیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین ، و بیان مراتب عاشق در آن اطوار اختصاص داده است. چنانکه می نویسد:

محب خواست که به عین الیقین جمال دوست بیند، عمری در این طلب سرگشته می گشت، ناگاه به سمع سر او این ندا آمد، بیت:

آن چشمه که خضرخوردازو آب حیات
در منزل تست لیکن انباشته ای

چون به عین الیقین در خود نظر کرد، خود را گم یافت، آنگه دوست را باز نیافت چون نیک نگه کرد خود عین او بود، گفت، رباعی:

ای دوست ترا بهر مکان می جستم   دایم خبرت ز این و آن می جستم
دیدم به تو خویش را،تو خود من بودی   خجلت زده‌ام کز تو نشان می جستم

این دیده هر دیده وری را حاصلست و همه به عین الیقین جمال او بینند، اما نمی دانند که چه می‌بینند لا جرم لذت نمی یابند، لذت آن یابد که به حق الیقین بداند که چه می بیند وبه چه می‌بیند؟ و از بهر چه می بیند؟ اینست که اطمینان قلب و سکون نفس جز به حق الیقین حاصل نیاید.

درین ره گر بترک خود بگوئی
یقین گردد ترا کو تو، تو اویی[۲]

---

۱ - کشف المحجوب : ۴۹۷ - ۴۹۸.

۲ - کلیات عراقی ، لمعات : ۴۰۵.

جامی در شرح لمعات چنین نوشته:" صاحب علم الیقین آنست که معلوم وی مشهود گردد، پس بدان علم اطمینان قلب و قرار ندارد و صاحب عین الیقین طالب آنست که در مشهود خود فانی شود و تعین وی مرتفع گردد و خود عین وی داند و بیند، پس به آن مشاهده اطمینان ندارد. اما وقتی که تعین وی مرتفع شد و مشهود وی به جای وی بنشست و به حق الیقین مستحق گشت، اطمینان حاصل آمد و مرتبه دیگر نماند در دانش معنوی که طالب آن بود".[1]

شیخ مرشد خویش شیخ زکریا را در بیتی به هر سه مراتب یقین، چنین فایز ساخته است:

ناشر علم الیقین،کاشف عین الیقین
واجد حق الیقین، هادی مهدی خطاب[2]

برای یقین نهایتی نمی توان تصور کرد بلکه هرچه عارف کاملتر شود یقینی بر یقین دیگر می‌افزاید سرانجام عارف در حق یقین فنا یابد.

۱۹ ـ فناء و بقاء

به عقیدهٔ مشایخ صوفیه[3] فناء آنست که سالك به علم یقینی در یابد که حق تعالی عین وجود است و جز خدا هر چه باشد عدم مطلق است. او را جز واحد چیزی در وجود نظر نیاید و از سر هستی خویش برخیزد. خدای را به خدای دریافت کند تا حقیقت " لا اله الا اللّه " بر او هویدا گردد. ماسوی اللّه را به خط انکار ابطال دارد، به برکت وصول طلب در مطلوب فانی شود. بدولت عیان از معرفت بیگانه شود و به عنایت حصول وجود در حضرت جمع احدیت افسانه شود تا از شهود فناء رهائی یابد و به موجب آیه کریمه"کل من علیهافان"[4] وی را فناء الفناء میسر آید.[5]

شیخ در کتاب لمعات می نویسد: عاشق را طلب شهود بهر فناست از وجود و هستی مجازی . وی دایم قدم در عدم و نابود از بهر آن زند که در حال عدم آسوده بود، هم شاهد بود و هم مشهود.

---

۱ - لمعات مع شرح جامی : ۱۶۰.

۲ - کلیات عراقی : ۶۸.

۳ - ابو سعید خراز(م. ۲۸۶ق - ۸۹۸م) از معاصرین ذو النون مصری و سری سقطی - در طریقت مؤسس فرقه خاصی است که موضوع آن " فنا و بقا" است - تاریخ تصوف: ۳۷۴.

۴ - قرآن (الرحمن) ۵۵: ۲۶.

۵ - اصول تصوف: ۶۲۲.

زان قبل بود شاهد و مشهود
که به نزدیک خویش هیچ نبود

چون موجود شد، غطای بصر خود گشت و از شهود محروم ماند، چه بصر او "کنت سمعه و بصره" عین معشوق آمد و اولی او غطای این بصر گردید. آنگاه گفت.

روزت بستودم و نمی دانستم　　شب با تو غنودم و نمی دانستم
ظن برده بدم به من که من من بودم　　من جمله تو بودم و نمی دانستم

اینجا دعای عاشق همه این بود که خداوندا مرا نوری قرار بده یعنی مرا از ظلمت هستی من برهان و در مقام شهود بدار تا بتو بینم که من توام[۱]. اینست که سالک فناء فی الله شود.

مقام بعد از فنا فی الله ، مقام بقا به حق است که عبارت است از مشاهدات ذات الهی و حقیقت بقاء آنست که بعد از فناء رسوم بشری، خدای باقی جلوه فرماید. چون سالک و عارف باتمام صفات و معارف راه فنا پوید، حق مطلوب خیمه عزت برزند، شهود زایل و وجود خدای ذوالجلال فایق آید. آنگاه وجود وهمی عارف اسقاط شود و وجود حق که باقی بالذات است، به مطابق آیه شریفهٔ "و یبقی وجه ربك ذو الجلال والاکرام"[۲] تجلی فرماید. مراد آنست که عارف ماسوی را احساس ننماید و از برکات رحمت الهی از دیگران غفلت ورزد و در جان وی جز از خداوند اثری باقی نماند[۳].

شیخ در رسالهٔ لمعات چنین می نویسد: " محبوب چون خواهد که محب را برکشد، نخست هر لباسی که از هر عالمی با او همراه شده باشد، از وی برکشد وبدان خلعت صفات خویش در پوشاند، پس به همه نامهای خویش بخواند و به جای خودش بنشاند و چون به عالمش بهر تکمیل ناقصان باز گرداند، لباس آن عالم که از وی برکشیده بود، اکنون به رنگ خود درو پوشاند. عاشق چون در لباس خود نگرد، خود را به رنگ دیگر بیند، از خود بوی دیگر یابد،همگی خود او را بیند. در هر چه نگه کند، وجه دوست بیند. بیت:

این چه رنگی است بدین زیبائی
چه لباسی است بدین یکتائی؟[۴]

---

۱ - کلیات عراقی ، لمعات : ۴۰۷.
۲ - قرآن (الرحمن) ۵۵ : ۲۷.
۳ - اصول تصوف: ۶۲۳.
۴ - کلیات عراقی ، لمعات : ۴۰۸.

به قولی دیگر:

در هرچه نظر کنم ترا می بینم
در دیده من توئی کرامی بینم[۱]

شیخ عراقی گوید:

از صفای می و لطافت جام　　در هم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جامست و نیست گوئی می　　یا مدامست و نیست گوئی جام[۲]

از اینجا معلوم شود که "کل شئی هالک الا وجهه"[۳] و در اینست که عارف بقا بالله شود. شیخ در رباعی در باب فناء و بقاء سروده است:

پیری به در آمد ز خرابات فنای　　در گوش دلم گفت که ای شیفته رای
گرمی طلبی بقای جاوید مباش　　بی‌باده روشن اندرین تیره سرای[۴]

در پایان یکی از نسخه های خطی کتاب لمعات محفوظ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، نساخ نسخه عراقی را غیر از القاب دیگر بالقب " الفانی الباقی المشتهر به فخر الدین العراقی"[۵] یاد کرده است.

خود شیخ در مقطع غزلی چنین گوید:

تمنا می کند مسکین عراقی
که در یابد بقا بعد از فنائی[۶]

البته حقیقت این حال در کمال غرقه بحر وصال و جلوهٔ جمال محبوب روی می دهد.

۲۰ ـ وصال

هدف نهائی هر صوفی وصال به حق است که خود نتیجهٔ عشقی است که در آدمی برای جمال حق آفریده شده است [۷]. به اعتقاد همه بزرگان صوفیه حالت فناء فی الله و بقاء بالله نتیجهٔ فضل و رحمت الهی و خارج از اختیار سالک است. و علت آن رؤیت جمال حق به چشم دل والهام و افاضه خداوند به قلب است و این حال است که منجر به عالیترین مقام عارف و هدف نهائی او یعنی حالت

---

۱ - چنته : ۳۳.
۲ - کلیات عراقی : ۱۲۳.
۳ - کلیات عراقی ، لمعات : ۴۰۸ - قرآن (قصص) ۲۸ : ۸۸.
۴ - کلیات عراقی : ۳۲۲.
۵ - لمعات در مجموعه خطی مرکزی ، شماره ۳۲۹۹ : ۷۸.
۶ - کلیات عراقی : ۲۹۸.
۷ - سه حکیم مسلمان ترجمه احمد آرام : ۱۵۲.

اتصال به حق می شود. اتصال به حق یا وصول به خدا عبارت از آنست که روح سالک به تدریج از هر چه خودش نیست، و از هرچه خدا نیست منقطع شده باشد ۱ و این به وسیله نیروی عشق به دست می آید که شیخ مانند حافظ شیرازی گفته است:

حجاب رەتوئی برخیزودرفتراک عشق آویز
کەبی عشق‌آن حجاب توزره دشواربرخیزد ۲

بدین طریق روح و نفس انسانی که مشتاق اتصال به مبداء خویش است از راه محو هستی و فنای در حق به این مقصد عالی می رسد و جائیکه عقل از وصل به حق عاجز می شود ، عشق راهنمای اوست:

چون عشق در دل آمد آنجا خرد نیامد ۳

اینجاست که شوق عارف او را به سوی خدا می کشد و چنان وجود او را از خدا لبریز می‌دارد که وی دیگر نه وجود خود را درمیانه می بیند ، نه وجود هیچ واسطه ای را و در همه راه جز جمال حق که مقصد و مقصود اوست هیچ پیش چشم ندارد ۴.

شیخ در یکی از غزلیات خویش چنین آرزوی دیدار جمال و وصال نهائی می کند:

نظر زحال من ناتوان دریغ مدار — نظارهٔ رخت از عاشقان دریغ مدار
اگر سزای جمال تو نیست دیده، رواست — خیال روی تو باری زجان دریغ مدار
زخوان وصل تو چون قانعم به دیداری — تو نیز این قدر از میهمان دریغ مدار
چودوستان رابرتخت وصل‌بنشانی — زمن که خاک توام،آستان دریغ مداره

چون عارف،واصل به حق می شود، باچشم وی می بیند و باگوش وی می شنود. شیخ در لمعات چنین بیان داشته است:" نهایت این کار آنست که محب محبوب را آینه خود بیند و خود را آینه او. گاه این شاهد او آید و او مشهود این وگاه او ناظر این گردد و این منظور او، وگاه این به رنگ او برآید و گاه او بوی این گیرد. گاه عاشق را حله بها و کمال خود پوشد و به زیور حسن و جمال خودش بیاراید، تا چو در خود نظر کند همه رنگ معشوقی بیند، بلکه خود را هم او بیند آنگاه

۱ - تاریخ تصوف: ۳۷۹ - ۳۸۱.
۲ - کلیات عراقی : ۱۶۵ - قزوینی، دیوان حافظ : ۱۸۱. که چنین می گوید:
میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
۳ - کلیات عراقی : ۱۶۸.
۴ - ارزش میراث صوفیه : ۳۶.
۵ - کلیات عراقی : ۲۰۷.

حدیث " و لیس فی جبتی غیر اللّه " و سر" انا الحق "گوید. گاه لباس عاشقی در معشوقی خود پوشد، تا از مقام کبریا نزول فرماید و باعاشق لابه گری کند. گاه دست طلب معشوق به دامن عاشق در آویزد وگاه شوق عاشق ازگریبان معشوق سربزند. گاه معشوق بینائی عاشق شود تاگوید: " رأیت ربی بعین ربی" وگاه عاشق به زبان معشوق گوید، در عشق چنین بوالعجبی هاست، چنانکه گوید:

این چنین عاشقی که می شنوی در همه آفتاب گردش نیست
دعوی عشق مطلق مشنوزنسل آدم کانجاکه‌شهرعشقست‌انسان‌چه‌کاردارد

آنکه بینی که محب در آینه ذات خود صورت محبوب بیند، آن محبوب باشد که صورت خود را در آینه محب بیند، زیرا که شهود محب مر محبوب را به بصر بود و بصر او به حکم " کنت سمعه و بصره ویده و لسانه " عین محبوبست . پس هرچه عاشق بیند و داند وگوید و شنود همه عین محبوب آید. پس محب و محبوب و طالب و مطلوب ، و مستمع و سمیع و مطاع و مطیع ، از روی ظهور ، همه یکی انداما فهم هرکس اینجا نرسد[۱].

در آخرنا گفته نگذاریم ،که بنابر اشارهٔ سابق در فصل سوم حاشیه شماره "۳۶" در مجموعه در علم کیمیا نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تهران ، به شماره، ۲۷۸۰، صص ۴۷ - ۵۰، قصیده عراقی قدس سره شامل ۳۴ بیت بامطلع زیر مندرج است:

حیوة خضر صناعت زآب حیوان است
توهم بجوکه‌به ظلمات خاک پنهان است

اگر آن قصیده واقعاً ازگفتار شیخ - مراد ما - باشد ، نشان دهندهٔ امر تازه ایست در فکر و اندیشهٔ وی که قبلاً دراین‌باره نگاهی انداخته نشده است.

باری:

در نیابد حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتاه باید والسلام

۱ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۳ - ۳۸۵.

فصل پنجم

عراقی و مشایخ معاصر

ارتباط عراقی با صوفیان سلاسل چهارگانه تصوف

شیخ عراقی با چهار سلسلهٔ معروف تصوف عصر خویش رابطهٔ معنوی و ظاهری و باطنی ، و همنشینی و همدمی داشته است، ولی تذکره نگاران و ارباب تواریخ و اصحاب سیربه وضوح ، به این نکته اشاره نکرده اند و بعضی ها در روابط عراقی با برخی از مشایخ معاصر وی اشتباهاتی کرده‌اند. ما به استناد و استشهاد از آثار عراقی وکتب تاریخی و عرفانی ، ارتباط عراقی و بزرگان هم عصر وی را بررسی می کنیم.

الف ـ عراقی و مشایخ کبروی

شیخ نجم الدین کبری[1]

شیخ ابو الجناب ابو عبد الله نجم الدین احمد بن عمر خیوقی خوارزمی معروف به شیخ ولی تراش و طامة الکبری مؤسس سلسله کبرویه ، در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم مشغول تربیت عده ای از بهترین مشایخ صوفیه بوده است. نجم الدین کبری به سال ۵۴۰ق - ۱۱۴۵م ولادت یافته و در اوان جوانی به تحصیل علوم ظاهر مشغول و در مناظره بسیار چابک و قوی دست بود، چنانکه در مناظره وجدل بر همه کس غالب می آمد و بدین جهت او را" طامة الکبری" مـی گـفتند. شیخ نجم‌الدین به علم حدیث علاقهٔ وافر داشت و در تحصیل آن چندی مسافرتها کرد و به خراسان و

---

۱ - برای شرح حال شیخ نجم الدین کبری رك:
تاریخ گزیده ۱ : ۷۸۹ - ۷۹۰ - جواهر الاسرار : ۴۴ -۴۷ - نفحات الانس : ۴۱۹ - ۴۲۴ - مجالس العشاق خـطی ادبیات : ۷۹ -۸۲ - هفت اقلیم ۳: ۳۱۶ - ۳۲۰ - مجالس المومنین ۲: ۷۲ - ۷۵ - سفینة الاولیاء : ۱۰۳ - ۱۰۵ - تذکرهٔ حسینی : ۳۳۷ - -۳۴۱ - شذرات الذهب ۵ : ۷۹ - ریاض العارفین : ۲۳۰ - قصر عارفان خطی پنجاب : ۷۳ که " منزل شصتم ، در ذکر خانوادهٔ فردوسیان منسوب به حضرت شیخ ابوالجناب احـمد نـجم‌الحـق والدیـن کـبری فردوسی بن عمر بن محمد بن عبد الله الخیوقی کامل وقت و محتشم روزگار..." مخصوص است - طرایق الحقایق ۲ : ۳۳۴ - ۳۳۶ - خزینة الاصفیا۲ : ۲۵۸ - ۲۶۱ - شرح احوال عطار ۱۹ به بعد. مکتب شیخ نجم الدین کبری ۱ : ۴۴ - ۲۵۵ - تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری ، محتشمی. باید متذکر شد که این هر دو کتاب موخرالذکر مستقلاً راجع به احوال و آثار و مکتب فکر شیخ نجم الدین نگارش یافته است.

عراق و آذربایجان و مصر رفت. در سفر اخیر اتصال شیخ نجم الدین، به روز بهان کبیر مصری[۱] و ورودش به حلقهٔ صوفیان صورت گرفت و به دامادی شیخ نامبرده نایل شد. بعد مدتی نزد شیخ عمار یاسر بدلیسی (م. ۵۸۲ق - ۱۱۸۶م)[۲] و شیخ اسماعیل قصری (م. ۵۸۹ق - ۱۱۹۲م)[۳] که از خلفای شیخ عبد القاهر ابو النجیب سهروردی بودند به ریاضت اشتغال داشت.

پس از تکمیل مراحل تصوف شیخ نجم الدین کبری در خوارزم خانقاه ساخت و دستگاه ارشاد چیدو تا آخر حیات در هدایت مردم و تربیت سالکان مشغول بود، به روایت روضات الجنان و جنات الجنان حضرت شیخ را مریدان بسیار بوده، اما چندی از ایشان یگانه جهان و مقتدای زمان بوده‌اند چون شیخ مجد الدین بغدادی ، و شیخ سعد الدین حموی ، و شیخ سیف الدین باخرزی، و شیخ نجم الدین ابو بکر رازی دایه، و شیخ رضی الدین علی لالا، و شیخ (جمال الدین) عین الزمان گیلی و باباکمال جندی و بعضی گفته اند که مولانا بهاء الدین ولد والد مولانا جلال الدین رومی نیز از ایشان بوده است، قدس الله ارواحهم و از این عزیزان اکابر بسیار پیدا شده اند مثل شیخ عطار که مرید شیخ مجد الدین شرف بغدادی است و شیخ عراقی و شیخ شمس تبریزی که فیض از باباکمال جندی نیز برده اند و خواجه ابو الوفاء خوارزمی را نیز سلسله به حضرت شیخ می پیوندد"[۴].

به این ترتیب شیخ نجم الدین در تصوف و عرفان اسلامی مقامی ارجمند داشته و صاحب تصانیف بوده است. از تألیفات مختلف عرفانی وی اصول العشره، رسالهٔ السفینه ، فواتح الجمال و فواتح

---

۱ - نفحات الانس : ۴۱۸ " شیخ روزبهان کبیر مصری قدس الله روحه کازرونی الاصل است اما در مصر می بوده، از مریدان شیخ ابو النجیب سهروردیست و اکثراوقات در مقام استغراق می‌بوده ، و شیخ نجم الدین کبری به صحبت وی رسیده و آنجا به ریاضت اشتغال نموده و خلوتها نشسته". - خزینة الاصفیا۲ : ۱۲ - ۱۳.
و نیز باید تذکره داده شود که منوچهر محسنی درکتاب تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری : ۴۰ - ۴۲ دانسته یا ندانسته شیخ روزبهان کبیر مصری و شیخ روزبهان ابو نصر محمد بقلی فسوی شیرازی صاحب تفسیر عرایس و عبهر العاشقین را یکی گردانیده و نوشته است:" شیخ روزبهان بقلی ، شیخ کبیر و شیخ شطاح به عراق و حجاز و شام و مکه سفر کرد و سپس وارد مصر شد و مدت طولانی - احتمالاً پانزده سال در آنجا مقیم بود و به همین مناسبت است که برخی ایشان را روزبهان مصری خوانده اند.
اما جامی شرح حال هر دو بزرگوار را جداگانه ضبط کرده است، به قول جامی در نفحات الانس : ۲۵۵ شیخ روزبهان بقلی هم " با شیخ ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری در ثغر اسکندریه شریک بوده است. " منوچهر محسنی شاید از ارتباط هر دو شیخ روزبهان - مصری و بقلی - با شیخ ابو النجیب سهروردی مرتکب اشتباه شده و آنها را یکی دانسته است.
۲ - نفحات الانس : ۴۱۷ - ۴۱۸ " شیخ عطار یاسر نیز از اصحاب شیخ ابو النجیب سهروردی است، در تکمیل ناقصان و تربیت مریدان و کشف وقایع ایشان کمل تمام داشته است - جواهر الاسرار : ۴۳ - خزینة الاصفیا۲: ۱۲.
۳ - نفحات الانس : ۴۱۸ " شیخ اسماعیل قصری... نیز از اصحاب شیخ ابو النجیب سهروردی است و شیخ نجم الدین کبری به صحبت وی رسیده است و خرقه اصل از دست وی پوشیده است - خزینة الاصفیا۲ : ۱۳.
۴ - روضات الجنان و جنات الجنان ۲ : ۳۲۸.

الجلال، منهاج السالکین، سکینة الصالحین و آداب المریدین را باید نام برد[۱]. سرانجام شیخ نجم الدین کبری در سال ۶۱۸ق - ۱۲۲۰م در قتل عام خوارزم به دست مغولان خونخوار به شهادت رسید(۵).

شیخ به روایت مقدمهٔ دیوان وی هفتاد و هشت سال زیسته و در سال ۶۸۸ق - ۱۲۸۸م فوت کرده است، بنابر این در سال ۶۱۰ق - ۱۲۱۲م به جهان آمده باشد و وقتی شیخ نجم الدین کبری جام شهادت نوشیده عراقی هشت ساله بود و اگرچه در مقدمهٔ دیوان و مآخذ دیگر معتبر عراقی تذکر داده شده که چون سن وی به هشت رسید در سراسرهمدان مشهور شد. ولی هیچ گونه ملاقات میان آنان اتفاق نیفتاده و معهذا در بعضی عقاید توافق داشته اند که شیخ در مثنوی عشاقنامهٔ خود به وی ارادت ورزیده و داستانی در شان او سروده است بعداً همین داستان منظوم در تذکرهٔ مجالس العشاق [۲] هم نقل شده است. آغاز داستان چنین می کند:

یکـــی از عـــاشقان جمـــال تـــرا   بـــود نـــجم اکـــابر کـــبری
آن مـــعین شـــریعت احـــمد   آن قـــرین دل و قـــریب احـــد[۳]

چنانکه مابین هر دو شیخ در باب عشق مناسبتی دیده می شود. شیخ نجم الدین کبری را در باب عشق سخنی است:" عشق آتشی است که احشاء و جگر را می سوزاند"، پس شیخ نجم الدین هم مانند عرفای عاشق مسلک دیگر در طی مراحل و منازل عرفان از عشق مجازی برخوردار بوده که قصهٔ عاشق شدن خودش را برکنیزکی در قریه در ساحل رود نیل در دنبالهٔ همان کلمات بیان کرده است.[۴]

شیخ در لمعات همانند آن می گوید :" عشق آتشی است که چون در دل افتد، هرچه در دل یابد همه را بسوزاند"[۵]. و داستانهای عشقی عراقی با پسران خوبرو فراوان است و آثار و اشعار او نیز گواه بر این امریست.

---

۱ - برای تفصیل درباره کلیه آثار شیخ نجم الدین ر.ك : نجم الدین کبری محسنی ، فصل نهم.
۲ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۷۹.
۳ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۵۸ - آربری عشاقنامه : ۷۷ - نجم الدین محسنی : ۲۱۶.
۴ - نجم الدین کبری : ۲۰۹ - ۲۱۱.
۵ - کلیات عراقی ،لمعات : ۴۰۳.

شیخ مجد الدین بغدادی [۱]

شیخ ابو سعید مجد الدین شرف بن المؤید بن ابی الفتح البغدادی از اجله اصحاب واکمل مریدان شیخ نجم الدین کبری است که در جمادی الاول سنهٔ ۵۵۶ق - ۱۱۶۱م به دنیا آمد. دربارهٔ موطن وی اختلاف آراست، برخی وی را از بغداد عراق و بعضی از بغدادک خوارزم دانسته اند. حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده اصل وی را از بغدادک خوارزم نوشته است.

شیخ مجد الدین در علم طب دستی داشت و نزد سلاطین مردی محترم بود که ناگهان حالش تغییر کرد ، از تجملات دنیوی دست کشید وبه خدمت شیخ نجم الدین کبری رسید و به ریاضت و مجاهدت پرداخت. شیخ نجم الدین را کمال عنایت و مرحمت تمام به او بوده چنانکه بـه بـرکت توجه شیخ خود به مقامات عالیه نایل آمده . شیخ نجم الدین تربیت و ارشاد عطار نیشاپوری و رضی الدین علی لالا غزنوی (م. ۶۴۲ق - ۱۲۴۴م) [۲] و نجم الدین رازی (م. ۶۵۴ق - ۱۲۵۵م) [۳] را به عهده شیخ مجد الدین بغدادی محول فرموده بود.

از تألیفات شیخ مجد الدین تحفته البرره فی مسائل العشره و مکتوبات و رسالهٔ سفر [۴] و مقداری اشعار است. شهادت شیخ مجد الدین بغدادی دوسال پیشتر از مرشد خود در سنهٔ ۶۱۶ق - ۱۲۱۸م اتفاق افتاده.

در مناسبات شیخ با شیخ مجد الدین بغدادی جز حکایتی کـه در عشاقنامه راجـع بـه عشـق

---

۱ - برای شرح حال شیخ مجد الدین بغدادی رك :
لباب الالباب : ۱۹۱ - ۱۹۲ - هفت اقلیم ۳ : ۳۲۰ - ۳۲۳ - حبیب السیر ۲ : ۶۴۷ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۷۷ - ۷۸ - سفینة الاولیاء : ۱۰۵ - ریاض العارفین : ۲۰۸ - ۲۰۹ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۳۶ - خزینة الاصفیا۲ : ۲۵۷ - ۲۵۸ - اصول تصوف : ۲۲۰ -۲۳۳ - نجم الدین کبری : ۷۷ - ۸۶ - مکتب شیخ نجم الدین ۱ : ۲۹۹ - ۳۱۵.

۲ - شیخ رضی الدین علی بن سعید بن عبد الجلیل لالای غزنوی از تربیت یافتگان و خلفای شیخ نجم الدین کبری است و رشتهٔ بزرگ کبرویه از وی جاری گردیده است- نفحات الانس : ۴۳۵ - ۴۳۷ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۳۸ - ۳۴۰ - نجم الدین کبری : ۱۰۹ - ۱۱۲- مجموعهٔ سخنرانیها ومقاله ها : ۱۵۱ " اجازهٔ ارشاد مجد الدین شرف بن موید بغدادی به رضی الدین علی لالا و دادن هزار میخی به او." و نیز در همان کتاب : ۱۵۳ به تصریح ضبط شده" اما شیخ رضی الدین علی لالا طریق انزوا و خلوت از شیخ مجد الدین بغدادی گرفته است و خرقه هزار میخی از دست او پوشیده و او از دست شیخ نجم الدین کبری".

۳ - شیخ نجم الدین ابو بکر عبد الله بن محمد مشهور بدایه از مردم ری و یکی از خلفای نامی نجم الدین کبری است. از تألیفات او مرصاد العبد و تفسیر بحر الحقایق و رسالهٔ عشق و عقل معروف است. با مولانا جلال الدیـن و صدرالدین قونیوی معاشرت داشته است. رك : نفحات الانس : ۴۳۵ - ریاض السیاحه: ۶۹۱ - ۶۹۲ - سفینة الاولیاء : ۱۰۶ - طرایق الحقایق ۲ :۳۴۱ - -۳۴۲ - رسالهٔ زندگانی مولانا: ۱۲۵ - ۱۲۶ - نجم الدین کبری : ۱۳۳ - ۱۴۰ - ایران نامه : ۳۶ - ۳۷.

۴ - رساله در سفر از شیخ مجد الدین بغدادی به کوشش کرامت رعناحسینی شیرازی درمجموعهٔ سخنرانیهاومقالهها : ۱۷۹ به بعد چاپ شده است.

نجم‌الدین کبری و مجد الدین سروده شده، چیزی دیگر در دست نداریم. البته ممکن نیست که شیخ در سن شش سالگی با مجد الدین بغدادی رابطه ای داشته باشد، لیکن چون عراقی داستان عشقی میان شیخ نجم الدین و مجد الدین بیان کرده است و ما دربارهٔ نجم الدین کبری شرحی دادیم ، ناچار باید مجد الدین بغدادی را هم متذکر بشویم . مطابق نفحات الانس ، مجد الدین بغدادی " مردی تمام بود اما صورت لطیف داشت" ۱. و نیز به قول عراقی:

بربود از مقام‌آزادی   دل او حسن مجد بغدادی
حسن زیباش خیل عشق آورد   صبر وآرام اوبه غارت برد ۲

حافظ حسین کربلائی تبریزی در روضات الجنان و جنات الجنان در ترجمه حال شیخ مجدالدین بغدادی این داستان را از بیت زیر شروع نموده:

ای زعشاق گرم بازارت
به زمن عالمی خریدارت

و تابیت:

عشق زاوصاف‌کردگاریکیست
عاشق وعشق وحسن یاریکیست

نقل‌کرده وبیشترازپرداختن‌به ذکراین حکایت منظوم،درپاره‌ای عبارات منثورتوضیح آن داده است ۳.

علاوه برآن شیخ مجد الدین هم مانند عراقی ذوق سماع و قوالی داشت. در لحظات آخرحیات که مخالفین جهت بدگوئی به نزد سلطان محمد خوارزمشاه (۵۹۶ - ۶۱۷ق / ۱۱۹۹ - ۱۲۲۰م) ۴ رفته بودند. شیخ مجد الدین در خانقاه بود و قوال بیت زیر را خواند:

خوش‌بافته‌اند درازل جامه عشق
گریک خط سبز برکنارش بودی

شیخ مجد الدین روی به قوال کرده و فرمود: چنین گوی،

گریک خط سرخ برکنارش بودی

و دست بر حلق خود مالید و بعد به درون خانه رفت. همان شب مأمورین آمدند و شیخ مجد الدین را

---

۱ - نفحات الانس : ۴۲۴.

۲ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۵۸ - عشاقنامه : ۷۷ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۷۹.

۳ - روضات الجنان و جنات الجنان ۲ : ۳۱۳ - ۳۱۵.

۴ - باید گفت که رفتار سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه (م . ۶۱۷ق - ۱۲۲۰م) با مشایخ سلسله کبراویه خوب نبوده که از آزار همین پادشاه، سلطان العلماء بهاء الدین ولد پدر مولانا جلال الدین به تنگ آمده از بلخ مهاجرت کرده و به قونیه اقامت گزیده بود (رساله زندگانی مولانا: ۷ - ۹).

برده در جیحون انداختند[۱].

باباکمال جندی[۲]

باباکمال الدین جندی از شاگردان وجانشینان برجستهٔ شیخ نجم الدین کبری است که مانند دیگر یاران و مخلصان خود از مکتب کبرویه مستفیض شده است، مگر افسوس که در کتب تذکره ها و سیر و تواریخ قدیمی دربارهٔ او بی اعتنائی کرده اند و از شرح زندگانی او چیزی ضبط نکرده اند. فقط مولانا حسین بن حسن کاشی صاحب شرح مثنوی مولوی موسوم به جواهر الاسرار که از سلسلهٔ طریقت او بوده[۳]، کمی ترجمهٔ حال او را بیان کرده ولی او هم زمان وی را دقیقاً مشخص نکرده است. بعد مولانا جامی و دیگران که از او پیروی کرده اند، مبهم شرح حال مختصری نگاشته اند. پس از اینکه باباکمال جندی در خدمت شیخ نجم الدین کبری به مرتبهٔ تکمیل رسید، حضرت شیخ خرقه به وی عطا کرد و چنین دستور داد که :" در دیار ترکستان مولانا شمس الدین مفتی را فرزندی است احمد نام ، خرقهٔ ما بدو رسان و تربیت ازو دریغ مدارکه مدار حقایق و معارف ما خواهد بود." [۴] باباکمال به فرمودهٔ مرشد خود به جند رفت و خرقه به احمد مولانا عنایت کرد و به تربیت روحانی او پرداخت. بعد بعضی از طالبان از صحبت وی مستفید گشتند و به کمالات رسیدند.

در ضمن ارتباط شیخ با باباکمال جندی در فصل دوّم تحت عنوان " ورود در تصوف" اشاره رفته است،به روایت جواهر الاسرار[۵] شیخ مدتی در خدمت باباکمال جندی بوده و هر فتحی و کشفی که شیخ را روی می نمود آن را به لباس نظم و نثر در آورده اظهار می کرد و به نظر بابا کمال می‌رسانید. لیکن دوران زندگی باباکمال روشن نیست که تا چه سالی در قید حیات بوده است، چنانکه در هیچ یک از مآخذ به این امر اشاره ای نشده است. تنهانفیسی نوشته که باباکمال یکی از

۱ - نجم الدین کبری : ۸۱.

۲ - برای شرح حال باباکمال الدین جندی رك : جواهر الاسرار : ۵۰ - ۵۲ - نفحات الانس : ۴۳۳ - ۴۳۴ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۳۷ - ۳۳۸ - مکتب نجم الدین الطامة الکبری ۱ : ۳۱۶ - ۳۲۰ - نجم الدین کبری : ۹۴ - ۹۵.

۳ - طبق روایت طرایق الحقایق ۲ : ۳۳۸ سلسلهٔ فیض و طریقت باباکمال جندی بعد از او به این ترتیب است. "باباکمال جندی و از وی به احمد مولانا پسرشمس الدین مفتی و از وی به شیخ بهاء الدین کبری و از وی به محمد دانشمند برادر احمد مولانا واز وی به ابی الفتوح پسر بهاء الدین و از وی به ابی الوفا خوارزمی ... و مولانا حسین بن حسن کاشی صاحب شرح مثنوی موسوم به جواهر الاسرار از مریدان اوست".

۴ - جواهر الاسرار : ۵۰ - نفحات الانس : ۴۳۳.

۵ - جواهر الاسرار : ۵۱ - و نیز مقایسه شود با نفحات الانس : ۴۶۵ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۹۹ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۱۷ - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۵ - ۱۲۶.

مشایخ معروف تصوف بوده و در نیمهٔ اوّل قرن هفتم هجری می زیسته است [۱]. در این صورت ممکن است شیخ قبل از سال ۶۴۱ ق - ۱۲۴۳م صحبت باباکمال را درک کرده باشد. و بنا به گفتار مؤلف جواهر الاسرار، عراقی هر فتحی و کشفی را در آن زمان به لباس نظم و نثر در می آورد، به شهادت آثار و اشعار وی و به خصوص رسالهٔ مصطلحات صوفیه منسوب به او قرین قیاس است.

بااین همه مولانا عبد الغنی خان فرخ آبادی در تذکرة الشعرا ضبط نموده که " شیخ فخرالدین ابراهیم معاصر مولانا شمس تبریزی و کمال خجندی و مرید شیخ بهاء الدین زکریا مولتانی است".[۲] پیداست " خجندی " به جای" جندی" به اشتباه نوشته شده یا مؤلف نظری به شیخ کمال الدین خجندی(م. در حدود ۸۰۳ق - ۱۴۰۰م) داشته که هیچگاه از معاصران شیخ عراقی به حساب نمی آید. همین اشتباه " خجندی" در کتاب بحیره[۳] و مجلهٔ آریانا[۴] تکرار شده است.

بدیع الزمان فروزانفر رابطهٔ عراقی و باباکمال جندی را نادرست پنداشته و نگاشته است:" او به اصح اقوال از ابتدا مرید شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی بوده و به خدمت باباکمال نرسیده است".[۵] اما به نظر نگارنده به همان ترتیب که گفته شد احتمال هست که شیخ عراقی باباکمال جندی را دیده و از او کسب فیض کرده باشد.

ب - عراقی و مشایخ سهروردی

۱ - عراقی و سهروردیان بغداد

برخی از تذکره نویسان در ارتباط شیخ با مشایخی که تربیت یافته سلسلهٔ سهروردیه بغداد بوده اند، مطالب نادرستی وضع کرده اند و اتصال شیخ را با سر سلسلهٔ شیخ شهاب الدین ابو حفص سهروردی و شیخ رکن الدین سجاسی و شیخ اوحد الدین کرمانی و شیخ اوحدی مراغه ای اصفهانی نشان داده اند که ظاهراً بی اساس می نماید. در زیر پس از معرفی مشایخ نامبرده، در این مورد بررسی می شود.

---

۱ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی :۲۳.

۲ - تذکرة الشعرا: ۸۸.

۳ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی : ۲۲ - متأسفانه نسخه ای از کتاب بحیره به دست نگارنده رساله نیفتاده است بنابر این از گفتارسعید نفیسی استفاده گرفته شده است.

۴ - آریانا شماره ۵ و ۶ ، سال ۲۳ : ۳۳۷.

۵ - رسالهٔ زندگانی مولانا : ۵۱ - آریانا شمارهٔ ۵ و ۶، سال ۲۳: ۳۳۷.

شیخ شهاب الدین عمر سهروردی [۱]

شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد بکری سهروردی از بزرگترین مشایخ و زبده عرفای ایرانی قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجریست که در بغداد خانقاه و مجلس وعظ و ارشاد و جماعتی بزرگ از مریدان و پیروان داشت. نسب او به چهارده یا پانزده واسطه به محمد بن ابو بکر خلیفهٔ اول می پیوندد. ولادتش به سال ۵۳۹ق - ۱۱۴۴م در قریهٔ سهرورد زنجان واقع شد و در تحت تربیت عمویش شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی [۲] به کسب علوم ظاهر و باطن اشتغال ورزید تا در علوم ظاهر به مقام فقها و محدثان بزرگ و در علوم باطن به رتبهٔ مشایخ و اقطاب کامل رسید، اما در طریق تصوف مشایخ بسیار را دید و از هر خرمنی خوشه ها چید، از میان آن بزرگان شیخ محی الدین عبد القادر گیلانی(م. ۵۶۱ق - ۱۱۶۵م) [۳] معروف است. شیخ سهروردی را تصانیف بسیار و رسالات عالیمقداراست. از جمله عوارف المعارف، رشف النصایح الایمانیه و کشف الفضایح الیونانیه، بهجت الاسرار، اعلام الهدی فی عقیدة اهل التقی و جذب القلوب الی مواصلة المحبوب و مقداری اشعار[۴] را باید نام برد. شیخ شهاب الدین نود و سه سال عمر یافته، در سنهٔ ۶۳۲ق - ۱۲۳۴م به بغداد درگذشت و همانجا مدفون شده[۵].

---

۱ - برای شرح حال شیخ شهاب الدین عمر سهروردی رک:
فوائد السالکین، خطی مرکزی: ۴۳ - ۴۵ -تاریخ گزیده لندن ۱: ۷۹۰ - نفحات الانس: ۴۷۲ - ۴۷۳ - هفت اقلیم ۳: ۱۹۹ - -۲۰۱ - مجالس المومنین ۲: ۷۲ - تذکرهٔ حسینی: ۱۶۱ - ۱۶۲ - سفینة الاولیا: ۱۱۲ - ۱۱۳ - ریاض العارفین چاپ محمودی: ۱۴۷ - ۱۴۸ - خزینة الاصفیا، ۲: ۱۳ - ۱۵ - طرایق الحقایق ۲: ۶۴۷ - ۶۴۸ - مصباح الهدایه مقدمه همائی: ۱۹ به بعد - نجم الدین کبری: - ۱۲۲- ۱۴۴.

۲ - شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبد القاهر بن عبد الله سهروردی از مشایخ بزرگ صوفیه در قرن ششم هجری است و سلسلهٔ طریقت بسیار از بزرگان عرفا به وی می پیوندد. رک: نفحات الانس: ۴۱۷ - سفینة الاولیا: ۱۰۳ - خزینة الاصفیا۲: ۱۱ - ۱۲.

۳ - سید محی الدین عبد القادر محمد بن ابو صالح گیلانی مؤسس سلسلهٔ قادریه از سادات حسنی و حسینی است. سلسلهٔ عرفانی او از سلاسل معروف صوفیه است. شیخ ابن عربی از معتقدان وی بوده است. نفحات الانس: ۵۰۷ - ۵۰۹ - اخبار الاخیار: ۹ - ۲۷ - سفینة الاولیاء: ۴۳ - ۵۸ - طرایق الحقایق ۲: ۳۶۲ - ۳۶۴.

۴ - نجم الدین کبری: ۱۲۱.

۵ - نگارنده در ایام نوروز ۱۳۴۱ش - ۱۹۷۰م از زیارت مزار پر فیض شیخ شهاب الدین عمر سهروردی در بغداد مشرف شده است.

شیخ رکن الدین سجاسی ۱

شیخ رکن الدین ابو الغنائم سجاسی از مشاهیر بزرگان تصوف ایران در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری زندگی می‌کرده است. در کتابهای سیر و تذکره ها ترجمهٔ حال او نوشته نشده ولی مطابق تحقیق علامه محمد قزوینی تا سال ۶۰۶ق - ۱۲۰۹م در قید حیات بوده است۲. از آغاز زندگی و سیر و سلوک وی اطلاعی مفصل در دست نیست، اینقدر معلوم است که خلیفهٔ شیخ قطب الدین ابهری ۳ - از مریدان ابو النجیب سهروردی - بوده و چون قطب الدین ابهری به سال ۵۷۷ق - ۱۱۸۱م درگذشته، پس باید وی ارشاد و دستگیری طالبان و سالکان را از این تاریخ به بعد آغازکرده باشد. آنچه مسلم است، رکن الدین سجاسی در تربیت و ارشاد سالکان راه سخت قوی و صاحب تأثیر بوده، چنانکه دوتن از مریدان وی - اوحد الدین کرمانی و شمس الدین تبریزی هریک به جای خود - از صوفیان بزرگ و عرفای بلند مرتبهٔ عصر خویش بوده اند.

شیخ اوحد الدین کرمانی ۴

شیخ اوحد الدین حامد بن ابی الفخر کرمانی از مقتدایان طایفهٔ صوفیه بوده است. از روی اسناد متعدد مسلم است که وی مرید شیخ رکن الدین سجاسی است و وی از مریدان شیخ قطب‌الدین ابهری و وی جانشین شیخ ابو النجیب ضیاء الدین سهروردی بوده. اوحد الدین کرمانی بیشتر عمر خود را در سفرگذرانیده و صحبت شیخ محی الدین ابن عربی عارف نامور را دریافته ۵ و صدرالدین

---

۱ - برای شرح حال رکن الدین سجاسی رك:
مناقب اوحد کرمانی : ۱۵ - ۱۸ - شد الازار حواشی قزوینی : ۳۱۱ - ۳۱۴ - رساله زندگانی مولانا: ۲۰۲ - ۲۰۳ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی : ۲۲ - دانشمندان و سخن سرایان فارس ۳ : ۶۲۴.
۲ - شد الازار حواشی قزوینی : ۳۱۴.
۳ - شیخ قطب الدین ابو الرشید احمد بن ابی عبد الله بن ابی القاسم عبد الله ابهری ، از مردم ابهر آذربایجان بوده است. علاوه بر اطلاع از معارف صوفیان ، محدث نیز بوده و پس از وفات ابو النجیب سهروردی بر مسند ارشاد و تربیت نشست ، ولادتش در سال ۵۰۰ق - ۱۱۰۶م و وفاتش در سنه ۵۷۷ق - ۱۱۸۱م در بغداد اتفاق افتاده . مناقب اوحد الدین مقدمهٔ فروزانفر : ۱۸ - ۲۱.
۴ - برای شرح حال شیخ اوحد الدین کرمانی رك :
تاریخ گزیده ۱ : ۷۸۸ - نفحات الانس : ۵۸۸ - ۵۹۲ - سلم السموات ۵ : ۸ - هفت اقلیم ۲ : ۳۱۲ - ۳۱۴ - ریاض العارفین : ۴۷ - ۴۹ - مجمع الفصحا ۱ : ۲۳۶ - ۳۴۷ - طرایق الحقایق ۲ : ۶۲۷ - ۶۳۰ - تاریخ ادبیات براون ۳ : ۱۳۹ - ۱۴۱ - از سعدی تا جامی : ۱۸۱ - ۱۸۳.
۵ - شیخ ابن عربی با اوحد الدین کرمانی معاصر بوده و با او ملاقات کرده و ارتباط داشته است، چنانکه در باب ثامن فتوحات مکیه مطالبی از شیخ اوحد الدین کرمانی نقل کرده است - فتوحات مکیه بیروت ۱ : ۱۲۷ - نفحات الانس : ۵۸۸ - طرایق الحقایق ۲ : ۶۲۷ - مناقب اوحد الدین حکایت ۱۶ و ۲۷.

قونیوی نیز با اوحد الدین کرمانی همنشینی داشته است.[۱]

شیخ اوحد الدین عارفی جمال پرست بود و جمال حق را در صورت شاهدان مشاهده می‌کرد. می گویند که شمس الدین تبریزی عذر او را در شاهد بازی نپسندید. مطابق گفتهٔ افلاکی در مناقب العارفین **، چون وی به بغداد رسید" خدمت شیخ اوحد الدین کرمانی را آن جایگاه دریافت ، پرسید که در چیستی؟ گفت: ماه را در طشت آب می بینیم .فرمود که اگر در گردن دنبل نداری چرا بر آسمانش نمی بینی"[۲] لکن وقتی که به مولانا جلال الدین رومی گفتند که اوحد الدین شاهد باز بود اما پاکبازی می نمود. مولانا پاسخ داد کاش کردی و از آن گذشتی . شیخ اوحد الدین کرمانی را رباعیات لطیف و شیرین است که در آنها هم فکر جمال پرستی و شاهد بازی او هویدا و روشن است. علاوه برآن مثنوی** مصباح الارواح **هم به نام او منسوب بوده ولی در تحقیق جدید به اثبات رسیده که** مصباح الارواح **از اوحد الدین نیست، بلکه از شمس الدین محمد بردسیری کرمانی است[۳].**

بنا به گفته مؤلف مناقب اوحد الدین **وی در اواخر سال ۶۳۱ق - ۱۲۳۳م به بغداد عزیمت کرد و وصول او به بغداد مصادف بوده است با وفات شهاب الدین عمر سهروردی ، که روز اول محرم سال ۶۳۲ق - ۱۲۳۴م است و شیخ اوحد الدین کرمانی تا سنهٔ ۶۳۵ق - ۱۲۳۷م - سال وفات خود - در بغداد بود و محتملاً همانجا وفات یافت.**

شیخ اوحدی مراغه ای [۴]

شیخ رکن الدین (یا اوحد الدین) بن حسین مراغه ای اصفهانی متخلص به اوحدی از مشهور ترین شاعران متصوف قرون هفتم و هشتم هجری است. به قول مولانا جامی از جمله اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانی است[۵]. رضا قلی‌خان هدایت[۶] و براون [۷] نیز این مقوله را پیروی کرده اند اما به

---

۱ -مناقب اوحد الدین کرمانی : ۲۷، ۳۰، ۷۱.

۲ - مناقب العارفین ۲ : ۶۱۶ -نفحات الانس : ۵۹۰ - شعر و ادب فارسی : ۱۱۸ - از سعدی تاجامی : ۱۸۲ - مناقب اوحد الدین **مقدمهٔ فروزانفر : ۴۰.**

۳ - مناقب اوحد الدین: ۵۰.

۴ - **برای شرح حال شیخ اوحدی مراغه ای اصفهانی رک:**
نفحات الانس : ۶۰۶ - ۶۰۷ - تذکرهٔ دولت شاه: ۲۳۲ - ۲۳۸ - مجالس العشاق **خطی ادبیات** : ۷۱ - ۷۲ - هفت اقلیم ۲ : ۳۸۸ - ۳۹۵ - مجالس المومنین ۲ : ۱۲۱ - ۱۲۵ - ریاض العارفین : ۴۱ - ۴۶ - مجمع الفصحا۱ : ۲۴۸ - ۲۵۵ - طرایق الحقایق ۲ : ۶۳۰ - ۶۳۲ - تاریخ ادبیات براؤن ۳: ۱۴۱ - ۱۴۶ - از سعدی تاجامی : ۱۸۳ - ۱۸۶ - گنج سخن ۲ : ۲۳۱ -دیوان اوحدی **مقدمه نفیسی .**

۵ - نفحات الانس : ۶۰۶.

۶ - ریاض العارفین : ۴۱ - مجمع الفحصا۱ : ۲۳۶ **" به قول بعضی مدتی اوحدی مراغی و فخر الدین عراقی در چله خاه وی آسوده بودند".**

۷ - از سعدی تاجامی : ۱۸۳.

دلیل تاریخی و زمانی در این گفتارها تردیدست. تصور می رود که از التباس و انتساب نام و تخلص او بانام اوحدالدین کرمانی، تذکره نویسان مرتکب اشتباه شده اند. البته گفتهٔ دکتر ذبیح الله صفا که اوحدی به یک واسطه مرید اوحد الدین ابو حامد کرمانی است و تخلص از او گرفته است۱ بعید از قیاس نیست.

بهرصورت اوحدی مراغه ای قدوه عرفاء و زبدهٔ فضلای زمان خود بوده، در حدود سال ۶۷۰ق - ۱۲۷۱م در مراغه تولد یافته و مدت مدیدی سیاحت بلاد مختلف فرموده است وبه سبب توطن در اصفهان از اهل آن شهر مشهور شده، اما مراغه ایست. وی را دیوان شعر است در غایت لطافت و عذوبت که دارای قصاید و غزلها و رباعی هاست و ترجیعات او مشتمل بر حقایق و معارف است و مثنوی مشهور خود به نام "جام جم" را در مسایل عرفانی واخلاقی و اجتماعی سروده است. در سنهٔ ۷۳۸ق - ۱۳۳۷م فوت کرد و قبر او در مراغه تبریز است۲.

روابط شیخ با شیخ شهاب الدین عمر سهروردی و اوحد الدین کرمانی و اوحدی مراغه ای را پیش از همه دولتشاه سمرقندی نقل کرده و بعد برخی دیگر از تذکره نویسان از او برداشته اند.دولت شاه در آغاز شرح حال شیخ می نویسد که او مرید شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی بوده و جای دیگر نگاشته است:" حکایت کنند که شیخ عارف فخرالدین عراقی و شیخ اوحدی و سید حسینی هر سه فاضل مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی بوده‌اند و سالی چنین اتفاق افتاد که در کرمان به خانقاه شیخ اوحد الدین هر سه به خلوت نشستند ودر اثنای اربعین هر کدام از سفر عالم ملکوت سوغاتی به خدمت شیخ رسانیدند، شیخ عراقی لمعات و شیخ اوحدی ترجیع که به غایت مشهور است و سید حسینی کتاب زاد المسافرین ۳.

راجع به اینکه شیخ در حلقهٔ مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی مراحل سلوک را طی کرده یا نه، در شرح احوال عراقی زیر عنوان " ورود در تصوف " بحث رفته، و به حدس نفیسی و به استناد منشآت و مکاتیب عراقی ممکن است وی در آغاز زندگی جزء مریدان سهروردی شده باشد۴. ولی طبق روایات جامع دیوان عراقی و نویسنده مقدمه آن ، که عراقی در سن هفده سالگی راه هندوستان پیش گرفته ، پیوستگی وی به شهاب الدین سهروردی در آغاز زندگی بعید به نظر می رسد.

البته گفتار دولتشاه که شیخ عراقی و سید حسینی و اوحدی مراغه ای هر سه از ارادتمندان شیخ شهاب الدین سهروردی بوده اند و موقعی دیگر به خانقاه شیخ اوحد الدین کرمانی در کرمان

---

۱ - گنج سخن ۲ : ۲۳۱.

۲ - نفحات الانس : ۶۰۷.

۳ - تذکرهٔ دولت شاه : ۲۴۶ - سلم السموات ۵ : ۸ " شیخ اوحد الدین کرمانی صاحب خلوت و خانقاه بوده، سید حسینی سادات و شیخ عراقی همدانی و شیخ اوحد الدین مراغی به صحبت او شتافته اند و از مجالست با او تربیت یافته اند" - آتشکدهٔ آذر : ۱۱۹.

۴ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی : ۱۷ - منشآت عراقی نسخهٔ عکسی متعلق به نگارنده.

خلوت گزیده اند ، صحیح نیست. این حکایت را چنان باید شرح داد که شیخ عراقی (م. ۶۸۸ق - ۱۲۸۸م) پنجاه و شش سال و سید امیر حسینی (م. ۷۱۸ق - ۱۳۱۷م) هشتاد و شش سال و اوحدی مراغه ای (م. ۷۳۸ق - ۱۳۳۷م) صدو شش سال پس از رحلت شهاب الدین سهروردی درگذشته اند، و نیز به همان ترتیب شیخ پنجاه و سه سال و سید امیر حسینی هشتاد و سه سال و اوحدی مراغه ای صد و سه سال پس ازفوت اوحد الدین کرمانی از جهان رفته اند و نیز امیر حسینی سی سال و اوحدی پنجاه سال پس از مرگ عراقی از جهان رخت بربسته اند.پس محال بوده است که شیخ عراقی و سید حسینی و اوحدی از مریدان شهاب الدین سهروردی بوده باشند و نیز هر سه در خانقاه اوحد الدین کرمانی در کرمان زیسته باشند و یکدیگر را دیده باشند. وانگهی که شیخ در همدان و مولتان و قونیه و مصر و دمشق می زیسته است و امیر حسینی در هرات زندگی می کرده و اوحدی در اصفهان و آذر بایجان بسر می برده. گمان نمی رود که هرگز به یکدیگر رسیده باشند.[1]

دیگر اینکه شیخ لمعات را درکرمان و در خانقاه شیخ اوحد الدین کرمانی نگاشته ، در رد این امر دلایل قوی داریم. اولاً ، شیخ اوحد الدین کرمانی خانقاهی نداشته است که عراقی و دیگران در آنجا اقامت داشته باشند و به کار تألیف و تصنیف بپردازند. ثانیاً ، عراقی رسالهٔ لمعات را بدون شک در قونیه و در خدمت شیخ صدر الدین قونیوی نوشته است.

اما برای دیدار و ملاقات شیخ و اوحد الدین کرمانی یک زمینه هست و آن اینست که شیخ اوحد الدین کرمانی چنانکه در شرح حال مختصر او متذکر شدیم از سال ۶۳۲ تا ۶۳۵ ق / ۱۲۳۴ تا ۱۲۳۷م سال وفات خود - در بغداد اقامت داشته و به ارشاد و هدایت طالبان طریقت مشغول بوده است و از سوی دیگر، چنانکه در " ورود در تصوف" توضیح داده شد که به گفتهٔ دولتشاه عراقی چهار سال در خدمت بهاء الدین زکریای مولتانی بسر برده و در فراق وطن و اشتیاق مسکن قدیم اشعار پرسوز گفته بهاء الدین زکریا به بهانه زیارت شیخ شهاب الدین سهروردی او را به بغداد فرستاده و شهاب الدین در آن روزگار به حق پیوسته بود و اوحد الدین کرمانی در آن اوان به بغداد رسیده بود. ممکن است عراقی - اگر واقعاً در آن ایام به بغداد آمده بود. اوحد الدین کرمانی را دیدارکرده باشد والا درکرمان پیوستگی هر دو شیخ امکان پذیر نیست.

در باب رابطه شیخ عراقی با رکن الدین سجاسی ، در ریاض العارفین نوشته است:" گفته اند که او و شمس الدین تبریزی در چله خانه رکن الدین سجاسی اربعین بسر می آوردند"[2]. این روایتی است که غیر از ریاض العارفین در مآخذ معتبر دیگر عراقی نیامده و تذکرهٔ ریاض العارفین بعد از شش قرن از زمان عراقی تألیف شده است. البته در اشتراک مجاهدت و ریاضت عراقی و شمس الدین تبریزی در خدمت باباکمال جندی در مآخذ قدیم ذکر شده است. نگارنده گمان می کند که چون شمس الدین

---

۱ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی : ۱۶ - ۱۷.

۲ - ریاض العارفین : ۱۶۳.

تبریزی با باباکمال جندی و رکن الدین سجاسی ارتباط معنوی داشته است، صاحب ریاض العارفین به جای باباکمال جندی به تحریف اسم رکن الدین سجاسی را ضبط کرده است، و همانطورکه عراقی و شمس تبریزی از مریدان باباکمال جندی دانسته شده‌اند، در زمرهٔ مریدان رکن الدین سجاسی نیز به شمار رفته اند. اگرچه نفیسی و دکتر صفا هم نوشته اند که ممکن است عراقی " در آغاز زندگی پیش از رفتن به هند"[۱] و یا " در فاصله میان سالهای ۶۲۷ و ۶۴۱ق / ۱۲۲۹ - ۱۲۴۳م)"[۲] در سلسلهٔ مریدان رکن الدین سجاسی جای گرفته باشد، ولی اگر از نظر تاریخی دقت کنیم ، رکن الدین سجاسی تا سال ۶۰۶ق - ۱۲۰۹ م در قید حیات بوده و از این تاریخ به بعد معلوم نیست چه مقدار زیسته است. حال آنکه شیخ عراقی در سال ۶۱۰ق - ۱۲۱۳م تولد یافته است. بنابر این، ارتباط این دو ظاهراً بعید می‌نماید.

اکنون اگر به لحاظ ارتباط فکری به بزرگان نامبرده نگاهی بیندازیم، هر چند شیخ به طور قطع بایک واسطه به شیخ شهاب الدین سر سلسله سهروردیه می پیوندد ولی از نظر رابطهٔ معنوی و فکری به شیخ اوحد الدین کرمانی نزدیک تراست که شیخ و اوحد الدین کرمانی به مقتضای " المجاز قنطرة الحقیقه" عشق زیبا چهرگان و ماه رویان را اصل مسلک خود قرار داده بودند و آن را وسیلهٔ نیل به جمال و کمال مطلق می شمردند، چنانکه در اشتراک عقیده و شباهت عرفانی هر دو شیخ در مسئله جمال پرستی و شاهد بازی دو حکایت کوتاه به مناسبت موضوع مذکور می گردد:

صاحب مقدمهٔ دیوان در احوال شیخ می نویسد که چون در اواخر حیات ، عراقی در دمشق رسید، ملک الامراء دمشق پسری صاحب جمال داشت. شیخ عراقی چون بروی نظر کرد، شیفتهٔ او شد و پیش همگنان سر در قدم او نهاد، پسر چون چنان دید، در قدم شیخ عراقی افتاد ومعتقد وی گشت[۳].

همچنان حمد الله مستوفی در احوال شیخ اوحد الدین کرمانی ضبط نموده است که چون شیخ اوحد الدین سماع می کرد، پیراهن امردان چاک کرده، سینه خود به سینهٔ ایشان باز می نهاد و در ایام اخیر وقتیکه به بغداد رسید، خلیفه پسری خوبرو داشت و دربارهٔ اوحد الدین کرمانی شنیده بود که او کافر و مبتدع است، گفت اگر در مجلس ما چنین حرکتی کرد، او کشته خواهد شد. چون محفل سماع آغاز گردید، شیخ به کرامت دریافت و رباعی سرود:

سهل است مرا بر سر خنجر بودن — در پای مراد دوست بی سر بودن
تو آمده ای که کافری را بکشی — غازی چه توئی رواست کافر بودن

---

۱ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی : ۲۲.
۲ - صفاتاریخ ادبیات ج ۳ ، ۱ : ۵۷۳.
۳ - کلیات عراقی مقدمه : ۶۴ - عشاقنامه سوانح عمری : ۲۵ و ترجمهٔ آربری به انگلیسی : ۲۱ - ۲۲ - میخانه : ۴۷.

پسر خلیفه چون بشنید، سر برپای شیخ نهاد و مرید گشت ۱.

این چنین حکایات بسیار درباره عشق بازی شیخ و شیخ اوحد الدین کرمانی در کتاب‌ها مذکور است و خود آثار و اشعار آنها نیز گواه و دال بر این مطلب است، که آنها جمال حقیقت و کمال معنی را در صورت می نگریستند. به عقیدهٔ آنان حقیقت را بیرون از مظاهر و معنی جز در کسوت صورت نتوان دید، پس عشق آنها بر جمال حسی عین عشق به حق است و جمال پرستی از خدا پرستی جدا نیست.

عمر بن فارض مصری ۲

شیخ شرف الدین ابو حفص ابو القاسم عمر بن ابی الحسن علی معروف به ابن فارض، حموی الاصل و مصری المولد بوده است.۳ از مطالعهٔ کتاب لمعات بر می آید که شیخ از شخصیت معنوی ابن فارض تأثیربرگرفته و ابن فارض به روایت طرایق الحقایق "خرقه از شهاب الدین عمر سهروردی داشته" ۴. بنابر این در همین مبحث شمه ای از احوال و تأثیر او در عراقی مذکور می افتد.

ابن فارض مقتدای اهل تصوف و شیخ موحد و عارف بزرگ زمان خویش است. پدر وی از قبیلهٔ بنی سعد اهل اندلس بود، در مصر نشو و نما یافت و از اکابر علماء مصر به شمار می‌رفت ۵. ابن فارض در سنهٔ ۵۷۶ق - ۱۱۸۰م در قاهره به دنیا آمد ۶. اوّل نزد پدرش تحصیل علوم کرد، چون پدر فوت کرد، به روش صوفیه و عرفا به سیر و سیاحت پرداخت و تربیت طریقت از سلطان حسین اخلاطی مصری یافته و در راه ارادت او شتافته ۷، و همانطور که ذکر شد خرقه از دست شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی پوشیده بود.

از آثار وی دیوانیست مشتمل بر معارف روحانی و حقایق ایمانی و لطایف معنوی که یکی از قصاید آن قصیدهٔ وحیده خمریه میمیه است و دیگری قصیده تائیه که قریب به هفتصد و پنجاه بیت می

---

۱ -تاریخ گزیده لندن ۱ : ۷۸۸ - نفحات الانس : ۵۹۰ - طرایق الحقایق ۲ : ۶۲۹ - مجمع الفصحا ۱ : ۲۳۷.

۲ - برای شرح حال ابن فارض مصری رك :

وفیات الاعیان ۱ : ۴۸۳ - ۴۸۴ - نفحات الانس : ۵۳۹ - ۵۴۵ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۹۴ - ۹۶ - مجالس المومنین ۲ : ۵۶ - ۵۷ - سفینة الاولیا: ۱۷۸ - ۱۷۹ - ریاض العارفین : ۳۷۱ -۳۷۳ - طرایق الحقایق ۲ : ۶۴۶ - ۶۴۷ - خزینة الاصفیا۲ : ۲۶۴ - ۲۶۵ -تاریخ ادبیات (انگلیسی) براون ۲ : ۵۰۱ - ۵۰۵.

۳ - وفیات الاعیان ۱ : ۴۸۳ - طرایق الحقایق ۲ : ۶۴۶.

۴ - طرایق الحقایق ۲ : ۶۴۷.

۵ - نفحات الانس : ۵۳۹.

۶ - وفیات الاعیان ۱ : ۴۸۴ - طرایق الحقایق ۲ : ۶۴۶ - ۶۴۷.

۷ - ریاض العارفین: ۳۷۱.

شود. ابن فارض فرمود، چون قصیده تائیه گفته شد حضرت پیغمبر(ص) را به خواب دید و نیز روایت کرده اند که وی این قصیده را بر قاعدهٔ شعرا نگفته بود بلکه گاهی وی را جذبه ای می رسید و روزی چند از حواس خود غایب می شد، چون به خود حاضر می گشت چند بیت از قصیده را املا می کرد از فتوحی که در آن غیبت رخ داده بود و تمام قصیده به همین روش منظوم گردید[۱]. بسیاری از علما و عرفا وی را تمجید کرده و برخی از جهلا به وی نسبت الحاد داده و به قول بعضی به واسطهٔ قصیدهٔ تائیه او را به الحاد نسبت داده اند[۲]. همچنان بسیاری از صوفیه و عرفا بر آن شروح نوشته اند بلکه بیشتر در تفسیر آن عاجز مانده اند. اوّلین شارح قصیده تائیه شیخ سعید الدین فرغانی است که اوّل برآن شرح فارسی و سپس شرح عربی نوشت[۳] و نیز گویند که شیخ محی الدین ابن عربی - شیخ اکبر و خاتم الاولیاء - از ابن فارض اجازت خواست تا قصیدهٔ تائیه او را شرح کند، اما وی گفت فتوحات مکیه شرح آن است[۴]. حتی شیخ شهاب الدین عمر سهروردی که از مشایخ و پیران ابن فارض بود از قصیدهٔ ابن فارض اکتساب فیض می کرد و برکت می گرفت[۵]. بالاخره در سالی که شیخ شهاب الدین سهروردی از این جهان پر ملال ارتحال فرموده ابن فارض نیز در همان سال یعنی ۶۳۲ق - ۱۲۳۴م بدرود حیات گفت.

عراقی اگرچه در هنگام رحلت ابن فارض بیست و دو ساله بوده است اما ملاقات هر دو عارف ناممکن می نماید. چون عراقی در آن زمان بیشتردر نواحی ایران و شبه قاره می زیست و ابن فارض در مصر زندگی می کرد. لیکن پیداست که ابن فارض تا چه حد در عراقی نفوذ داشته که عراقی در آغاز لمعات در وسط حمد و صلوه ، اسمی از " عمر بن الفارض" برده و بیتی از آن نقل کرده است:

انی و ان کنت ابن آدم صورة
فلی فیه معنی شاهد بابوتی[۶]

و بعد در شرح این بیت قطعه ای نغز سروده که آغازش چنانست:

---

۱ - نفحات الانس : ۵۴۲.
۲ - طرایق الحقایق ۲ : ۶۴۷ - ریاض العارفین : ۳۷۲.
۳ - نفحات الانس : ۵۴۲ - نامهٔ مینوی : ۴۹۵.
۴ - ارزش میراث صوفیه : ۱۳۸.
۵ - نفحات الانس : ۵۴۳.
۶ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۷۵ " و انی کنت " ثبت است ولی به تصحیح از ضوء اللمعات (چاپ در چهارده رساله صاین الدین ترکه) : ۱۲ " انی وان کنت" نگاشته شده است.

گفتا،به صورت ارچه زاولاد آدمم
از روی مرتبت به همه حال برترم[۱]

علاوه بر آن اگر در اشعار و آثار ابن فارض و شیخ عراقی دقت بیشتری بشود، نشانه های تاثر و تأثیر زیادی به دست می آید، مگر به عنوان تیمن و تبرک به یک بیت دیگر اکتفا می شود که هم در دیوان ابن الفارض موجود است وهم در لمعات عراقی به چشم می خورد:

فکل ملیح،حسنه،من جمالها
معار له بل حسن کل ملیحة[۲]

و نیز در نفحات الانس در ترجمهٔ حال شیخ مؤید الدین جندی نوشته است که " وی را برطریق ابن الفارض رحمة الله در بیان حقایق و معارف اشعار عربی لطیف است" که دو بیت از آنها را عراقی در لمعات نقل کرده است[۳]. به این طریق به طور غیر مستقیم عراقی باز تحت تأثیر ابن الفارض قرار می گیرد.

گذشته از این نفوذ و تأثیر مذکور، ابن فارض هم مراحل تصوف و عرفان را به راه عشق و محبت می پیماید و چون جنبهٔ عشق و محبت در قصاید و کلام این عارف غالب بوده در دوره های بعد او را به لقب " سلطان العاشقین " یاد کرده اند[۴]. از سوی دیگر، دربارهٔ عراقی، از نظر جذبهٔ عشق و حب الهی در فصل افکار و عقاید وی بحث مفصلی رفته است. شیخ اصلاً عارف عاشق مسلکی بوده و به خصوص خمریات وی ابن فارض را به یاد می آورد.

و نیز ناگفته نگذاریم، شیخ مشرف الدین، مصلح الدین سعدی شیرازی(م. ۶۹۱ یا ۶۹۴ق - ۱۲۹۲ یا ۱۲۹۵م) هم مقارن با زمان شیخ می زیسته و از مریدان شیخ شهاب الدین عمر سهروردی

---

۱ - کلیات عراقی، لمعات : ۳۷۵ - این بیت عراقی با حدیث نبوی: " انا سید ولد آدم ولا فخر " یعنی من مهمتر فرزندان آدمم و بدان نمی نازم، قابل تطبیق است - چهار مقاله : ۶ و نیز مخفی نماند تمام این قطعه عراقی، در دیوان قصاید بدر چاچ (م. ۷۴۵ق - ۱۳۴۴م) شاعر پارسیگوی که در هند زندگی می کرد، از آن او نقل شده که آغازش به این طریق ثبت افتاده است:

گفتم بصورت ارچه ز اولاد آدمم
از روی مرتبه زهمه حال برترم

(قصاید بدر چاچ : ۴۳) لیکن چون بدرالدین چاچی بعد از زمان شیخ عراقی می زیسته، بنابر این بدون تردید قطعه از عراقی است نه از بدرالدین چاچی.

۲ - دیوان ابن الفارض : ۷۰ - کلیات عراقی، لمعات : ۳۸۴.

۳ - نفحات الانس : ۵۵۹ - کلیات عراقی، لمعات : ۳۸۰.

۴ - زهد و تصوف در اسلام : ۵۶ - ۵۷.

بوده، و مثل عراقی درویش جهانگرد بوده و بلکه بیشتر از عراقی به سیر و سیاحت پرداخته است، گلستان و بوستان او گواه این دعویست. لیکن از ملاقات سعدی و عراقی سندی در دست نیست. البته سعدی نیز مثل عراقی ذوق شاهد پرستی داشت. علاوه بر آن هر دو بزرگوار از کسانی هستند که غزل را غزل کرده اند و از نظر غزل گوئی، سعدی و عراقی، قابل مقایسه هستند.

۲ ـ عراقی و سهروردیان مولتان [۱]

شیخ شهاب الدین عمر سهروردی خلفای زیادی را به شبه قاره فرستاده و "گویند که شیخ در بعضی رسایل خود نوشته است خلفائی فی الهند کثیره"[۲]. و آنها عبارتند از:
سلطان سخی سرور(م.۵۷۷ق-۱۱۸۱م)[۳]،شیخ نورالدین مبارک غزنوی[۴](م.۶۳۲ق-۱۲۳۴م)

۱ - مولتان دارای تاریخ بسیار قدیم و دامنه داری است. گویند اول شهری که در شبه قاره پاکستان و هند بنا شده همین است که در پاکستان امروزی واقع است، شهری است دلگشا و مضافات بسیار دارد. بسا اولیاء از آن سر زمین برخاسته اند چون شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی که از وجود شریفش طریقهٔ سهروردیه در هند شهرت گرفت. میخانه : ۲۹ - حاشیهٔ گلچین معانی : ۱).
مثل اینکه شیخ بهاء الدین زکریا به مولتان عشق می ورزید که فرمود:

مولتان ما به جنت علی برابر است
آهسته پا بنه که ملک سجده می‌کند
(تذکرهٔ بهاء الدین زکریا:۹).

عراقی نیز قطعه ای با مطلع زیر دربارهٔ مولتان سروده است:

گرچه بیماری ای نسیم سحر
خبر من به مولتان برسان
(کلیات عراقی : ۱۰۵ - ۱۰۶).

۲ - اخبار الاخیار : ۳۶ ، و نیز برای اطلاع بیشتر در این مورد، مقاله نگارنده به عنوان "خدمات خلفای شیخ سهروردی در شبه قاره پاکستان و هند" ملاحظه شود که در مجله معارف اسلامی از انتشارات سازمان اوقاف تهران در دو شماره پیاپی تابستان و پائیز ۱۳۵۳ شمسی چاپ می شود.
۳ - آب کوثر : ۸۲ - ۸۵ اسمش سید احمد و معروف به سلطان سخی سرور و لک داتا بود . بعد از سید علی هجویری معروف به داتا گنج بخش لاهوری در نواحی پنجاب (پاکستان) شخصیت بزرگی بوده است. در قریه ای مضافات مولتان به دنیاآمد و در بغداد از شیخ عبد القادر جیلانی و شیخ شهاب الدین عمر سهروردی کسب فیض نموده.
۴ - سید نور الدین مبارک غزنوی خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی است،مقتدا و شیخ الاسلام دهلی بود - تاریخ فیروز شاهی:۹۵ - اخبار الاخیار : ۲۸ - ۲۹ - نزهة الخواطر ۱ : ۲۰۱ - ۲۰۲ - آب کوثر : ۱۲۹ - ۱۳۰.

شیخ جلال الدین تبریزی (م. ۶۴۲ق - ۱۲۴۴م)۱، قاضی حمید الدین محمد بن عطاناگوری (م. ۶۴۳ق - ۱۲۴۵م) ۲، سید شهاب الدین پیر جگجوت ۳، شاه ترکمان بیابانی۴، شیخ ضیاء الدین رومی۵، شیخ نوح بکهری۶، مولانا مجد الدین حاجی ۷، شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی و شیخ شرف الدین عراقی (م. ۶۸۷ق - ۱۲۸۷م)۸، ولی از این جمله شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی اهمیت خاصی داشته است. وی سلسله سهروردیان مولتان را تأسیس کرد و مولتان مرکز سهروردیه در شبه قاره شد و طریقه سهروردیه در آنجا رواج بسیار یافت. شیخ و سید امیر حسینی هروی از تربیت یافتگان همین خانواده اند. بعد از شیخ بهاء الدین زکریا، پسرش شیخ صدر الدین عارف، و بعد از او پسرش شیخ رکن الدین ابو الفتح ریاست سهروردیان مولتان را بر عهده داشتند. ارادت و عقیدت شیخ به آنها از آثار و اشعار او هویداست.

مصادف با همان زمان که شیخ بهاء الدین زکریا در شبه قاره مشغول تربیت مریدان و تبلیغ

---

۱ - به روایت فواید الفواد : ۳۰۳ شیخ جلال الدین تبریزی اوّل مرید شیخ ابو سعید تبریزی بوده، لیکن پس از وفات او به خدمت شیخ شهاب الدین سهروردی رفت و دین اسلام و سلسلهٔ طریقت سهروردیه در بنگال (بنگله‌دش امروزی) به کوشش او نشر و اشاعت یافت - اخبار الاخیار : ۴۳ - ۴۵)- آب کوثر : ۲۹۷ - ۳۰۳.

۲ - اخبار الاخیار : ۳۶ - ۴۳ - سفینة الاولیا: ۱۱۳ - ۱۱۴ - آب کوثر : ۱۲۳ و ۲۱۵. قاضی حمید الدین ناگوری از مشایخ متقدمین هندوستان است، نام او محمد بن عطاست، مرید و خلیفهٔ شهاب الدین سهروردی و از مصاحبان خواجه قطب الدین بختیار کاکی چشتی است. او را تصانیف بسیار است به زبان عشق و ولوله. یکی دیگر شیخ حمید الدین صوفی ناگوری(م. ۶۷۳ق - ۱۲۷۴م) است که لقب او سلطان التارکین ،کنیت او ابو احمد و از اعاظم خلفای خواجه معین الدین چشتی اجمیری است. او را با شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی در باب فقر و غنا مراسلات و مکاتبات بسیار است - اخبار الاخیار : ۲۹ - ۳۶ - سفینة الاولیاء : ۹۴.

سه دیگر شیخ حمید الدین حاکم قریشی الهنکاری (م. ۷۳۷ق - ۱۳۳۶م) بوده است که شرح حالش و احتمال ارتباط او با شیخ عراقی در همین قسمت مذکور می افتد.

۳ - سید شهاب الدین پیر جگجوت بن محمد کاشغری مرید شیخ شهاب الدین سهروردی بود. صوفی معروف هند شیخ شرف الدین یحیی منیری (م. ۷۷۲ ق - ۱۳۷۱م) صاحب مکتوبات نواده دختری او بوده است - آب کوثر : ۲۵۷ و ۴۳۶ - نزهة الخواطر ۱ : ۱۶۸.

۴ - شاه ترکمان بیابانی از مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی است - اخبار الاخیار: ۴۷ - ۴۸ - آب کوثر: ۲۵۷.

۵ - شیخ ضیاء الدین رومی از مشایخ کبار و خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی است، سلطان قطب الدین مبارک شاه خلجی (۷۱۶ - ۷۲۰ق /۱۳۱۶ - ۱۳۱۹م) مرید و خلیفه او بود - اخبار الاخیار : ۷۲.

۶ - شیخ نوح بکهری مرید شیخ شهاب الدین سهروردی و قبل از شیخ زکریای مولتانی در نواحی سند مشغول تبلیغ و اشاعت دین اسلام بود - آب کوثر : ۲۹۳.

۷ - مولانا مجد الدین حاجی مرید شیخ شهاب الدین سهروردی‌است،دوازده حج گزارد وآخربه دهلی‌آمد، سلطان شمس الدین التتمش(۶۰۷ - ۶۳۳ق/۱۲۱۰-۱۲۳۵م)او را صدر ولایت خویش ساخت - اخبارالاخیار: ۴۹.

۸ - در نزهة الخواطر ۱ : ۱۶۴ نوشته است که مولانا شرف الدین عراقی سهروردی بعد از کسب فیض از شیخ شهاب الدین‌درزمسان سلاطین خلجی به دهلی قدم نهاد،سپس به حیدرآباد دکن رفت ودرآن دیارنورشمع اسلام‌رامنورساخت.

دین اسلام بود، سلسلۀ چشتیه نیزبه دست خواجه معین‌الدین چشتی اجمیری(م.۶۳۳ق - ۱۲۳۵م) ۱ تأسیس شد او کسانی مثل خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی (م. ۶۳۴ق - ۱۲۳۶م) ۲ و خواجه فرید الدین گنج شکر (م. ۶۶۴ق - ۱۲۶۵م) ۳ و نظام الدین اولیاء دهلوی(م. ۷۲۵ق - ۱۳۲۵م) ۴ از صوفیان، و امیر خسرو دهلوی (م. ۷۲۵ق - ۱۳۲۵م) و امیر حسن دهلوی(م. ۷۳۷ق - ۱۳۳۶م) که به شاعری نام بردار شدند، به این سلسله پیوستند. در سلسلۀ چشتیه اجمیر ملفوظات نگاری رواج داشت و از ملفوظات آنها مثل فواید السالکین و راحت القلوب و فواید الفواد بر می آید که میان خاندان سهروردیۀ مولتان و مشایخ چشتیه اجمیر روابط دوستانه ای بر قرار بوده و به خصوص خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی و خواجه فرید الدین گنج شکر از یاران نزدیک شیخ بهاء الدین زکریا بوده‌اند و به مولتان رفت و آمد داشته اند و در کتب مذکور اسم بهاء الدین زکریا مکرر یاد شده است. اما شیخ که به روایتی بیست و پنج سال در آن دیار بسر برده و به علت سرودن اشعار پرسوز و دلانگیز و داشتن روش عرفانی خاص خود، شهرت به دست آورده در ملفوظات چشتیه و در روابط او با آنها مطلبی به قید کتابت نیامده است. بازهم می بینیم که عراقی در چشتیه بدون تأثیر نمانده، دلیل آن اینست که در کتاب فواید الفواد که اخیراً در لاهور به چاپ رسیده، سه بیت عراقی سر دفتر آن قرار گرفته که نشان دهندۀ نفوذ عراقی در چشتیان هند است۵.

شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی

شیخ بهاء الدین زکریا از اکمل مریدان و اجل خلفا و زبدۀ جانشینان شیخ الشیوخ شهاب

---

۱ - خواجه معین الدین حسن سجزی چشتی سر حلقه مشایخ کبار و مؤسس سلسلۀ چشتیه در شبه قاره پاکستان و هند است. اخبار الاخیار : ۲۲ - ۲۴ - سفینة الاولیاء : ۹۳ - ۹۴ - آب کوثر : ۱۹۶ - ۲۰۹.

۲ - خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی خلیفه بزرگ خواجه معین الدین چشتی و از اکابر اولیاء و اجله اصفیا است - اخبار الاخیار : ۲۴ - ۲۶ - سفینة الاولیا: ۹۴ - ۹۶ - آب کوثر : ۲۱۳ - ۲۱۷.

۳ - بابا فرید الدین گنج شکر خلیفه خواجه قطب الدین بختیار است و از خواجه معین الدین چشتی نیز اکتساب فیض نموده بود - اخبار الاخیار : ۵۱ - ۵۴ - سفینة الاولیاء : ۹۶ - ۹۷ - آب کوثر : ۲۱۷ - ۲۲۶.

۴ - خواجه نظام الدین اولیاء محمد بن احمد بن علی بخاری بدایونی دهلوی ملقب به سلطان المشایخ خلیفۀ شیخ فرید الدین گنج شکر و مرشد امیر خسرو و امیر حسن دهلوی شاعران معروف فارسی زبان بوده است - اخبارالاخیار : ۵۴ - ۵۹ - سفینة الاولیاء : ۹۷ - ۹۸ - آب کوثر : ۲۲۸ - ۲۵۰.

۵ - سه بیت عراقی به قرار زیر است:

عشق ذوقیست همنشین حیات / بلکه چشمیست بر جبین حیات
آب در میوه خرد عشقست / بلکه آب حیات خود عشقست
لذت عشق عاشقان دانند / پاکبازان جان فشان دانند

کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۴۹.

الدین عمر سهروردی[۱]، و از اکابر اولیاء و عرفاءهند است. وی را به بهاء الحق[۲]، غوث العالمین، غوث الثقلین[۳]،قطب العالمین، بدر المشایخ و سفید باز[۴] ملقب نموده اند. کنیت وی ابو محمد و ابوالبرکات و نام پدرش وجیه الدین بن کمال الدین علی شاه قریشی است. اجداد وی از خوارزم به مولتان رفتند و اصل او از مولتان است و در علوم ظاهر و باطن و فقه و حدیث و اصول ، عالم و کامل و قطب و غوث وقت و از بی نظیران روزگار بود و بر مذهب امام ابو حنیفه کوفی اعتقاد داشت[۵].

شیخ بهاء الدین زکریا در سال ۵۶۶ق - ۱۱۷۰م در ناحیه کوت کرور به دنیا آمد[۶]. علایم بزرگی از زمان بچگی در شیخ هویدا بود. می گویند که وقتی پدرش قرآن می خواند او به احترام آن شیر نمی خورد و به آن گوش می داد و سن شیخ هفت بود که قرآن مجید را باانواع قرائت حفظ نمود[۷]. در این زمینه می توان گفت که مرشد و مرید - زکریا و عراقی - شبیه بهم‌اند عراقی نیز چون پنج ساله شد، به مدت نه ماه تمام کلام الله را حفظ کرد و به آاواز خوش و شیرین می خواند.

شیخ بهاء الدین زکریا بعد از تحصیلات ابتدائی به جستجوی علم معنوی و کسب فیض روحانی از محضر استادان بزرگ و عارفان زمانه به مسافرت پرداخت. اوّل به خراسان رفت و هفت سال آنجا ماند، بعد عازم بخارا شد و مدت هشت سال در آن دیار اکتساب فیض کرد و پنج سال در مکه معظمه و مدینه منوره بسر برد. سپس از راه بیت المقدس در بغداد به صحبت شیخ الشیوخ شهاب الدین ابو حفص سهروردی رسید[۸]. به قول مولانا عبد الرحمان جامی شیخ بهاء الدین زکریا پس از تکمیل علوم ظاهری و باطنی مدت پانزده سال به درس و افادهٔ علوم مشغول بوده و هر روز هفتاد وردازعلماء و فضلاء از محضر وی استفاده می کردند. آنگاه به سفر حج رفت و به وقت مراجعت در خدمت شیخ شهاب الدین سهروردی نایل آمده مرید وی شد[۹].

---

۱ - تذکره‌نگاران در این باره متفق القول اند. البته مخفی نماند صاحب جواهر الاسرار : ۲۷ شیخ بهاء الدین زکریا را از مریدان شیخ نجم الدین کبری دانسته ، چنانکه راجع به شیخ نجم الدین کبری می نویسد:" در مدت عمر دوازده مریدییش قبول نکرد اما همه اکابر جهان و یگانه زمان و مقتدای عالم و پیشوای ابنای آدم بودند چون شیخ مجد الدین بغدادی و شیخ سعد الدین حموی و شیخ بابا کمال جندی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ بهاء الدین زکریا..." غیر از جواهر الاسرار سند دیگری در این زمینه به دست نیامد.

۲ - اخبار الاخیار : ۴۷ - و نیز نگارنده ، در تابستان ۱۳۵۱ شمسی به هنگام زیارت مرقد مبارک شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی و پسرش شیخ صدر الدین عارف در مولتان همین لقب را روی قبر نوشته دیده است.

۳ - تذکرهٔ بهاء الدین زکریا: ۳۱۶.

۴ - تاریخ فیروز شاهی : ۵۰۸ " شیخ زکریا را سالکان و خدا طلبان سفید باز می گفتند".

۵ - سفینة الاولیا: ۱۱۴.

۶ - نزهة الخواطر ۱ : ۱۵۷.

۷ - شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا: ۲۴.

۸ - تاریخ فرشته ۲ : ۴۰۴ - نزهة الخواطر ۱ : ۱۵۷.

۹ - نفحات الانس : ۵۰۴.

دربارهٔ وضع مسافرتهای شیخ بهاء الدین زکریا و دیدار مشایخ کرام بیشتر از بابا فرید الدین گنج شکر نقل می کنند. بابا فرید می گوید: "برادرم شیخ بهاء الدین زکریا بسیار سفر کرده بود، دعاگوی یک هزار و سیصد و هشتاد از مشایخ کبار دیده بودم، اما شیخ الاسلام مخدوم العالم غوث بهاء الدین بهاء الحق بسیار مشایخ را دیده بود"[۱]. از این گفتار شیخ فرید الدین گنج شکر رشته دوستی و تعلق خاطر هر دو شیخ هم روشن می شود ، که نشان دهندهٔ روابط صوفیان سهروردیه و چشتیهٔ هند با همدیگر است. شیخ فرید الدین گنج شکر همیشه شیخ زکریا را برادر خوانده است.

دربارهٔ خرقه پوشی شیخ بهاء الدین زکریا، اکثر تذکره نویسان نوشته اند و از ملفوظات بزرگی مثل بابا فرید الدین گنج شکر و خواجه نظام الدین اولیاءنیز مستفاد می شود که شیخ زکریا فقط هفده روزدرخدمت شیخ شهاب الدین سهروردی ماند و خرقه نصیب اوگردید.به روایت فوایدالفواد[۲] و خلاصة العارفین[۳]، شیخ بهاء الدین زکریا در هفده روز آن نعمتهایافت که یاران دیگر به سالها نیافته بودند، بعضی یاران مزاج متغیر کردند و گفتند که چندین سال خدمت کردیم، ما را آن چنان نعمت نرسیده، هندوستانی آمد و در مدت اندک سهروردی رسید، ایشان را جواب داد که شما هیزم تر آوردید و در هیزم تر آتش دیر تابد، اما زکریا هیزم خشک آورده به یک نفخ آتش درگرفت. در مسئله خرقه پوشی هم باید گفت که مراد و مرید بی شباهت نیستند. شیخ بهاء الدین زکریا در هفده روز خرقه به دست آورد و شیخ در ده روز منازل عرفانی را طی کرد و خرقه از پیر طریقت خویش در گرفت.

شیخ بهاء الدین زکریا عارف زمانه بود و سینهٔ او از آتش عشق الهی می تپید نسبت به سماع هم به کلی بی اعتنا نبود ولی به هنگام عبادت و ریاضت بیشتر به تلاوت قرآن و احادیث می‌پرداخت . شیخ بهاء الدین زکریا بعد از اکتساب فیض و برکات معنوی چون از بغداد به مولتان رسید، به تبلیغ دین مبین و تصوف اسلامی مشغول شد، در مولتان وعظ می گفت و در اطراف خلفای خود را می فرستاد. به این طریق سرزمین شبه قاره هند که در آن زمان ، جمعیت بیشتر آن، معتقد به مذاهب هندو بود، به برکت انفاس و مساعی جمیله شیخ زکریا و مشایخ دیگر به نوراسلام منورگردید و اکثر هنود بعد از قبول اسلام از مریدان وی شدند[۴].

شیخ بهاء الدین که به مسلک سهروردیه منسلک بود هر چند کشف کرامت را نمی پسندید و به خلفای خود هم همین نظر را تلقین می کرد ولی بازهم صاحب کرامات و مقامات و خوارق عالیه

---

۱ - شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا: ۳۰.
۲ - فواید الفواد : ۷۱.
۳ - شرح احوال و آثار زکریا، خلاصة العارفین : ۱۷۰ - ۱۷۱.
۴ - آب کوثر : ۲۵۶ - ۲۵۷.

بود۱، و نزد طبقه حاکمه بسیار محترم و به رتبهٔ شیخ الاسلام فایز بود. با دربار شاهان روابط استوار ساخته و نزد حکام و امراء وقت رفت و آمد داشت لیکن همواره نفوذ خود را به نفع مردم به کار می‌برد. خود مرد متمولی بود اگر کسی را چیزی می داد نیکو و خوب می داد معلمانی که فرزندان او را تعلیم می دادند رفتار خوب روا می داشت و همیشه سیم و زر در دامن آنان می ریخت. نظام الدین اولیاء در فیاضی شیخ حکایت کرده است که : " وقتی والی مولتان را غله حاجت شد، از شیخ بهاءالدین رحمة الله علیه توقع کرد، شیخ فرمود یک انبار بدو دهند، ولی متعلقان را فرستاد تا غله از انبار بیرون کشند، درمیان غله سبویی پر نقره پیدا آمد، والی را خبر کردند، گفت شیخ ما را غله فرموده است این نقره نفرموده است، این را به خدمت شیخ باز باید برد. چون این معنی به خدمت شیخ باز گفتند، شیخ گفته ای فرستاد که زکریا را ازین حال معلوم بود، ترا آن غله با آن نقره بهم داده است"۲.

بالاخره شیخ الاسلام والمسلمین شیخ بهاء الدین زکریا بعد از زندگی کردن صد سال و رساندن فیوض و برکات اسلام و عرفان به گوشه و کنار شبه قاره در سال ۶۶۶ق - ۱۲۶۷م رخت از این جهان بربست۳ و در همان خانقاهی که در حیات او مرجع خواص و عوام بوده در مولتان مدفون گشت۴. شیخ زکریا علاوه بر اعقاب و احفاد خود شیخ صدرالدین عارف و رکن الدین ابو الفتح که بعد از او بر مسند ارشاد جلوه کردند، آثاری باقی گذاشت و مریدانی هم ماندند که سلسلهٔ عرفانی او را توسعه و گسترش دادند.

آثار و تصانیف شیخ زکریا

اکثر تذکره نویسان در مورد آثار شیخ بهاء الدین زکریا چیزی ننوشته اند. برخی فقط ازکتاب الاوراد اسم برده اند و بعضی گفته اند که وی را تصانیف عدیده خاصه در علم تصوف هست، ولی تا

۱ - اخبار الاخیار : ۲۶ - سفینة الاولیا: ۱۱۴.

۲ - فواید الفواد : ۳۷۸ - ۳۷۹.

۳ - دربارهٔ رحلت شیخ بهاء الدین زکریا در راحت القلوب ، عکسی مرکزی: ۷۰ - چنین نقل شده که بابا فریدالدین گنج شکر " حکایت فرمود در آنچه برادرم مولانا بهاء الدین زکریا نقل خواهد کرد، روزی پسر بزرگوار ایشان شیخ صدر الدین پیش در ایستاده بود، مردی آمد، مکتوبی بر دست شیخ صدر الدین داد، گفت این مکتوب را باز نکنی ، فرمان است که بر دست شیخ بهاء الدین زکریا بدهی تا او بخواند، شیخ صدر الدین عنوان نامه بخواند، و های های بگریست، گفت دانم که طلب دوست آمده است".

۴ - بر در ورودی مقبره شیخ چنین ثبت افتاده است" خانقاه غوث العالمین حضرت بهاء الحق والدین زکریا مولتانی رحمه الله علیه، تاریخ وفات ۷ صفر ۶۶۱ هجری المقدس". ولی به احتمال قوی این تاریخ درست نیست و بنابر تحقیق جدید ۶۶۶ق - ۱۲۶۷م سال وفات شیخ زکریا مورد قبول واقع شده است.

به حال جز الاوراد و رسالهٔ بهاء الدین زکریای مولتانی از هیچ کتاب دیگری نسخهٔ خطی به دست نرسیده است. در کتاب انوار غوثیه که تألیف یکی از سجاده نشینان خانقاه شیخ زکریا است. عبارات کتابی به اسم شروط اربعین با ترجمه به زبان اردو نقل شده و مؤلف ادعا کرده است که این کتاب از تألیفات شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی است، البته هیچ نسخه ای از کتاب نامبرده هنوز کشف نشده[۱]. در اخبار الاخیار[۲] به استناد مجمع الاخبار از وصایا الشیخ بهاء الحق والدین چند گفته پند واندرز نقل شده، ولی از نسخهٔ خطی مجمع الاخبار و وصایا الشیخ بهاء الدین هیچ اطلاعی در دست نیست، گذشته از اینها مقداری" اشعار " در تذکره ها از آن بهاء الدین زکریا ضبط شده، و نیز مجموعهٔ ملفوظات و تقریرات او به نام خلاصة العارفین به صورت نسخه های خطی متعدد به چشم می خورد.

بدین طریق آثار شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی به قرار زیر است:

۱ - کتاب الاوراد
۲ - رسالهٔ شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی
۳ - شروط اربعین فی جلوس معتکفین
۴ - وصایا الشیخ بهاء الحق والدین
۵ - اشعار بهاء الدین زکریا
۶ - خلاصة العارفین(مجموعهٔ ملفوظات و تقریرات شیخ که کسی از مریدان او به گفتار یارانش مرتب کرده).

۱ ـ کتاب الاوراد[۳]

کتاب الاوراد تنها تألیف شیخ بهاء الدین زکریا است که در کتابخانه های مختلف به صورت نسخه های خطی موجود است.قدیمی ترین نسخهٔ خطی این کتاب در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور وجود دارد که دارای دویست و نود صفحه است. کتاب الاوراد مشتمل بر صد و ده فصل است و عنوان هر فصل بالفظ " ذکر" شروع می شود مثلاً ذکر دعای صبح ، ذکر نماز تهجد ، ذکر مناجات وغیره . مقصود از بیان این عبادات و مناجات و اوراد ، تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب است. این کتاب برای سالکان طریقت مورد تقلید و عمل بوده و میان طالبان حقیقت مقبولیت فراوان داشته. چون مسلک تصوف شیخ بهاء الدین زکریا هیچگاه از شریعت دور نشده، به همین جهت اوراد وی هم سبب

۱ - شرح احوال و آثار بهاء الدین زکریا : ۹۷.
۲ - اخبار الاخیار : ۲۷.
۳ - شرح احوال و آثار بهاء الدین زکریا:۹۹.

اشتراک در مسایل شریعت و طریقت است. کتاب الاوراد در حین حیات شیخ زکریا آنقدر اهمیت پیدا کرده بودکه مشایخ معاصرودوستاننزدیک اومثل بابافریدالدین‌گنج شکرازآن استفاده می‌کردند[۱].

۲ ـ رسالهٔ بهاء الدین زکریا[۲]

نسخهٔ خطی این رساله در کتابخانهٔ شخصی مولوی شمس الدین تاجر کتب لاهور محفوظ است و آن هم ناقص و کرم خورده است. فقط سیزده صفحه از این رساله باقی مانده که دارای اهمیت زیادی است. در اوراق این رساله استناد به آیات قرآنی مانند " و نحن اقرب الیه من حبل الورید"[۳] دیده می شود و نام دو تن از مشایخ بزرگ سهروردیه از قبیل شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبد القاهر سهروردی و شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد سهروردی نیز به میان آمده است. دیگر از موارد جالب این رساله تعبیرات دقیق عرفانی از مراحل سلوک و شرایط خلوت و مراقبت است.

۳ ـ شروط اربعین فی جلوس المعتکفین[۴]

گفته شد که اصل کتاب از حوادث زمان مصون نمانده فقط اقتباساتی از آن در انوار غوثیه با متن اصلی و ترجمه آن به زبان اردو نقل گشته است. از عنوان کتاب " شروط اربعین فی جلوس المعتکفین" پیداست که این کتاب مشتمل بر چهل شرط بوده برای کسانی که می خواهند به اعتکاف بنشینند. به این ترتیب این کتاب به صورت یک آئین و دستور العمل مبسوط ریاضت و مجاهده است ولی متأسفانه اصل کتاب از بین رفته است. چنانکه اوّلین منزل درویشی این است که انسان از دنیا و مذمومات آن کناره بگیرد و خدای عزوجل را معهود ذهنی خود قرار دهد و درگوشهٔ عزلت جای گیرد، بدون آن ممکن نیست که به دنیای تصوف راه یابد. در اصطلاح شریعت و طریقت این حالت را اعتکاف گویند.

---

۱ - راحت القلوب عکسی مرکزی : ۹۵ - ۹۶ بابا فرید الدین گنج شکر فرمود که :" برادرم بهاء الدین زکریا در اوراد خود آورده است که محمد مصطفی (ص) می فرماید که در آخر روز ماه ذیحجه دو رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعت فاتحه و صد آیت از قرآن و بعد از سلام هفت باب این دعا را بخواند ، حق تعالی او را بیامرزد و هر چه در آن سال گناه کرده باشد ببخشد".

۲ - شرح احوال و آثار بهاء الدین زکریا: ۱۰۷.

۳ - قرآن (ق) ۵۰ : ۱۶.

۴ - شرح احوال و آثار بهاء الدین زکریا: ۱۰۴.

۴ ـ وصایا الشیخ بهاء الحق والدین[1]

از این وصایا آن مقدار که در اخبار الاخیار ضبط شده، به زبان عربی است و گفتار نوعی پندو اندرز است. تصور می رود که شیخ برای مریدان و پیروان خویش نگاشته بود.

۵ ـ اشعار شیخ بهاءالدین زکریا

علاوه برکتب و رسالاتی که شیخ بهاءالدین زکریا در زمینهٔ تعالیم عالیه عرفانی به صورت نثر تألیف نموده،به سرودن اشعاری که بیشتر از نوع رباعی است نیز مبادرت می ورزیده که امروز زینت بخش غالب تذکره ها وکتب عرفانی است[2].

٦ ـ خلاصة العارفین [3]

این کتاب در ذکر احوال وکرامات و مجموعهٔ تقریرات شیخ بهاءالدین زکریا است که مؤلف مجهول وگمنام آن را مرتب ساخته و به صورت خلاصه ای از زبان سه صوفی بزرگ خواجه فریدالدین گنج شکر چشتی و شیخ جلال الدین بخاری سهروردی و خواجه نظام الدین اولیاء چشتی نقل قول کرده وکتاب رابه سه قسمت تقسیم نموده است که هرسه قسمت دارای ارزش عرفانی و معنوی است.

مریدان وخلفای شیخ زکریا[4]

شیخ بهاء الدین زکریا در تصوف اسلامی دارای مقام ارجمندی بوده و نه فقط میان صوفیه و عرفای معاصر خود شخصیت برجسته ای به شمار می رفته بلکه بعد از زمان خویش نیز مورد ستایش و تمجید اولیاء واقطاب بزرگ واقع می شده است.

---

۱ - اخبار الاخیار : ۲۷ - نزهة الخواطر ۱ : ۱۵۸.

۲ - مخزن الغرائب عکسی مرکزی ۱ : ۵۶ - روز روشن : ۱۲۱ - ریاض العارفین : ۲۸۳ - تذکرهٔ شعرای پنجاب : ۹۱.

۳ - رساله خلاصة العارفین دارای نسخه های خطی متعدد در کتابخانه‌های مختلف دنیاست و اخیراً خانم شمیم ناصر زیدی در باب پنجم پایان نامه دکترای خویش به عنوان " شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا مولتانی سهروردی و تصحیح خلاصة العارفین" آن را مورد تحقیق و تحشیه قرار داده و برای استفادهٔ پژوهندگان آماده نموده است.

۴ - سیر العارفین خطی شیرانی : ۷ به بعد - شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا باب دوّم، فصل دوّم.

چنانکه سید محمدنوربخش (م. ۸۶۹ ق - ۱۴۶۴ م)در تعریف او نوشته است:"بهاءالدین زکریا الملتانی قدس سره کان رئیس الاولیاء به بلاد هندوکان عالمابه علوم الظاهره صاحب الاحوال والمقامات من المکاشفات والمشاهدات مرشدا ینشعب منه کثیر من الاولیاء له فی الارشاد و هدایة الناس من الکفر الی الایمان ومن المعصیة الی الطاعة ومن النفسانیة الی الروحانیة شان کبیر"۱. و بیشك شیخ بهاءالدین زکریا عمر خودش را به تربیت وهدایت سالکان طریقت و طالبان حقیقت صرف نموده بود و بسیاری ازکسان به وی پیوستند که معروفترین آنها عبارتند از:

شیخ عثمان مروندی معروف به لعل شهباز قلندر(م ۶۷۳ ق - ۱۲۷۴ م)که همواره در حال جذبه ومستی مستغرق بوده و طریقهٔ سهروردیه رابه طرز قلندریه در سند توسعه بخشیده و مزار او هنوز هم در آنجا مرجع خلایق است۲.

شیخ عراقی مکتب سهروردیه رادر تمام جهان اسلامی مانند ایران و عراق و مصر و شام و روم و شبه قاره شهرت داده بود.

شیخ حسن افغان (م.۶۸۹ ق - ۱۲۸۹ م)از مقبول ترین خلفای شیخ بهاءالدین زکریا است که فرقهٔ سهروردیه را درافغانستان رواج داده ۳.

سید جلال الدین بخاری معروف به میرسرخ (م. ۶۹۰ ق - ۱۲۹۰ م)مرید و خلیفهٔ شیخ بهاءالدین زکریا به عنوان اوّلین کسی معروف است که برای تبلیغ دین اسلام و طریقت سهروردیه به نواحی اچ (UCH)که شهری است در ایالت پنجاب (پاکستان)،راه یافت.

درمیان مریدان شیخ بهاء الدین زکریا، شیخ عراقی دارای اهمیتی خاص و مقامی بلند بود، زیراکه عراقی نه فقط از خلفا و مریدان گرانقدر شیخ است بلکه شرف دامادی شیخ نیز نصیب او شده بود. اکنون تشابه مراد و مرید به یکدیگر و موجباب علاقه زیاد عراقی به مرشد خویش در اینجا بررسی می شود .

شیخ بهاءالدین زکریا پس از تحصیل علوم مدتی به سمت تدریس و تعلیم مشغول بوده و به قولی "از وی هرروز هفتادتن از علما و فضلا استفاده می کردند"۴.همچنین فخرالدین عراقی نیز در اوایل جوانی برجمله علوم از معقول و منقول مسلط بوده و در شهر همدان به افادت و دیگران در خدمتش به استفادت مشغول بودند۵.دربارهٔ عشق و استغراق بهاءالدین زکریا در خلاصة العارفین منقول است که "شیخ بهاءالدین زکریا در عالم عشق و شوق مستغرق بود، هربار اورا حالتی و حیرتی

---

۱ - اخبار الاخیار : ۲۷ - نزهة الخواطر ۱ : ۱۵۸.

۲ - لعل شهباز قلندر و نیز - نزهة الخواطر ۱ : ۱۷۸ - تذکرهٔ صدر الدین عارف : ۱۹۰ - مجلهٔ هلال اسفند ۱۳۵۰ : ۳ - ۴.

۳ - اخبار الاخیار : ۷۶ - خزینة الاصفیا،۲ : ۳۴ - ۳۵ - آب کوثر : ۲۷۴ - ۲۷۶.

۴ - کلیات عراقی ، مقدمه : ۵۱ - عشاقنامه ، سوانح عمری : ۱۰ - نفحات الانس: ۵۰۴.

۵ - همان : ۴۹ - همان : ۷.

پیدا می شد،های های می گریست ..." و وقتی شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین در عالم عشق بود، فرموده چون صاحب محبت از سینه خود آه بیرون کشد جملگی دنیا و آنچه در این دنیاست ناچیز و خاکستر گرداند زیرا آتش بالاتر و سوزان تراز آتش محبت نیست،آنگاه این مصراع خواند"در سینهٔ عاشقان در دانند"[۱].از طرف دیگر شیخ عراقی اصلاً سوختهٔ عشق الهی است و تمام آثار او پر از سخنان عاشقانه وگواه این دعویست ،همچنین شیخ بهاءالدین زکریا اگرچه قبلاً هم به سماع تمایلی است اما علاقهٔ شیخ به سماع با پیوستگی و همنشینی او باشیخ عراقی بیشتر شد[۲] و وی شیخ را به خلاف رسم معمول سهروردیه،هیچ وقت از شعر گفتن و سماع کردن منع نمی فرمود.

شیخ نیز ارادت و عقیدت فراوانی به مرشد روحانی خودش داشت و باید گفت که اصلاً شیفته و فریفتهٔ پیر مولتانی و غوث صمدانی شده بود قصایدی چند در مدح وی سروده و در آنها مقامات و مراتب معنوی پیر طریقت و مرشد کامل را به نحو اتم بیان کرده است، چنانکه گوید:

شیخ شیوخ جهان ، قطب زمین و زمان — غوث همه انس و جان معتق سالک رقاب
پرسی اگر در جهان کیست امام الامام؟ — نشنوی از آسمان جز زکریا جواب[۳]

و نیز ملاحظه شود:

خاص حق، صاحب قدوس ،بهاء الاسلام
غوث دین، رحمت عالم زکریا بینند[۴]

در قصیدهٔ دیگری شیخ برای رهبر معنوی خویش نهایت عظمت و بزرگواری را ذکر کرده ، و نسبت به مراد و مرشد ، آخرین حد عجز و خاکساری را نشان داده :

شیخ ربانی بهاء الحق والدین
بوسه‌برخاک درش چون قدسیان هردم زنیم[۵]

شیخ در مرگ پیر روشن ضمیر مرثیهٔ عارفانه ای گفته و در ترکیب بندی مفصل سوز فراق و درد هجران خود از محضر قطب بلند نظر را شرح داده که از آن منظومهٔ طویل یک بیت که حاوی اسم اوست نقل می‌شود.

---

۱ - شرح احوال و آثار زکریا، خلاصة العارفین : ۱۵۷ - ۱۵۸.
۲ - آب کوثر : ۲۵۹.
۳ - کلیات عراقی : ۶۸ - ۶۹.
۴ - همان : ۷۶.
۵ - کلیات عراقی : ۸۹.

صـــاحب حـــق، بهـــای عـــالم قـــدس
زکریـــا، نـــدیم رحمـــان کـــو؟[۱]

می گویند که شیخ بهاء الدین زکریا به وقت رحلت امور خانقاه و خرابات را به عراقی سپرده بود. اما شیخ از حدود کینه بداندیشان و بد خواهان به تنگ آمده مولتان را فرا گذاشت و به سیاحت جهان اسلامی پرداخت.

اینک می پردازیم به احوال ذکر فرزند و نوهٔ شیخ بهاء الدین زکریا، و می بینیم که شیخ با آنها چه نوع روابطی داشته است.

شیخ صدر الدین عارف [۲]

شیخ صدر الدین ابو المغانم محمد عارف فرزند ارجمند شیخ بهاء الدین زکریا بود. وی بعد از پدر ریاست سهروردیان مولتان را به عهده گرفت و به ارشاد و تربیت سالکان و طالبان حقیقت اشتغال ورزید. کنیت او ابو المغانم بود و چون هر بار ختم قرآن حکیم می کرد با معانی تازه ای روبرو می شد به اسم عارف نامبردار شد[۳]. شیخ صدر الدین عارف واقعاً عارف کامل و صاحب کرامات و خوارق و سر حلقه اولیاء و مشایخ صوفیه بود. بنا به روایت بعضی سلطان فیروز محمد شاه تغلق (۷۵۲ - ۷۹۰ق / ۱۳۵۱ - ۱۳۸۸م) وی را پایهٔ شیخ الاسلامی عطا کرده بود[۴] ولی این روایتی است که به دلایل تاریخی درست درنمی آید. تأثیر تربیت و صحبت شیخ عارف باعث شده که بسیاری از ارباب کمال در سلک ارادت او منسلک گشتند و به منظور تبلیغ اسلام و هدایت مردم در

---

۱ - کلیات عراقی : ۱۱۶.
۲ - برای شرح حال شیخ صدر الدین عارف رك :
اخبار الاخیار : ۶۰ - ۶۲ - سفینة الاولیاء : ۱۱۶ - خزینة الاصفیا، ۲ : ۲۸ - ۳۲ - آئین اکبری ۳: ۱۶۹ - نزهة الخواطر ۱ : ۲۰۹ - ۲۱۰ - بزم صوفیه : ۱۰۶ - ۱۱۹ - آب کوثر : ۲۶۲ - ۲۶۳ - اولیای مولتان : ۲۹ - ۳۶ - تذکرهٔ حضرت صدر الدین عارف که به صورت کتابی مستقل دربارهٔ وی نگارش یافته است.
۳ - تذکرهٔ صدر الدین عارف : ۱۱۱ - ۱۱۲.
۴ - تذکرهٔ صدر الدین عارف : ۲۸۴ - آب کوثر : ۴۳۰ - ولی به قول خود مؤلف آب کوثر : ۲۶۳ شیخ صدر الدین در ۷۰۹ ق - ۱۳۰۹م فوت کرده و به روایت همان کتاب : ۴۲۹ در دوران حکومت فیروز شاه تغلق (۷۵۲ - ۷۹۰ق/ ۱۳۵۱ - ۱۳۸۸م) بوده است.
همچنین به روایات نزهة الخواطر ۱ : ۲۱۰ صدر الدین عارف در سال ۶۸۴ق - ۱۲۸۴م رخت از این جهان بربست و به روایت همان کتاب ۲ : ۱۱۰ فیروز شاه در سنه ۷۰۹ق - ۱۳۰۹م به دنیا آمد.
بنابر این به دلایل تاریخی صدر الدین عارف با فیروز شاه تغلق رابطه‌ای نداشته و در زمان او بر منصب شیخ الاسلامی فایز نبوده. البته در زمان سلطان دیگری ممکن است به پایهٔ شیخ الاسلامی نایل آمده باشد.

نواحی مختلف شبه قاره پراگنده شدند، معروفترین آنها عبارتند از : شیخ جمال‌الدین اچی و شیخ احمد بن محمد قندهاری و شیخ علا الدین خجندی و شیخ حسام الدین مولتانی[۱]. بنابه گفتار مؤلف اخبارالاخیار[۲] سید امیر حسینی سادات هروی نیز از مریدان اوست و در مدح او ابیاتی سروده است، مانند:

آن بلند آوازه عالم پناه سرور عصر افتخار صدرگاه

صدر دین و دولت آن مقبول حق نه فلک برخوان جودش یک طبق[۳]

منتهی شیخ صدرالدین عارف دارای شخصیت بسی محبوب بود و در سال ۶۸۶ق - ۱۲۸۶م از این جهان فانی به دار باقی شتافت.

از تصانیف شیخ اطلاعی دقیق در دست نیست، اما تذکره نگاران کتابی به نام کنوز الفواید که به ظاهر مجموعهٔ ملفوظات شیخ عارف است و یکی از مریدان او به نام شیخ ضیاء الدین جمع آوری کرده یا به وی منسوب کرده اند. در اخبار الاخیار[۴] و نزهة الخواطر[۵] اقتباساتی از آن به عنوان وصایای شیخ صدر الدین عارف نقل شده و اصل کتاب از بین رفته است. همچنین به قولی شیخ عارف رساله ای به نام تصریف جدولی برای مبتدیان نگاشته بود که در مدارس آن زمان تدریس می شد[۶] ولی حیف که اکنون اثری از آن رساله معلوم نیست. علاوه از این شیخ عارف ذوق شعری هم داشت. مولانا نور احمد خان فریدی در تذکرهٔ حضرت صدر الدین عارف[۷] یک قصیدهٔ عربی با ترجمهٔ آن به زبان اردو نقل کرده است که شیخ عارف در مدح شیخ حمید الدین حاکم (م. ۷۳۷ق - ۱۳۳۶م)، شوهر خواهر خویش - به نام سلطان بی بی المعروف به فاطمه بی‌بی گفته بود. این همان خواهر شیخ عارف است که بنا به روایت سیرالعارفین[۸] چون زن عراقی - نور بانو فوت کرد، شیخ بهاء الدین زکریا می خواست

---

۱ - نزهة الخواطر ۱ : ۲۰۹ - ۲۱۰.

۲ - اخبار الاخیار : ۶۱.

۳ - کنز الرموز خطی مرکزی :۶.

۴ - اخبار الاخیار : ۶۱ - ۶۲.

۵ - نزهة الخواطر ۱ : ۲۱۰.

۶ - تذکرهٔ صدر الدین عارف : ۲۵۶.

۷ - تذکرهٔ صدر الدین عارف : ۲۷۰.

۸ - به روایت سیر العارفین خطی پنجاب : ۱۶ " آورده اند که در آنچه شیخ فخر الدین رحمه الله به ملازمت شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا می بوده، دختر حضرت ایشان که در حباله و حواله او بود وفات نمود از دار فنا به دار البقا رحلت فرمود، بعد چندگاه حضرت سلطان المشایخ شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قدس سره خواست که دختری دیگر که کهتر از آن خواهر بود به حباله او در آورد به حضرت شیخ صدر الدین عارف مشورت فرمود که بابا صدرالدین مصلحت درین کار چیست؟ بباید گفت، شیخ صدر الدین قدس سره عرض نمودند که شیخ فخر الدین را روزی بر بساط خانقاه ایستاده دیدم که پیراهن برداشته کسب هوا می کرد، و از نسیم صبا محظوظ می گشت، کس را که این حظ نفس باشد، دختر شما در حباله او حیفست" - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۶.

که فاطمه بی بی را به حباله عراقی در آورد، لیکن شیخ صدر الدین عارف در این مورد موافقت نکرد. و بعد بنا به گفتهٔ شیخ عارف فاطمه بی بی در نکاح شیخ حمید الدین حاکم آمد. از این نباید تصور کرد که میان شیخ عارف و شیخ عراقی روابط خوبی وجود نداشته ، بلکه برعکس آنها به همدیگر ارادت وافر داشتند لیکن چون شیخ عارف عاشق پیشه ای بوده، و" مذهب عاشق زمذهبها جداست" از سوی دیگر شیخ صدر الدین در معاملات دینی به حدی سخت بود که کاملاً به اصول تصوف مشایخ سهروردیه از قبیل شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر و شیخ بها الدین زکریا عمل می نمود و پا را از حدود شرع بیرون نمی گذاشت. به این جهت می توان گفت که محتمل است شیخ صدر الدین از دادن خواهر دیگر به عراقی مخالفت کرده باشد .

شیخ عراقی، به شیخ صدر الدین عارف آنقدر عقیدت داشت که به وقت زیارت مدینه طیبه علاوه بر عشق حضرت پیغمبر(ص) محبت صدر الدین عارف نیز درنظر بوده که در مدح وی همانجا قصیده ای سروده۱ و در اشعار خود سه بیت شیخ عارف را که ظاهراً جواب مدیحه عراقی بوده ، ستوده است به این طریق:

زنده کردی شکسته را به سه بیت   کز دم عیسوی نشان دارد
حرز جان ساختم سه بیت ترا   کم زصد فتنه درامان دارد۲

علاوه برآن،زمانیکه شیخ به قونیه رسید و در خدمت شیخ صدر الدین قونیوی بسر می برد و مؤلفات شیخ محی الدین ابن عربی - فتوحات مکیه و فصوص الحکم را استماع می نمود. به گفتهٔ صاحب سیرالعارفین نسخهٔ لمعات را در قونیه تصنیف کرده است و از آنجا کتابتی متضمن کلمات و نکات به جانب حضرت سلطان العارفین شیخ صدر الدین عارف پسر بزرگ حضرت شیخ الاسلام قدس روحه نوشته است که ما را الان به صوفی صحبت افتاده است که کلماتش اینست، معلوم نیست که حضرت ایشان چه جواب نوشته اند" ۳.

به این دلایل شیخ به هرکشوری که می رفت صدرالدین عارف را فراموش نمی کرد و پیداست که باهم مکاتبه می کردند وبه احتمال قوی شیخ عارف از مشایخ شبه قاره اولین کسی بوده که تصانیف ابن عربی را مورد مطالعه قرار داده و از نظریات وی آگاهی پیدا کرده و در دیار هند آنها راانتشار داده واین همه مرهون و مدیون شیخ است که باشیخ عارف مکاتبه داشت.

---

۱ - کلیات عراقی : ۷۱ - ۷۲.
۲ - همان : ۷۲.
۳ - سیر العارفین خطی پنجاب : ۱۴ - آب کوثر: ۲۶۳.

شیخ رکن الدین عالم [1]

شیخ رکن الدین ابوالفتح عالم از مشاهیر اولیاء هند، جانشین و خلیفهٔ پدرخویش شیخ صدرالدین عارف و مرید مستقیم جدبزرگوار شیخ بهاءالدین زکریا بود که مدتی برسجادهٔ پدر وجدخودش نشسته به ارشاد طالبان حق و اشاعت تعالیم اسلام پرداخت. کنیت او ابوالفتح ولقبش فضل الله است[2]. درسال ۶۴۷ یا ۶۴۹ق - ۱۲۴۹ یا ۱۲۵۱م درشهر مولتان چشم به جهان گشود[3]، و در محضر بزرگان خود که از عارفان معروف زمان بودند مراحل تعلیم و تربیت را به پایهٔ تکمیل رسانید و شخصیت ارجمندی به شمار رفت. سلاطین خلجی -مانند علا الدین خلجی (۶۹۵ - ۷۱۵ق / ۱۲۹۵ - ۱۳۱۵م) وپسرش قطب الدین خلجی(۷۱۶ - ۷۲۰ ق/۱۳۱۶ - ۱۳۲۰م)- احترام زیادی برای او قائل بودند. همچنین سلاطین تغلق نیز روابط خوبی با وی استوار ساخته بودند.

شیخ رکن الدین عالم و سلطان المشایخ خواجه نظام الدین اولیاء چشتی هم عصر بودند و یکدیگر را محترم می شمردند وباهم صحبت و همنشینی داشتند. چون خواجه نظام الدین اولیاء در ۷۲۵ ق - ۱۳۲۵م فوت کرد، شیخ رکن الدین در دهلی بود، لذا امامت نماز جنازه به وی محول شد. حتی ارتحال اوهم در سال ۷۳۵ ق - ۱۳۳۴م روی داد[4] و در مقبره ای که سلطان غیاث الدین تغلق (م. ۷۲۵ ق - ۱۳۲۵م) برای خودش ساخته بود مدفون گشت. این مقبره در قاسم باغ مولتان واقع است.

شیخ رکن الدین عالم فرزند نداشت بنابر این سلسلهٔ فیض روحانی او به وسیلهٔ خلفا و مریدان او رواج پیداکرد. از مریدان نامدار وی شیخ حمیدالدین حاکم و شیخ وجیه الدین عثمان سیاح سنامی(م. ۷۳۸ ق - ۱۳۳۷م)[5] و سید جلال الدین حسین بن احمد بخاری معروف به مخدوم جهانیان جهانگشت (م.۷۸۵ ق - ۱۳۸۲م)[6] را می توان اسم برد و به گفتهٔ جامی سیدامیر حسینی هم

---

۱ - برای شرح حال شیخ رکن الدین ابو الفتح عالم رك:
تاریخ فیروز شاهی : ۵۰۷ - ۵۰۸ - اخبار الاخیار : ۶۲ - ۶۵ - سفینة الاولیا: ۱۱۶ - خزینة الاصفیا۲ : ۴۷ - ۵۱ - نزهة الخواطر ۲ : ۶ - ۷ - بزم صوفیه : ۲۶۱ - ۲۷۷ - آب کوثر : ۲۶۳ - ۲۶۷ - اولیای مولتان : ۳۷ - ۵۲.

۲ - سفینة الاولیاء : ۱۱۶ - نزهة الخواطر ۲ : ۶ که لقبش " فیض الله" ثبت شده است.

۳ - نزهة الخواطر ۲ : ۶ - تذکرهٔ صدر الدین عارف : ۱۳۹ - ۱۴۰ .

۴ - سفینة الاولیاء : ۱۱۶.

۵ - اخبار الاخیار : ۱۲۹ و در نزهة الخواطر ۲ : ۷۸ مرقوم است که عوارف المعارف را نزد شیخ رکن الدین خوانده بود".

۶ - اخبار الاخیار : ۱۳۹ - ۱۴۰ - سفینة الاولیاء : ۱۱۶ - ۱۱۷ - نزهة الخواطر ۲ : ۲۸ - ۳۵ - آب کوثر : ۲۷۷ - ۲۸۴ ، سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان از مشایخ نامبردار قرن هشتم هجری است، سلسله طریقت او به نام " مخدومیه" یا " جلالیه" شهرت یافته بود.

از خلفای شیخ رکن الدین عالم بوده است [۱].

دربارهٔ تصانیف شیخ رکن الدین درکتاب اخبار الاخیار [۲] اشاراتی دیده می شود، مثلاً از مجمع‌الاخباراسم برده شده و مطالبی ازآن نقل گردیده و این کتاب رابه شیخ رکن الدین نسبت داده‌اند. همینطور از فتاوی صوفیه ذکر رفته که یکی از مریدان ایشان تصنیف کرده است شاید هر دو کتاب مشتمل برملفوظات و حالات شیخ رکن الدین باشد.علاوه برآن از "بعضی رسایل "و وصایا الشیخ رکن الدین سخنانی مذکور شده است که متأسفانه امروز از هیچ کدام اطلاعی در دست نیست.

راجع به ارتباط شیخ وشیخ رکن الدین عالم جز این چیزی دردست نداریم که شیخ در اشعار خود به فرزندان شیخ زکریا خراج عقیدت داده است به این نحو:

هفت فرزند توکه اوتادند هریکی غوث هفت کشورباد...
برسرکوی هریکی گردون چون عراقی کمینه چاکر باد [۳]

امادربعضی نسخه هابه جای "هفت فرزند" هر دو فرزند" [۴] ثبت است که غالباً مراد صدرالدین عارف و رکن الدین عالم است.

علاوه بر پسر و نوهٔ شیخ بهاءالدین زکریا،بعضی دیگر از نزدیکان و خاصگان وی که شیخ عراقی در مولتان باآنها ارتباط داشته و در مدح آنان اشعار گفته است ، مانند:

شیخ عماد الدین

شیخ عمادالدین مصادف بازمان شیخ در مولتان زندگی می کرده و از اصحاب خاص شیخ بهاءالدین زکریا می بوده،از شرح حال او اطلاعی به دست نیامد،البته یکی از فرزندان شیخ صدرالدین عارف [۵] هم به اسم "شیخ عماد الدین اسماعیل" موسوم است.شاید همین عمادالدین

---

۱ - نفحات الانس : ۶۰۵.
۲ - اخبار الاخیار : ۶۲ - ۶۳.
۳ - کلیات عراقی : ۱۱۸.
۴ - دیوان عراقی ، عکسی مرکزی ، شماره ۱۰۷۳ : ۱۴۰ مندرج است:
"هر دو فرزند توکه اوتادند
هریکی غوث هفت کشور باد"
۵ - مجمل فصیحی ۲ : ۳۵۲ - تاریخ نظم و نثر ۲ : ۷۴۱ چنان ضبط شده است که شیخ صدر الدین عارف سه پسر داشته است: شمس الدین فضل الله و عماد الدین اسماعیل و رکن الدین ابو الفتح که از مشایخ معروف هند بوده‌اند و نیز برای شیخ عماد الدین اسماعیل - نزهة الخواطر ۲ : ۱۳ - ۱۴.

باشد که مورد الطاف شیخ بهاءالدین زکریا قرار می گرفت و به پیروی مرشد شیخ عراقی نیز او را دوست می داشت.چون آرزوی شیخ زکریا این بوده که خلافت وسجاده نشینی خانقاه،بعد از پسرش شیخ صدرالدین ،به نوه اش شیخ رکن الدین عالم تحویل شود و نوه دیگر شیخ عمادالدین رامراقبت و نگهداشت خانقاه سپرده تا به او دلداری داده باشد که از مرتبت برادر خود - شیخ رکن‌الدین‌عالم - ناراحت نگردد.اما هر دو برادر به همدیگر محبت داشتند وباهم به مسافرت می رفتند و شیخ عمادالدین اسماعیل برای برادر خویش - شیخ رکن الدین - احترام زیادی قایل بود[۱].و شیخ عمادالدین اسماعیل هم صاحب مرتبه و ارشاد بوده است.

درمقدمهٔ دیوان عراقی [۲] روایت شده است وبعضی دیگران [۳] نیز از همین مآخذ برداشته اند که چون شیخ همراه دسته قلندران به خانقاه شیخ بهاءالدین زکریا در مولتان رسید.شیخ بهاءالدین درآن جماعت نظرکرد،عراقی را با استعداد یافت و باشیخ عمادالدین - مقرب خاص خود - گفت:"در این جوان استعداد تام یافتم،او را اینجا می باید بود"اماشیخ عراقی در آن روزگار باعشق قلندر پسر به سر می برد و برای ریاضت و مجاهدت صوفیانه در مولتان آماده نبود.چنانکه باقلندران از آنجا حرکت کرد و طرف دهلی و سومنات رفت.بعد از گردش نواحی مختلف هندوستان عراقی دوباره به سوی مولتان کشیده شد.شیخ بهاءالدین زکریا، عراقی را بامهر فراوان پذیرفت وبرای تبدیل عشق صوری به عشق حقیقی او رادر خلوت جای داد.عراقی که سوختهٔ عشق الهی بود در خلوت بسرودن غزل پرداخت.روزی شیخ عمادالدین به طرف خرابات گذر کرد، دید که غزل عراقی را باچنگ و چغانه می گفتند، شیخ عمادالدین به زکریا گزارش داد که حال برین منوال است.شیخ چون مقطع غزل را بشنیدهمانوقت عراقی را از خلوت بیرون آورد ودیگر در خلوت نگذاشت.

شیخ نیز به شیخ عمادالدین عقیدت داشته و برایش قطعه ای سروده است. در کلیات عراقی طبع لکهنو عنوان قطعه صریحاً -" فی تهنیت عمادالدین گوید" نوشته شده است.آغاز قطعه به این طرز می شود:

راحت دوستـــان ،عمـــادالدیـــن
چـــونکه امـــروز بـــهترك هســـتی[۴]

---

۱ - اخبار الاخیار : ۶۴ - ۶۵ زمانیکه شیخ رکن الدین ابو الفتح و شیخ عماد الدین اسماعیل به دهلی سفر کردند و در مجلس شیخ نظام الدین اولیاء شرکت جستند" چون صحبت گرم شد شیخ عماد الدین اسماعیل برادر شیخ رکن الدین عرض کرد که اجتماع بزرگواران غنیمت است بهتر از آن نیست که از انفاس شریف ایشان نفعی برده شود." پیداست که شیخ عماد الدین اسماعیل برادر خویش را محترم می شمرد.

۲ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۰ - ۵۲ و دیباچه : ۱۸ - عشاقنامه ، سوانح عمری : ۸ - ۱۱.

۳ - میخانه : ۳۱ - ۳۳ - تذکرهٔ بهاء الدین زکریا: ۱۶۰ - ۱۶۲ - اسلامک کلچر(انگلیسی) ۳۳، ۱ : ۵۷.

۴ - کلیات عراقی: ۳۱ - کلیات عراقی چاپ چهارم نفیسی : ۱۰۷ - اما در تذکرهٔ عرفات العاشقین خطی ملک ، در عرفه شیخ عراقی به جای عماد الدین " جمال الدین "کتابت شده است.

شیخ حمیدالدین

از مطالعهٔ کتب تواریخ وسیرچنین برمی‌آیدکه درعصرشیخ مشایخی چندبه نام حمیدالدین[۱] بوده اند،ولی ما باهمه آنها کاری نداریم.مقصود ما آن شیخ حمیدالدین است که عراقی با او روابط داشته است. برای تشخیص این امرکه مصاحب و معاشر شیخ عراقی کدام حمیدالدین بوده،در این باره مآخذ مهمی از شیخ است که وی دو قصیده[۲] درمدح و ستایش شیخ حمیدالدین سروده و حال درد مهجوری و فراق از او رابیان نموده است.از مطالب قصاید چنان معلوم می شود که مدتی شیخ و شیخ حمید الدین در مولتان باهم بسر برده‌اند :

غم هجران توای دوست،چنان کرد مرا — که ببینی نشناسی که منم یادگری...؟
دوستان منتظرمقدم میمون تواند — بیش ازین خودنشکیبندبیا زودتری
گرعزیمت کنی‌ای دوست،به سوی مولتان — چه مبارك بودآن عزم وچه نیکو سفری[۳]

بعضی از مشایخ به نام حمیدالدین در حواشی همین فصل و ذیل شمارهٔ هفتاد و هشت معرفی شده‌اند که همه آنها در شبه قاره زندگی می کردند. یکی از آنها قاضی حمید الدین محمد بن عطا ناگوری(م. ۶۴۳ق - ۱۲۴۵م) اگرچه متعلق به سلسلهٔ سهروردی است ولی به قرائن نمی توانسته که در مولتان باعراقی معاشرت داشته باشد.

دیگر شیخ حمید الدین صوفی سوالی سعیدی ناگوری (م. ۶۷۳ق - ۱۲۷۴م)[۴] ملقب به سلطان التارکین ، دارای کنیت ابو احمد ، از مریدان و خلفای خواجه معین الدین چشتی اجمیری است و باشیخ بهاء الدین زکریای مولتانی هم مکاتبات و مراسلات داشته و مطالب عرفانی را مورد بحث قرار می داده است. این حمید الدین، یکی از نظر داشتن کنیت ابو احمد که در عنوان قصیدهٔ شیخ عراقی به نحوی" فی مدح شیخ حمید الدین احمد الواعظ"[۵] یاد شده است، و دیگر به جهت

---

۱ - یکی شیخ " حمید" نام از معاشران و شاگردان " شیخ الاسلام صدر الدین قونیوی " بوده است و ممکن است در قونیه با شیخ عراقی همدرس بوده باشد. در مسامره الاخبار : ۹۱ آمده است:" و اصحاب طریقت زمره اهل صفا و مشایخ سجاده معلاء اهل دلان بودند مثل شیخ سعید فرغانی و عراقی و حمید و دیگر شیوخ که در پرتوی صفای باطن ایشان آفتاب لمعه بودی و از اطراف جهان به آوازهٔ شیخ الاسلام صدر الدین مجتمع شده بودند" - اخبار سلاجقه روم : ۴۱۹ - کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران ۲ : ۴۴.

یکی دیگر شیخ حمید الدین بوده است که با مولانا جلال الدین مولوی دوست بوده، در مناقب العارفین ۲ : ۷۱۴ روایت شده:" حضرت ولد نقل فرمود که در دمشق پدرم را محبوب یاری بود از اولیای کامل خدا، شیخ حمید الدین نام و پدرم او را عظیم دوست می داشت".

۲ - کلیات عراقی : ۶۶ - ۶۷ و ۹۶ - ۹۷.

۳ - کلیات عراقی : ۹۷.

۴ - اخبار الاخیار : ۲۹ - سفینة الاولیاء: ۹۴ - نزهة الخواطر ۱ : ۱۴۵.

۵ - کلیات عراقی : ۶۶.

داشتن ارتباط معنوی با شیخ بهاء الدین زکریا می توان حدس زد که شاید مقصود عراقی همین حمید الدین باشد، لیکن آمدن حمید الدین ابو احمد معروف به صوفی حمید الدین ناگوری به مولتان مسلم نیست. حال آنکه در قصاید عراقی به وضوح بیان شده که شیخ حمید الدین زمانی در مولتان بوده و میان او و شیخ عراقی رشتهٔ دوستی و همدمی استوار گشته و چون او از مولتان بیرون رفته شیخ در غیبت او دلتنگ شده و قصایدی سروده است.

دیگر شیخ حمید الدین که در نزهة الخواطر [۱] نام و نسبت وی الشیخ الصالح حمید الدین ابو-حاکم بن بهاء الدین الحارثی القرشی الهنکاری" ذکر شده از نژاد ابی سفیان بن حارث قرشی و از مریدان شیخ رکن الدین ابو الفتح مولتانی است. در تذکرهٔ حضرت بهاء الدین زکریا [۲] و تذکرهٔ حضرت صدر-الدین عارف [۳]، لقب " سلطان التارکین" هم به اسم او افزوده شده است. در تذکرهٔ صدر الدین عارف قصیده ای به زبان عربی [۴] که مشتمل بر نه بیت است با ترجمه آن به زبان اردو نقل شده که شیخ صدر الدین عارف درشان "سلطان التارکین حمید الدین حاکم رحمة الله علیه" سروده بود. اگر این قصیده واقعاً از صدر الدین عارف باشد مسئله ارتباط شیخ و شیخ حمید الدین حل می شود، به این طریق که اگر قصیدهٔ شیخ صدر الدین عارف را با قصاید شیخ در مدح شیخ حمید مقایسه کنیم، در بعضی موارد با همدیگر قابل تطبیق است. مثلاً شیخ در قصاید خود شیخ حمید الدین را واعظ و عالم و عارف دانسته :

مجلس وعظ واعظ اسلام حل کند مشکلات قرآن را
اوست اوحد حمید احمد خلق کز جلالش نمودبرهان راه

از سوی دیگر شیخ صدر الدین عارف هم او را متقی و فقیه و قطب زمان گردانیده است که در باب او گفته:" شیخ حمید الدین قرشی حاکم پایه های شریعت و طریقت را مستحکم کرده است. در علوم شرعی مانند فقه و اصول مرتبه او از علمای دیگر زمان بلندتر است، حتی در دوران خودش نعمان بن ثابت - امام ابو حنیفه - است و در طریقت نیز قدوه اصفیا و قطب زمان است. بلکه او را جنید ثانی و شبلی وقت باید خواند".البته در زمینه ای که شیخ عراقی وی را" حمید الدین احمد" و شیخ صدرالدین عارف" حمید الدین حاکم "گفته است با یکدیگر توافق نداشته اند. به روایت خزینة

۱ - نزهة الخواطر ۲ : ۳۸.
۲ - تذکرهٔ بهاء الدین زکریا : ۱۷۲.
۳ - تذکره صدر الدین عارف : ۲۲۰
۴ - همان : ۲۷۰ - ۲۷۲.
۵ - کلیات عراقی : ۶۶.

الاصفیا۱ و تذکرهٔ حضرت بهاء الدین زکریا۲ شیخ حمید الدین حاکم در ۵۷۰ق - ۱۱۷۴م چشم بدین جهان گشود و اول پادشاه ایالت کیچ مکران بود، چون عشق الهی غالب آمد، سیاست و حکومت را پشت پازده زندگی درویشی اختیار کرد، در بیابان رفت، به ریاضت و عبادت پرداخت و خواجه خضر (ع) را دیدار کرد. در بغداد به خدمت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی رسید و به فرمان وی در مولتان به خانقاه شیخ بهاء الدین زکریا پیوست. شیخ حمید الدین حاکم همیشه مورد الطاف شیخ بهاء الدین زکریا بوده. روزی شیخ زکریا گلیم پاک خود-که در سفر و حضر همراه داشت - و خرقه شریف خویش از تن در آورده به شیخ حمید الدین حاکم پوشانید ولی باوجود آن همه شیخ حمیدالدین مرید و خلیفه واقعی شیخ رکن الدین ابو الفتح بود و بیعت بر دست وی کرده و تا حین حیات شیخ رکن الدین زنده بود.

به استناد تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند۳ ، تذکرهٔ حمیدیه در شرح احوال و افکار شیخ نگارش یافته و به شهادت آن کتب و رسایلی چند در نثر و نظم از او مانده است. وفاتش را به سن کهولت در سال ۷۳۷ق - ۱۳۳۶ ضبط کرده اند.

و همانطور که در مباحث گذشته مکرر اشارت رفت پس از درگذشت همسر شیخ ، برعکس خواست شیخ زکریا دختر دیگرش به سفارش شیخ عارف به حبالهٔ شیخ حمید الدین حاکم آمد۴. شاید در همین زمان شیخ عراقی و شیخ حمید الدین غیر از همبستگی دیگر به رشته دوستی پیوسته همنشینی و هم مجلسی داشته باشند. چنانکه گویند روزی شیخ حمید الدین حاکم و شیخ عراقی و سید جلال الدین بخاری در یک حجره مشغول عبادت و مجاهدت بودند که دنیا به صورت زنی صاحب جمال نانهای چرب در دست گرفته پیش آنها آمد. شیخ حمید الدین حاکم کفش بر او زد و او راطرد کرد، شیخ عراقی هم توجه مبذول نداشت، لیکن سید جلال بخاری دو نان برگرفت وگفت نه برای خودش گرفته بلکه به خاطر اولاد خویش برداشته است. همان روز شیخ حمید الدین حاکم به لقب سلطان التارکین معروف شده. به این دلایل بسر بردگی شیخ حمید الدین در مولتان و ارتباط شیخ با او امکان پذیر است و ممکن است که وی چندی از مولتان بیرون رفته و عراقی در غیبت او قصایدی سروده باشد.

برخی دیگر از مریدان و معتقدان شیخ بهاء الدین زکریا که به قول تذکره نگاران عراقی باآنها روابط دوستانه ای داشته است ، عبارتند از:

---

۱ - خزینة الاصفیا۲: ۵۱ - ۵۴.
۲ - تذکرهٔ بهاء الدین زکریا: ۱۷۲ - ۱۸۶.
۳ - تاریخ ادبیات دانشگاه پنجاب لاهور ، ۳: ۳۱۱ - ۳۱۲.
۴ - تذکرهٔ بهاء الدین زکریا: ۱۸۳ - ۱۸۴ - تذکرهٔ صدر الدین :۱۹.
۵ - همان: ۱۸۶.

سید جلال الدین بخاری [1]

سید جلال الدین بخاری که به القاب جلال سرخ و میر سرخ و منیر شاه معروف است، مرید و خلیفهٔ شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی و جد بزرگوار سید جلال الدین مخدوم جهان جهانیان جهانگشت است. او اهل بخارا بود و سلسلهٔ نسب او به امام علی بن موسی رضا(ع) می پیوندد[2].

گویند آثار ولایت در زمان بچگی از جبین او هویدا بود. در بخارا شهرت شیخ زکریای مولتانی را شنیده ، راه شبه قاره را در پیش گرفت تا به مولتان رسید. مدتی در خدمت مرشد خود بسر برد و از محضر او کسب فیض کرد. بعد به بکهر (Bukkur) منتقل شد ولی به زودی از دست رقابت اطرافیان بستوه آمده آنجا را ترک گفت و به اُچ (Uch)نقل مکان کرد. آنجا محله بخاریان را بنیاد نهاد و به تبلیغ دین مبین اسلام مشغول شد، به وسیله او اُچ به صورت مرکز اسلامی در آمد. بعد از آن سید جلال بخاری در پنجاب شهر جهنگ (Jhang) را زیر نفوذ خود قرار داد و به مساعی جمیله وی بسیاری از قبایل راجپوتها به دین اسلام گرویدند. آرنولد (Arnold) دانشمند انگلیسی دربارهٔ او گفته است:" او ولی مادر زاد و یکی از موفق ترین مبلغان اسلام بوده است"[3]. در اولین قسمت خلاصة العارفین - مجموعهٔ ملفوظات شیخ بهاء الدین زکریا از سید جلال الدین بخاری منقول شده است. سید جلال بخاری در سال ۶۹۰ق - ۱۲۹۰م رخت هستی از این جهان بر بست و دراچ مدفون گردید[4].

سید جلال الدین بخاری " به روایتی سی سال نزد مرشد ماند و شیخ نیز به قول معروف بیست و پنج سال در خدمت پیربسر برد. به احتمال اقوی زندگی کردن هر دو بزرگ در مولتان باید مطابقت داشته باشد ولی اصحاب تواریخ و سیر و تذکره ها دربارهٔ دوستی و رابطهٔ آنها چیزی ننوشته اند ، البته در تذکرهٔ شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی تألیف نور احمد خان فریدی اشاراتی دیده می شود که شیخ و سید جلال بخاری در یک زمان به خدمت مرشد بودند و باهم به عبادت و ریاضت می پرداختند :

گویند روزی مخدوم عبدالرشید - عم زاده شیخ زکریا - بابستگان و عزیزان خویش روی سوی املاک شخصی کرد، شیخ زکریا برای سهولت و کمک آنها مولانا عراقی و سید جلال بخاری را همراهشان فرستاد[5]. در جای دیگر از شیخ عثمان سیاح منقول است که روزی سلطان حمیدالدین

---

۱ - برای شرح حال سید جلال الدین بخاری رك:
اخبار الاخیار : ۶۰ - تاریخ فرشته ۲ : ۴۱۲ - خزینة الاصفیا، ۲ : ۳۵ - ۳۸ - نزهة الخواطر ۱ : ۱۴۳ - ۱۴۴ - آب کوثر : ۲۷۶ - ۲۷۷.

۲ - نزهة الخواطر ۱ : ۱۴۳.

۳ - شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین : ۷۸.

۴ - اخبار الاخیار : ۶۰.

۵ - تذکره بهاء الدین زکریا : ۱۸۶.

حاکم و شیخ و سید جلال الدین بخاری در یک حجره مشغول عبادت بودند[۱] ذکر آن رفت.
از این شواهد معلوم می شود که شیخ و سید جلال بخاری در دوران سکونت درمولتان باهم بسر برده و در رشتهٔ دوستی و همدمی منسلک بوده اند.

امیر حسینی سادات هروی [۲]

سید رکن الدین حسین بن عالم بن ابی الحسین غوری هروی مشتهر به امیر حسینی سادات از اجلهٔ عرفاء خراسان، در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری قمری می زیسته است. دولتشاه سمرقندی [۳] امیر حسینی را از مریدان شیخ شهاب الدین عمر سهروردی و از ارادتمندان شیخ اوحد-الدین کرمانی دانسته، حال آنکه به روایتی در سال ۶۷۱ ق - ۱۲۷۲م متولد گردیده است [۴]. بدین طریق گفتار بعضی که امیر حسینی مرید بی واسطه شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی (م. ۶۶۶ق - ۱۲۶۷) بوده، نیز به دلیل تاریخی درست نیست و مسلم است که امیر حسینی در خانواده سهروردیان مولتان تربیت یافته و به اقوال اصحّ مرید و خلیفه شیخ رکن الدین ابو الفتح بوده است. امیر حسینی در آثار خود در مدح شیخ بهاء الدین زکریا اشعار متعددی سروده از آن جمله:

شیخ هفت اقلیم قطب اولیاء   واصل حضرت ندیم کبریا

---

۱ - تذکره بهاء الدین زکریا : ۱۸۶.
۲ - برای شرح حال سید امیر حسینی سادات هروی رك :
نفحات الانس : ۶۰۵ - ۶۰۶ - تذکرهٔ دولت شاه : ۲۴۶ - ۲۵۰ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۱۱۵ - ۱۱۷ - سیر العارفین : ۱۶ - شرح گلشن راز : ۳۶ و مقدمهٔ کیوان سمیعی : ۷۵ - ۷۷ - سفینة الاولیا:۱۱۵-۱۱۶ - آتشکده آذر: ۱۱۹ - مخزن الغرائب عکسی مرکزی ۲ : ۹۴ - ۹۵ - ریاض العارفین :۹۴ - ۹۸ - مجمع الفصحا۴ : ۲۶ - ۲۷ - خزینة الاصفیا۲ : ۴۳ - ۴۴ و نیز خانم فروغ حکمت، پایان نامه دکترای خود را در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران به سال ۱۳۲۷ شمسی در شرح احوال و آثار این عارف بزرگ اختصاص داده که از مراجع مفید است.
علاوه بر آن کتابی مستقل به عنوان شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی اخیراً در افغانستان چاپ شده است.
۳ - تذکرهٔ دولت شاه : ۲۴۶.
۴ - از سعدی تا جامی : ۱۸۸ - اما طبق روایت مایل هروی در کتاب شرح حال و آثار امیر حسینی : ۲۴ مستفاد از گفتار خانم دکتر فروغ حکمت امیر حسینی در سال ۶۴۱ یا ۶۴۶ق۱۲۴۳ یا ۱۲۴۸ م تولد یافته است.
واین روایتی است که بعد از ماشین شدن متن به چشم نگارنده برخورده است.پس اگر امیر حسینی واقعاً در این اوان به دنیا آمده باشد، ممکن است در سن جوانی به مولتان رفته و شیخ بهاء الدین زکریا را دیدار کرده و در حلقه مریدان وی یا پسرش شیخ صدر الدین عارف آمده باشد و در این صورت شاید با شیخ عراقی هم صحبتی داشته باشد، والا قرینه دیگر در صحت مطالب مذکوره به نظر نمی رسد.

مـــفخرملت بهـــاء شـــرع ودیـــن جـانپاکش مـنبع صـدق ویـقین [۱]

ظاهراً به استناد همین نوع اشعار و قطع نظر از زمان حیات ، تذکره نگاران امیر حسـینی را مرید مستقیم شیخ بهاء الدین زکریا دانسته و به اشتباه بزرگی افتاده اند. بهر حال سید امیر حسینی در طریقت شاگرد شیخ رکن الدین عالم بود و بعد از تکمیل مراحل سلوک از مولتان به خراسان باز گشت، در هرات توطن جست و اهل هرات جمله مرید و معتقد او شدند.وی به سال ۷۱۸ق-۱۳۱۷م درهمان شهر وفات یافت و همانجا مدفون گشت.[۲]

از تصانیف امیر حسینی در اصول تصوف و عرفان نزهت الارواح ، روح الارواح، صراط مستقیم ، سی نامه ، زاد المسافرین ، کنز الرموز، سؤالات گلشن راز و دیوان اشعار را اسم برده‌اند [۳] که به صورت نسخه های خطی فراوان درکتابخانه های مختلف دنیا نگهداری می‌شوند.

دربارهٔ ملاقات شیخ و سید امیر حسینی و یا اینکه به قول دولتشاه و دیگران، عراقی و امیر حسینی و اوحدی مراغی در سلوک همدوره بوده اند زیر عنوان " عراقی و سهروردیان بغداد" بحث رفته است و این روایات را مجعول دانسته است، برای اینکه از نظر تاریخی و قرائن دیگر همدوره بودن این بزرگان صحیح به نظر نمی رسد. غیر از آن مآخذ و شواهد دیگری نداریم که ملاقـات و دیدار شیخ و امیر حسینی به اثبات برسد. بنابر این عراقی و امیر حسینی اگرچه در خانقاه سهروردیهٔ مولتان تربیت شده اندولی چون زمانشان مغایرت داشته ، یکدیگر را ندیده اند. البته به روایت تذکرهٔ بهاء الدین زکریا[۴] هر دو عارف کامل به سعادت دامادی شیخ بهاء الدین زکریا مشرف شده اند که قرین قیاس است.

ج ـ عراقی و مشایخ طریقهٔ ابن عربی

شیخ محی الدین ابو بکر محمد بن علی حاتمی طائی مالکی اندلسی معروف به ابن عربی یا ابن العربی یکی از بزرگان متصوفه و مؤسس طریقهٔ مخصوصی در تصوف و عرفان اسلامی است، شیخ ، اگرچه زمان ابن عربی را درک کرده ولی ظاهراً ملاقات هر دو شیخ اتفاق نیفتاده است. اما چون عراقی بسیار تحت تأثیر ابن عربی قرارگرفته ، لازم به نظر می رسد که شرح مختصری از احوال وی بیان شود و بعد رابطه عراقی با مشایخ دیگر طریقه او مثل شیخ صدر الدین قونیوی و دیگران مورد بررسی قرارگیرد.

---

۱ - کنزا الرموز خطی مرکزی : ۵.
۲ - نفحات الانس : ۶۰۶
۳ - همان : ۶۰۵ - ریاض السیاحه : ۴۷۴ - از سعدی تا جامی : ۱۸۸ - ۱۸۹.
۴ - تذکره بهاء الدین زکریا : ۳۱۹.

شیخ محی الدین بن عربی[۱]

مناقب و مراتب شیخ محی الدین ابن عربی خارج از حد وعد این بی بضاعت است ، ولی چون از وی صرف نظر هم نمی توان کرد، بنابر این درباره زندگانی وی ، به طور اجمالی باید نوشت.

ابن عربی فیلسوف متصوف را باالقاب " شیخ اکبر" و " ابن افلاطون " و خاتم الاولیاء خوانده اند و نسب او را به حاتم طائی رسانده اند. وی در ماه رمضان به سال ۵۶۰ق - ۱۱۶۵م، در شهر مرسیه از بلاد جنوب شرقی اندلس متولد گردید. پس از گذراندن سالهای نخستین عمر در مرسیه به اشبیلیه رفت و در آنجا دروس مقدماتی را تحصیل کرد و به سوی زهد و تصوف کشانیده شد. رفاه خانوادگی محیط مساعدی را برای وی فراهم آورد که در آن می توانست ، بنابر تمایل طبیعی ، به امور معنوی و عرفانی توجه پیدا کند. در این مرحله زندگی شیخ با دو زن از اصحاب طریقت ملاقات کرد- یکی یاسمین مرشنائی و دیگری فاطمه قرطبی این هر دو در توجیه عرفانی و روحانی وی اضافه نمودند و در سیر و سلوک او نفوذ فراوان داشتند. در اوان جوانی، ابن عربی در شهر های مختلف اندلس به مسافرت پرداخت و به هر نقطه که می رسید به دیدار مردان و زنان واصل در طریق تصوف می شتافت . در یکی از همین سفرها بود که در قرطبه باابن رشد- حکیم اندلس و قاضی قرطبه و بزرگترین شارح ارسطو ملاقات کرد.[۲]

همچنان ، ابن عربی، سفرهای بسیار در شرق و غرب قلمرو اسلام کرد. در هر شهر که وارد می‌شد، بافقها و متصوفه اختلاط و مباحثه می کرد، و با غالب علماء و عرفاء عصر مکاتبت و مجالست و مصاحبت می نمود. از جمله با امام فخر الدین رازی و ابن فارض مصری مکاتبه داشت[۳] و با شیخ شهاب الدین عمر سهروردی شیخ اوحد الدین کرمانی، شیخ عثمان رومی، شیخ سعد الدین حموی ، مولانا جلال الدین رومی و شیخ صدر الدین قونیوی صحبت و هم نشینی داشته است[۴]. سر انجام در ربیع الثانی سال ۶۳۸ق - ۱۲۴۰م یعنی پنجاه سال پیش از مرگ شیخ عراقی در دمشق درگذشت و در همانجا در صالحیه مدفون گشت. مزار او تاکنون یکی از زیارتگاه های معروف دمشق است و بعد از مدت پنجاه سال جسد مبارک شیخ نیز در همان بلده در جوار مرقد مقدس پیشوای

---

۱ - برای تفصیل شرح حال شیخ محی الدین ابن عربی رك:
مناقب ابن عربی - نفحات الانس : ۵۴۶ - ۵۵۵ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۹۶ - ۹۹ - مجالس المومنین ۲ : ۶۱ -۶۹ - سفینة الاولیاء : ۶۷ - ۶۸ - ریاض العارفین : ۲۰۷ - ۲۰۸ - خزینة الاصفیا ۱ : ۱۱۲ - ۱۱۳ - تاریخ ادبیات (انگلیسی) براون۲ : ۴۹۷ - ۵۰۱ - سه حکیم مسلمان (انگلیسی) و ترجمهٔ احمد آرام، فصل سوم - ارزش میراث صوفیه : ۱۲۵ - ۱۴۸.

۲ - سه حکیم مسلمان ترجمهٔ احمد آرام : ۱۲۴ - ارزش میراث صوفیه : ۱۳۵ .

۳ - ارزش میراث صوفیه : ۱۳۸.

۴ - رسالهٔ فریدون بن احمد سپهسالار : ۲۴ - ۲۵ - مناقب ابن عربی : ۲۵ و ۲۹ - سوانح مولوی : ۲۵.

حقیقی وی به خاک سپرده شد.

سلسلهٔ ارادت شیخ ابن عربی و نسبت خرقهٔ وی در تصوف به یک واسطه به سید محی الدین عبد القادر گیلانی متصل می شود. و نسبت دیگر وی در خرقه به خضر علیه السلام می پیوندد با واسطه و نسبت دیگر وی به خضر (ع) بی واسطه نیز می رسد۱.

شیخ ابن عربی تصنیفات بسیار در تصوف و تفسیر وحدیث و رشته های مختلف علوم نوشته است.در مناقب ابن عربی مذکور است که تصانیف شیخ بیشتر از پانصد است ۲، که معروف‌ترین آنها کتاب فتوحات مکیه و فصوص الحکم است. ابن عربی روزگار را پیوسته به نماز و ذکر و مشاهده و زیارت اولیاء و مقامات مقدسه می گذرانده و در این ضمن به مشاهداتی نایل می آمده که در آن مراتب عالم غیب بر او آشکار می شده است و اظهار آن مکاشفات را در مؤلفات خود می کرده است۳. در سخنان محی الدین مطالبی یافت می شود که ظاهر آن بحث انگیز است. از همین جهت دربارهٔ او بین علما و مشایخ مسلمین اختلاف نظر است. بعضی او را ملحد و زندیق شمرده اند و برخی دیگر قطب و ولی دانسته اند و مقام شایانی برای او قایل بوده اند.

از جمله کسانی که در مذهب ابن عربی طعن کرده اند، ابن تیمیه و ابن قیم الجوزیه از فقها و محدثین از طاعنان وی معروف اند۴ و از صوفیه و عرفا که مخالف طریقهٔ او بوده اند، شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی (م. ۷۳۶ق - ۱۲۳۵م) و امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی(م. ۱۰۳۴ق - ۱۶۲۵م) ۵ را می توان اسم برد. شمه ای از عقیدهٔ شیخ احمد سرهندی دربارهٔ وی چنین است:" ما را کلام محمد عربی در کار است نه کلام محی الدین عربی، ما را به نص

---

۱ - نفحات الانس : ۵۴۷ - سفینة الاولیاء: ۶۷ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۶۱ - مجموعهٔ سخنرانیها ، خرقهٔ هزار میخی : ۱۵۰ " محی الدین ابن العربی رساله ای به نام نسب الخرق دارد که در دمشق به سال ۶۳۳ آن را نگاشته و در آن از چهار سلسله برای خرقه خود یاد کرده و رشته آنها را به پیامبر رسانده است .

۲ - مناقب ابن عربی : ۴۵ - نفحات الانس : ۵۴۶ - سفینة الاولیاء: ۶۷.

۳ - سه حکیم مسلمان (انگلیسی) : ۹۲ و ترجمه احمد آرام : ۱۲۳.

۴ - ارزش میراث صوفیه : ۱۳۸ - ۱۳۹.

۵ - حضرت مجدد الف ثانی از بزرگان سلسلهٔ نقشبندیه هندو مؤسس فرقه جدیدی در طریقت نقشبندیه به نام "مجددیه" بوده است. در سال ۹۷۱ق - ۱۵۶۴م در " سرهند" ولادت یافت. اسمش احمد، لقب بدر الدین و کنیت ابو البرکات داشت. شجره نسب به خلیفه ثانی حضرت عمر فاروق می پیوندد. پدرش مخدوم عبد الاحد از علماء وافاضل عصر خویش بود که کتب شیخ ابن عربی و شهاب الدین عمر سهروردی مثل فصوص الحکم و عوارف المعارف را درس می داد. حضرت مجدد در آغاز امر شاگرد و مرید پدر بزرگوار بود. بعد به سلسله نقشبندیه پیوست. چندی گذشت و حضرت مجدد در مقابل توحید وجودی ابن عربی ، توحیدی شهودی را احیا نمود چنانکه در مکتوبات خودش در اکثر موارد در رد و انتقاد وحدت وجود ابن عربی، و در وصف وحدت شهود خویش نوشته است. از تصانیف متعدد حضرت مجدد مکتوبات وی معروف است. سال وفات وی ۱۰۳۴ق - ۱۶۲۴م و آرامگاه اودر سرهند است - رود کوثر : ۲۲۲ به بعد - مجله گوهر : ۲، ۲: ۱۸۶ - ۱۹۴.

کار است نه به فص، فتوحات مدنیه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است"[۱].

باوجود این همه شیخ احمد سرهندی ، به قول خواجه هاشم کشمی" شیخ محی الدین ابن العربی را بس بزرگ می دانستند و نیک یاد می کردند[۲]. همین طور شیخ علا الدوله سمنانی در حواشی فتوحات به وی ایها الصدیق و ایها الولی وایها العارف الحقانی خطاب کرده، اما در آنکه حق را وجود مطلق گفته بروی برآشفته و درمیان او و شیخ عبدالرزاق کاشانی -از پیروان ابن‌عربی- در این باب مکتوبات رد و بدل شده است که مشهور است [۳].

دسته ای از مشایخ و بزرگان از عقاید ابن عربی پیروی کرده اند و مکتب عرفانی او را گسترش داده اند، چنانکه همه شارحان نامدار ابن عربی از شاگردان مکتب او به شمار می روند ، ولی از تمام پیروان و شاگردان وی نام و مقام شیخ صدر الدین قونیوی بالاتر است و بعد شیخ عراقی که به یک واسطه به ابن عربی می پیوندد و مانند پلی واقع می شود برای شناساندن معتقدات و نظریات ابن عربی در مشرق زمین، معروف است. صاحب تذکرهٔ میخانه دربارهٔ شیخ نوشته است:" آن گوهر معدن تحقیق و آن لؤلؤ لجهٔ تصدیق عارفی فاضل و عاشقی کامل است. اکثر ارباب طریقت آن کاشف اسرار حقیقت را جوش خم میخانه عشق گفته اند و قرینهٔ حضرت شیخ محی الدین شیخ اکبر ابن عربی خوانده اند"[۴].

در مذهب عشق وحب جمال ، میان شیخ ابن عربی و شیخ یک نوع شباهتها و نزدیکی‌های یافت می شود. می گویند ابن عربی چون در سال ۵۹۸ق - ۱۲۰۲م نخستین بار برای حج و زیارت خانهٔ کعبه به مکه معظمه رسید. علاوه بر اینکه در آنجا تألیف کتاب بزرگ خود فتوحات مکیه را آغاز فرمود، بایک دختر جوان سال و صاحب جمال ایرانی نژاد - مقیم مکه ملاقات کرد و عاشق او شد، و دیوان ترجمان الاشواق را در شور و عشق این دختر سروده[۵]. در فصوص الحکم نیز ابن عربی می‌گوید: "خداوند هرگز به طور غیر مادی دیده نمی شود و تجلی او در زن از همه کاملتر است". در پر تو این گفتار ترجمهٔ ابیاتی از ترجمان الاشواق ملاحظه شود:

از آنگاه که نگاه به او افتاد،
بنده آن نگاه گشتم.
شب را در افسون عشق او به سر آوردم،
تا دامن فلک روشن گشت، در بیخودی بودم.[۶]

۱ - مکتوبات امام ربانی ج ۱ ، ۲ : ۱۰۸.
۲ - رود کوثر: ۲۲۴.
۳ - ریاض العارفین : ۲۰۷.
۴ - میخانه : ۲۷.
۵ - سه حکیم مسلمان ترجمهٔ احمد آرام : ۱۲۸ - ارزش میراث صوفیه : ۱۳۶ - ۱۳۷.
۶ - دمشق در عصر ممالیک : ۱۵۶.

از طرف دیگر ، عقیدهٔ عشق ابن عربی به صراحت تام بیان شده که می گوید :" من پیرو دین عشقم، راهی که ناقهٔ عشق برود، همان دین منست و ایمان من"۱.

و مذهب عشق و جمال پرستی شیخ که محتاج به توضیح نیست عاشقی صادق و عارفی عاشق پیشه بود. عشقش بر عقلش غالب بود. هر جا می رفت و خوبرو پسری می دید،عاشق او می‌شد.

از نظر ارتباط فکری باید گفت که شیخ کاملاً پیرو شیخ اکبر محی الدین ابن عربی است، قایل سر سخت به وحدت وجود است و تمام آثار او گواه و شاهد این دعویست.

شیخ صدر الدین قونیوی۲

شیخ صدر الدین قونیوی از بزرگان علماء تصوف و برجسته ترین شاگردان شیخ محی الدین ابن عربی است. کنیت وی ابو المعالی است و نام و نسب کامل او صدر الدین محمد بن اسحاق بن محمد بن یوسف بن علی قونیوی است۳. در الوافی بالوفیات ۴ محمد بن اسحاق بن یوسف ثبت شده که به احتمال قوی مورد تحریف قرار گرفته است. ولادت شیخ صدر الدین در حدود سال ۶۱۲ق - ۱۲۱۵م اتفاق افتاده است. پدر وی شیخ مجد الدین اسحاق از عالمان و معتقدان ابن عربی بود و در زمان خویش مقام بزرگی داشت، سلطان عز الدین کیکاوس(۶۰۷ - ۶۱۶ق/ ۱۲۱۰ - ۱۲۱۹م) او را در سال ۶۰۸ق - ۱۲۱۱م به عنوان رسالت نزد خلیفه عباسی الناصر (۵۷۵ - ۶۲۲ق / ۱۱۸۰ - ۱۲۲۵م) به بغداد فرستاد و خلیفه نیز احترام زیادی به او گذاشت و مقدم وی را گرامی شمرده۵.

بعد از وفات شیخ مجد الدین اسحاق، مادر صدر الدین قونیوی را، شیخ محی الدین بن عربی در حبالهٔ نکاح آورد و شیخ صدر الدین را تربیت می فرمود. طبق روایت مناقب ابن عربی ۶ این رشتهٔ

---

۱ - عرفاء اسلام (انگلیسی) : ۱۰۵ - الصوفیه فی الاسلام ترجمهٔ شربیه : ۱۰۲ - زهد و تصوف در اسلام : ۱۰۳ - سه حکیم مسلمان ترجمهٔ احمد آرام : ۱۵۸ - اردو دائره معارف اسلامیه ۱ : ۶۱۱.

۲ - برای شرح حال شیخ صدر الدین قونیوی رك:

الوافی بالوفیات ۲ : ۲۰۰ - مسامره الاخبار : ۹۰ - ۹۱ - نفحات الانس : ۵۵۵ - ۵۵۷ - حبیب السیر ۳ : ۱۱۶ - مجالس المومنین ۲: ۶۹ - سفینة الاولیاء : ۶۷ - ریاض العارفین : ۱۵۴ - ۱۵۵- خزینة الاصفیا ۱ : ۱۱۲ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۵۷ - ۳۶۲ - رساله زندگانی مولانا: ۱۱۸ - ۱۲۰.

۳ - ریاض العارفین : ۱۵۴.

۴ - الوافی بالوفیات ۲ : ۲۰۰ - الاوامر العلائیه : ۱۵۷ که " اسحق بن یوسف بن علی " نوشته است.

۵ - مناقب اوحد الدین مقدمهٔ فروزانفر : ۳۱ - الاوامرالعلائیه : ۱۵۴ - ۱۶۰.

۶ - مناقب ابن عربی : ۲۳ - همان کتاب : ۳۵ و ۳۸ - نفحات الانس : ۵۵۶ و نیز مقایسه شود با مناقب اوحد الدین : ۸۴ که واقعهٔ ازدواج را در مصر نشان داده است.

ازدواج در بلاد روم پیوند یافته و به ظاهر شیخ صدر الدین در همان دیار در آغاز عمر زیر تعلیم و تربیت ابن عربی در آمده است.

از مطالعه مناقب اوحد الدین حامد بن ابی الفخر کرمانی معلوم می شود که شیخ صدرالدین قونیوی علاوه بر شاگردی ابن عربی در صحبت شیخ اوحد الدین کرمانی نیز نایل آمده است. در مناقب مؤخر الذکر نوشته است که: " حضرت شیخ رضی الله عنه در ملطیه بود و شیخ صدر الدین قدس الله سره هنوز در خدمت شیخ ملازم بود"[۱]. در حکایت دیگری [۲] ذکر رفته است که زمانی در مصر مابین محی‌الدین ابن عربی و شیخ صدر الدین نارضایتی و کدورتی پدید آمد و ابن عربی او را از پیش خود راند. در همان ایام شیخ صدر الدین شنید که شیخ اوحد الدین کرمانی رسیده است، به خدمتش رفت و موجب رنجش و نارضایتی ابن عربی را گزارش داد. چون ابن عربی به خدمت شیخ اوحدالدین حضور یافت ، شیخ اوحد الدین در اثناء گفتگو و کلام ، در مناقب و مقامات شیخ صدر-الدین سخن ها گفت و ابن عربی را راغب کرد و موجب رفع کدورت مابین آنها گشت. پس از روزی چند ابن عربی ، شیخ صدر الدین را همراه خود در خدمت شیخ اوحد الدین برد و گفت : او را بامن چند نوع قربتی است ، اوّل فرزندی و بعد از آن مریدی و بعد از آن شاگردی و مصاحب و موافقت چندین ساله. چنانکه همه این وظایف را به واجبی انعام داده ، ظاهر او را به علوم و فضیلت آراسته، و باطن او را به ارشاد و هدایت مزین ساخته است و برای تکمیل مراحل دیگر سلوک و عرفان باری تعالی او را به خدمت شما سپرده است. شیخ اوحد الدین بنا بـه گـفتۀ ابـن عـربی، تـربیت شـیخ صدرالدین را به عهده گرفت و اتحاد و محبت و صداقت و تعشق ما بین آنها به حدی می رسد که باری در دمشق می باشند، و باز عزم سفر حجاز می کنند و بر سریک اشتر سوار می شوند و باهم به صحبت می پردازند و شیخ اوحد الدین او را عظیم ، محترم و مکرم می دارد. شیخ صدر الدین نیز همواره افتخار و مباهات از خدمت شیخ کردی و به شرف حضور دریافت خدمت شیخ مفتخر بودی وگفتی آنچه ما را حاصل است همگی بیعن همت و ضمن برکت و نظر عالی آن بزرگ است و همیشه فرمودی که شیر از پستان دو مادر مزیده ام، مراد حضرت شیخ محی الدین و حضرت شیخ اوحد الدین است"[۳]. همچنین به قول صاحب مناقب [۴] شیخ صدر الدین در شهر حلب ، با شیخ اوحد الدین و شیخ سعد الدین حموی معاشرت داشته است و بیشک شیخ سعد الدین حموی از اصحاب وی بوده

۱ - مناقب اوحد الدین : ۲۷۲.
۲ - مناقب اوحد الدین : ۲۷.
۳ - مناقب اوحد الدین : ۸۷ ، البته ناگفته نماند، به موجب سندی که حسین کربلائی نقل می کند شیخ صدر الدین قونیوی وصیت کرده بود که خرقه شیخ ابن عربی را پس از مرگ ، به هنگام دفن در او پوشانند و سجاده اوحد الدین را فرش قبرش بسازند. روضات الجنان ۱ : ۶۱ - مناقب اوحد الدین مقدمۀ فروزانفر: ۳۲.
۴ - مناقب اوحد الدین : ۹۸.

است[1].

بعد از سیر آفاق وانفس و مصاحبت و مجالست بابزرگان مختلف و اکتساب فیض از محضر آنها و تکمیل مراحل تصوف و عرفان در مراکز تمدن اسلامی ولبس خرقه از دست شیخ محی الدین ابن عربی، شیخ صدر الدین قونیوی در قونیه برگشت و آنجا بساط ارشاد و هدایت چید و در سال ۶۷۳ق - ۱۲۷۴م درگذشت.

در قونیه میان شیخ صدر الدین و مولانا جلال الدین رومی کمال اتحاد و اخلاص و محبت و صحبت بوده است و مولانا در نمازهای یومیه به وی اقتدا می کرد. چون مولانا پیش از وی وفات یافته ، وصیت نماز جنازه خود به او کرده بود[2]. بنا به گفتار جامی در نفحات الانس مولانا باآن جلالت قدرکه در آن زمان به قرب شش هزار خانه مرید او بودند در قونیه به مجلس صدر الدین می رفت و به جای وی بر سجاده قرار نمی گرفت و با وی مؤدبانه گفتگو می کرد[3]. و خواجه نصیر الدین طوسی (م. ۶۷۲ق - ۱۲۷۳م) - فیلسوف و حجت الحق عصر - با وی مفاوضات داشته است. از همچنین روابط دوستانهٔ بزرگان معاصر با صدر الدین مقام و مرتبهٔ بلند وبالای وی روشن می شود.

شیخ صد رالدین قونیوی از همه کس بهتر به مشرب ابن عربی در مسایل عرفان خاصه وحدت وجود آشنایی بهم رسانیده بود و در حقیقت او طریقه استاد خود را به وجهی که مطابق شریعت باشد تقریر کرد و درمیان عرفا و مسلمین مشهور و معروف گردانید. وی در قونیه زاویه و حوزه درسی داشت و جامع بوده است میان جمیع علوم ظاهری و باطنی و نقلی و عقلی و شیخ قطب الدین علامه شیرازی(م. ۷۱۰ق - ۱۳۱۰م) در حدیث شاگرد وی است. علاوه بر آن شیخ مؤید الدین جندی و مولانا شمس الدین ایکی و شیخ عراقی و شیخ سعید الدین فرغانی و جمعی دیگر از اکابر به صحبت و همنشینی او نایل آمده و در حجر تربیت وی بوده اند واصول تصوف را از وی فراگرفته‌اند[4].

شیخ صدر الدین شارح و نقاد کلام استاد و مراد خود شیخ محی الدین است و تصانیف بسیار در تصوف و عرفان و تفسیر و حدیث دارد که معروف ترین آنها طبق گفتار نفیسی بدین‌گونه است[5].

۱ - اعجاز البیان فی تفسیر ام القرآن یا فی کشف بعض اسرار القرآن

۲ - تأویل السورة المبارکة الفاتحه.

۳ - جامع الاصول در حدیث

---

۱ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۵۹.

۲ - مناقب العارفین ۲ : ۵۹۳ - نفحات الانس : ۵۵۷.

۳ - نفحات الانس : ۵۵۷ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۵۸.

۴ - نفحات الانس : ۵۵۵ - ۵۵۶ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۵۹ - رسالهٔ زندگانی مولانا: ۱۱۸ - ۱۱۹.

۵ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی : ۲۷.

۴ ـ دعاء التوحید
۵ ـ الرسالة المرشدیه فی احکام صفات الالهیه
۶ ـ الرسالة المفصحه عن منتهی الافکار و سبب اختلاف الامم
۷ ـ الرسالة الهادیه
۸ ـ شرح اسماء اللّٰه الحسنی
۹ ـ شرح الاحادیث الاربعینیه
۱۰ ـ شرح حدیث
۱۱ ـ شعب الامام
۱۲ ـ فکوک فی مستندات حکم النصوص
۱۳ ـ کتاب الفصوص
۱۴ ـ کشف استار جوهر الحکم المستخرجة الموروثه من جوامع الکلم در شرح حدیث الاربعین
۱۵ ـ کشف السر
۱۶ ـ لطایف الاعلام فی اشارات اهل الالهام
۱۷ ـ مراتب التقوی
۱۸ ـ مفتاح الغیب
۱۹ ـ النصوص فی بحر التحقیق و جواهر الفصوص
۲۰ ـ النفحات الالهیة القدسیه
۲۱ ـ النفحات الربانیه یا النفحات الرحمانیه و ثمرات التجلیات الاختصاصیه
۲۲ ـ نفثه المصدور و تحفة المشکور.

تمام این کتاب ها به زبان عربی است و فقط یک تألیف به نام
۲۳ ـ تبصره المبتدی و تذکرة المنتهی **، به فارسی از وی مانده است.**

این رباعی نیز منسوب به وی است.

آن نیست ره وصل که انگاشته ایم — وان نیست جهان جان که پنداشته ایم
آن چشمه که خضر خورده زو آب حیات — درخانه ماست لیک انباشته ایم[۱]

جمالی دهلوی در سیر العارفین **واقعه را به این طرز شرح داده است: " ایامی که شیخ فخر الدین در قونیه آمد اول به صحبت شیخ نور الدین جندی رسید که او نیز از مریدان کبار شیخ محی الدین**

۱ - ریاض العارفین : ۱۵۵.

ابن عربی بوده و به اتفاق او حضرت شیخ صدر الدین قونیوی را دریافت و نسخه فصوص از صحبت ایشان مطالعه نموده چنانچه در فصوص بیست و هشت فصل است او در لمعات بیست و هشت لمعه نبشته".[۱]

شیخ نور الدین جندی غالباً به اشتباه کاتب نسخه به شیخ مؤید الدین جندی مبدل شده است و شیخ مؤید الدین جندی بعضی مصنفات شیخ محی الدین ابن عربی همچون فصوص الحکم و مواقع النجوم را شرح کرده است ولی مرید مستقیم او نبوده ، بلکه از مریدان و شاگردان شیخ صدر الدین قونیوی بوده است. بعید نیست که عراقی به وسیله او در خدمت شیخ صدر الدین رسیده باشد. البته به روایتی" شیخ صدر الدین را محبتی و اعتقادی عظیم در حق شیخ فخر الدین بود و هرروز زیادت می شد".[۲]

در ضمن ارتباط افکار شیخ و شیخ صدر الدین همین بس است که هر دو بزرگوار مبلغ مسلک وحدت وجود ابن عربی بودند. شیخ صدر الدین عقاید و آراء شیخ اکبر را به صورت تألیفات عربی شرح و تفسیر می نمود و شیخ عراقی افکار و عقاید وی را به زبان فارسی انتشار می داد و مکتب عرفانی او را بسط و توسعه می بخشید.

یاران و همدرسان عراقی

شیخ در قونیه در مدرسه و زاویه شیخ صدر الدین کسان زیادی را باید دیده و با آنها رشتهٔ دوستی و همنشینی داشته باشد، ولی از مآخذ و مدارک معتبر ، جز اسامی چند تن که در خدمت شیخ صدر الدین قونیوی بسر می بردند و از شاگردان معروف او در تصوف به شمار می رفتند، و باعراقی هم صحبت و همدوره اند، اطلاع زیادی در دست نیست.

بنابه روایت افلاکی، شیخ مؤید الدین جندی [۳] گفت که شیخ صدر الدین قونیوی ، روزی با خواص یاران و جمعی از صوفیان مثل شیخ شمس الدین ایکی [۴] و شیخ شرف الدین موصلی و شیخ

---

۱ - سیر العارفین خطی پنجاب : ۱۵ - و نیز باید تذکر داد که فصوص الحکم شیخ ابن عربی بدون هیچ شک و شبه در بیست و هفت فصل نگارش یافته است.ملاحظه شود: فصوص الحکم ابن عربی ، ابو العلا عفیفی، بیروت ۱۳۶۵ق.

۲ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۵ - عشاقنامه ، سوانح عمری : ۱۴.

۳ - نفحات الانس : ۵۵۸ - ۵۵۹.

شیخ موید الدین بن محمود بن صاعد الصوفی الحاتمی الجندی، از شاگردان صدر الدین قونیوی و از شارحان معروف فصوص الحکم ابن عربی است که در سال ۶۹۰ق- ۱۲۹۰م (مطابق مناقب العارفین ۱ : ۳۵۹) یا ۷۰۰ق - ۱۳۰۰م) (طبق نامه مینوی : ۴۹۶) فوت کرده است.

۴ - شیخ شمس الدین ایکی از اصحاب شیخ صدر الدین قونیوی و شیخ الشیوخ وقت خود بوده است.نفحات الانس : ۵۴۲.

سعید فرغانی ۱ و شیخ عراقی و نصیر الدین قونیوی نشسته بودند. حکایت سیرت و سریرت مولانا جلال الدین رومی بیان آمد.شیخ به صدق تمام وایقان کلی از روی ذوق و حال فرمود که "اگربایزید وجنید دراین عهد بودندی ،غاشیه این مرد مردانه را برگرفتندی،ومنت برجان خود نهادندی ، همچنان خوان سالار فقر محمدی اوست،مابه طفیل او ذوق می کنیم و همگی ذوق وشوق ما از قدم مبارك اوست".همه درویشان و شاگردان شیخ انصاف داده به بیان وی آفرین کردند۲.

"درتاریخ مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار۳ شیخی به نام "حمید"هم از معتقدان شیخ صدرالدین قونیوی برشمرده شده و در ردیف شیخ سعید فرغانی وشیخ فخرالدین ابراهیم عراقی اسم وی یاد شده،ممکن است شیخ حمید با عراقی هم صحبت بوده باشد.

در مجالس العشاق در ترجمهٔ حال شیخ اوحدی مراغه ای نگاشته شده است:"درآن زمان هجده کس از اولیاء در مجلس درس حضرت شیخ صدرالدین قونیوی فصوص الحکم می خواندند مثل شیخ عراقی و امیرحسینی و شیخ سعید فرغانی و شیخ اوحدی یکی از آن هجده است"۴.دربارهٔ امیرحسینی و اوحدی مراغه ای در زمینه مرید وشاگرد بودن شیخ شهاب الدین عمرسهروردی و شیخ اوحدالدین کرمانی و همدوره بودن باشیخ ،از قول دولت شاه درهمین فصل تحت عنوان"عراقی و سهروردیان بغداد"بحث رفته و واقعه را مجعول وبی بنیاد ذکر شده است.بنابر این همدوره بودن اینها در خدمت صدرالدین قونیوی نیز درست به نظرنمی رسد و جز مجالس العشاق هیچ مرجع و مدرك دیگری در دست نیست.

بهرحال از تمام یاران و همدرسان خویش در اقامت قونیه ،ارتباط شیخ عراقی بامؤید الدین جندی محکم تربه نظرمی آید،یکی به روایت درست یا نادرست سیرالعارفین که شیخ مؤید الدین عراقی را به خدمت شیخ صدرالدین قونیوی رسانده و دیگری،به شهادت موثق که شیخ عراقی دوبیت از آن شیخ مویدالدین جندی را درکتاب لمعات خویش نقل کرده است،مانند:

فالبحربحرعلی ماکان فی قدم ان الحوادث امواج وانهار
لایعجبنك اشکال تشاکلها عمن تشکل فیها فهی استاره

---

۱ - نفحات الانس : ۵۵۹ - ۵۶۲.
شیخ سعید الدین محمد بن احمد الفرغانی در تصوف شاگرد صدر الدین قونیوی است و خرقه ارادت از دست شیخ نجیب الدین علی بن بزغش شیرازی سهروردی پوشیده است. اولین شارح کتاب فصوص الحکم ابن عربی شیخ سعید فرغانی است. همچنین اولین شارح قصیده تائیه ابن فارض مصری هم اوست. (نامه مینوی : ۴۹۵).

۲ - مناقب العارفین ۱ : ۳۶۰ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۱۰۸ .

۳ - مسامره الاخبار : ۹۱ - اخبار سلاجقه روم : ۴۱۹ - کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران ۲ : ۴۴.

۴ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۷۱.

۵ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۰ - نفحات الانس : ۵۵۹.

د- عراقی ومشایخ سلسلهٔ طریقت مولوی

شیخ از مشایخ سلسلهٔ مولویه باسر سلسلهٔ آن مولانا جلال الدین رومی، بدون شك روابط داشته است. علاوه برآن در دوران سکونت در روم، بااصحاب خاص دیگر مولانا هم ممکن است دیدار کرده باشد که به گفتهٔ صاحب مناقب العارفین "مقبول کمل الاحرار شیخ محمود نجاررحمة الله روایت کرد که روزی در مدرسهٔ مبارك سماع عظیم بود و خدمت شیخ عراقی که از عارفان زمان بود در آن ساعت حالتی کرده، خرقه و تخفیفه اش افتاده می گشت و بانگهامی زد، هماناکه حضرت مولانا در گوشهٔ دیگر سماع می کرد و خدمت مولانا اکمل الدین طبیب با جمیع اکابر و علما نگاهداشت می کردند"[۱].

و به روایت دیگر همان کتاب شیخ در تعزیت مولانا حضور داشت، در آن موقع عراقی حتماً باید بابرخی از یاران مولانا برخورد کرده باشد که نوشته است: "همچنان روز زیارت کمال الدین امیر محفل برسر راه ایستاده القاب هریکی را می گفت و دعای می کرد، هماناکه چون خدمت شیخ صدرالدین رسید خطاب کرد که بسم الله ملك المحققین ، شیخ الاسلام فی العالمین ودعامی‌گفت. شیخ فرمود: شیخ الاسلام در عالم یکی بود او نیز رفت،... هماناکه فخرالدین عراقی بیرون آمد و روانه شد و جمعیت آن جماعت اندك اندك متفرق گشت و بساط نشاط رابه کلی نور دیدند"[۲].

از این روایات پیداست که درمجالس سماع مولانا و در مجلس ترحیم وی کسان زیادی شرکت کرده اند و شاید شیخ عراقی بابعضی از آنها آمیزش داشته است، لیکن غیر از اسامی مذکور، از هم مجلسان وهم نشینان دیگر عراقی اطلاعی به دست نیامد. البته به قول بعضی از مؤلفان و ارباب سیرشیخ باشمس الدین تبریزی ملاقات داشته است . در زیر ارتباط عراقی را با مولانا جلال الدین و شمس الدین تبریزی مورد بررسی قرار می دهیم.

مولانا جلال الدین رومی[۳]

مولانا جلال الدین محمدبلخی رومی سرحلقه متصوفه ایران و فروزنده ترین ستاره آسمان

---

۱ - مناقب العارفین ۱ : ۳۹۹.

۲ - مناقب العارفین ۲ : ۵۹۴.

۳ - برای تفصیل شرح حال مولانا جلال الدین رومی رك:

مثنوی ولدی - مناقب العارفین ، فصل سوم رسالهٔ فریدون بن احمد سپهسالار - تاریخ گزیده ۱ : ۷۹۱ - نفحات الانس : ۴۵۹ - -۴۶۴ - تذکرهٔ دولت شاه : ۲۱۳ - ۲۲۳ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۱۰۸ - ۱۱۰ - مجالس المومنین ۲ : ۱۰۹ - ۱۱۵ - سفینة الاولیاء : ۱۰۸ - ۱۰۹ - ریاض السیاحه : ۱۹۴ - -۲۱۵ - ریاض العارفین : ۷۹ - طرایق الحقایق ۲ : -۳۱۳ - خزینة الاصفیا۲ : ۲۷۶ - ۲۷۸ - تجلیات عرفان : ۲۹ - ۵۳ - باکاروان حله : ۲۰۵ - ۲۳۸.

عرفان اسلام قرن هفتم هجری قمری است.وی به القاب گوناگون از قبیل"مولانا" و"مولوی" و "رومی"و"ملای روم"و"خداوندگار" معروف است.فرزند سلطان العلماء بهاءالدین محمدمعروف به بهاء ولد بلخی است که در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ ق - ۱۲۰۷ م در بلخ - از مراکز مهم فرهنگ اسلامی و ایرانی - ولادت یافت.پدرش بهاء ولدکه در آن شهرواعظ ومفتی بود به سبب رنجش از سلطان خوارزمشاه (۵۹۶ - ۶۱۷ ق / ۱۱۹۹ - ۱۲۲۰م)هنگامیکه مولانا کودکی خرد سال بود از بلخ بیرون آمد و به قصد زیارت مکه معظمه از راه نیشابور و بغداد مسافرت گزید.گفته اند که چون بهاءالدین ولد در نیشابور به دیدار شیخ فریدالدین عطار نایل آمده، عطارسفارش تربیت مولانا به وی کرده و نسخه ای از مثنوی اسرار نامه را به او اهداء نموده وبه پدرش فرموده:" زود باشد که این پسر تو آتش درسوختگان عالم زند"۱.

مولانا بهاء ولد دربازگشت از مکه همراه خانواده اش، چندی در سوریه گذرانید ، سپس رخت به آسیای صغیر کشید ومدتی در شهرهای مختلف روم بسربرد.درآخر به خواهش سلطان سلجوقی روم علاء الدین کیقباد(۶۱۶ - ۶۳۴ق / ۱۲۱۹ - ۱۲۳۶ م)، در شهر قونیه اقامت گزید و همانجا در سال ۶۲۸ ق - ۱۲۳۱ م درگذشت ۲.

هنگام وفات پدر،مولانابیست وچهار ساله بود و مراحل تعلیم و تربیت و ارشاد وهدایت در نزد والد بزرگوار طی کرده بود چنانکه در جانشینی وی به وعظ و فتوی پرداخت ،بعد از آن سید برهان الدین محقق ترمذی -که از شاگردان سابق بهاء ولد و در سلك اولیای طریقت مقامی خاص داشت - از خراسان به قونیه آمد و مولانا را تحت تربیت و ارشاد خویش گرفت و مدتی او را به حلب و دمشق فرستاد۳. و اندك اندك با معارف صوفیه آشنایی تمام داد و داخل رشتهٔ طریقت کرد. به اینطریق مولانا مدت نه سال در خدمت سید برهان الدین محقق گذرانید.سیدبرهان الدین در سال ۶۳۸ ق - ۱۲۴۰ م در قونیه وفات یافت و همانجا مدفون گشت.

بعد از وفات سیدبرهان الدین مولانا،بدون اینکه درظاهرشیخ وپیشوایی داشته باشد،همچنان موافق آداب طریقت به کارعبادت و ریاضت مشغول شدکه مریدان بروی جوشیدند و حوزه وعظ و تدریس او رونق گرفت.درآن وقت مولوی در حدودچهل سالگی مردی به تمام معنی عالم عارف و جامع شریعت و- طریقت بود که ناگهان دیدار و ملاقات مولانا شمس الدین محمد

---

۱ - تذکرهٔ دولت شاه : ۲۱۴ - ریاض العارفین : ۷۹.

۲ - مناقب العارفین ۱ : ۳۲.

۳ - طبق روایت رسالهٔ فریدون سپهسالار : ۲۴ - ۲۵ ، مولانا در اقامت خویش در دمشق با مشایخ بزرگ زمان مصاحب بوده، چنانکه می نویسد:" دیگر وقتی که خداوندگار ما در محروسه دمشق بود، چند مدت با ملک العارفین موحد مدقق کامل مکمل صاحب الحال والقال شیخ محی الدین عربی ، و سید المشایخ و المحققین الشیخ سعد الدین حموی و سید المشایخ شیخ عثمان الرومی ، و موحد و مدقق عارف کامل فقیر ربانی شیخ اوحد الدین الکرمانی ، و ملک المشایخ والمحدثین شیخ صدر الدین القونوی صحبت فرموده اند".

تبریزی در سال ۶۴۲ ق - ۱۲۴۴ م رخ داد.آمیزش شمس الدین تبریزی احوال مولانا را به کلی دگرگون ساخت و فصلی تازه در زندگانی او به وجود آورد که بااحوال سابقش سرتاپا متمایز بود.شمس الدین تبریزی چنان درون مولانا اثر نمود که او را از حالت زهدو خلوت و رهبری شریعت و طریقت برون آورده،به عاشقی دلباخته و شیدا و شاعری ترانه گوی و سماع جوی مبدل ساخت۱. مدت صحبت ایشان که یك چندباجدائی هم همراه بود بیش از سه چهار سال طول نکشید،در سنه ۶۴۵ ق - ۱۲۴۷ م شمس تبریزی ناگهان غیبت کرد و دیگرهیچ نشانی از وی به دست نیامد.

باری غیبت ناگهانی شمس،مولانا را بیش از پیش به دنیای عشق و هیجان کشانید،کار او به شوریدگی و آشفتگی حال انجامید و مدت هفت سال در این حال می سوخت و می ساخت و غزلهای دیوان شمس یادگار این شور و هیجان روحانی اوست.درسال ۶۵۲ ق - ۱۲۵۳ م یکی از مردان عارف صاحبدل و مرید عامی ساده ای به نام شیخ صلاح الدین زرکوب که صحبت شمس الدین را درك کرده بود،چنان باگرمی لطف و محبت به وی پیوست که تا حدی موجب آرامش و تسلی خاطر اوگردید.مصاحبت و مجالست شیخ صلاح الدین با مولانا مدت ده سال طول کشید و در ۶۶۲ ق - ۱۲۶۴ م او نیز وفات یافت۲.

پس از اوحسام الدین حسن چلبی (م. ۶۸۳ ق - ۱۲۸۳م) - یك اخی زاده کرد نژاد ارومیه - که پدرانش از فتیان و جوانمردان نامدار ولایت بودند و او از ارباب طریقت مولانا شده بود، تا پایان عمر مولانا مصاحب و محبوب او بود ۳. مدت همنشینی و همدمی او نیز با مولانا ده سال از ۶۶۲ تا ۶۷۲ ق / ۱۲۶۳ تا ۱۲۷۳ م - سال وفات مولانا - طول کشید.

به وجودآمدن مثنوی معنوی و کلام آسمانی و شاهکار جاودانی،یادگار همان روزگارصحبت و دوستی مولاناباحسام الدین چلبی است و شروع مثنوی درهمان سال اول صحبت یعنی ۶۶۲ ق - ۱۲۶۳ م اتفاق افتاده است.ذکر حسام الدین چلبی در مثنوی بسیار آمده ،چنانکه مولانا مثنوی را به تعبیر شاعرانه " حسامی نامه"گفته است۴.

آثار عرفانی مولانا شامل نظم و نثر است۵ همچنانکه مثنوی معنوی به خواهش و تقاضا و تشویق حسام الدین چلبی به وجود آمده،دیوان شمس تبریزی به یاد مولانا شمس الدین تبریزی سروده شده و مقداری از غزلیات به نام صلاح الدین زرکوب نیز گفته است.از این امر پیداست ، مولانا تاچه حدی به مصاحبان و مریدان خودش ارادت داشته که به واسطهٔ عشق و عقیدت،آثار خویش را هم به

۱ - تفسیر مثنوی مولوی ، همائی : ۵۶ - ۵۷.
۲ - همان : ۵۸.
۳ - باکاروان حله : ۲۱۲.
۴ - تفسیر مثنوی مولوی ، همائی : ۵۹.
۵ - رسالهٔ زندگانی مولانا فصل نهم - سوانح مولوی ، شبلی : ۳۶ - ۸۴.

نام آنها منسوب کرده است.از آثار منظوم مولانا علاوه برمثنوی و غزلیات، مقداری رباعیات نغز نیز دردست است.

اما آثار منثور مولاناعبارتست از فیه مافیه و مکاتیب و مجالس سبعه.فیه مافیه مجموعهٔ تقریرات مولاناست که در مجالس خودبیان فرموده و پسر او بهاءالدین معروف به سلطان ولد(م. ۷۱۲ ق - ۱۳۱۲م)یاکسی دیگر از اصحاب وی یاد داشت کرده،بدین صورت در آورده است.مکاتیب که دست کم بیشتر آنها به خط خود مولانا است و همه آنها دارای مطالب عرفانی نیست بلکه غالباً حاوی مطالب خصوصی است که به سفارش مریدان در اوقات مختلف به بزرگان عهدنگارش یافته است.مجالس سبعه مجموعهٔ مواعظ و مجالس مولاناست که به وجه اندرز و به طریق تذکیر برسر منبربیان فرموده است.

به این طریق مولانا جلال الدین تصوف اسلامی وشعر فارسی عرفانی را به اوج کمال رسانیده،سرانجام کار خانقاه رابه پسر خود سلطان ولد و مریدانی دیگر واگذاشت، درپنجم جمادی الاخر ۶۷۲ ق - ۱۲۷۳م رخت هستی از جهان پستی بربست و درقبه خضرا در نزدیکی پدر در قونیه مدفون شد و به روایت افلاکی چنانکه اشارت رفت شیخ عراقی درآن زمان در قونیه بود[۱].

درمناسبات شیخ و مولانا جلال الدین رومی تردیدی نیست.شیخ فخرالدین عراقی،زمانیکه در آسیای صغیر بسر می برد بیشتر اوقات خود را در قونیه می گذرانید وبا مولانا جلال الدین مولوی به رشتهٔ دوستی پیوسته شده بود.شمس الدین احمد افلاکی در مناقب العارفین سه بار به این نکته اشاره کرده است[۲]. همچنین به روایت سلم السموات نیز شیخ پس از زیارت مکه و مدینه "به جانب شام و روم افتاده و در قونیه روم بامولانا جلال الدین محمد رومی و شیخ صدرالدین قونیوی صحبت داشته است"[۳] چنانکه قبل از این هم گذشت ،رشته دوستی و یگانگی مولانا با صدرالدین قونیوی - استاد عراقی - استوار بوده و این دو شیخ بزرگوار با یکدیگر آمیزش داشتند و در مجالس سماع امرا و بزرگان قونیه حضوربهم می‌رسانیدند و عراقی نیز در این مجالس و محافل شرکت می کرد[۴]. پاره ای از حکایتی ازکتاب مناقب العارفین که در آن ذکر مشارکت عراقی و مولانا دریك محفل سماع رفته است - در آغاز همین مبحث آمده است.

بدیع الزمان فروزانفر در رابطهٔ مولوی و عراقی سخن مهمی گفته است چنانکه در شرح بیت

---

۱ - مناقب العارفین ۲ : ۵۹۴ - ۵۹۶.

۲ - همان ۱ : ۳۶۰ و ۳۹۹ - ۴۰۰ و ۲ : ۵۹۴ - ۵۹۶.

۳ - سلم السموات ۵: ۲۰ - ۲۱ - بزرگان و سخن سرایان همدان: ۷۱.

۴ - رسالهٔ زندگانی مولانا: ۱۲۴ - مجلهٔ وحید آبان ۱۳۵۰ : ۱۱۶۸ که در آن دکتر حسن سادات ناصری تحت عنوان " ارتباط افکار خواجه و مولانا " شیخ عراقی و مولانا جلال الدین را مورد بررسی قرار داده است.

مثنوی معنوی:

"هـــرکسی ازظـــن خودشدیـــارمن
از درون مـــن نـــجست اســرارمـــن"

می نویسد که اگر فرض کنیم شکایت مولانا درست است پس مولانا را مردم روزگار وی به خوبی نمی‌شناختند و یاران او نیز در شناخت درجه و مقام معنویش یکسان نبودند وهیچ کس حقیقت او را چون شمس الدین تبریزی وصلاح الدین زرکوب و حسام الدین چلبی که یاران گزین وی بودند،درنیافته بود و همین معنی را افلاکی از قول شیخ شاعر و صوفی معروف چنین نقل می‌کند: "پیوسته شیخ فخرالدین درسماع مدرسه حاضر شدی و دایماً از عظمت مولانا بازگفتی و آه ها زدی و گفتی که او را هیچ کسی کماینبغی ادراك نکرد ، درین عالم غریب آمد وغریب رفت" ۱.

در ارتباط عقایدو افکار مولانا جلال الدین رومی وشیخ باید گفت که نزد هر دو عارف بزرگ تصوف و عرفان به شکل شور وجذبه های عشقی در آمده است.بنابر این قطع نظر از اشتراك افکار دیگر،به عقیده "عشق "هر دو شیخ نگاهی می اندازیم.بدون شك‌عشق نقطه دایره سیر روحی هر دو شیخ است.دربیان اندیشه های عرفانی زبان مولانا و عراقی از شور و مستی و عشق الهی جوش می‌زند.از آن باده که آنها مست شده اند،بازهم می خواهند وهیچ وقت سیر نمی شوند.این موج گرم و سوزانی که در غزلیات مولانا و عراقی احساس می کنیم ناشی از اینست که درتن های آنان چیزی نامحسوس تر وغیر قابل لمس تر و قوی تربه کار افتاده است.عشق محور دایرهٔ پهناوریست که دیوان شمس تبریزی و مثنوی معنوی مولوی از یك طرف و دیوان غزلیات و مثنوی عشاقنامه و رسالهٔ لمعات عراقی از سوی دیگر درآن سرگردانند.صاحبان این آثار هرچه می گویند و بهرچه دست می زنند وبه هرسو که می روند،در اطراف همین محور می گردند.چنانکه دیوان غزلیات عراقی محتوی همان مطالب عرفانی دیوان شمس تبریزی می باشد۲. در ذیل بعضی نزدیکی های لفظی و معنوی اشعار آنها مذکور می افتد:

مولوی:

بنمـــای رخ که‌بـــاغ وگلستـــانم‌آرزوست بگشـــای لب کـــه قـــند فـــراوانم آرزوست۳

عراقی:

یك‌لحـــظه دیـــدن رخ جـــانانم‌آرزوست یك دم وصـــال‌آن‌مه خوبـــانم‌آرزوست۴

---

۱ - شرح مثنوی شریف ۱ : ۱۲ - مناقب العارفین ۱ : ۴۰۰ - یاد نامه مولوی : ۱۳ - ۱۴.
۲ - سیری در دیوان شمس : ۸۷.
۳ - کلیات شمس ۱ : ۲۵۵.
۴ - کلیات عراقی : ۲۵۹.

مولوی:

آمــدم مــن بیدل وجــان ای پســر ・ رنگ مــن بــین، رازبــر خــوان ای پســر[۱]

عراقی:

ســربسرازلطــف جــانی ای پســر خــوشتراز جـان چیست؟ آنــی ای پســر[۲]

مولوی :

بــاصد هــزاردستــان آمــد خیــال یــاری درپــای اوبــمیرا، هــرجــابود نگــاری[۳]

عراقی:

تــا چــند عشــق بــازیم بــر روی هرنگــاری چــون مــی‌شویم عــاشق بــرچهره‌توبــاری[۴]

مولوی:

بیــابیاکــه شــدم درغــم‌توسودائــی درآدرآکــه بــه جــان آمــدم زتنهــائی[۵]

عراقی:

بیــاکــه بــی تــو بجــان آمــدم زتنهــائی نمــاند صــبرومرابــیش ازین‌شکیبــائی[۶]

ونیز قابل مقایسه است:

مولوی:

پــیش‌ازین‌کــاندرجهــان‌باغ ومــی وانگــوربود ازشــراب لایــزالی‌جــان مــامخموربود[۷]

عراقی:

هــنوز بــاغ جهــان رانبودنــام ونشــان که مست بــودم ازآن مــی کــه اوست جهــان[۸]

گــذشته از ایــن نــزدیکی هــای فکــری وشبــاهتهای لــفظی دربــرخــی از غزلیــات مــولوی وعراقی،دراین تردیدی نیست که مثنوی معنوی مولانا جلال الدین دارای عظمت افکار است که درشعر عراقی نمی توان یافت.ولی باوجود آن از نظرشور وشوق و از نظربیان نغز و خوش آهنگ عراقی نیز بی مانندا‌ست.

---

۱ - کلیات شمس ۳: ۱۲.

۲ - کلیات عراقی : ۲۰۹.

۳ - کلیات شمس ۶ : ۲۱۱.

۴ - کلیات عراقی : ۲۷۷.

۵ - کلیات شمس ۶ : ۲۹۵.

۶ - کلیات عراقی : ۲۹۵.

۷ - کلیات شمس ۲ : ۱۱۲.

۸ - کلیات عراقی : ۸۹.

مولانا شمس الدین تبریزی [۱]

مولاناشمس الدین محمدبن علی بن ملك داد تبریزی یکی از عرفای نامدار و شخصیتهای بزرگ الهی قرن هفتم هجری قمری است. مولاناجلال الدین درالقاب وی چنین گفته است:"المولی الاعزالد اعی الی الخیر خلاصة الارواح سرالمشکوة والزجاجه والمصباح شمس الحق والدین نورالله فی الاولین والاخرین"[۲].دیگر به لقب "شمس پرنده "[۳] و"زردوز"[۴] مشهوراست.

دربارهٔ حسب ونسب شمس مابین تذکره نویسان اختلاف رای وجود دارد.بعضی او را از نژاد کیا بزرگ امیداسماعیلی دانسته اند.برخی او را پسربزازی از شهرتبریز نوشته اند.درهرحال ظاهراً بزرگان خاندان وی اهل تبریز بودند،[۵] و اومدتی در تبریز به تعلیم و تربیت پرداخت.وقتی درعلوم ظاهرمهارت یافت،ذوق سلوك و تصوف و عرفان دامنگیر اوشد.دربدایت حال مریدشیخ ابوبکرسله باف تبریزی گشت[۶].برخی گفته اند تربیت از شیخ رکن الدین سجاسی یافته که شیخ اوحدالدین کرمانی نیز مرید وی است و به قول بعضی شاگرد بابا کمال جندی بوده است ومی شاید که به صحبت هرسه رسیده واز همه تربیت گرفته و اکتساب فیض کرده باشد[۷]. ناگفته نگذاریم،شمس الدین تبریزی در مقالات از اغلب بزرگان و عرفای معاصر خود نام برده اما ذکری از شیخ رکن الدین سجاسی و بابا کمال جندی به میان نیاورده است.

پیش از آنکه شمس در افق قونیه و مجلس مولانا نورافشانی کند،درشهرها و کشورهای مختلف می گشت.اغلب در بغداد و حلب و شام و روم می زیست و به خدمت بزرگان زمان می رسید و گاهی مکتب داری می کرد."منقولست که چون حضرت مولانا شمس به شهر ارزن الروم رسید به مکتب داری مشغول شد"[۸].زمانی شمس الدین در اثناء مسافرت به بغداد رسید وشیخ اوحدالدین

---

۱ - برای شرح حال مولانا شمس الدین تبریزی رك:
مقالات شمس - مثنوی ولدی - مناقب العارفین ، **جلد دوم ، فصل چهارم** - نفحات الانس : ۴۶۴ - مجالس العشاق **خطی ادبیات** : ۹۹ - ۱۰۲ - سفینة الاولیاء : ۱۷۹ - ریاض السیاحه : ۸۴ - ۸۷ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۱۵ - خزینة الاصفیا۲ : ۲۶۸.

۲ - مناقب العارفین ۲ : ۶۳۰ - نفحات الانس : ۴۶۴ - مقالات شمس ، مقدمه : ط.

۳ - مناقب العارفین ۲ : ۶۱۵ ، رساله زندگانی مولانا: ۵۰ - باکاروان حله : ۲۱۰.

۴ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۱۵.

۵ - رساله زندگانی مولانا: ۴۹ - مجله آریانا ، شماره ۵ و ۶ ، **سال ۲۳ : ۳۳۱ در مقاله ای به عنوان " مولانا بلخی و شمس تبریزی "** که نویسنده اش می‌نویسد:" **از مطالعه و بررسی اقوال پیشین بدین نتیجه می رسیم که شمس تبریزی و پدرش هندی الاصل بوده اند".**

۶ - مناقب العارفین ۲ : ۶۷۹ - **و نیز مقایسه شود با** : مقالات شمس : ۹۸.

۷ - نفحات الانس : ۴۶۴ - ۴۶۵ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۱۷.

۸ - مناقب العارفین ۲ : ۶۹۳.

کرمانی را آنجا دریافت ، "پرسیدکه در چیستی ؟گفت:ماه را در آب طشت می‌بینم. فرمود:که اگر در گردن دنبل نداری چرا برآسمانش نمی بینی "۱.مراد شیخ اوحدالدین آن بود که جمال مطلق را درمظهرانسانی لطیف می جوید وشمس تبریزی بروی آشکار کردکه اگر از غرض شهوانی عاری باشی همه عالم مظهرجمال کلی است و او را در همه جامی توان دید.وقتی دیگرشمس درشهرحلب بود و در حجره مدرسه به ریاضت می پرداخت"و پیوسته نمدسیاه پوشیدی و پیران طریقت او را کامل تبریزی خواندندی "۲.همچنین نوشته‌اند که شمس تبریزی همیشه لباس قلندرانه می پوشید وکلاه مخصوص خویش برسر داشت وبیشتر عمرخود را درسفرگذرانید و به سبب جهانگردی های بسیار" شمس پرنده" خوانده می شد.

داستان ملاقات وبرخورد شمس با مولانا جلال الدین را اصحاب سیربه اختلاف نوشته‌اند. حاصل آنکه شمس یکباردر شهر دمشق - آنگاه که مولانامشغول تحصیل بود - وی را ملاقات کرد،و پس از آن روزشنبه ۲۶جمادی الاخر سنهٔ ۶۴۲ ق - ۱۲۴۴م در اثناء مسافرت به قونیه رسید۳ و در خان شکرریزان فرودآمد.مولانا در آن زمان مشغول تدریس بود.شمس مولانا راچنان مجذوب خویش کرد که مولانا ترك تدریس کرد وبه او پیوست.مولانا او را خضرو رهبرخویش تلقی کرد، و به خانهٔ خودش برد و مدتی مصاحب بودند و مولانا از او به هیچ کس دیگر نمی پرداخت .این امر موجب نارضائی مریدان مولانا گشت.آنهاشمس را آزار دادند،شمس از دست مردم بستوه آمده،از قونیه به دمشق رفت.مولانانگران شد و پسرش سلطان ولد را به رسالت دنبال وی فرستاد.شمس رسالت سلطان ولد را پذیرفت و باز به قونیه آمد و مانند اینکه معشوق به عاشق رسید مولاناشاد گشت امااین تجدید صحبت طولی نکشید وشمس دوباره ناپدید شد وبنابه اغلب روایات این غیبت شمس درسال ۶۴۵ ق - ۱۲۴۷ م رخ داده - است۴.بعدها شایعه‌ای پدید آمدکه شمس درهمین سال مرده یاکشته شده است.بعضی گفته‌اند که قبر مولانا شمس الدین در قونیه به جنب مولانا بهاءالدین ولد است.به روایتی در مدرسهٔ مولانا،پهلوی بانی مدرسه امیر بدرالدین مدفون است۵.و به قول برخی غیر از چند قطره خون هیچ دیده نشد.در واقع ازآن روز تا حالا نشانی ازآن سلطان معنی پیدانیست ۶.

---

۱ - مناقب العارفین ۲ : ۶۱۶ - عرفات العاشقین خطی ملک ، ذیل عنوان " عرفه شیخ عراقی " که مولف آن واقعه مذکور را با تفاوت اندک میان شمس الدین تبریزی و فخر الدین عراقی رخ داده است.

۲ - رسالهٔ زندگانی مولانا: ۵۳.

۳ - مقالات شمس : ۸۴ - نفحات الانس : ۴۶۵.

۴ - مناقب العارفین ۲ : ۶۸۶ - نفحات الانس : ۴۶۷ - مثنوی ولدی همائی : ۵۴.

۵ - مناقب العارفین ۲ : ۷۰۰ - ۷۰۱ - نفحات الانس : ۴۶۷.

۶ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۱۷.

طبق روایت مناقب العارفین "شمس الدین مردی بود متاهل و منکوحه مولانا شمس‌الدین کیمیا خاتون زنی بود جمیله و عفیفه "۱، لیکن از اولاد و اعقاب او هیچ اطلاعی دردست نیست.

شمس الدین تبریزی تنها درویش عامی ژنده پوشی نبوده،بلکه مرد عالم و عارف و درس خوانده ای بوده و به قول افلاکی "در علم کیمیا نظیر خودنداشت " ۲.بنابه گفتار جلال الدین همائی شمس در شعرو ادبیات فارسی و عربی و فقه و حدیث و فلسفه و کلام و عرفان و تفسیر قرآن تسلط کافی داشت و دلیل روشن این امر مجموعهٔ مقالات اوست که به صورت کتابی تدوین شده است۳.اما از عبارات و مطالب مقالات پیداست که این کتاب را شمس خود تألیف ننموده بلکه یادداشتهای روزانهٔ مریدان است که در مجالس او باکمال بی ترتیبی فراهم نموده‌اند.دیگر از آثار شمس ده فصل از معارف و لطایف اقوال او را می توان اسم بردکه افلاکی در مناقب العارفین نقل کرده است ۴.و مثل این می ماند که این معارف شمس گویا مستخرج و مقتبس از همان مقالات اوست که چاپ شده است.علاوه برآن منظومه ای به نام مرغوب القلوب ۵ مشتمل بر صدو پنجاه بیت به شمس تبریزی منسوب کرده‌اند که بی هیچ شبهتی از آن اونیست.

در مورد ملاقات شیخ با مولانا شمس الدین تبریزی درمباحث پیشین مانند ورود در تصوف (فصل دوّم) و باباکمال جندی و رکن الدین سجاسی (درهمین فصل)، تقریباً بررسی شده است، بنابر این تکرار نمی شود.فقط همین قدر می گوئیم که پیشتر از همه صاحب جواهر الاسرار مفسر مثنوی مولوی ، عراقی وشمس تبریزی را از تربیت یافتگان باباکمال جندی نوشته،و بعد کسانی دیگر از تذکره نویسان بدین قصه شاخ و برگهائی داده اند و بعضی به جای باباکمال جندی اسم" رکن الدین سجاسی را" ثبت نمودند.گذشته از مآخذ دیگر میرزا فرصت شیرازی در آثار عجم ارتباط شیخ عراقی و شمس تبریزی را طور دیگر نشان داده است که در احوال عراقی ضبط می نماید" گویند باشمس الدین تبریزی در چله خانه ریاضات می کشیده اند."۶ اما به طوریکه قبلاً هم تذکر داده شد،اگرعراقی قبل از سال ۶۴۱ ق - ۱۲۴۳ م در نواحی ایران یا عراق عجم مانده و یاباز آمده باشد،در آن صورت بعید نیست که در خانقاه باباکمال جندی ، شمس الدین تبریزی را دیده باشد.ولی در مآخذ قدیمی

---

۱ - مناقب العارفین ۲ : ۶۴۱.

۲ - همان : ۶۲۶.

۳ - تفسیر مثنوی مولوی ، همائی : ۵۶.

۴ - مناقب العارفین ۲ : ۶۵۳ به بعد - اما بنا به گفتار بدیع الزمان فروزانفر در رسالهٔ زندگانی مولانا: ۹۱ " فصول ده‌گانه که افلاکی به شمس الدین نسبت می دهد نیز محتمل است که اقتباس و انتخابی از مقالات باشد، چه بعض آن فصول از جهت لفظ و معنی شباهت کامل دارد..." البته برخی عبارات معارف شمس و مقالات شمس که به کلی دارای توافق نیست ممکن است این تفاوت به دست مرتب کنندگان و نساخان نسخه ها رخ داده باشد.

۵ - رسالهٔ زندگانی مولانا: ۹۱ - وحید آذر ۱۳۵۱ : ۱۰۶۲.

۶ - آثار عجم : ۷۱.

تر مانند مقالات شمس تبریزی و مناقب العارفین افلاکی چنین چیزی دیده نمی‌شود.بنابر این احتمال دیدار عراقی و شمس تبریزی هست امابه طورقطع نمی توان گفت که به یکدیگر رسیده اند وباهم ریاضت‌ها کشیده اند.

گذشته از دیدار و صحبت اگر از نظر ارتباط فکری به شیخ و شمس الدین تبریزی نگاهی بیندازیم، تفاوت زیادی مابین عقاید عرفانی آنها به چشم می خورد.دلیل آن،واقعه ملاقات اوحدالدین کرمانی باشمس الدین تبریزی است ۱که باوجود داشتن یک پیریعنی شیخ رکن الدین سجاسی روش جداگانه ای در طریقت برگزیده‌اند و شمس تبریزی اصول جمال پرستی اوحدالدین کرمانی را مورد انتقاد قرار داده است از طرف دیگر شیخ در طریقهٔ جمال پرستی و شاهد بازی،با اوحدالدین کرمانی دارای اشتراك عقیده است.بنابر این روشن است،از نظر روش عرفانی، شمس تبریزی با شیخ نیز توافق عقیده نداشته است.

برخی دیگر از اولیاء و علماء معاصر عراقی

گذشته از مشایخ صوفیه و عرفاء معاصر شیخ که زیرعنوان چهار سلسله تصوف آنها را مورد بررسی قرار داده شده،از مطالعه دیوان عراقی برمی آید که وی با "شیخ عزیزالدین محمدالحاجی"هم ارتباطی داشته و در مدح او قصیده ای سروده است :

اگروقت سحربادی زکوی‌یاردرجنبد دل‌بیمارمشتاقان زهرسوزاردرجنبد
ولی‌حق عزیزالدین‌محمد حاجی‌آن عاشق که گرد کعبه وحدت همه صد بار در جنبد۲

همچنین درقصیدهٔ دیگری که درستایش "شیخ حمیدالدین احمدالواعظ"سروده ،اسم"کریم الدین"هم وارد است :

رو سحر خاك کف پای کریم الدین بوس
تا معطر شود آفاق زتو هر سحری۳

ونیزبه روایت مقدمهٔ دیوان عراقی،دراواخرروزگار سکونت وی در روم مولانا امین الدین

---

۱ - مناقب العارفین ۲ : ۶۱۶ - مقالات شمس : ۳۴۷ - رساله زندگانی مولانا : ۵۳.
۲ - کلیات عراقی : ۶۹ - ۷۰.
۳ - همان : ۹۶.

حاجی ۱ صحبت اورادرك كرده و كسب فيض كرده بود.ولی افسوس که غیراز کلیات شیخ دربارهٔ کسان نامبرده ازکتب تواریخ و سیرتابه حال هیچ اطلاعی به دست نگارنده نرسیده است.

درارتباط شیخ بامولاناامین الدین حاجی چنان ذکر رفته است.زمانیکه خواجه شمس الدین صاحبدیوان جوینی را برای ضبط اموال و املاك اميرمعين الدين پروانه بـه روم فرستـادند،مـولانا شمس الدین العبیدی۲ و مولانا همام الدین ۳ وامین الدین حاجی درصحبت خواجه بودند.چون این بزرگان نزدیك شهرتوقات رسیدند،بقیه بیرون شهرماندند و مولانا امین الدین داخل شهرگردید و به وقت غروب آفتاب در خانقاه شیخ رسید.شیخ عراقی آن وقت به ادای نماز مغرب مشغول بود.مولانا امین الدین نیز نماز خواند.بعداز ادای نماز به یکدیگر سلام گفتند و احوال پرسی کردند،یکدیگر را بشناختند و نشستند وسخن درسیر و سلوك راندند.مولانا امـین سـه روز در خـانقاه عـراقـی قـرار گرفت.هر دو بزرگ از مصاحبت و مکالمت یکدیگر آسـودند و از غـم هـای جهـان فـانی فـراغت یافتند.روز چهارم مولانا خانقاه عراقی را ترك گفت و به خدمت خواجه شمس الدین رفت و واقعهٔ همنشینی و هم مجلسی عراقی را باز گفت که:" از مشرب او شربتها چشیدم و سخن ها شنیدم که همه عمراز کس نشنیدم ،اگرنه اشتیاق خواجه و یاران غالب شدی همه عمر در صحبت او بودمی و از او مفارقت نجستمی۴.

۱ - در میخانه : ۴۲ " سلطان المحققین امین الحق والدین حامی مله قدس الله سرروحهما " مرقوم است.
۲ - تاریخ وصاف : ۸۳ - حبیب السیر ۳ : ۱۹۱ " شمس الدین عبیدی در سلک اعاظم علما انتظام داشت و همواره نقش افاده و تألیف و برصحایف روزگار می نگاشت، از مؤلفاتش متن اقلیدس و رساله حساب مشهور است".
۳ - تاریخ وصاف ، آیتی : ۸۳ - دیوان همام ترجمهٔ حال : ۴۳ - ۴۵ که دکتر رشید عیوضی او را " همـام تـبریزی شاعر معروف "گردانیده است که ذکرش در فصل آخر خواهد آمد.
۴ - کلیات عراقی ، مقدمه : ۵۹ - ۶۰ - عشاقنامه ، سوانح عمری : ۲۰ - میخانه : ۴۱ - ۴۲.

فصل ششم

انعکاس نفوذ پیشوایان و صوفیان متقدم در آثار عراقی

تصوف، به عنوان راهی برای رسیدن به کمال معنوی و وصال حقیقی دارای جنبهٔ درونی وحی اسلامی والهام الهی است که در واقع قلب و حقیقت درونی یا باطنی آن به شمار می رود. هر چند نام" صوفی" و "تصوف" در دوره‌های متأخر پیدا شده ، ولی حقیقت تصوف و اصول عقاید و روشهای آن به آغاز وحی می رسد و با ظاهر و باطن اسلام، به آن نحو که در قرآن کریم و احادیث شریف بیان شده و ، با اصول عقاید اسلامی ارتباط بسیار محکم دارد. کسانیکه در دنیای تصوف وارد می شوند و همچون سالک طریقت و طالب حقیقت زندگی می کنند، در نظر آنها نخستین و کاملترین متصوف و عارف پیغمبر اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) است و پس از وی حضرت علی بن ابی طالب (ع) عالیترین نمایندهٔ باطن دین اسلام است.

تفاوتی که بین وحی اسلامی و تصوف و مسالک عرفانی پدید است اینکه شریعت وحی را به وجود پیامبر اسلام(ص) خاتمه یافته می شمارد و معتقد است که وحی به نام پیامبر خاتم ختم است، لیکن صوفیه چشمهٔ الهام و اشراق را منقطع نمی دانند و دلهای مستعد را که راه پر مخاوف عرفان نور دیده و تعلیم و تدبیر پیر کامل دیده از فیضان لطف حق و لمعان نورلایزال محروم نمی‌دانند.

در زمان حضرت پیغمبر (ص) که درهای آسمان هنوز باز بود، منبع وحی اجازه نمی‌داد که سنت دین اسلام به دو قسمت ظاهر و باطن یا شریعت و طریقت منقسم شود، گو اینکه جوهر هر دو از همان آغاز وجود داشته است ، بدینطریق در طول مدت دو قرن اوّل اسلامی که سنت دینی بسیار نیرومند بود - طریقت خاصی از تصوف و عرفان پدیدار نشد. اما زهاد صدر اسلام و قراء قرآن و راویان حدیث که تعلیمات حضرت پیغمبر (ص) را برای نسلهای پس از اصحاب او زنده نگه می‌داشتند ، بسیاری از ایشان از اولیاء اللّه به شمار می روند.تصوف به این ترتیب سیمای باطنی تعلیمات پیغمبر(ص) است که رفته رفته در قرنهای دوّم و سوّم شکل منظمی پیداکرده و نام "تصوف" به خود گرفت که مقصود از آن همان تعلیمات باطنی اسلام است. تصوف در این دوران همچون عنصر مشخصی در اجتماع اسلامی آغاز به تجلی کرد و اصول عقاید و روشهای آن توسط دستگاه های طریقتی انتشار یافت که هر کدام از آنها را مرشدی اداره می کرد و غالباً به نام او نامیده می شد.

چنانکه از آن زمان تاکنون به همین نام شناخته می شود و ادامه دارد.[۱]

عموم مشایخ صوفیه و عرفا و محققین علما متفقند براینکه سند خرقه جمیع سلاسل صوفیه منتهی می شودبه خاتم‌انبیاء حضرت محمد مصطفی(ص) و سروراولیاء حضرت علی مرتضی(ع)، به استثنای نقشبندیه که به خلیفهٔ اوّل نیز خود را پیوسته می شمارند.[۲] در هر صورت تمام صوفیان و ارباب طریقت عشق و محبت به خاتم نبوت و شاه سالار ولایت را نشان داده اند.

شیخ نیز نسبت به حضرت پیغمبر(ص) عشق و علاقهٔ فراوانی دارد. دریای عشق محمدی در جانش جوش می زند. ایمانش بدو از روی تقلید و کور کورانه نیست. شیخ عراقی محمد (ص) را مظهر تام و تمام حق می داند و بدین جهت به او عشق می ورزد. در واقع هر کسی ذره ای معرفت دارد و از نسیم عشق بوئی به جانش رسیده است، به زنجیر عشق محمدی گرفتار است. شیخ آنقدر شیفتهٔ پیغمبر بود، که زمانیکه به مدینه منوره رفت، هنگام زیارت روضهٔ مطهره روی به خواجه کائنات (ص) نهاد و قصایدی چند منظوم ساخت.[۳] در دیباچهٔ مثنوی عشاقنامه پاره ای از ابیات در نعت پیغمبر (ص) سرود و او را صوفی خواند[۴] در آغاز لمعات جز اینکه صلوة و سلام بر او فرستاد، قطعه ای پر مغز و نغز در شان او گفت و به زبان خود او مقامات و مراتب عالیه وی را منعکس ساخت[۵] و درمیان مطالب کتاب لمعات نیز جای جای از احادیث و اخبار استشهاد جست و عبارات را مزین نمود.

---

۱ - سه حکیم مسلمان (انگلیسی) : ۸۳ - ۸۵ و ترجمهٔ احمد آرام : ۱۱۲ - ۱۱۵.

۲ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۵۴ - ۳۵۵ - تذکرة الاولیاء مقدمهٔ دکتر استعلامی : ۳۸.

۳ - قصاید عراقی در شان حضرت پیغمبر (ص) با مطلع های زیر:

عاشقان چون بر در دل حلقه سودا زنند — آتش سودای جانان در دل شیدا زنند
(کلیات عراقی: ۷۴)

راه‌باریکست وشب‌تاریک ومرکب‌لنگ و پیر — ای سعادت رخ نمای وای عنایت دست گیر
(همان : ۸۱)

شهبازم و شکار جهان نیست در خورم — ناگه بود که از کف ایام بسریرم
(همان : ۸۶)

قبله روی صوفیان بارگه صفای او — سرمه چشم قدسیان خاک در سرای او
(همان : ۹۱)

ای رخت مجمع جمال شده — مطلع نور ذوالجلال شده
(همان : ۹۵)

۴ - آربری عشاقنامه:۳۴ - کلیات عراقی،عشاقنامه: ۳۳۰ - شیخ عراقی درنعت حضرت پیغمبر(ص)چنین می‌گوید:

... صوفی خانقان الرحمان — عالم علم" علم القرآن"...
خواجه بارگاه کونین اوست — سالک راه قاب قوسین اوست...

۵ - آغاز قطعه به این نحو است:(کلیات عراقی ، لمعات: ۳۷۵)

گفتا: بصورت ارچه ز اولاد آدمم — از روی مرتبت به همه حال برترم

شیخ اگرچه به خلفای راشدین ارادت داشته و آن‌ها را " مرشد دین"[۱] خوانده است، ولی به احتمال بیشتر از دیگران تحت تأثیر حضرت امیر المؤمنین علی (ع) و معتقد به مقام وی بوده است به دلایل زیر:

اولاً، از نظر احوال زندگانی. چنانکه به روایت جامع دیوان عراقی و نویسندهٔ مقدمهٔ آن، قریب به یک ماه پیشتر از ولادت عراقی پدرش امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) را به خواب دید که فرمود:" بستان عراقی ما را و نیکو محافظت نمای، که جهانگیر خواهد بودن"[۲].

ثانیاً، از نظر آثار عرفانی. عراقی در رسالهٔ حمدله که تفسیری است کوتاه و پر معنی، حضرت علی (ع) را به زبان حضرت پیغمبر(ص) مورد تعظیم و تکریم قرار داده است به این نحو:" تعریف خلق مر خلق را در خلق چیست؟ آنست که مصطفی (ص) می فرماید:"انا مدینة العلم و علی بابها" [۳]، شعر:

در دو زخم ار زلف تو در چنگ آید	از حال بهشتیان مرا ننگ آید
و ربی تو به صحرای بهشتم خوانند	صحرای بهشت (بر)دلم تنگ آید

مصطفی علیه السلام خلق است تعریف کرد که علی بود مر خلق را که صحابه بودند..."[۴].

ثالثاً، از نظر انتساب طریقت. شیخ عراقی از لحاظ سلسله انتساب طریقت نیز به واسطه های گوناگون صوفیان، به علی (ع) می پیوندند و بعد از راه وی به پیغمبر اعظم (ص) منسلک می‌شوند.

صرف نظر از پیشوایان دین و زهد اسلام که بعد از پیغمبر(ص) صحابه وائمه و تابعین بودند، از قرن سوم به بعد چهره های نامداری در تصوف اسلامی پدیدار گشتند که کلمات فصیح و نافذ ایشان بر جای مانده و در روح صوفیان نسلهای پس از آن منعکس شده است چنانکه می بینیم، کلمات و سخنان و عقاید برخی از پیشروان تصوف، در آثار و تصانیف شیخ عراقی نیز انعکاس یافته است.

از دیدگاه عراقی پیشوایان و صوفیان متقدم را باید به سه دسته تقسیم کرد:

الف - پیشروان تصوف، که عراقی به آنها توجه داشته و اقوال و سخنان آنان را در آثار و تصانیف خویش نقل کرده‌است.

---

۱ - آربری عشاقنامه : ۳۴ - کلیات عراقی، عشاقنامه : ۳۳۱.

"چار یارش که مرشد دینند   همه اندر مقام تحسینند"

۲ - کلیات عراقی ، مقدمه : ۴۸ - عشاقنامه ، سوانح عمری : ۵.

۳ - تحلیل اشعار ناصر خسرو : ۵۰.

۴ - حمدله نسخهٔ عکسی مملوکه نگارنده .

ب - متصوفان عاشق، که از لحاظ فکر و عقیدهٔ عشق و جمال پرستی شیخ عراقی تأثیر آنان قرار گرفته و حکایاتی در شان آنها سروده‌است.
ج - شعرای عارف، که تصوف و عرفان را باشدت بسیار وارد شعر فارسی کردند و عراقی به آنها نظری داشته‌است.

الف ـ عراقی و پیشروان تصوف

گفتیم که تصوف و عرفان در قرن سوم شکل منظم یافت و به صورت فرق مختلف تدوین شد. در قرون چهارم و پنجم صوفیان و عارفان نامدار روی کار آمدند و به تربیت سالکان راه طریقت مشغول شدند. اکثر این پیشوایان تصوف دارای سخنان و کلمات و مؤلفات و مصنفات بودند و در کتب صوفیه احوال و مقالات آنها به تفصیل آمده است. عموم صوفیان به احترام مشایخ متقدمین قایل اند، شیخ نیز آنها را مورد توجه قرار داده و در آثار خویش ، به خصوص لمعات ، در مباحث عشق و عرفان منقولات آنان را نقل کرده است. گاهی صریحاً اسم صوفی را می برد و از او نقل قول می کند. گاهی فقط کلمات شطح آمیز آنها مانند: " سبحانی" و " انا الحق" و " لیس فی جبتی سوی الله" را در عبارات و ابیات خویش می گنجاند. گاهی از اشعار نغز آنها عبارات خویش را قدرت و نیرو می بخشد.
اینک به طور اختصار ، به ترتیب زمانی در باب عارفان و صوفیان پیشین و اقوال و سخنان آنان باشواهد از آثار شیخ بررسی می شود.

یحیی بن معاذ رازی

ابو زکریا یحیی بن معاذ رازی از جمله معاصرین و مصاحبین بایزید بسطامی است[۱]. وی چشمه روضه رضا ، نکته کعبهٔ رجا، ناطق حقایق ، واعظ خلایق ، مرد مراد و لطیف روزگار بود. خلقی عجب داشت و بسطی را باقبض آمیخته بود. در طریقت سخنان محبت آمیز بیان می کرد و گستاخ درگاه ایزدی بود. چون وعظی شافی داشت، او را یحیی واعظ می گفتند. وی را در علم و عمل قدمی راسخ و به لطایف و حقایق عرفانی زبانی مخصوص بود و وی موصوف به مجاهده و مشاهده و صاحب تصنیف بود[۲]. سال وفات وی ۲۵۸ق - ۸۷۱م مذکور است.
شیخ در لمعات مکالمه یحیی معاذ رازی و بایزید بسطامی را در باب عشق چنین می نویسد:

---

۱ - نفحات الانس : ۵۶ - طرایق الحقایق ۲ : ۱۷۴.
۲ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء : ۳۶۱.

"معاذ رازی رحمة اللّٰه علیه به ابویزید نوشت که ، بیت:

مست ازمی عشق آن چنانم‌که‌اگر
یک جرعه‌ازاین بیش خورم نیست شوم

بایزید قدس سره در جواب نوشت ، شعر:

شربت الحب کاساً بعد کاس
فما نفد الشراب ولارویت

شعر:

گردر روزی هزار بارت بینم
در آرزوی باردگر خواهم بود"[۱]

در تذکرة الاولیاء عطار ، سخن یحیی معاذ رازی دربارهٔ عشق چنین منقول است: گفت:" اگر دوزخ مرا بخشند، هرگز هیچ عشاق را نسوزم از بهر آن که عشق ، خود او را صد بار سوخته است. سایلی گفت:" اگر آن عاشق را جرم بسیار بود، او را نسوزی"؟ گفت : "نه ، که آن جرم اختیاری نبوده باشد که کار عاشقان اضطراری است نه اختیاری"[۲].

بایزید بسطامی

بایزید طیفور بن عیسی بسطامی ، سلطان العارفین ، برهان المحققین، اکبر مشایخ و اعظم اولیاء خراسان بود. در خانوادهٔ کبری به دنیا آمد و از پیشوایان بزرگ صوفیان به حساب آمد. ریاضات و کرامات او بسیار است. پیوسته در مقام قرب و هیبت و غرق آتش محبت بود. روایات او در حدیث و فقه عالی است. پیش از او کسی را در معانی طریقت چندان استنباط نبود که او را[۳]. وی پایه‌گذار مکتب طیفوریه است که سکر و مستی و بیخودی معنوی را یگانه راه رهائی از خود پرستی می دانست و برای وجد روحی اهمیت زیادی قایل بود. تحت تأثیر جذبه های قلبی خویش سخنانی مانند" سبحانی ما اعظم شانی " می گفت که صوفیه شطحیات می خوانند[۴]. این چنین سخنان وی منجر به عقیدهٔ اتحاد و حلول گشت. چنانکه در تعلیم بایزید اهمیت بسیار به اصل " فنا" داده شده

---

۱ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۶.
۲ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء : ۳۶۴.
۳ - همان : ۱۶۰.
۴ - برای تفصیل شطحیات بایزید بسطامی ر.ک : شرح شطحیات ، روزبهان : ۷۸ - ۱۴۷.

است.از جمله سخنان او درین باب داستان حج اوست که سرانجام منتهی شد به اینکه از هستی خویش توبه کند[۱] . جنید بغدادی دربارهٔ وی گفت :" بایزید درمیان ما چون جبرئیل است درمیان ملائکه ".[۲] بایزید بیشتر عمر خود را در بسطام گذرانید و در سال ۲۶۱ق - ۸۷۴م درگذشت و همانجا مدفون شد[۳].

شیخ مقداری از اقوال بایزید بسطامی را باذکر نام او درلمعات مندرج ساخته است : ابو یزید رحمة الله علیه را گفتند:"کیف اصبحت؟ گفت، لا صباح عندی و لا مساء ،بیت:

آنجا که منم، نه بامدادست و نه شام
نه بیم و نه امید، نه جای و نه مقام

همانا که صبح و شام برای کسی است که دارای صفتی باشد در حالیکه برای من صفتی نیست، مصراع: چون نیست مرا ذات صفت چون باشد؟"[۴].

در جای دیگر در لمعات ، عراقی می نگارد:" ابو یزید رحمة الله علیه این آیت بشنید: "یوم نحشر المتقین الی الرحمن و فدا " نعره ای زد و گفت: " من یکون عنده الی این یحشر؟"[۵].

همچنین شیخ عراقی در مورد " دل " از افتخار و مفاخره بایزید و سخن جنید بغدادی اینطور یاد می کند:" ابو یزید قدس سره از سعت دایره دل خود چنین خبر داد که" اگر عرش و آنچه دروست، درگوشهٔ دل عارف گذر کند عارف از آن خبر نیابد." جنید گفت:" چگونه خبر یابد، زمانیکه حادث باقدیم مقترن شود از حادث اثری نمی ماند. ابو یزید چون نظر در چنین دل کند، که محدث را درو اثر نبود، همه قدیم بیند، لا جرم " سبحانی" گوید"[۶].

علاوه بر آن عراقی بدون اشارت به نام بایزید بسطامی ، فقط کلمات او را در آثار و اشعار خویش گنجانیده است،مانند:

"سبحان ما اعظم شانی من مثلی وهل الدارین غیری"[۷].

---

۱ - ارزش میراث صوفیه : ۷۳ - کشف المحجوب : ۱۳۴.
۲ - تذکرة الاولیاء ، دکتر استعلامی : ۱۶۰.
۳ - نفحات الانس : ۵۶ - نگارنده در سال ۱۳۵۰ ش - ۱۹۷۱م از زیارت مرقد بایزید و عبادتگاه دیرین او در بسطام مشرف شده است.
۴ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۹.
۵ - همان : ۳۹۰.
۶ - همان : ۳۹۹.
۷ - همان : ۳۸۳ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء : ۱۶۶.

و" انا عند المنکسرة قلوبهم و عند المندرسة قبورهم"[۱].
و نیز ابیات زیر ملاحظه شود:

تـراچـون ازتوبستـاندنمانی جـمله او مـاند
توآنگه خواه انا الحق گوی و خواهی گوی"سبحانی"[۲]
"سبحـانی"آن نـفس زمـن اربشـنوی بـدانک
آن او بـودنه مـن، بـه سـوی هـیچ نـنگرم[۳]
چـون ز"سبحـان" شـدی تـو"اعـظم شـان"
گـرد هسـتی خـود زخـود بنشـان[۴]

سهل بن عبدالله تستری

سهل بن عبدالله تستری از اصحاب و مریدان و شاگردان ذو النون مصری و از اقران و معاصران جنید بغدادی است. کنیت وی ابو محمد است و وی از محتشمان اهل تصوف و کبار علمای این طایفه است. از مذهب امام ابو حنیفه اقتدا می کرد و در وقت خود سلطان طریقت و برهان حقیقت بود. براهین او بسیار است. در معاملات و اشارات بی بدل و در حقایق و دقایق بی‌همتابود. علمای ظاهر گویند که او جامع میان شریعت و حقیقت بوده[۵]. طریقهٔ سهلیه منسوب به اوست و بنای این طریقه بر اجتهاد و مجاهدهٔ نفس است. هدف اصلی این مکتب مقاومت در برابر خواهشهای نفس است و پیروان آن با ریاضت کشی به تربیت نفس می پرداختند[۶]. صاحب کشف المحجوب نوشته است:" سهل بن عبدالله تستری آن روزکه از مادر بزاد صایم بود و آن روزکه از دنیا برفت نیز صایم بود"[۷].سرانجام وی در محرم سال ۲۸۳ق - ۸۹۵م به عمر هشتاد سالگی از دنیا رخت بربست[۸].

شیخ در ضمن بیان عین الیقین و حق الیقین در لمعات قول او را چنین یاد کرده است:" از سهل

۱ - کلیات عراقی،لمعات : ۴۰۱ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء: ۱۸۶.
۲ - کلیات عراقی : ۱۰۳.
۳ - همان : ۱۱۲.
۴ - آربری عشاقنامه : ۷۹ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۶۰.
۵ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء : ۳۰۴.
۶ - نفحات الانس مقدمهٔ توحیدی پور : ۱۳۹.
۷ - کشف المحجوب : ۴۱۶.
۸ - نفحات الانس : ۶۶ - سفینة الاولیاء : ۱۳۴.

بن عبد الله تستری رحمة اللّٰه علیه پرسیدند که": ما الیقین. گفت: الیقین هو اللّٰه. پس تو نیز: واعبد ربک، حتی یاتیک الیقین،بیت:

در ایــن ره گـربه تـرک خـود بگـوئی
یــقین گــردد تـرا کـوتو، تـو اوئـی" [۱]

همچنین دربیان کیفیت مراقبه محب مر محبوب را، قول وی چنان نقل شده است:از سهل تستری پرسیدند که " ما مراد الحق من الخلق"؟ گفت ما هم علیه، حریت اینجا از جانبین متعذر می‌نماید، چه هر جا که نسبت آمد، حریت رفت،بیت:

آزادی و عشــق چــون نــمی آیـد راست
بنده شدم و نهـادم ازیک سـو خـواست" [۲]

ابو بکر وراق

ابو بکر محمد بن عمر وراق حکیم ترمذی از بزرگان مشایخ صوفیه وخزانهٔ علم و حکمت بود که در تجرید و تفرید کمالی داشت. اصل وی از ترمذ است. ابو حامد احمد بن خضرویه بلخی (م.۲۴۰ ق - ۸۵۴م) را دیده و با محمد بن علی حکیم ترمذی(م. ۲۵۵ق - ۸۶۹م) صحبت داشته بود. در معاملات و آداب نظیرنداشت چنانکه مشایخ صوفیه وی را" مودب اولیاء" خوانده‌اند [۳]. او را در ریاضات و آداب تصوف تصانیف بسیار و دیوان شعر بوده. از کتب آسمانی علاوه بر قرآن مجید،تورات وانجیل و زبور را نیز خوانده بود [۴]. مریدان را از سفر منع می کرد و می‌گفت: " کلید همه برکتی صبر است در موضع ارادت ، تا آنگاه که ارادت تو را درست گردد. چون ارادت درست شد، اول برکتها بر تو گشاده گشت،" [۵]. سال درگذشت وی در کتاب فضایل بلخ ۲۹۴ق - ۹۰۶م مندرج است [۶].

شیخ در باب تجلیات وحدت وجود، قول ابو بکر وراق را در رسالهٔ لمعات چنین نقل کرد: "ابوبکر وراق رحمة اللّٰه علیه گفت:" لیس بینی و بین ربّی فرق، الاّ انّی تقدّمت بالعبودیه"، گفت :

۱ - کلیات عراقی ، لمعات : ۴۰۵.
۲ - همان : ۴۰۶.
۳ - کشف المحجوب : ۱۷۹.
۴ - نفحات الانس : ۱۲۳.
۵ - دکتر استعلامی تذکره الاولیاء : ۵۳۴.
۶ - فضایل بلخ : ۲۶۲.

افتقار و استعداد من مفتاح خزاین جود اوست"۱. مولانا عبد الرحمن جامی همین عبارت را در شرح لمعات واضح تر بیان کرد:" یعنی میان من و پروردگار من در معنی مدخلیت در فیضان وجود کمالات تابعه مر وجود را فرقی نیست، مگر آنکه من به عبودیت و افتقار و استعداد پیش آمدم و پروردگار من برربوبیت"۲.

ابو الحسین نوری

ابو الحسین احمد (یا محمد) بن محمد نوری باالقاب " امیر القلوب" و قمر الصوفیه" خوانده شده است. مولد و منشاء وی بغداد است و پدرش از مردم بغسور بود که شهریست مابین هرات و مرو۳. ابو الحسین نوری مرید سری سقطی و از اقران جنید بودو ذو النون مصری را دیده بود. در طریقت مجتهد و صاحب مذهب می باشد که او را در طریقت براهینی قاطعه هست. طریقه وی را نوریه گویند و قاعدهٔ مذهبش آنست که تصوف رابر فقر تفضیل نهد. معاملتش موافق جنید است. وی مجذوب وحدت و قبلهٔ انوار بود. عشقی باکمال و شوقی بی نهایت داشت. آنچه از عشق الهی گفته مخصوصاً موجب آزار وی گشته بود. یکی از نوادر طریقت او آنست که در صحبت ایثار می فرمود چنانکه گفت:" صحبت با درویشان فریضه است و عزلت ناپسندیده"۴. مشایخ فرموده اند که هیچ کس در زمان ابو الحسین نوری چون او نیکو طریقت و عالی سخن نبوده است. وفات وی در سال ۲۹۵ق - ۹۰۷م اتفاق افتاده است۵.

شیخ دربیان تنوع تجلیات حق تعالی و ترقی سالک، در مرحلهٔ وصال ، سخن ابو الحسین نوری را چنین گنجانید:" اصحاب رای پنداشتند که چون واصل شدند غرض حاصل گشت و بـه غایت مراد رسیدند و بالیه ترجعون پیوستند، هیهات ، منازل راه وصل تا ابد قطع نمی شود و چون رجوع نه از آنجا بود، که صدور بود، سلوک کی منقطع شود؟ راه کی برسد؟ اگر مرجع عین مصدر باشد پس آمدن چه فایده دهد؟ نوری رحمة الله علیه از دوری و بی نهایتی این راه چنین خبر داد، شعر:

شــهدت ولم اشــهد لحـاظاً لحـظة
وحسب لحـاظ شـاهد غـیر مشـهد

---

۱ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۶.
۲ - لمعات مع شرح جامی : ۱۲۳.
۳ - نفحات الانس : ۷۸.
۴ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء : ۴۶۴.
۵ - سفینة الاولیاء : ۱۳۷ - ۱۳۸.

اگر واصلان را شوق باعث نیاید، در طلب اولی واعلی ، بر آن قدرکه یافتند، اقتصار کنند"[۱].

جنید بغدادی

ابو القاسم جنید بن محمد بن جنید قواریری نهاوندی بغدادی سلطان طریقت، منبع اسرار ، شیخ المشایخ عالم، امام الائمه جهان و مقتدای اهل تصوف بود. وی را سید الطایفه، لسان القوم، عبد المشایخ ، طاووس العلما و سلطان المحققین خوانده و نوشته اند. اصل وی از نهاوند و مولد و منشاء وی بغداد بوده. در مذهب شافعی و سفیان ثوری فقیه به شمار می آمد و بیشتر مشایخ بغداد در عصر او و بعد از او مذهب وی داشته اند. در طریقت به صحبت حارث محاسبی رسیده و مرید و خواهر زاده سری سقطی بوده. طریقه او مبتنی بر صحو و هوشیاری است به خلاف اصحاب بایزید که اهل سکر و مستی هستند - و منسوبان و مخلصان وی را جنیدیه خوانند. ابو سعید خراز و ابومحمد رویم و ابو الحسین نوری و ابو بکر شبلی و امثال آنها از شاگردان و پیروان معروف وی بوده‌اند، لیکن نسبت مشایخ جمیع سلسله های تصوف بعدی نیز به او می پیوندد[۲]. منتهی وی در زهد و تقوی و عشق و عرفان بی نظیر و سر آمد روزگار بود. در اشارات و حقایق و معانی تصانیف عالی داشت[۳] و در حدود سال ۲۹۸ق - ۹۱۰م از جهان فانی به دار باقی شتافت[۴].

در صفحات پیش بیان کردیم که شیخ با چهار سلسلهٔ معروف تصوف عصر خویش ارتباطی داشته است و به وسیلهٔ هر چهار سلسله نسبت وی به جنید بغدادی می رسد. چنانکه از مطالعهٔ آثار شیخ هم معلوم می شود که وی بیشتر از دیگران اقوال و سخنان جنید بغدادی را در تصانیف خویش منقول ساخته است. در رسایل منثور خویش ، به صراحت باذکر نام جنید، کلمات و عبارات او را نقل کرده است. مثلاً در رسالهٔ لمعات در جاهای مختلف چنین می نویسد:

" شیخ جنید رحمة الله علیه گفت: سی سالست تا باحق سخن می گویم و خلق می پندارند که جنید با ایشان می گوید ". به سمع موسی هم او شنید، که به زبان شجره سخن گفت: انی انا لله رب العالمین، بیت:

---

۱ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۷.

۲ - در کشف المحجوب : ۱۶۱ آمده است: " تا جمله اهل طریقت بر امامت وی متفق اند و هیچ مدعی و متصرفی را در وی اعتراض و اعراض نیست."

۳ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء : ۴۱۶ - ۴۱۷ - تاریخ ادبیات دانشگاه پنجاب لاهور ۳ : ۱۳۷ که در آن از کتاب عمده حضرت جنید بغدادی اسم برده شده است.

۴ - نفحات الانس : ۸۰ - سفینة الاولیا: ۳۷ - ۳۸.

خود می گویند راز و خود می شنوند
و زما و شما بهانه بر ساخته اند"۱

در لمعهٔ پنجم، دربیان اختلاف مظهر حق، قول جنید"لون الماء لون انائه" در دو مورد چنین نقل گردید: جنید رحمة اللّه علیه بهر چه گفت" لون الماء لون انائه"؟ می گوید ، صورت به حکم اختلاف آینه، هر دم به صورت دگر مبتدل می شود چنانکه دل به حسب تنوع احوال...اگر می‌خواهی که از نفحات آن نفس بوئی به مشام تو رسد، درکارستان"کل یوم هو فی شان" نظاره شو، تا عیان بینی که تنوع تو در احوال از تنوع اوست د رشئون و افعال ، پس معلوم کنی که " لون الماء لون انائه" ، این جا همان رنگ دارد که " لون المحب لون محبوبه"۲.

در لمعهٔ پانزدهم نوشته است:" از جنید قدس سره پرسیدند که ما التوحید؟ گفت از مطربی شنیدم که می گفت:

وغـنی لی‌منّی قلبی وغـنیمت کماغنی
وکنّاحیث ماکانوا و کانوا حیثما کنا"۳

ونیز در باب " فقر" قول جنید چنین مذکور شده است: قال الجنید قدس سره " الفقیر لا یفتقر الی نفسه ولا الی ربّه"۴.

همچنین عراقی در یکی از منشآت که در جواب نامهٔ برادر خود شمس الدین نگاشته بود از جنید به این طرز یاد کرده است:" از جنید رحمة اللّه علیه پرسیدند بعد از وفات او ما فعل اللّه بک، گفت طاحت تلک الاشارات و فینت تلک العبارات و ما نفعنی الا رکیعات کنت ارکعها قبل السحر"۵.

عراقی سخن معروف جنید " لیس فی جبتی سوی اللّه" را در مثنوی عشاقنامه در دو مورد به این طریق گنجانده است:

کرده از جان و دل به کویش روی "لیس فی جبتی سوی اللّه"گوی۶

۱ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۱.
۲ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۲ - ۳۸۳ و نیز همان : ۳۸۷ که بدون ذکر نام وی قولش مذکور افتاده است.
۳ - همان : ۳۹۳.
۴ - همان : ۴۰۰.
۵ - منشآت عراقی ، مجموعه ملی (جدیدی) شماره ۴ : ۴۹.
۶ - آربری، عشاقنامه: ۷۹ - کلیات عراقی، عشاقنامه : ۳۴۴.

مظهر نام دوست را بنهفت "لیس فی جبتی سوی اللّه" گفت[1]

حسین بن منصور حلاج [2]

ابو المغیث حسین بن منصور حلاج از مستان و مشتاقان طریقت بود. حالی قوی و همتی عالی داشت. آن قتیل فی سبیل اللّه، شیر بیشه تحقیق درغایت سوز و اشتیاق می ماند. بی قرار و شوریدهٔ روزگار و عاشق صادق و پاکباز بود[3]. سرگذشت زندگی و مرگ و پرشور ترین داستانهای روحانی صوفیه به شمار می رود.

منصور حلاج در بیضاء فارس - از نواحی ایران - چشم به جهان گشود. در اوان جوانی شوق و علاقهٔ بسیار به زهد و ریاضت پیدا کرد، به شوشتر رفت و مرید سهل بن عبدالله تستری شد. بعد رو به بغداد نهاد و از شاگردان عمر بن عثمان مکی و جنید نهاوندی گشت. از بغداد به مکه رسید. پس از تکمیل مراحل سلوک در بغداد و مکه، به سیاحت نواحی مختلف عراق وایران مانند بصره و خوزستان و فارس و خراسان پرداخت. می گویند به هندو ترکستان نیز مسافرت کرد، و به قول بعضی تا حدود چین رفت. چنانکه در بازگشت از این سفرها به اظهار بعضی کارهای غریب و خارق پرداخت که در عقاید و افکار او پدیدار شده بود. دعویهای حلول و اتحاد از او نقل شد. بدین جهت مشایخ صوفیه در شان وی آراء مختلف داشته اند[4]. به عقیدهٔ عده ای مردود است و به نزدیک گروهی مقبول[5]. بعضی مریدان در حق او سخنان گزاف می گفتند و برخی ظاهراً بالوهیت او قایل بودند. همچنین احوال و واقعات حلاج، امرا و فقها و برخی از صوفیه را بر ضد او برانگیخت و متهم شد که "انا الحق" گفته است و دعوی الوهیت دارد. منتهی به محاکمهٔ وی پرداختند و در سال ۳۰۹ق - ۹۲۱م به دارش زدند، جسدش را آتش زدند و خاکستر آن را به دجله ریختند[6].

آنچه بروی آمد از غلبهٔ شوق و جذبهٔ عشق و محفوظ نداشتن مراتب بود و جذبهٔ عشق آنست که چون محبت به مرتبه اعلی رسد، عاشق در آتش بسوزد، او را از خود خبر نماند و در نظرش جز یار در نیاید، هرچه بیند از یار شناسد، روز و شب در دیده ظاهر و باطن او یار باشد، و جز یار در دو

---

۱ - آربری عشاقنامه : ۷۹ - کلیات عراقی، عشاقنامه : ۳۶۰.

۲ - برای تفصیل شرح حال حسین بن منصور حلاج رك : قوس زندگی منصور حلاج که کتابی به قلم لوئی ماسینیون، ترجمهٔ فارسی دکتر عبد الغفور روان فرهادی به وسیلهٔ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به سال ۱۳۴۸ شمسی در تهران به چاپ رسیده است.

۳ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء : ۵۸۳.

۴ - نفحات الانس : ۱۵۰.

۵ - کشف المحجوب : ۱۸۹.

۶ - ارزش میراث صوفیه : ۷۵ - ۷۷.

عالم هیچ نداند و نبیند، چون عاشق برین منوال گردد، هرچه در نظرش آید ، از کثرت یار پندارد، پس حسین بن منصور حلاج درین حالت بود که از بیخبری و جذبهٔ عشق" انا الحق "گفت[۱].

وی را تصانیف ازهر و کتابهای عجیب و سخنان غریب بسیار است . علی بن عثمان هجویری صاحب کشف المحجوب پنجاه پاره تصنیف وی را دیده بود[۲]. اشعاری[۳] هم داشت که پر بود از معانی بلند و دعویهای غریب و شطحیات از قبیل : انا الحق وانا الله و امثال آنها[۴].

حلاج سر حلقه شهداء صوفیه به شمار می رود. به این علت و از نظر عقاید و افکار خویش در تصوف اسلامی دارای اهمیتی خاص است. اکثر عارفان و شاعران متصوف در آثار و اشعار خویش همواره از وی به احترام یاد می کنند و اقوال وی را در آثار و ابیات خود می گنجانند[۵].

شیخ که عارف عاشق و دلسوخته ایست به حلاج - که به عنوان قهرمان عشق و سلطان عشق شناخته شده است - علاقه ای خاص دارد. بنابر این ذکر این عنصر فداکار و نشانهٔ ایثار در آثار و اشعار شیخ عراقی ناگزیر است. دکتر محمود بامداد در کتاب حافظ شناسی یا الهامات خواجه در مبحث شطحیات عراقی و حلاج را در یک ردیف قرار داده و در این زمینه آنها را از " حافظ شیرازی" برتر

---

۱ - سفینة الاولیاء : ۱۴۲.

۲ - کشف المحجوب : ۱۹۱.

۳ - بنا به گفتار آقای کیوان سمیعی در مقدمه شرح گلشن راز، لاهیجی : ۶۵ منصور حلاج فقط چند قطعه شعر عربی سروده و هیچ شعر فارسی نگفته بود، ولی ناگفته نگذاریم دیوان منصور حلاج شامل اشعار فارسی، با تخلص حسین در غزلیات اولین بار در بمبئی (هند) به سال ۱۳۰۵ هجری چاپ شد. بعد در تهران تجدید چاپ کردند و اخیراً باز در تهران طبع گردیده و به حسین بن منصور حلاج نسبت داده شده است. حال آنکه دیوان اشعار از حسین کاشی است.

در آن دیوان منسوب به حلاج ، جز از غزلیات ، یک چند ترجیع بند هم مندرج است و از آنها پیداست که سراینده ترجیعات نظری به آثار عراقی داشته است به دلایل زیر:

مقطع یکی از ترجیعات معروف عراقی ملاحظه شود (کلیات عراقی : ۱۲۸):

می بین رخ جانفزای ساقی　　در جام جهان نمای باقی

مقطع یکی از ترجیعات دیوان منصور حلاج : ۲۴۲ چنین است:

پر کن قدح و بیار ساقی　　زان باده جانفزای باقی

همچنین مصراع عربی شیخ عراقی:" لیس فی الدار غیر نا دیار" که با اندک تفاوت در جاهای مختلف اشعار و آثار وی نقل شده است (کلیات عراقی : ۸۱، ۱۲۱: ۱۲۲ و لمعات : ۳۹۹) در ترجیع بند دیوان منصور حلاج : ۲۴۷ نیز وارد است به این طریق:

که در عالم نمی بینم بجز یار　　و ما فی الدار غیر الله دیار

۴ - برای تفصیل سخنان شطح آمیز حسین بن منصور حلاج رك: شرح شطحیات ، روزبهان : ۳۷۳ - ۴۵۴.

۵ - در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران پایان نامه دکتری به عنوان حسین بن منصور حلاج و تأثیرش در ادبیات فارسی تا پایان قرن هفتم نگارش یافته است. برای تفصیل بیشتری در این مورد به آن رجوع شود که به شماره ۳۸ در کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران موجود است.

دانسته است چنانکه می نویسد: "...پس چگونه می توان او را مانند عراقی و منصور حلاج وغیره خواند؟"[۱].

عراقی در مؤلفات و ابیات خویش از حسین بن منصور، به کلمات "حلاج" "انا الحق"، "دار" یاد کرده است، بدین طریق:

در لمعات می نویسد: "حلاج را پرسیدند که بر چه مذهبی؟ گفت بر مذهب خدا.

آن کس که هزار عالم از رنگ نگاشت رنگ من و تو کجا برد؟ ای ناداشت
این رنگ همه هوس بود یا پنداشت او بی رنگست، رنگ او باید داشت[۲]

در دیوان اشعار در جاهای مختلف چنین می گوید:

آندم که گفته اند انا الحق زبیخودی
آندم بدانکه ایشان، ایشان نبوده اند[۳]

گرعراقی گفت انا الحق پیش مردم این زمان
برسردارش زغیرت ناگهان خواهیم کرد[۴]

مکن فاش این سخنها همچو حلاج
بیاویزندت از دار، ای عراقی[۵]

در مثنوی عشاقنامهٔ خویش به این طرز به وی عقیدت می ورزد.

جان انا الحق زنان و تن بردار فارغ از جنت و گذشته زنار
علم اتحاد بر بسته لشکر خشم و آز بشکسته[۶]

علاوه برآن عراقی، بدون اینکه از حلاج اسم ببرد یا اشاره ای بکند، در دو مورد در رساله لمعات در ضمن شرح مطالب عرفانی، برای تقویت معانی و معارف حقانی، ابیات عربی حلاج را

---

۱ - حافظ شناسی : ۲۴۲.
۲ - کلیات عراقی، لمعات : ۳۹۳.
۳ - کلیات عراقی : ۱۱۲.
۴ - همان : ۱۸۰.
۵ - همان : ۲۸۴.
۶ - آربری عشاقنامه : ۵۴ - کلیات عراقی، عشاقنامه : ۳۴۴.

نقل می کند، مانند:

انامن اهوی ، و من اهوی انا　　نحن روحان حللنا بدنا[۱]

سبحان من اظهر ناسوته　　سّر سنا لاهوته الثاقب
ثم بدا فی خلقه ظاهراً　　فی صورت الاکل والشارب[۲]

ابو محمد جریری:(الشیخ علی الجریری)

قبل از اینکه به معرفی " ابو محمد جریری" بپردازیم باید توضیح داد که شیخ عراقی در کتاب لمعات از اسم " الشیخ علی الجریری" یاد کرده است، ولی بامطالعهٔ کتب معتبر فارسی زبان صوفیه از قبیل ، کشف المحجوب هجویری، تذکرة الاولیاء عطار، نفحات الانس جامی، طرایق الحقایق معصوم علیشاه چنان معلوم می شود که شیخی به نام " علی الجریری" نیست. بنابر این به گمان غالب" الشیخ علی الجریری" همان " شیخ ابو محمد جریری" است که در کتب مذکور ، شرح حال او را نوشته‌اند. در کتاب مناقب العارفین افلاکی نام " شیخ علی حریری" ضبط شده است که در دمشق بود و نسبت به سماع علاقه داشت[۳].

بهر صورت ابو محمد بن احمد بن حسین جریری ولی قبه ولایت ، صفی کعبه هدایت ، یگانه وقت و برگزیدهٔ روزگار بود. وی صحبت سهل بن عبدالله تستری و جنید بغدادی را دریافته و از همه اصناف علوم خبر داشت . در فقه مفتی و امام وقت به شمار می رفت . اصول نیک می دانست و در طریقت تصوف تابه حدی رسیده بود که جنید به او گفت:" مریدان مرا ادب آموز و ریاضت فرمای"[۴]. همچنین جنید به مریدان گفت:" ولی عهد من اوست ". چنانکه پس از جنید او را به جای وی بنشاندند. آداب او چنان بود که فرمود :" بیست سال است تا پای در خلوت دراز نکردم و حسن ادب باخدای اولیتر "[۵] . وفات وی در سال ۳۱۲ یا ۳۱۴ق - ۹۲۴ یا ۹۲۵م در جنگ قرامطه از تشنگی اتفاق افتاد[۶].

شیخ در باب " فقر" قول وی را چنین نقل کرد:" و قال الشیخ علی الجریری" الفقیر عندی من لا

---

۱ - کلیات عراقی ، لمعات : ۴۰۸ - عرفای اسلام ، (انگلیسی) : ۱۵۱ و ترجمهٔ شربیه : ۱۴۱.
۲ - همان : ۳۸۶ - همان : ۱۵۰ - همان : ۱۴۰.
۳ - مناقب العارفین افلاکی ۲ : ۶۴۱.
۴ - کشف المحجوب : ۱۸۷.
۵ - دکتر استعلامی تذکره الاولیاء : ۵۷۹.
۶ - نفحات الانس : ۱۳۹ - ۱۴۰ - سفینة الاولیاء : ۱۴۳.

قلب له و لا رب له" ، در این حال که فقیر از سروجود خود برخاست و باعدم خود بساخت ، اگر به چشم خود نظری به جمال دوست کند، عکس ظلمت نابود خودش در نظر آید، خود را بیند، برقع "سواد الوجه فی الدارین" بر روی افگند..." [۱].

ابو طالب مکی

شیخ ابو طالب محمد بن علی بن عطیه الحارثی المکی صاحب کتاب قوت القلوب است که مجمع اسرار طریقت و رموز حقیقت است. بعضی گفته اند که در دقایق طریقت و معارف تصوف اسلام کتابی مانند قوت القلوب نوشته نشده. نسبت ابو طالب مکی در تصوف به سهل بن عبد الله تستری می رسد به این ترتیب : شیخ ابو طالب مکی مرید شیخ ابو الحسن محمد بن ابی عبد الله احمد بن سالم البصری است و شیخ ابو الحسن مرید پدر خود ابو عبد الله احمد بن سالم و وی مرید سهل بن عبد الله تستری است. مولد و منشاء ابو طالب مکی مکه معظمه بود. مدتی در بصره بسر برد. بعد از آن به بغداد رفت و در آنجا در ماه جمادی الاخر سنهٔ ۳۸۶ق - ۹۹۵م درگذشت [۲].

شیخ در رسالهٔ لمعات ، در دو مورد " ابو طالب مکی" و در یک جا صاحب قوت القلوب قید نموده و از وی نقل قول کرده است به این طریق:

دربیان اختلاف مظهر حق تعالی شیخ عراقی نوشت:" ازین جاست که هرگزدر یک صورت دوبار روی ننماید و در دو آینه به یک صورت پیدا نیاید، ابو طالب مکی رحمة اللّه علیه می فرماید که : لا یتجلی فی صورة مرتین و لا یتجلی فی صورة لاثنین:

چون جمالش صد هزاران روی داشت — بود در هر ذره دیداری دگر
لاجرم هر ذره را بنمود باز — از جمال خویش رخساری دگر
چون یکست اصل عدد ازبهر آنک — تابود هر دم گرفتاری دگر" [۳]

همچنین دربیان تنوع تجلیات معشوق حقیقی مقوله ابو طالب مکی به این نحو آمده است:
"ابو طالب مکی رحمة اللّه علیه گفت: هو خالق العدم ، کما هو خالق الوجود" [۴].

دربیان حجب نورانی و ظلمانی عراقی ، از ابو طالب مکی چنین یاد کرده: " پس حجب او

---

۱ - کلیات عراقی ، لمعات : ۴۰۰.
۲ - نفحات الانس : ۱۲۱ - سفینة الاولیاء : ۱۵۸ - طرایق الحقایق ۲ : ۴۰۲.
۳ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۲.
۴ - همان : ۳۹۶.

اسماء و صفات اواند، چنانکه صاحب قوت القلوب **فرموده است: " حجب الذات بالصفات و حجب الصفات بالافعال". و اگر به حقیقت نظر کنی حجاب او هم تواند بود، به شدت ظهور محتجبست و به سطوت نورمستتر"[۱]. پس هیچ دیده را تاب اشراق انوار آن نیست.**

ابو الحسن خرقانی

شیخ ابو الحسن علی بن جعفر خرقانی[۲] غوث و قطب روزگار خود، بحر اندوه راسخ تر ازکوه، سلطان سلاطین مشایخ و پادشاه اهل طریقت و حقیقت بود. دایم بدل در حضور و مشاهده ، و به تن در ریاضت و مجاهده مشغول بود[۳]. انتساب وی در تصوف به سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی است، هر چند ولادتش مدتی بعد از وفات شیخ بایزید اتفاق افتاده است[۴]. اما به ظاهر اجازه و تربیت از شیخ ابو العباس قصاب آملی یافته[۵] و معاصر شیخ ابو سعید ابو الخیر بود. شیخ ابوسعید زیارت وی کرد و وی را با او در هر فن محاورات لطیف بود[۶]. از مؤلفات شیخ خرقانی نور العلوم **در مبانی عرفان مشهور است که نسخهٔ موجود آن را یکی از شاگردانش بعد از مرگ مرشد خود در ده‌باب تدوین نموده بود. نسخه منحصری ازین کتاب درکتابخانهٔ موزه بریتانیا، لندن موجود است و نیز به ترجمه زبان روسی در شوروی طبع شده است [۷]. سال وفاتش ۴۲۵ق - ۱۰۳۴م و مزارش در خرقان بسطام است[۸].**

شیخ دربیان تنوع تجلیات معشوق ، در جائیکه سخنان صوفیان دیگر را مندرج ساخت ، از شیخ ابو الحسن خرقانی چنین نقل قول کرد:" ابو الحسن خرقانی رحمة اللّٰه علیه این جا رسید فریاد بر آورد و گفت: انا اقل ربی بسنتین"[۹].

صاین الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی در ضوء اللمعات - شرح لمعات عراقی **- از قول ابوالحسن خرقانی به این طرز یاد برد:" آنکه شیخ ابو الحسن گفت ، انا اقل من ربی بسنتین". هم آشکارکننده و هویداگردانندهٔ آن سخن است،یعنی من که عبدم از رب خود به دو سال یا به دو چیز**

---

۱ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۱.
۲ - در کشف المحجوب : ۲۰۴ " ابو الحسن بن احمد الخرقانی " مرقوم شده است.
۳ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء : ۶۶۱.
۴ - نفحات الانس : ۲۹۸ - سفینة الاولیاء : ۷۴.
۵ - ریاض العارفین : ۳۴.
۶ - کشف المحجوب : ۲۰۴ - ۲۰۵.
۷ - صفا تاریخ ادبیات ۱: ۶۲۲.
۸ - تاریخ گزیده لندن ۱ : ۷۸۵ - ریاض العارفین : ۳۴.
۹ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۶.

کمترم"[۱].

دیگر باید متذکر شد، مقوله‌ی" هو خالق العدم کما هو خالق الوجود" که شیخ عراقی از مقالات ابو طالب مکی مضبوط ساخته است، مولانا عبد الرحمن جامی و صاین الدین صدرترکه اصفهانی از اقوال شیخ ابو الحسن خرقانی نگاشته اند، به این طریق:

مولانا عبد الرحمن جامی در اشعة اللمعات **می نویسد: ابو طالب مکی رحمة الله علیه چون سخن خرقانی را قدس الله سرهما بشنید فرمود که ابو الحسن خرقانی راست می گوید: هو خالق العدم، کما هو خالق الوجود"[۲].**

صاین الدین ترکه اصفهانی در ضوء اللمعات **می گوید: دفع آن سخن را شیخ ابو الحسن می آورد که " هو خالق العدم کما هو خالق الوجود"[۳].**

خواجه عبد الله انصاری

لقب و کنیت و اسم و نسبت آنجناب شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبد الله بن ابو منصور محمد انصاری است[۴]. وی از اعقاب حضرت ابو ایوب انصاری صاحب رحل حضرت پیغمبر(ص) و از کبار مشایخ و علمای راسخ بود. ولادتش در هرات به سال ۳۹۶ق - ۱۰۰۵م اتفاق افتاد. او از کودکی طبعی توانا و زبانی گویا داشت ، به زبان های عربی و فارسی شعر می سرود ، در جوانی در علوم ادبی و دینی و حفظ اشعار عرب و احادیث پیغمبر شهرت داشت[۵]. در تصوف به خدمت شیخ ابوالحسن خرقانی زانوی تلمذ زده، به او اخلاص و ارادت داشته و جانشین او بوده است [۶]. علاوه بر او از مشاهیر متصوفه عهد خویش مانند شیخ ابو سعید ابو الخیر نیز اکتساب فیض کرده است. اقامتش بیشتر در هرات بود و در آنجا به تعلیم و ارشاد اشتغال داشت تا به سال ۴۸۱ق - ۱۰۸۸م در گذشت و همانجا آسود[۷].

گفته شد که خواجه عبد الله انصاری شعر می گفت و به خصوص در رباعی تفننن داشت، لیکن شهرت خواجه از باب کتب و رسایل عرفانی اوست که حاوی مسایل شریعت و طریقت است.

---

۱ - چهارده رساله صاین الدین ترکه، ضوء اللمعات : ۲۹.
۲ - لمعات مع شرح جامی : ۱۲۴.
۳ - چهارده رساله صاین الدین ترکه ، ضوء اللمعات : ۳۰.
۴ - ریاض العارفین : ۳۷.
۵ - در نفحات الانس : ۳۳۴ نوشته است :" ... **وی گفته که من سیصد هزار حدیث یاد دارم با هزار هزار اسناد". خواجه عبد الله در علم حدیث به حدی قوی دست بود.**
۶ - نفحات الانس : ۳۳۶ - ریاض العارفین : ۳۷.
۷ - سفینة الاولیاء : ۱۶۶.

از آثار او کتاب طبقات صوفیه و تفسیر قرآن معروف است. بر اساس همین تفسیر خواجه ، تفسیر معروف کشف الاسرار و عدة الابرار نوشته شد. دیگر از رسالات او مناجات نامه، زاد العارفین ، کنز السالکین ، قلندر نامه، محبت نامه، الهی نامه، هفت حصار ، رسالهٔ دل و جان و رسالهٔ واردات را باید اسم برد. در این رسایل سبک نگارش و شیوهٔ وی ، موزون و مسجع است[۱].

شیخ سخنان خواجه عبد الله انصاری را، برخلاف اقوال صوفیان دیگر به زبان فارسی منقول ساخت ، به این طریق:

"شیخ الاسلام رحمة اللّٰه علیه گفت:" هر گه که مخلوقی بنا مخلوقی قایم گردد آن مخلوق در آن نامخلوق متلاشی شود و چون حقیقت صافی شود، منی عاریت بود،منی چیست؟ گفتن من و تو، اگر توئی به حقیقت ، پس حق کو؟ و اگر حق است حق یکی بود ، نه دو" ، بیت:

من و تو کرد آدمی را دو
بی من و تو تومن بدی من تو"[۲]

در جای دیگر در لمعات آمده:

شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری رحمة اللّٰه علیه گفت : حق تعالی خواست که صنع خود ظاهر کند ، عالم آفرید ، خواست که خود را ظاهر کند ، آدم را آفرید ، بیت:

آن پادشاه اعظم دربسته بود محکم
پوشیده دلق آدم ناگاه بردرآمد"[۳]

از این مبحث گذشته می توان نتیجه گیری کرد که از تمام بزرگان مذکور، شیخ ، به شیخ بایزید بسطامی و جنید بغدادی و حسین بن منصور حلاج توجه خاصی مبذول داشته است. حقیقت اینست که این هر سه شیخ بزرگوار از بنیان گذاران و پیشروان بزرگ تصوف و عرفان اسلامی به شمار می روند. کلمات و شطحیات آنها از قبیل " سبحانی ما اعظم شانی"،" لیس فی جبتی سوی اللّٰه"،"انا الحق "، " انا اللّٰه " و " انا من اهوی و من اهوی انا" تصوف اسلامی را تازگی بخشیده اند، لیکن باید گفت که در آن زمان بازار تصوف هنوز گرم نبوده و اهل شرع و فقه و حدیث به خلاف اینچنین سخنان معرفت آمیز بر سر پیکار شده بودند. چنانکه اهل ظاهر در این مخالفتها موفق شدند و در

---

۱ - صفاتاریخ ادبیات ، چاپ اول(۱۳۳۶)۲ : ۹۱۲.

۲ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۴.

۳ - همان : ۴۰۴ - این قول خواجه عبد الله انصاری ظاهراً ماخوذ است از حدیث قدسی : کنت کنزاً مخفیاً ، فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف . (لاهیجی شرح گلشن راز :۷).

نتیجه حلاج بر سردار رفت. چنانکه ماجرای حلاج صوفیه را به حفظ و کتمان اسرار خویش وادار کرد که عراقی نیز اشاره می کند:

مکن فاش این سخنها همچو حلاج
بیاویزندت از دار، ای عراقی[۱]

واقعه حلاج پیشرفت تصوف را متوقف نکرد. اما صوفیه از این داستان عبرت و احتیاط آموختند. به همین علت است که از قرن چهارم به بعد صوفیه برای اظهار کمالات خویش اصطلاحات مجازی را به کار می بردند و معنی خاص خود می گرفتند. بازهم فقها و متشرعین و طبقه حاکمه باتعقیب و تکفیر صوفیه خود را حافظ شریعت و مورد اعتماد عامه نشان می دادند. واقعهٔ عین القضاة همدانی از آنجمله بود که بعد از حلاج پیش آمد.علت اساسی تفاوت مابین اهل ظاهر و اهل باطن مسئله وحدت وجود بود [۲] که به وسیله بایزید وجنید وحلاج ودیگران وارد تصوف اسلامی گردید و توسعه پیدا کرد وبه صورت عشق الهی وفنا وبقا منتهی شد. رفته رفته تصوف اسلامی در ادب فارسی راه یافت وعقاید وافکار صوفیانه به صورت شعر در آمد و در استعمال اصطلاحات عرفانی به صورت مجازی اضافه شد.

در هر حال تأثیر این سه بزرگ در متصوفان بعدی نمایان است . عارفی همچون شیخ اکبر محی الدین ابن عربی ، در سنت دینی اسلامی ، بیش از همه صوفیان متقدم مخصوصاً از حلاج پیروی کرده و بسیاری از اقوال وی را در آثار خود آورده ، دیگر بایزید بسطامی است که گفته های صوفیانه وی را غالباً نقل کرده است [۳] شیخ عراقی که از شاگردان باواسطه ابن عربی است . از این لحاظ ممکن است تحت تأثیر ابن عربی به بایزید و حلاج هم احترام گذاشته باشد و از سوی دیگر حتماً مقالات و مقامات آنها عراقی را زیر نفوذ خود قرار داده است. در باب جنید گفته شده که به واسطه های گوناگون، سلسلهٔ طریقت شیخ عراقی به وی می رسد ، بنابر این خواه نخواه او هم در عراقی نفوذ کرد. حاصل آنست که عراقی بیشتر از دیگر صوفیان متقدم، اقوال و کلمات اینها را در آثار خویش نقل کرده و مطالب خود را هرچه جالب تر ساخته است.

---

۱ - کلیات عراقی : ۲۸۴.

۲ - شبلی نعمانی در سوانح مولوی رومی: ۱۴۰ زیر عنوان توحید و وحدت وجود می نویسد:" در نزد علمای ظاهر معنی توحید این است که سوای خدا خدای دیگری نیست و نیز در ذات و صفات خدا شریک و همتائی وجود ندارد. لیکن در فرهنگ تصوف معنی این لفظ بدل می شود، چه در نزد حضرات صوفیه معنی توحید اینست که سوای خدا چیز دیگر درعالم موجود نیست ، یا آنچه که موجود است کلاً خداست و این را " همه اوست" گویند.

با وحدت حق زکثرت خلق چه باک
صد جای اگر گره زنی رشته یکی است

۳ - سه حکیم مسلمان (انگلیسی) : ۱۰۱.

ب ـ عراقی و متصوفان عاشق

گفته شد که هر یک از مشایخ صوفیان بنیاد کار و طریقت خود را بر روش یکی از مقامات تصوف یاسیر در یکی از احوال عرفان بنا نهاده و در پایداری آن کوشیده اند. مثلاً از پیشروان بزرگ مذکور، طریقهٔ بایزید بسطامی سکر و مستی و بیخودی معنوی است. وی در احوال به سکر یعنی غلبهٔ محبت حق و در معاملات به ترک صحبت واختیار عزلت اهتمام می ورزید. ابوالقاسم جنید بغدادی بر خلاف بایزید حالت صحو و هوشیاری معنوی را بالاتر از حالت مستی می دانست و برای پرورش و تربیت مریدان مراقبت باطن و محبت الهی را لازم قرار می داد. حسین بن منصور حلاج قایل به حلول و اتحاد بوده و باعشق خدائی و فنا به مقام وصال رسیده است.

عده ای از عرفا در تهذیب نفس عشق را مؤثر ترین عامل می شمارند و طریق عشق و محبت را از تمام احوال و مقامات دیگر عرفانی مفید و مهمتر می دانند، زیرا به عقیدهٔ آنان اساس تمام مفاسد اخلاقی خود پرستی است که عشق آتش در بنیاد آن می زند[۱]. بدین طریق آنها به جای خویشتن پرستی از صور زیبا و معتقد به " المجاز قنطرة الحقیقه" می شوند. عاقبة الامراز راه مجاز به حقیقت می رسند. این دسته از صوفیه از راه تعشق و محبت مجازی طی سیر و سلوک می کردند چنانکه در برخی از کتب مسطور است:" جماعتی از اکابر چون شیخ احمد غزالی و اوحد الدین کرمانی و به مطالعه جمال مظاهر صوری حسی اشتغال می نموده اند و در آن صور مشاهده جمال مطلق حق سبحانه می کرده اند و به صورت حسی مقید نبوده اند"[۲].

حاصل اینکه شیخ عراقی از حلقه همین نوع صوفیان بوده است. وی را مهمترین و بزرگترین نمونهٔ پیشوایان جمال پرستی باید شمرد ولی جمال پرستی و شاهد بازی در تصوف اسلامی ریشهٔ کهن دارد، تذکرهٔ مجالس العشاق مشحون از همین نوع داستانهاست که برخی از متصوفان اسلام از عشق مجازی و جمال پرستی وارد مسلک طریقت شدند و به محبت الهی و عشق حقیقی واصل به حق شدند. بعضی از این صوفیان عاشق متقدم اینقدر بر شیخ عراقی تأثیر و نفوذ گذاشتند که او علاوه بر اینکه از برخی از آنها در لمعات یاد برده، در مثنوی عشاقنامه نیز حکایتی چند در شانشان سروده است که اینجا ذکر می شود.

---

۱ - دیوان منصور حلاج پیشگفتار :۸.

۲ - نفحات الانس : ۵۹۱ - و نیز مقایسه شود با مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمة الله : ۷۴ - ۷۵ - عشق و عرفان : ۱۴۴ که مؤلف آن عین القضاة همدانی را نیز شامل متصوفان عاشق پیشه کرده است.

شیخ ابو بکر شبلی

شیخ ابو بکر دلف بن جحدر شبلی ۱ یا جعفر بن یونس شبلی از کبار و اجله مشایخ و از معتبران و محتشمان طریقت اسلامی بود. وی امام اهل تصوف و وحید عصر خویش به شمار می‌رفت . در باب اصل و مولد وی مابین مؤلفان اختلاف رای وجود دارد. در نفحات الانس جامی مذکور است که اصل وی از اشر و سنه از توابع فرغانه - بود و خراسانی الاصل و بغدادی المولد و المنشاء بود۲. در هر صورت بیشتر زندگانی وی در بغداد گذشت . مرید خاص سید الطایفه جنید بغدادی بود و خرقه از دست او پوشیده بود.

نوشته اند که پدر شبلی حاجب الحجاب خلیفهٔ وقت بود و خود شبلی نیز در ابتدا امیر دماوند بود. بالاخره در مجلس محمد خیر نساج (م. ۳۲۲ق - ۹۳۴م) رفت و توبه کرد و وی او را نزد جنید فرستاد۳. جنید شبلی را تربیت کرد و فرمود:" هر قومی را تاجی است و تاج این قوم شبلی است"۴ . شبلی مذهب مالکی داشت و فقیه و محدث بود. خودش می گوید:" سی سال فقه و حدیث خواندم تا آفتابم از سینه برآمد. پس به درگاه آن استادان شدم و احادیث بسی شنوده ونوشته بود. به حال و علم بی همتا و اشارات و عبارات و رموز و اسرار او بیش از آنست که در حدود حصرو احصا آید. وی در علوم طریقت و معرفت یگانه دوران بوده۵. از مؤلفات او نام اسرار العارفین و چندی اقتباسات آن به دست است ولی نسخه ای از آن پیدا نیست. در ملفوظات و مقالات صوفیان چشتیه شبه قاره هند از قبیل، فواید السالکین و راحت القلوب اقتباساتی از اسرار العارفین خواجه شبلی مندرج است ،به این طریق:

در فواید السالکین آمده:" در اسرار العارفین خواجه شبلی می نویسد که وقتی به جانب بدخشان مسافر بودم بزرگی را دریافتم که صفت او در تقریر بیاید ، سلام کردم، فرمود بنشین ، بنشستم و چند روز در صحبت او ملازمت نمودم..."۶.

در راحت القلوب روایت شده:" در اسرار العارفین نوشته دیدم که چون مسلمان در ارادت کسی درآید اوّل غسل کند، اگر بتواند شب زنده دارد، خیریت خود و خیریت مرید خود از حضرت الوهیت درخواست کند"۷.

باز در راحت القلوب چنان مذکور افتاد": بعد از آن فرمود که در اسرار العارفین نوشته دیدم که

۱ - کشف المحجوب : ۱۹۵.
۲ - نفحات الانس : ۱۸۰ - طرایق الحقایق ۲ : ۴۴۷.
۳ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء : ۶۱۵.
۴ - سفینة الاولیاء : ۳۹.
۵ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء : ۶۱۴.
۶ - فواید السالکین خطی مرکزی : ۲.
۷ - راحت القلوب عکسی مرکزی : ۶۱.

خلوت چهل روزست چنانچه شیخ عبد الله تستری نیز فرموده است و در احادیث تابعین بیشتر همین آمده است"۱.

این بود نمونه ای از عبارات اسرار العارفین خواجه . علاوه بر آن یک مقدار ابیات عربی او را جامی در نفحات الانس نقل کرده است۲.

بنابه روایت تذکرة الاولیاء ، شیخ شبلی " از جهال زمانه بسیار رنج کشید و در رد و قبول و غوغای خلق بمانده بود و پیوسته قصد او کردندی تا او را هلاک کنند چنانکه حسین منصور را، که بعضی از سخنان او طرفی با حسین داشت. سرانجام شبلی در سنهٔ ۳۳۴ق - ۹۴۵م از دنیای فانی به دار باقی شتافت۳.

شیخ ابو بکر شبلی در آتش شوق چنان گرم بود که روحش هیچ وقت آرام نمی گرفت، چنانکه برای تسکین خاطر بر سر منبر هنگام تذکیر و وعظ اسرار و رموز را آشکارا می گفت. در این زمینه شیخ مکالمه مختصر مابین جنید بغدادی و ابو بکر شبلی را در رساله لمعات نقل می‌کند بدین جهت:
"جنید با شبلی قدس سر هماعتاب کرد که " سری که ما در سردابها پنهان می‌گفتیم تو بر سر منبر آشکارا کردی". گفت:" ما ابالی انا اقول و انا اسمع وهل فی الدارین غیری.
رباعی:

هربوی که از مشک و قرنفل شنوی — از دولت آن زلف چو سنبل شنوی
چون ناله بلبل از پی گل شنوی — گل گفته بود،گرچه ز بلبل شنوی"۴

در کشف المحجوب از سخنان شیخ شبلی در باب چشم سرو چشم دل چنین مذکور است:" به حقیقت تا حق تعالی ارادت شهوت از دل کسی پاک نکند چشم سر از غوامض آن محفوظ نگردد و تا ارادت خود اندر دل کسی اثبات نکند چشم سر از نظر بغیر محفوظ نگردد"۵.

شیخ در مثنوی عشاقنامه به مناسبت اندیشه و عقیدهٔ شبلی در باب عشق داستانی سروده وبه

۱ - راحت القلوب ، عکسی مرکزی : ۶۴ از مطالب منقول اسرار العارفین چنان معلوم می شود که کتابی بود در اصول تصوف و عرفان ، و شبلی آن را برای تربیت سالکان و طالبان نوشته بود و نیز از قراین پیداست که این کتاب به دست صوفیان چشتیه شبه قاره پاکستان و هند، در قرن ششم و هفتم هجری افتاده بود و مورد استفاده آنها قرار می‌گرفت .

۲ - نفحات الانس : ۱۸۰ - ۱۸۲.

۳ - نگارنده در نوروز سال ۱۳۴۹ش - ۱۹۷۱م هنگام مسافرت در بغداد به زیارت مرقد شیخ شبلی مشرف شده است.

۴ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۸.

۵ - کشف المحجوب : ۱۹۶.

اثبات رسانده که شبلی دلدادهٔ حسن و عشق بود و مریدان را نیز همین گونه تعلیم می‌داد و به وسیلهٔ عشق و دوستی حسن صیقل ارواح آنها می کرد و آنان را از راه مجاز به حقیقت می رسانید. اینک برخی از ابیات آن داستان ملاحظه شود که چه طور شبلی مریدی را تربیت و پرورش می داد:

بود معروف زاده ای عاقل ‏‏‏‏ مستعد و محصل و فاضل
کرده تحصیل علم و حکمت و شرع ‏‏‏‏ طالب اصل بود و تارک فرع
مرد سالک، جوان صاحب درد ‏‏‏‏ رخ سوی خانقاه شبلی کرد...
شیخ شبلی ز عالم تجرید ‏‏‏‏ عشق فرمود اولاً به مرید
گفت: اول به حسن عاشق شو ‏‏‏‏ و ندر آن عشق نیک صادق شو
پس بیا چون صفات شد حاصل ‏‏‏‏ تا رسانم ترا به عالم دل...
در گذرگه کسی که اوّل دید ‏‏‏‏ دل بدو داد و عشق او بخرید...
چون خودی خودش زیاد برفت ‏‏‏‏ خرمنش جملگی به باد برفت
عشق اوئی او ز او بسر بود ‏‏‏‏ اونه معدوم ماندونی موجود
شیخ شبلی به چشم حال پدید ‏‏‏‏ که بغایت رسد کار مرید...
زان مجازش حقیقتی بنمود ‏‏‏‏ قفل جهل از در دلش بگشود..[1]

باباکوهی شیرازی

شیخ ابو عبد الله علی بن محمد بن عبد الله معروف به باباکوهی و ابن باکویه شیرازی از مشایخ بنام اواخر قرن چهارم و نیمهٔ اول قرن پنجم هجری است. به روایت تاریخ گزیده در جوانی مرید شیخ ابو عبد الله محمد بن خفیف شیرازی شد[2]. مدتی با شیخ ابو العباس نهاوندی(م. ۳۷۰ق - ۹۸۰م) مصاحب بود و میان ایشان در رموز طریقت و حقیقت سخنان بسیار رفته بعد از آن از شیراز سفرکرده به نیشاپور رفت و با استاد امام ابو القاسم قشیری و شیخ ابوسعید ابو الخیر ملاقات کرد. پس از آنکه در خدمت و صحبت اصحاب کمال اکتساب علوم معنوی نموده به شیراز بازگشت و در مغاره کوهی که در شمال شیراز واقع است منزوی شد. همه مشایخ صوفیه و علما و فقرا ملازمت صحبت وی می کردند. بالاخره در سال ۴۴۲ق - ۱۰۵۰ م ارتحال نمود[3] و در دامن کوه شیراز مدفون

۱ - آربری عشاقنامه : ۵۶ - ۵۷ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۴۵ - ۳۴۶.
۲ - تاریخ گزیده لندن ۱ : ۷۸۵.
۳ - نفحات الانس : ۳۲۰ - ۳۲۱.

گردید. مزارش تکیه گاه اهل نیاز است و جمعی از هنود وی را نانک شاه خوانده‌اند [۱].

باباکوهی در علوم و معارف متبحر بوده است. دکتر قاسم غنی در تاریخ تصوف دراسلام وی را باشیخ عطار و مولانا رومی و شیرین مغربی اسم برده و در ردیف شعرای صوفی مشرب محسوب داشته است[۲]. وی بی شک نزد شعرا و عرفای قرن هفتم هجری مانند سعدی و عراقی مورد احترام قرارگرفته است. سعدی در باب پنجم بوستان حکایتی در شان او سروده که با این بیت آغاز می شود:

ندانی که بابای کوهی چه گفت
به مردی که ناموس را شب نخفت[۳]

دیوان اشعار منسوب به باباکوهی از رضا قلی خان هدایت دیده شده، و در این اواخر دو مرتبه در شیراز چاپ شده است[۴]. وی کوهی تخلص می نموده و این ابیات از اوست:

روح بحریست که عالم همه غرقند در او — بس عجب دانم اگر جسم کف دریائیست
ظاهروباطن ذرات جهان اوست همه — نیست اشیاء اگراو عین همه اشیائیست[۵]

ونیز:

دلادربوتهٔ عشقش چوزربگدازوصافی شو
وگرنه قلب میمانی وآن صراف می‌آید[۶]

باباکوهی از صوفیان عاشق مسلک بوده است. در سبب هدایت وی داستان عشق او را چنین حکایت می کنند که در ابتدای امربه دختر پادشاه زمان خود عاشق شد و چون به هیچ وجه وصالش ممکن نبود، از روی مصلحت درکوه خارج شهر به مجاهدت و ریاضت مشغول شد. اهالی شهر از حالت و طاعت او خبر یافتند و پادشاه را از آن اطلاع دادند، پادشاه به عبادتگاه او رفته، معتقد وی گشت و برای شرف دامادی او آماده شد. لیکن چون چاشنی عبادت و پایه معرفت آنجناب به مدارج اقصی و مدارج اعلی رسیده بود و به مصداق المجاز قنطرة الحقیقه جذبهٔ عشق دختر وی را به ولای مطلق کشیده بود، از قبول آن امتناع نمود و بر وصل محبوب مجازی قرب معشوق حقیقی را

۱ - ریاض العارفین چاپ دوّم مهدیه: ۲۱۳.
۲ - تاریخ تصوف: ۳۷۰.
۳ - بوستان سعدی: ۱۷۲.
۴ - دیوان شیخ علی مشهور به باباکوهی چاپ دوم، مقدمهٔ ناشر.
۵ - ریاض العارفین چاپ دوم مهدیه: ۲۱۳ - طرایق الحقایق ۲: ۴۹۸.
۶ - همان: ۲۱۴.

ترجیح داد. ولی از طرف دیگر جذبهٔ محبت نهانی آن دختر دامن صبر را رها کرده بود. او پرده از کار برانداخت و به خدمت باباکوهی رسید. تا اینجا که دوئی از میان برخاست و هر دو در آن کوه به عبادت اشتغال ورزیدند تا رحلت نمودند[۱].

تصور می رود که اوّل از همه شیخ عراقی این حکایت عشقی باباکوهی را در مثنوی عشاقنامه به نظم در آورده است و بعد ارباب سیر و اصحاب تذکره ها از او برداشته شاخ و برگهائی داده‌اند. در ذیل برخی از ابیات حکایت باباکوهی[۲]، منقول از عشاقنامهٔ عراقی ملاحظه شود:

بود صاحبدلی به دانش و هوش — در نواحی فارس تره فروش
از قضای خدا و صنع اله — می گذشت او به راه خود ناگاه
پیش قصری رسید و در نگرید — صورت دختر اتابک دید
صورتی خوب دید حیران شد — دل مجموع او پریشان شد
قرب سالی زعشق می نالید — که رخ خوب دوست باز ندید...
تا بدو خادمی پیام آورد — کین گذشت از حکایت آن کرد...
لیک گر صادقی درین معنی — راه بر گیرو بگذر از دعوی
به فلان کوه رو مقامی ساز — کنج گیرو مگوی باکس راز ...
چون شوی درمیان خلق علم — به اتابک رسد حدیث تو هم
چون اتابک تو را مرید شود — اندوهت را فرح پدید شود
چون که عاشق پیام دوست شنید — امر او رابه جان و دل بگزید
شد به کوهی که او اشارت کرد — چار دیوارگی عمارت کرد
واندر آنجا چنانکه دختر گفت — از عبادت نیارمید و نخفت[۳]

شیخ احمد غزالی

شیخ المشایخ مجد الدین ابو الفتوح احمد بن محمد بن محمد غزالی طوسی از بزرگان طوس و مقتدایان صوفیه و پیشوایان عشاق ربانی، و برادر کوچکتر حجة الاسلام شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی است. وی در آغاز عمر به زهد و انزوا و صحبت صوفیان مایل بود و به تعلیم علوم دینی

---

۱ - ریاض العارفین ، چاپ دوّم مهدیه : ۲۱۳ - طرایق الحقایق ۲ : ۴۹۷ - ۴۹۸ - دیوان شیخ علی مشهور به باباکوهی، چاپ دوّم ، مقدمه : د.

۲ - آربری عشاقنامه : ۸۱.

۳ - همان : ۸۱ - ۸۳ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۶۱ - ۳۶۲.

رغبت داشت و از جمله فقهاء عصر در مذهب شافعی بود. علاقه و توجه بیشتری به وعظ داشت و او را در وعظ بیانی نیکو بود. وی از سال ۴۸۸ تا ۴۹۸ق - ۱۰۹۴ تا ۱۱۰۴م که حجة الاسلام محمد غزالی به سفرده ساله خود رفت، به نیابت از او در مدرسهٔ نظامیه بغداد تدریس می‌کرد. سال وفاتش ۵۱۷ق - ۱۱۲۲م و مدفن او در قزوین است[۱].

احمد غزالی در طریقت پیرو شیخ ابو بکر نساج طوسی (م. ۴۸۷ق - ۱۰۹۳م) بود[۲]. و خودش چنانکه اشاره گردید، از کبار اقطاب شمرده می شد و غالب سلاسل صوفیه به جناب شیخ احمد غزالی می پیوندد. چند تن از تربیت یافتگان معروف اوعبارتند از: عین القضاة همدانی (م. ۵۳۳ق-۱۱۳۸م)، ابو الفضل بغدادی(م. ۵۴۴ق - ۱۱۴۹)، ابو النجیب سهروردی (م. ۵۶۳ق - ۱۱۹۷) و احمد خطیبی بلخی (جد بزرگ مولانا رومی) . به روایتی برادر بزرگش محمد غزالی را نیز درد طلب و میل سلوک و معرفت حق به وسیلهٔ شیخ احمد حاصل شده بود. چنانکه مقالات پر معنی ما بین هر دو برادر در کتب عارفان مسطور است. می گویند که روزی امام محمد غزالی ، شیخ احمد غزالی را گفت نیک درویشی ، اگر در طریق شریعت بیش از این کوشش می نمودی بهتر بود. احمد غزالی گفت شما نیز نیک دانشمندید اگر در معرفت حقیقت اهتمام بیش از این می فرمودید ، احسن بود. پس از آن امام محمد رؤیا دید و بر کمالات شیخ احمد اعتراف آورد و خود را روبروی وی چون طفلی پیش معلم دانست[۳].شیخ احمد غزالی را در تصوف و عرفان تصانیف معتبر و تألیفات مشتهر و رسایل و اشعار بی نظیر است. مهمترین آثار وی‌عبارت است از: لباب الاحیاء ، الذخیرة فی علم البصیره، بحر الحقیقه ، رسالة العشقیه، رساله سوانح العشاق ، رسالهٔ عینیه و مکاتیب[۴].

رسالهٔ سوانح العشاق احمد غزالی در عرفان اسلامی دارای اهمیت فراوانی است. با آن رساله مکتب عشق الهی مابین صوفیان و صاحبدلان رواج بیشتری و پیشرفت زیادی یافت. کتاب لمعات بر سنن و روش نگارش آن تحریر شده است. چنانکه عراقی در دیباچهٔ لمعات می گوید، این کلمه ای چند دربیان مراتب عشق برسنن سوانح شیخ احمد غزالی ، به زبان وقت املا کرده می شود[۵]. اما علی قلی خان واله داغستانی در تذکرهٔ ریاض الشعراء[۶] و مولانا عبد الغنی خان فرخ آبادی در تذکرة الشعراء[۷] نوشته اند که شیخ عراقی لمعات را به طرز سوانح محمد غزالی به قلم در آورده بود. بدون شک و تردید آنها به اشتباه بزرگی افتاده اند. همانطور که بیشتر از این هم بیان شد شیخ عراقی لمعات را به

۱ - نوائی تاریخ گزیده : ۶۶۴.
۲ - نفحات الانس : ۳۷۴ - هفت اقلیم ۲ : ۱۹۵.
۳ - طرایق الحقایق ۲ : ۵۶۷ - ۵۶۸.
۴ - صفا تاریخ ادبیات چاپ اول ۲ : ۹۳۳ - ۹۳۴.
۵ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۷۶.
۶ - ریاض الشعرا، عکسی مرکزی ۳ : ۲۴۶.
۷ - تذکرة الشعراء، : ۸۸.

الهام دروس فصوس الحکم ابن عربی ، در خدمت صدر الدین قونیوی در شهر قونیه تألیف فرموده بود و معتقدات عرفانی و معنوی آنها در آن متجلی است. لیکن از نظر شیوهٔ نگارش و به کار بردن اصطلاحات عشق و عاشق و معشوق بیشک شیخ عراقی تحت تأثیر احمد غزالی قرار گرفته است. اینک برای تطبیق نزدیکی های فکری هر دو شیخ از سوانح و لمعات به طور نمونه عباراتی مشابه هم نقل می گردد:

سوانح :

معشوق به همه حال معشوقست پس استغنا صفت اوست و عاشق به همه حال عاشقست و افتقار همیشه صفت او. عاشق را همیشه معشوق در باید لا جرم افتقار صفت او بود معشوق را هیچ چیز در نباید، که خود را دارد، لا جرم استغنا صفت او بود ۱.

لمعات :

عشق سلطنت و استغنا به معشوق داد و مذلت و افتقار به عاشق . عشق مذلت از عزت عشق کشدنه از عزت معشوق،چه بسیار باشد که بنده بود.غنا صفت معشوق آمد وفقر صفت عاشق ۲.

سوانح:

عشق رابطه پیوندست ، تعلق بهر دو جانب دارد، چون نسبت عشق بین العاشق و المعشوق درست آید پیوند ضروری گردد از هر دو جانب که خود مقدمه یکیست ۳.

لمعات:

اشتقاق عاشق و معشوق از عشق است و عشق در مقر عز خود از یقین منزه و در حریم عین خود از بطون و ظهور مقدس ، بلی بهر اظهار کمال از آن روی که عین ذات خودست و صفات خود را در آیینهٔ عاشقی و معشوقی برخود عرضه کرد ۴.

سوانح:

عشق پوشیدست وهرگزکس ندیدستش عیان
لافهای بیهده تا کی زنند این عاشقان

---

۱ - سوانح احمد غزالی به اهتمام بیانی : ۲۸.
۲ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۹ - ۴۰۰.
۳ - سوانح احمد غزالی : ۱۲.
۴ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۷۷.
۵ - سوانح احمد غزالی : ۵ و ۳۹.

لمعات:

عشق در پرده می نوازد ساز عاشقی کو که بشنود آواز؟

عشقم که درد و کون مکانم پدید نیست عنقای مغربم که نشانم پدید نیست[۱]

علاوه بر آن شیخ در مثنوی عشاقنامه خود در مشرب عشق و عاشقی شیخ احمد غزالی و وصف ذوق جمال پرستی او دو حکایت سروده که اینجا ذکر می شود.

پسری داشت شحنه تبریز حسن او دلفریب و شور انگیز...
شیخ عالم، امام غزالی آن جهان علوم را والی
گشت آگاه زان گزیده خصال صفتش فهم کرد از استدلال...
اسپ عزم از زمین ری زین کرد میل دیدار آن نگارین کرد
از می اشتیاق او شد مست پای در ره نهاد و دل بر دست...[۲]

از حکایت دیگر هم به چند بیت اکتفا می شود:

شیخ الاسلام، امام غزالی آن صفا بخش حالی و قالی
واله حسن خوبرویان بود در ره عشق دوست پویان بود
بود چشم صفای آن صادق برنگاری، زجان چنان عاشق
که همی شد سوار اندر ری و ز مریدان زد فزون در پی
دلبری دید همچو بدر تمام که برون آمد از یکی حمام...
شیخ را چون نظر بدو افتاد صورت دوست دید باز استاد
از دل و جان درو همی نگرید هر نظر او بروی دیگر دید...[۳]

در اینجا ناگفته نگذریم، این حکایت دوّم رادر ریاض العارفین[۴] و طرایق الحقایق[۵] و غزالی نامه[۶]، به اشتباه به نام حجة الاسلام محمد غزالی منسوب کرده اند در صورتیکه هر دو حکایت دارای توافق است و در هر دو داستان شیخ احمد غزالی از "ری" سوار اسب می شود و عزیمت به جای دیگر می کند. بعد در این امر تردیدی نیست، شیخ احمد غزالی بی شک سرور عاشقان و پیشوای عارفان دلسوخته بوده است و مؤلفان و دانشمندان متقدم به این جهت اشاراتی کرده اند و همانطور

---

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۷۶.
۲ - آربری عشاقنامه: ۷۲ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۵۶.
۳ - همان: ۹۳ - همان: ۳۶۹.
۴ - ریاض العارفین: ۱۶۴.
۵ - طرایق الحقایق ۲: ۵۷۸ - ۵۷۹.
۶ - غزالی نامه: ۲۰۴.

که مذکور شد از سوانح و لمعات اشتراک عقیده و توافق اندیشه عشق هر دو شیخ لایح و هـویدا و واضح و آشکار است.

گمان می رود که مؤلفان و محققان در کتب مزبور ، از ترکیب " امام غزالی" به سهو افتاده اند چون لقب " امام " با اسم حجة الاسلام محمد غزالی معمول و متداول است. ممکن است آنها بدین وجه وی را مراد عراقی تصور نموده باشند. حال آنکه مشایخ صوفیه اینچنین امور را مراعات نمی کنند و در تألیفات خویش از بزرگان باالقاب گوناگون یاد می برند. شیخ احمد غزالی چنانچه گفتیم سر حلقه اکثر سلاسل تصوف است و صوفیه او راامام و پیشوا هم می خوانند. مؤلف تذکرهٔ مجالس العشاق وی را" امام ربانی" می گوید، به این طریق:

شـــیخ کـــام و امـــام ربـــانی　　کـــرده در عـــهد خـویش سلطـانی
جـــان او مـــعدن مـــحبت شـــوق　　دل او مـــنبع معـــارف و ذوق[۱]

جلال الدین همائی در غزالی نامه نوشته است[۲].

گذشته از این همه بحث و فحص ، این دو بیت شیخ احمد غزالی را در بعضی از تذکره ها به نام عراقی نسبت داده اند که سر تا سر سهو است ، زیرا که به سند تاریخ گزیده و قرینهٔ دیگر ابیات از آن احمد غزالی است.

چـون چـتر سـنجری رخ بـختم سیاه بـاد　　بـافقر اگـر بـود هـوس مـلک سـنجرم
تـا یـافت جـان مـن خـبر از مـلک نـیم شب　　صـد مـلک نـیم روزبـه یک جـونمی خـرم[۳]

شیخ روزبهان بقلی

شیخ ابو محمد روزبهان بن ابونصر بقلی فسوی شیرازی معروف به شیخ شطاح فارس، سلطان عرفاء و برهان علماء وقدوه عشاق بود. مولد وی شهر فسا از توابع شیراز است. در بدایت جوانی شغل بقالی داشت ولی روزی آن را ترک گفت و روی به تصوف آورد. حافظ قرآن شد و علوم تفسیر

---

۱ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۵۸.
۲ - غزالی نامه : ۲۵۹.
۳ - تاریخ گزیده : ۶۶۴ - هفت اقلیم ۲ : ۱۹۵ از احمد غزالی نقل کرده اند. ولی ریاض الشعرا عکسی مرکزی ۳ : ۲۴۶ - مخزن الغرائب عکسی مرکزی ۳ : ۲۶۹ به عراقی نسبت داده اند.

وحدیث و فقه و عرفان را به درس خواند[۱] سپس به رسم صوفیه به کرمان و عراق و حجاز و شام و مصر مسافرتها کرد. در اسکندریه در سماع صحیح بخاری با شیخ ابو النجیب سهروردی شرکت جست[۲] و خرقهٔ تصوف از شیخ سراج الدین محمود بن خلیفه بن عبدالسلام پوشید[۳].

شیخ روزبهان صاحب وجود و ذوق و استغراق بود. گویند که پنجاه سال در جامع عتیق شیراز وعظ و تذکیر گفت. روزی شنید که زنی به دختر خود نصحیت می کرد که حسن را به هیچ کس اظهار مکن. شیخ گفت: حسن و عشق از روز اوّل عهدی بسته اند و حسن تنها و منفرد راضی نیست، می‌خواهد باعشق قرین باشد. از شنیدن این سخن ، در اصحاب شیخ وجد برپاشد[۴]. شیخ روزبهان از ذوق سماع نیز سرشار بود ولی در آخر عمر از آن باز ایستاده.سال درگذشت وی ۶۰۶ق - ۱۲۰۹م و آرامگاه او در شیراز است.

شیخ روز بهان صاحب تصانیف عدیده است در تفسیر و تأویل، شرح احادیث ، فقه ، اصول ، تصوف و عرفان اشعار نیکو و پر معنی و پر شور می سرود[۶]. کتاب عبهر العاشقین وی مانند رسالهٔ لمعات عراقی در معانی عشق و معرفت نوشته شده است. شیخ روزبهان در جایی در باب عشق چنین اظهار نظر کرده است:"...سرشت گوهر عشق در ازل بوده است در آن عالم جان و عقل را راه نبوده است. آنکه عشق او را روی بنماید ، جوهر صفتش ازین خاکدان برباید:

عشق برتر زعقل و از جانست
لی مع الله وقت مردان است"[۷]

شیخ عراقی در برتری عشق از عقل چنین گفته:" رتبت عشق بر تر از آنست که به قوت عقل و فهم و بیان گرد پیرامون سرا پرده اجلال او توان گشت یا به دیدهٔ کشف و عیان به جمال حقیقت او نظر توان کرد:

---

۱ - عبهر العاشقین به تصحیح کربن و معین، ترجمهٔ احوال .
۲ - شد الازار : ۲۴۳.
۳ - روزبهان نامه ، تحفة العرفان : ۱۷.
۴ - نفحات الانس : ۲۵۶ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۷۵.
۵ - به روایت نفحات الانس : ۲۵۶ شیخ روزبهان در کتاب الانوار فی کشف الاسرار آورده است که قوال باید خوب روی بود". سفینة الاولیاء: ۱۷۶.
۶ - عبهر العاشقین به تصحیح کربن و معین، آثار روزبهان- غیر از کتاب عبهر العاشقین، تفسیر عرایس البیان و کتاب الانوار فی کشف الاسرار و شرح شطحیات از آثار معروف او به شمار می روند.
۷ - عبهر العاشقین : ۱۴۴.

تعـالی‌العشـق عـن هـمم‌الرجـال
وعــن وصـف التـفرق والوصـال"[۱]

شیخ روز بهان همواره مورد توجهٔ عارفان و صوفیان بزرگ بوده. شیخ اکبر محی الدین ابن عربی - موحد کامل و عارف واصل - در فتوحات مکیه خویش، در ذکر علوم معرفت حکایتی از عشق صوری وی بیان می کند که در نفحات الانس و طرایق الحقایق منقول شده است.

نوشته اند که زمانی شیخ روزبهان در مکه مجاور بود. ناگاه به محبت زنی مغنیه مبتلا شد و هیچکس نمی دانست و آن وجدو صیحه های روز بهان که در وجد فی اللّه می زد، همچنان باقی بود، اما اول از برای خدای تعالی بود و این زمان از برای مغنیه. چون روزبهان پی برد که مردم را چنان اعتقاد خواهد شد که وجد و صیحات وی این زمان نیز از برای خدای تعالی است، به مجلس صوفیه حرم آمد و خرقهٔ خود در آورد و پیش ایشان انداخت و قصهٔ خود را با مردم بگفت که نمی خواهم در حال خود ریاکار باشم، از آن پس خدمت مغنیه را لازم گرفت. اصحاب وی حال عشق و محبت وی را به مغنیه گفتند که وی از اکابر اولیاء الله است. چون مغنیه شنید همانگاه توبه کرد و خدمت وی را پیش گرفت. پس از آن محبت آن مغنیه از دل وی زایل گشت، به مجلس صوفیه باز آمد و خرقه خود در پوشید[۲].

شیخ دربارهٔ فکر جمال پرستی و عشق مجازی روزبهان بقلی در عشاقنامه چنین می گوید:

پــیر شــیراز، شــیخ روز بهــان　　آن بـه صـدق و صفـا فـرید جهـان...
شــاه عشــاق و عــارفان بــود او　　ســرور جـمله واصــلان بــود او
چــون بــه ایــوان عــاشقی بــرشد　　روز بــه بــود و روز بــه تــرشد
ســالها بــاجمال جــان افــروز　　روز شب کــرده بــود و شبهــا روز
داشت او دلبــری فــرشته نهــاد　　کــه رخش دیـده را جـلامی داد...[۳]

اینچنین داستانهای متعدد در باب شیخ روز بهان نگاشته اند، صرف نظر از دیگران از مطالعه مثنوی عشاقنامه شیخ عراقی معلوم می شود که عراقی در دو مورد دیگر نیز حب جمال و جذبهٔ عشق وی را توصیف کرده است. هر چند واضح نیست مگر از قراین معلوم می شود که اشاره به همان است. یک جا گوید:

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۷۶.
۲ - نفحات الانس: ۲۵۷ - طرایق الحقایق ۲ : ۶۴۱.
۳ - آربری عشاقنامه: ۸۸ - ۸۹ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۶۶.

آن شنیدی که عاشقی جانباز / وعظ گفتی به خطه شیراز
سخنش منبع حقایق بود / خاطرش کاشف دقایق بود...[۱]

در جای دیگر سراید:

عاشقی بی قرار از سر درد / بریا مدتی چو طاعت کرد...
هم رعیت مرید و هم شاهش / همه از ساکنان درگاهش...
عشق بقلی و چاره سازی او / پس غم خویش و بی نیازی او
وآنکه آن شب برفت و واگردید / که چه بی التفاتی از وی دید...[۲]

حاصل این مبحث آنست که این صوفیان و نجم الدین کبری نیزکه ذکرش در فصل گذشته رفت از نظر عشق ربانی وحب جمال انسانی توجهٔ شیخ عراقی راجلب کرده اند و او به عقیدت و احترام بسیار داستانهای عشقی آنان را در مثنوی عشاقنامهٔ خویش نقل کرده است و از بعضی ایشان در کتاب لمعات هم اسم برده .از قراین و شواهد چنان به نظر می رسد که از همه این مشایخ،شیخ احمد غزالی در شیخ عراقی بیشتر نفوذ کرده. شیخ احمد غزالی یکی از بزرگترین تکتازان و علمداران مذهب عشق الهی است و در رفتار و گفتارش بلکه در هردمی که زده این عقیده آشکار است.

هرچند تأثیر و نفوذ مذهب عشق الهی شیخ احمد غزالی در عراقی، گفته شد لیکن اینجا باز اشاره می گردد.اوّل اینکه شیخ عراقی در آغاز لمعات ادعای پیروی از روش نگارش رساله سوانح وی کرده.دوّم درمثنوی عشاقنامه در دومورد باذکر نام و مقام وی حکایتها سروده.سوّم مولانا عبدالرحمن جامی و برخی دیگر از مؤلفان متقدم و متأخر احمد غزالی و اوحد الدین کرمانی و عراقی را به لحاظ فکر و اندیشه عشق و حب الهی دریك ردیف شمرده اند که در موارد مختلف مذکور افتاده است.چهارم اینکه شیخ احمد غزالی باچند واسطه و سلسله عرفانی از بزرگان شجره طریقت تصوف شیخ عراقی است.بنابر این احمد غزالی ناگزیر وی را در ضمن معتقدات و احساسات عشق و جمال پرستی زیر نفوذ قرار داده است.

درحقیقت مسئله عشق و تأثیر آن یکی از اسرار مخفی طبیعت است و اکتساب این قوهٔ الهی بسته به مقدار نیروی عشق و محبت و به قدر استعداد و نصیب هرکس است.نزد شیخ عراقی عشق مرکز حیات عالم و محور ترقی و تکامل بنی آدم است.عشق یگانه رابطه ایست که همه آفریدگان را به یکدیگر و با آفریدگار خود مربوط می سازد.عشق دیدهٔ مرد عاشق را از دیدن چیزهای دیگر غیر از معشوق خود - می پوشاند. منتهی عاشق به درجه ای می رسد که گوئی جزاو وجز معشوق او

۱ - آربری عشاقنامه : ۵۹ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۴۷.
۲ - آربری عشاقنامه : ۸۳ - ۸۵ - کلیات عراقی، عشاقنامه : ۳۶۳ - ۳۶۴ که به جای " عشق بقلی " " عشق نقلی" مندرج گردیده است.

آفریده ای درجهان نیست.بر هر چیز که می نگرد به یاد معشوق می افتد، در هر چیز عکس معشوق را می بیند.چنانکه عراقی گوید:

نـیست کـاری بـه آنـم و ایـنم
صـنع پروردگـار مـی بـینم ۱

ج ـ عراقی و شعرای عارف

میان ارباب حال بعضی از حضرات صوفیه که سرمایه عشق و محبت از طریق تصوف به دست آنها آمده، عموماً اظهار آن به شعر می کردند.بدین سبب که تصوف و عرفان و شعر و شاعری بسیاری از مواردجهات مشترکی دارد، از لحاظ توجه به ذوق و شور و عواطف و احساسات ،عشق و حال ازیك منبع الهام می گیرد.چنانکه متصوفه و شعرا خیلی زود یکدیگر را دریافتند ونزدیك بهم شدند.این سلسله از قرون چهارم و پنجم شروع و در قرون ششم و هفتم، خاصه از قرن هفتم به بعد درنهایت قوت واستحکام ظاهر گردیدند۲.

نخستین دوبیتی ها و رباعی های صوفیانه وعاشقانه توسط بابا طاهر عریان همدانی (م.۴۱۰ق - ۱۰۱۹ م)و شیخ ابوسعید ابوالخیر (م. ۴۴۰ ق - ۱۰۴۸ م)سروده شد.اما دوبیتی‌های بابا طاهر - بااینکه از قبیل فهلویات است به واسطه قدمت زمان و معانی عرفانی بسیار جالب توجه است ۳.شیخ ابوسعید در مجالس و مواعظ خودگاه گاه به طور تفنن ، افکار و خیالات تصوف را بارباعی های دلانگیزبیان می نمود.این زمانی بود که تصوف و شعر بهم دیگر آمیخته شدند و در شعر وشاعری فارسی روح و وجد و ذوق و مستی و شور به وجود آمد۴.ولی معروف اینست که سنائی غزنوی اولین کسی است که تصوف را وارد شعر فارسی کرد و از مقاصد صوفیان به زبان شعر سخن گفت و به عنوان بنیان گذار شعرصوفیانه شمرده شد.حال آنکه به یقین می دانیم که سنائی نخستین سراینده شعر صوفیانه نیست.البته امتیاز سنائی و درخشندگی فوق العاده او از آن جهت است که وی تمام مقاصد صوفیان را - من البد والی الختم - در شعر فارسی وارد کرد ونه تنها قصیده های مفصل مطول دربیان اصول تصوف سرود، بلکه درمثنوی گرانقدر حدیقة الحقیقه و کلام دیگر

۱ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۶۷ - آربری عشاقنامه : ۹۰.
۲ - شعر و ادب فارسی : ۹۲.
۳ - هر چند دو بیتی های بابا طاهر عریان همدانی به زبان محلی لری سروده شده و به اوزان از قبیل اشعار فهلویات شمرده شده، ولی خیلی نزدیک به زبان فارسی است و فهمیدن آنها برای فارسی زبانان مشکل نیست.
۴ - سوانح مولوی رومی : ۴۹.

خود نیز به شیواترین بیانی بازگشت ۱. پس از سنائی عطار نیشابوری مثنویات عدیده در تصوف نوشت که از میان آنها منطق الطیر شهرت زیادی حاصل نمود. از جمله شعرای متصوف متقدم بابا طاهر عریان همدانی بیشتر از دیگران شعر عاشقانه را به حرکت درآورد و نغمه عشق را پاکیزه تر و لطیف تر از پیشینیان سرود و شراره ضعیفی دربیان عشقی انداخت که بزرگان قرون ششم و هفتم و هشتم هجری خرمن ها بدان افروخته و جهانی را سوخته‌اند ۲. از سایر این بزرگان شیخ فخر الدین عراقی با باباطاهر آشنا تر به نظر می رسد. علاوه بر اینکه هر دو بزرگوار از آب و خاک همدان برخاسته اند، کلام آنها از نظر سوختگی و شوریدگی و قلندری و درویشی قابل تطبیق است، ولی عمل نمودن بر این امر درین مختصرمیسر نیست. و در اینجا بحث را فقط به پیشروان بزرگ شعر عرفانی فارسی یعنی سنائی و عطار اختصاص می دهیم. و تأثرات افکار آنها را در آثار و اشعار شیخ به اختصار خاطر نشان می کنیم.

حکیم سنائی غزنوی

شیخ الحکیم ابو المجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی شاعر عالیمقدار و عارف بزرگ و نامدار نیمهٔ دوّم سدهٔ پنجم و نیمهٔ اول سدهٔ ششم هجری قمری است. ولادتش در اواسط قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) در غزنین اتفاق افتاد. وی باپدر شیخ رضی الدین علی لالای غزنوی ابنای عم، و از مریدان خواجه ابو یعقوب یوسف بن ایوب همدانی (م. ۵۳۵ق- ۱۱۴۰م) بوده است ۳. سنائی در آغاز جوانی شاعر درباری و مداح شاهان غزنوی بود ولی بعد از سفر خراسان و اقامت چند ساله در آن دیار و ملاقات با مشایخ تصوف در او تغییری ایجاد شد و کارش به زهد وانزوا و تأمل در حقایق عرفانی کشید. در این زمان است که او به سرودن قصاید معروف خود در زهد و وعظ و عرفان و ایجاد منظومه های مشهور از قبیل حدیقة الحقیقه ، طریق التحقیق ، سیر العباد الی المعاد، کارنامه بلخ و امثال آنها توفیق یافت و نخستین بار قصاید و منظومه های خاصی را به بحث در مسایل تصوف و عرفان اختصاص داد. وفاتش به سال ۵۴۵ق - ۱۱۵۰م واقع شد و مقبره او در غزنین زیارتگاه خاص و عام است ۴.

دولتشاه سمرقندی در باب سنائی می نویسد:" چند قصیدهٔ او در توحید و معارف بی نظیر

---

۱ - سبک خراسانی در شعر فارسی : ۵۱۶.
۲ - دیوان بابا طاهر مقدمه مصحح : ۱۲.
۳ - نفحات الانس : ۵۹۵ - سفینة الاولیا: ۱۶۷ - ریاض العارفین چاپ دوّم مهدیه : ۳۳۳.
۴ - گنج سخن ۱ : ۳۱۱.

است و بزرگان تتبع آن نموده اند، و یکی اینست:

طــلب ای عــاشقان خــوش رفتــار
طــرب ای شــاهدان شــیرین کــار...[۱]

واین قصیده را شیخ اوحد الدین کرمانی و شیخ فخر الدین عراقی وغیر ایشان تتبع کرده اند و جواب گفته[۲].

شیخ فخر الدین عراقی ، در جواب سنائی ، به همان وزن و قافیه ظاهراً قصیدهٔ زیر را سروده است:

طــاب روح النســیم بــالاسحار ایــن دور النــدیم بــالا دوار
در خمــاریم کــولب ســاقی نــیم مســتیم کــوکرشمهٔ یــار...[۳]

قصیدهٔ معروف دیگر سنائی که شیخ عراقی از آن پیروی کرده به مطلع زیر است:

مسلمــانان مسلمــانان،مسلمــانی مسلمـانی
ازین آیین بیدینــان،پشیمــانی پشیمــانی[۴]

شیخ عراقی قصیدهٔ خویش را چنین آغاز می کند:

دلا دربــزم عشــق یــار،هــان،تــاجان بــرافشـانی
کهبــاخوددرچنـان خـلوت نگـنجی‌گرهمه جـانی [۵]

از این قصیده سنائی معلوم می شود که وی نخست به فلسفهٔ یونان آشنا بوده ولی پس از ورود در میدان تصوف و عرفان ذوق ایمان به مخالفت آن پرداخت و چند جا زبان به انتقاد وردگشود، به این طریق:

شــراب حکـمت شـرعی خـورید انـدر حـریم دیـن
کـه مـحرومند ازیـن عشـرت هـوس گویـان یونـانی
برون کن طـوق عـقلانی بـه سـوی ذوق ایمـان شـو
چــه بـاشد حکـمت یونـان بـه پـیش ذوق ایمـانی[۶]

عراقی هم به همان شیوه پندو و موعظت گفت:

---

۱ - دیوان سنائی دکتر مظاهر مصفا: ۱۱۷.
۲ - تذکرهٔ دولت شاه : ۱۰۹ - ۱۱۰ - نقد ادبی : ۴۵۸.
۳ - کلیات عراقی : ۸۰ و ۱۲۲.
۴ - دیوان سنائی ، دکتر مظاهر مصفا: ۳۴۷.
۵ - کلیات عراقی : ۹۷.
۶ - دیوان سنائی ، دکتر مظاهر مصفا: ۳۴۸.

برون از شرع هر راهی که خواهی رفت گمراهی
خلاف دین هر آن علمی که خواهی خواند شیطانی
ز صرافان یونانی دغل مستان که قلابند
ندارد قلبشان سکه ز دار الضرب ایمانی[۱]

عراقی در پایان قصیده از سنائی یاد کرده و مصراع نخستین قصیده او را به تضمین آورده به این طریق:

عراقی گرکنی ادراک رمز اهل طیر و سیر
چه دانی منطق مرغان ، نگردی چون سلیمانی
ترا آن به که با جانان ثناگوئی سنائی را
مسلمانان مسلمانان، مسلمانی مسلمانی[۲]

در غزلیات حکیم سنائی و عراقی نیز قربت لفظی و معنوی دیده می شود و به احتمال قوی عراقی در به کار بردن اصطلاحات عارفانه و عاشقانه و قلندرانه ازسخن سنائی رنگهائی گرفته است[۳] به این نحو:

سنائی:الف

الف :جانا بجز از عشق تو دیگر هوسم نیست
سوگند خورم من که به جای تو کسم نیست
ب : عشق رخ تو بابت هر مختصری نیست
وصل لب تو در خور هر بیخبری نیست[۴]

عراقی:

جز دیدن روی تو مرا رای دگر نیست
جز وصل توام هیچ تمنای دگر نیست[۵]

سنائی:

ای گمشده وفای تو این نیز بگذرد
وافزون شده جفای تو این نیز بگذرد[۶]

---

۱ - کلیات عراقی : ۹۸.
۲ - همان : ۱۰۳.
۳ - دیوان سنائی یاد داشت دکتر مظاهر مصفا: ۲۱۱.
۴ - همان : ۳۹۱.
۵ - کلیات عراقی : ۱۵۸.
۶ - دیوان سنائی دکتر مظاهر مصفا: ۴۱۳.

عراقی:

تا کی کشم جفای تو این نیز بگذرد
بسیار شد بلای تو این نیز بگذرد[1]

سنائی:

راحتی جان را به گفتار ای پسر
آفتی دل را به کردار ای پسر[2]

عراقی:

سر بسر از لطف جانی ای پسر
خوشتر از جان چیست آنی ای پسر[3]

سنائی:

باز ماندم در بلائی الغیاث ای دوستان
از هوای بیوفائی الغیاث ای دوستان[4]

عراقی :

مبتلای هجر یارم الغیاث ای دوستان
از فراقش سخت زارم الغیاث ای دوستان[5]

گذشته از نکته های مربوط به افکار و اشعار سنائی و عراقی در قصاید و غزلیات مثنوی بی‌نظیر حدیقة الحقیقه که برکمال سنائی در شعر و بیان و وجدان ارباب معرفت و توحید، دلیلی قاطع و برهانی ساطع است، نیز شیخ عراقی را متأثرکرد. صاحب میخانه در مورد شیخ عراقی نوشته که "مثنوی به طرز حدیقه به رشتهٔ نظم در آورده و در آن میان غزل گوئی فرموده".[6] جز از وزن مابین حدیقه و عشاقنامه شباهت دیگری هم وجود دارد، آن اینست که سنائی حدیقه را در ده باب منقسم ساخت، عراقی نیز عشاقنامه را در ده فصل سرود. ولی اگر از نظر محتویات به حدیقه و عشاقنامه نگاهی بیندازیم، هر چند هر دو مثنوی در پیرامون مطالب عرفانی نوشته شده، لیک از حیث تنوع و کثرت و قوت معانی ، مثنوی عراقی به هیچ وجه به پایهٔ حدیقه نمی رسد، اما هم سلاست و انسجام آن بیشتر

۱ - کلیات عراقی : ۱۷۶.
۲ - دیوان سنائی دکتر مظاهر مصفا: ۴۴۱.
۳ - کلیات عراقی : ۲۰۹.
۴ - دیوان سنائی دکتر مظاهر مصفا: ۴۹۵.
۵ - کلیات عراقی : ۲۵۳.
۶ - میخانه : ۴۸.

است و هم درد و سوز آن افزونتر[۱].

حدیقهٔ سنائی دربیان حالات و معاملات عرفا، اوّلین منظومهٔ مهم صوفیانه ایست و سنائی در آن به مطابقت با شریعت مقید بوده است و دربیان عقاید و تعالیم خویش به ذکر قصص و تمثیلات پرداخته و مخصوصاً داستانهائی از احوال و مقامات زهاد و صوفیهٔ پیشین آورده است. سنائی باب پنجم را" فی فضیلة العلم و معنی العشق و حالاته"[۲] نام نهاده است. ممکن است این قسمت اندکی با عشاقنامهٔ عراقی قابل مقایسه باشد، چونکه عراقی تمام معانی را در پیرامون عشق و عاشق و معشوق بیان نموده و داستانهای عشقی صوفیان بزرگ را نقل کرده است و جالب و مطبوع و مهم اینست که عراقی در ضمن حکایات و تمثیلات غزلیات گرم و سوزنده را در آن گنجانده و مثنوی را طرحی نو بخشیده است. از نظر ارزش و اهمیت همانطورکه پس از حدیقه، مثنوی منطق الطیر و مثنوی معنوی مولوی به وجود آمد، مثنوی عشاقنامه هم منشاء ایجاد منظومه‌هائی به نام عشاقنامه و ده نامه گردید که در فصلی دیگر درباره اش سخن خواهد رفت. چند نفر از تذکره نویسان مثنوی به نام عشق نامه در آثار سنائی یادکرده و به حکیم نسبت داده اند. حال آنکه به قول محققان انتساب این مثنوی به وی مسلم نیست و به اشتباه در جمله آثار او داخل شده است[۳].

حاصل آنست که شیخ در آثار و اشعار خویش به حکیم سنائی توجه داشته، حتی مصراعی از حدیقة الحقیقه:

"همه هیچند هیچ،اوست که اوست"[۴]

و اشعاری متعدد از سنائی در رسالهٔ لمعات خویش گنجانده است و نیز در ضمن عشق پسران[۵] هم هر دو شیخ قابل مقایسه هستند که این موضوع در فرصت دیگری مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

شیخ عطار نیشاپوری

شیخ فرید الدین ابو حامد محمد بن ابو بکر ابراهیم بن اسحاق عطار نیشاپوری شاعر و عارف نام آور ایران در قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری می زیسته است. در ابتدای حال شغل عطاری راکه از پدر به ارث برده بود ادامه می داد. بعد بر اثر تغییر حال در سلک صوفیان و عارفان

۱ - ارزش میراث صوفیه : ۱۸۱.

۲ - حدیقه الحقیقه : ۵۸.

۳ - مثنویهای حکیم سنائی ، مقدمهٔ مدرس رضوی : ۴ اما در همین مجموعه مثنویات سنائی ، عشق نامه نیز چاپ شده است.

۴ - حدیقه الحقیقه : ۱۰۹ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۲.

۵ - دربارهٔ سنائی ر.ک به دیوان سنائی یاد داشت دکتر مظاهر مصفا : ۶۲ و در باب عراقی از فکر عشق مجازی او بارها در این رساله سخن رفته است.

درآمد و به قرینه دیباچهٔ تذکرة الاولیاء[۱] به خامه خود عطار و بنا به گفتهٔ مولانا جامی[۲] و دیگران که از پی او قدم برداشته اند، عطار مرید مجد الدین بغدادی بود. به روایت دولتشاه سمرقندی عطار در ابتدا توبه بردست شیخ رکن الدین (م. ۵۴۹ق - ۱۱۵۳م) کرد و به صحبت بسیار از اکابر مشایخ رسید[۳] ولی خرقه تبرک از دست شیخ مجد الدین بغدادی پوشید و نیز دولتشاه نوشته که شیخ عطار در جوانی فیض از قطب عالم قطب الدین حیدر (م. ۶۱۸ق - ۱۲۲۰م) یافته[۴]. و نیز به قول جامی "بعضی گفته اند که وی اویسی بوده است". گذشته از این همه اقوال مؤلفان متقدم، مطابق تحقیق جدید به وسیلهٔ استاد فروزانفر" پیر او به احتمال قریب بیقین سعد الدین ابو الفضل بن الربیب بنده است"[۵].

بهر حال عطار به جهان تصوف ورود یافت و قسمتی از عمر خود را بررسم سالکان طریقت در سفر گذراند و از مکه تا ماوراء النهر بسیاری از مشایخ را زیارت کرد و در همین سفرها و ملاقات ها بود که در خدمت مجد الدین بغدادی به کسب مقامات پرداخت و از سرآمدان اهل عرفان شد. بعد از این سفرها در زادگاه خود - قریب به شهر نیشابور - رحل اقامت افگند و در همانجا به سال ۶۱۸ق - ۱۲۲۰م در حمله مغول به مرتبه شهادت رسید. مقبرهٔ او نیز همانجا برقرار است[۶].

عطار به داشتن آثار عرفانی فراوان درمیان شاعران متصوف ممتاز است. دیوان قصاید و غزلیات و رباعیات او پر است از معانی دقیق و عالی عرفانی. غیر از دیوان مفصل عطار، از مثنویهای متعدد او اسرار نامه، الهی نامه، خسرو نامه، شتر نامه، مصیبت نامه، منطق الطیر و امثال آنها مشهور است. علاوه بر آن یک مقدار مثنویهای دیگران به نام او منسوبست. از میان مثنویهای دلانگیز او، از همه مهمترو شیواتر - که باید آن را تاج مثنویهای عطار دانست - منطق الطیر است[۷]. شاید شیخ در قصیده ای که فی مدارج السیر و معارج الطیر سروده[۸]، جز از آیه کریمه[۹] به طور ایهام به آن هم اشاره کرده باشد که می گوید:

---

۱ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیا: ۹.
۲ - نفحات الانس: ۵۹۹.
۳ - تذکرهٔ دولت شاه: ۲۰۸ - ۲۰۹.
۴ - همان: ۲۱۲.
۵ - شرح احوال عطار فروزانفر: ۳۷.
۶ - گنج سخن ۲: ۱۰۸.
۷ - صفاتاریخ ادبیات، چاپ اول ۲: ۸۶۳.
۸ - دیوان عراقی عکسی مرکزی، شماره ۳۸۶: ۵.
۹ - " و ورث سلیمان داود و قال یا ایّها النّاس علّمنا منطق الطّیر " رك: قرآن (نمل) ۲۷: ۱۶.

عـراقـی،گـرکنی ادراک رمـز اهـل طـیر و سـیر
چـه دانـی مـنطق مرغـان؟نگـردی چـون سلیمـانی[۱]

عطار به متصوفهٔ پیشین علاقهٔ وافر داشت، نشانه آن تذکرة الاولیاء او و داستانهای زیادی در باب آنها در مثنویات اوست[۲]. خود وی نیز از معاصران گرفته تا متأخران مورد تمجید و تحمید آنها قرار گرفته است و در علو حال وی کس را مجال سخن نیست. مولانا جلال الدین مولوی او را به منزلهٔ روح و سنائی را چون چشم او معرفی کرده و گفته است.

عطـار روح بـود و سنـائی دو چشـم او
مـا از پـی سنـائی و عطـار آمـدیم[۳]

شیخ محمود شبستری در گلشن راز فرماید:

مـرا از شـاعری خـود عـار نـاید
کـه در صـد قـرن چـون عطـار نـاید[۴]

و نیز در سخنان مولانا جلال الدین رومی مذکور است که نور منصور بعد از صد وپنجاه سال به روح فرید الدین عطار تجلی کرد و مربی او شد. مولانا عبد الرحمان جامی شاعر و عارف نامی دربارهٔ او گفته است:" و آن قدر اسرار توحید و حقایق ، ازواق و مواجید که در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنان هیچ یک ازین طایفه یافت نمی شوده . بدین طریق عطار همواره مورد احترام بزرگان واقع شده است.

از مطالعه و تتبع در آثار عراقی و شیخ فرید الدین عطار چنان پی برده شده که شیخ عراقی به آثار و اشعار عطار توجه داشته است. دکتر عبد الحسن زرین کوب می نویسد که" فی المثل شعر عطار و عراقی لازمهاش آشنائی است با حکمت عرفان صوفیه "[۶]. چنانکه شیخ عراقی در رساله لمعات دربیان توحید و معرفت و وحدت وجود ، سه بیت اول از غزل عطار را نقل کرده که به قرار زیر است:

۱ - کلیات عراقی : ۱۰۳.
۲ - شرح احوال عطار فروزانفر : ۵۰ - ۵۱.
۳ - نفحات الانس : ۵۹۹.
۴ - ریاض العارفین چاپ دوم مهدیه : ۱۸۲ - این بیت محمود شبستری را دکتر تقی تفضلی سر دفتر دیوان غزلیات و قصاید عطار از انتشارات انجمن آثار ملی قرار داده است.
۵ - نفحات الانس : ۵۹۹ - ۶۰۰ - سفینة الاولیاء : ۱۷۸.
۶ - شعر بی دروغ ، شعر بی نقاب : ۱۳۸.

هرگدائی مرد سلطان کی شود؟ پشه ای آخر سلیمان کی شود؟
پس عجب اینست کین مردگدا چونکه سلطان نیست سلطان کی شود؟
بوالعجب کاریست بس نادر رهی این چوعین آن بود آن کی شود؟[۱]

همچنین عراقی در رسالهٔ حمدله که تفسیر مختصری است مقطع یکی از غزلیات عطار را در ضمن مطالب معنوی گنجانده است:

تو از عطار بشنو کانچه اصلست
برون نی از تو وهمسایه تست[۲]

و نیز غزلی، هم در دیوان عطار مندرج است و هم در کلیات عراقی ثبت است و عجب اینست که آن غزل در نسخه های معتبر خطی دیوان عراقی وجود دارد و در بعضی نسخه ها که عیناً دیوان عطار مبسوط است. در این صورت به طور قطعی رای نمی توان داد که آیا غزل از عطار است یا از عراقی؟ بهر حال قربت فکری هر دو و شیخ را نشان می دهد و به مطلع زیر آغاز می شود:

جانا،حدیث حسنت درداستان نگنجد
رمزی زراز عشقت در صد زبان نگنجد[۳]

درکتاب سیری در دیوان شمس نوشته است:" دیوان غزلیات عطار و عراقی محتوی همان مطالب عرفانی دیوان شمس تبریزیست. تار و پود هرسه آنها از افکار صوفیانه و تغزلهای عاشقانه ترکیب یافته است. در دیوان عطار زمینهٔ اصلی تصوف است و غزل برای زیبائی و رنگ و روغن زدن بدان به کار رفته و در اشعار عراقی زمینهٔ اصلی غزل و افکار عرفانی به آن ملاحت و جذبه و معنویت بیشتری داده است. هر دو گوینده صاحب سبک و شیوه ممتازند یعنی انسان احساس می کند در غزلهای این دو گوینده دقت و هنر و صنعت به کار رفته است. در صورتیکه بسیاری از غزلهای دیوان شمس مانند صدای متوالی امواجست که باد آنها را به صخره های ساحل می کوبد"[۴].

اینک نمونه هائی از غزلیات عطار و عراقی که از نظر فکر و اندیشه و وزن و قافیه نزدیک به هم است .

---

۱ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۵ - دیوان غزلیات و قصاید عطار، دکتر تفضلی : ۲۵۲.
۲ - رسالهٔ حمدله، نسخه عکسی متعلق به نگارنده - دیوان عطار: ۲۹
۳ - دکتر تفضلی دیوان غزلیات و قصایدعطار : ۱۲۲- کلیات عراقی : ۱۶۹.
۴ - سیری در دیوان شمس : ۷۸ - ۸۸.

عطار

چون زمرغ سحر فغان برخاست
ناله از طاق آسمان برخاست[1]

عراقی:

ناگه از میکده فغان برخاست
ناله از جان عاشقان برخاست[2]

عطار:

درسرم‌ازعشقت این سودا خوشست
در دلم از شوقت این غوغا خوشست[3]

عراقی:

در سرم عشق تو سودائی خوشست
در دلم شوقت تمنائی خوشست[4]

عطار:

دست باتو در کمر خواهیم کرد
قصد آن تنگ شکر خواهیم کرد[5]

عراقی:

یاد آن شیرین پسر خواهیم کرد
کام جان را پرشکر خواهیم کرد[6]

عطار:

یک روز بتم مست به بازار برآمد
گرد از دل عشاق به یکبار برآمد[7]

عراقی:

ناگه بت من مست به بازار برآمد شور از سر بازار به یکبار برآمد[8]

---

۱ - دکترتفضلی دیوان غزلیات و قصایدعطار : ۲۰.
۲ - کلیات عراقی : ۱۵۰.
۳ - دکتر تفضلی دیوان غزلیات و قصاید عطار : ۵۰.
۴ - کلیات عراقی : ۱۵۵.
۵ - دکتر تفضلی دیوان غزلیات و قصاید عطار : ۱۴۶.
۶ - کلیات عراقی : ۱۷۸.
۷ - دکتر تفضلی دیوان غزلیات و قصاید عطار : ۲۰۶.
۸ - کلیات عراقی : ۱۸۸.

عطار:

بجزغم خوردن عشقت غمی دیگرنمی‌دانم
که شادی در همه عالم‌ازین خوشترنمی‌دانم[۱]

عراقی:

دلی یادلبری؟یاجان و یا جانان؟نمی دانم
همه هستی توئی،فی الجمله این و آن نمی دانم[۲]

کلام عطار ساده و گیرنده باعشق و اشتیاق همراه است، زبانش نرم و گفتارش دلانگیز، از دلی سوخته و عاشق و شیدا برمی آید. عطار حقایق عشق و عرفان را به نحوی بهتر در دلها جایگزین می‌سازد که مولانا رومی وی را قدوهٔ عشاق می خواند.

هفت شهر عشق را عطار گشت
ماهنوز اندر خم یک کوچه ایم[۳]

از سوی دیگر شیخ عراقی که مسلماً عاشق سوخته ایست و با سخنان گرم و پرشور، از سوز درون و شوق باطن و کمال نفس خویش حکایت می کند. کلامش ساده و استوار و استادانه و پر از سوز و گداز است. به قول زرین کوب، شیخ عراقی" در منظومه ده فصل خویش با وزن حدیقه سنائی، لحن پر درد و سوز عطار را جمع دارد"[۴]. و این شوق اوگاه با تأمل در معارف و حقایق عرفانی وگاه با توصیفات بدیع و کم سابقه ای از حالات سالکان و واصلان آمیخته است.

شیخ عطار عشق را یکی از هفت مرحلهٔ سلوک می دانست و عشق مجازی نیزکه پلی برای وصول به عشق الهی است . در نظر وی دارای مقامی ارجمند است[۵]. به همین علت است که در مثنوی‌منطق‌الطیرومثنویات‌دیگرحکایات عشقی رامنقول ساخته که‌ازآنجمله‌داستان شیخ صنعان[۶]، یکی از داستانهای معروف عاشقانه و هیجان انگیز و شاهکارهای عطار است.در این داستان شیخ صنعان از مجاز به حقیقت برگشته بود. شیخ عراقی نیز در مثنوی عشاقنامه خویش برهمین فکر واندیشه‌است .

۱ - دکتر تفضلی دیوان غزلیات و قصاید عطار : ۴۱۸.
۲ - کلیات عراقی : ۲۳۹.
۳ - صفاتاریخ ادبیات ، چاپ اول ۲ : ۸۶۵.
۴ - ارزش میراث صوفیه : ۱۸۱.
۵ - صورتگرتجلیات عرفان : ۲۱.
۶ - منطق الطیر چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۶۷ و نیز شرح احوال عطار ، فروزانفر : ۳۲۰.

به احتمال قوی عراقی همچنان به داستانهای عاشقانهٔ شیخ عطار نظر داشته بود، چنانکه حکایت کوتاه و پرمعنی شیخ عراقی که در آن عشق را وسیلهٔ کمال آدمی دانسته است.

منتهی سنائی و عطار، درمیان متصوفان و عارفان سخن سرای ایرانی دارای مقامی شامخ و ارجمندند. سنائی را به تمام معنی اوّلین شاعر متصوف زبان فارسی گفته اند و عطار دنبال کنندهٔ روش و شیوهٔ اوست و هر دو به عنوان پیشوای مولوی در این زمینه شناخته شده اند[۱].

هرچند مشرب تصوف و عرفان، عراقی را به سنائی و عطار نزدیک می کند، لیکن باید گفت که در اشعار سنائی و عطار رنگ تصوف عملی غالب تر از عرفان نظری است. حال آنکه در آثار عراقی، به قول برخی از دانشمندان، جنبهٔ عرفان نظری غلبه یافته است چنانکه وی تأثیر و نفوذ شیخ محی الدین ابن عربی را پذیرفته است. لیکن بنابر تحقیق و تشریح و توضیح شیخ یار علی شیرازی در کتاب اللمحات فی شرح اللمعات، شیخ عراقی ابیات متعدد از سنائی و عطار را درلمعات که خلاصه ای از معتقدات ابن عربی است، گنجانیده است.

شیخ عراقی نخستین شخصیتی است که افکار تصوف و اصطلاحات عرفان و گفتار ابن عربی را با ذوقیات شعری و نثری فارسی آمیخته و در قالب نظم و نثر در آورده و سخنان بلند و معانی عالی او را لباسی موزون پوشانیده، مکتب عرفانی او را به فارسی زبانان شناسانیده و در ایران و ترکیه فعلی و شبه قاره توسعه و گسترش داده است به نحوی که بعد از آن عقاید و آراء ابن عربی در این ممالک راه پیدا کرده و بیش از پیش روبه ترقی و پیشرفت گرفته است.

---

۱ - ملاحظه شود بیت معروف مولوی:

عطـار روح بـود و سنـائی دو چشـم او
مـا از پـی سنـائی و عطـار آمـدیم

(نفحات الانس: ۵۹۹)

فصل هفتم

تأثیر افکار عراقی در تصوف اسلامی و ادب فارسی

عراقی از صوفیان و شاعران و نویسندگان بزرگ و معروف قرن هفتم هجری است وی نه فقط در عصر خویش معروف و مشهور بوده و با عارفان معاصر روابط داشته بلکه پس از زمان خویش نیز صاحب مقامی شامخ و دارای پیروانی بوده است که مکتب فکری او را دنبال کردند و در انتشار عقاید وی در مشرق زمین سعی بسیار نمودند.

پیروان او را به سه دسته می توان تقسیم کرد:

الف: اعقاب و احفاد

ب : پیروان طریقت

ج: مقلدان و شارحان آثار

الف ـ اعقاب و احفاد

برای اطلاع مفصل از اولاد و احفاد شیخ مآخذ معتبر و مهم دوکتاب تذکرة الانساب تألیف مولانا عماد الدین خراسانی و تاریخ منظوم تصنیف ملا نادر قاضی القضاة مولتان است که متأسفانه هر دو کتاب به دست نگارنده نرسیده است. بنابر این ناچار تذکرهٔ حضرت صدرالدین عارف[1] ومقاله‌ای که در مجلهٔ هلال به عنوان " فخر الدین عراقی و خانوادهٔ او در مولتان "[2] منتشر شده ، مورد استفاده قرار گرفته است. مؤلف تذکرهٔ صدرالدین عارف و نویسندهٔ مقاله از مآخذ مزبور مطالب را اخذ نموده اند.

مولانا عماد الدین خراسانی در تذکرة الانساب نسب نامه این خانوادهٔ جلیل را از عصر خلیفهٔ اوّل تا زمان خودش به رشته تحریر در آورده است[3]، اما ظاهراً این سخن مولود اعتقاد پیروان و معتقدان بعدی به نظر می آید، چنانکه نظایر آن در حالات و مقامات غالب پیشروان صوفیه و بزرگان دین دیده می شود. بهر صورت آنچه از مطالعهٔ احوال اولاد و اعقاب شیخ عراقی برمی آید ، اینست که هر یک از آنان علامهٔ دوران و صاحب نسبت و طریقت بوده و از کبیر الدین فرزند شیخ گرفته تا امروز همه آنها پیوسته در مراکز مهم دین و عرفان از قبیل مولتان و خراسان و دمشق و مکه و مدینه زندگی کرده و در همه جا بساط ارشاد و هدایت گسترانیده اند.

اکنون به خدمات دینی و عرفانی آنان شمه ای اشاره می‌شود.

---

۱ - تذکرهٔ صدر الدین عارف : ۱۳۶ - ۱۵۱.

۲ - مجلهٔ هلال تیر ماه ۱۳۴۷ : ۱۶ - ۱۹.

۳ - همان : ۱۹.

شیخ کبیر الدین

شیخ کبیر الدین یگانه فرزند دلبند شیخ عراقی و نوهٔ دختری شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی بود[۱].

عراقی هرچند عارف مجذوب بود و همیشه در حالت عشق و مستی بسر می برد، پسر خویش را بسیار محبوب می داشت و برایش قطعه ای سرود که سه بیت آن در دیوان وی موجود است:

فرزند عزیز، قرة العین کبیر — باذات خدادر همه احوال نصیر
بپذیر به یادگار این نسخه زمن — میکن نظری درو ولی یادبگیر
می‌خواست پدرکه باتو باشد همه عمر — اما چه توان کرد؟ چنین بدتقدیر[۲]

معلوم می شود که شیخ عراقی این قطعه را پس از رحلت شیخ بهاء الدین زکریا هنگام ترک گفتن مولتان گفته، یا به روایت تذکرهٔ صدر الدین عارف، عراقی این قطعه را از دمشق به مولتان فرستاده بود[۳].

از سوی دیگرکبیر الدین نخستین نواده در خانوادهٔ شیخ بهاء الدین زکریا بود، بنابر این همه به او محبت داشتند. به روایتی چون عراقی قلندری وارسته و درویشی مغلوب الحال و عاشقی مدهوش در تجلیات الهی بود فرزندش را شیخ بهاء الدین تربیت فرمود و در ردیف خلفای بزرگ خویش مثل لعل شهباز قلندر ، عراقی، حسن افغان و سید جلال الدین بخاری جای داد[۴]. به روایت نویسنده مقدمه دیوان عراقی کبیر الدین در مولتان خلیفه طریقهٔ سهروردی بوده و به جای شیخ بهاءالدین زکریا نشسته به تربیت سالکان مشغول گردیده بود.اما جاذبهٔ پدرش براو غلبه کرد، راه دمشق درپیش گرفت و به خدمت شیخ عراقی رسید ومدتی در صحبت وی گذرانید مگر عراقی در آن زمان به سن کهولت رسیده بود و چون وی وفات یافت، کبیر الدین را جانشین او کردند[۵].

شیخ کبیر الدین از هر دو طرف پدر و مادر بزرگی به ارث گرفته بود و به قولی " او درویش بلند

۱ - عراقی از یک پسر بیش نداشت. البته بعضی ها به اشتباه شیخ شرف الدین بو علی قلندر پانی پتی (م. ۷۲۴ق - ۱۳۲۴م) را فرزند دیگر شیخ عراقی دانسته اند - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۵ - این مطالب در فصل دوّم تحت عنوان " ازدواج و اولاد" مورد بررسی قرار داده شده است.

۲ - کلیات عراقی : ۱۰۵.

۳ - تذکرهٔ صدر الدین عارف : ۱۳۷.

۴ - همان : ۱۳۶.

۵ - کلیات عراقی ، مقدمه : ۶۴ - ۶۵.

پایه و واعظ بی مثل و شاعر قوی دست بود ولی حیف که کلامش در دسترس نیست"[۱]. غیر از آن از آثار شیخ کبیر الدین، اطلاعی به دست نگارنده نرسیده است.

مؤلف خزینة الاصفیا تاریخ وفات شیخ کبیر الدین را سال ۷۰۰ق - ۱۳۰۰م یاد کرده و به طرز مخصوص خویش رباعی سروده‌است:

چون کبیر الدین کبیر الاولیا رفت از دنیا به حق ورزید عشق
سال ترحیلش چو جستم از خرد گشت روشن از خردنور دمشق[۲]
(۷۰۰)

ملا نادر در شرح حال شیخ کبیر الدین، سال وفاتش را در ۷۳۶ق - ۱۳۳۵م چنین به نظم در آورده است:

باتو گویم سال رحلت آن کریم سی و شش پس هفتصد سال ای فهیم
پنج کم صد سال عمرش یاد دار در دوشنبه شد سوی دار القرار[۳]

مدفن کبیر الدین را در صالحیه دمشق در نزد پدر نگاشته اند.

شیخ ابراهیم

شیخ کبیر الدین یک پسر بیش نداشت که اسمش شیخ ابراهیم عراقی بود. در سال ۶۷۱ق - ۱۲۷۲ م در شهر مولتان به دنیا آمد. وی بهره جذب و مستی را از آباء واجداد ارث برده بود و او نیز در سال ۶۸۷ق - ۱۲۸۷م همراه کبیر الدین از مولتان به دمشق به خدمت جد امجد خود رسیده بود. پس از درگذشت بزرگان خویش به زیارت حرمین شریفین رفت . مدتی در مدینه طیبه بسر برد. بالاخره در همانجا به سال ۷۷۲ق - ۱۳۷۰م به رحمت حق پیوست و در بقیع مدفون شد.

شیخ حمید الدین

شیخ حمید الدین فرزند شیخ ابراهیم بود. برای فرا گرفتن علم و دانش به خراسان رفت. در آنجا دختر امیر خراسان بروی فریفته گشت و شیخ حمید الدین به خانه دامادی امیر پذیرفته شد و

۱ - تذکرهٔ صدر الدین عارف : ۱۳۸.
۲ - خزینة الاصفیا۲: ۳۴.
۳ - مجلهٔ هلال تیر ماه ۱۳۴۷ : ۱۷.

در همان دیار به تربیت طالبان حق مشغول گردید. پس از مدتی شیخ حمید الدین با زن و پسران خویش کمال الدین و بدر الدین - برای حج خانه کعبه و زیارت روضهٔ مطهر بـه سـرزمین حجـاز عزیمت نمود. بدر الدین و پدرش در مدینه منوره ماندند و به تفاوت دو ماه در همانجا از عالم فانی به دار باقی شتافتند و هر دو در بقیع به خاک سپرده شدند.

شیخ کمال الدین

شیخ کمال الدین فرزند شیخ حمید الدین پس از زیارت حرمین شریفین با مادر خویش به خراسان برگشت و بر مسند ارشاد پدر فایز گردید. وی عالم جیدو متبحر بود و نسبت ولایت را هم داشت. در سال ۷۴۶ق - ۱۴۴۲م زندگی را بدورد گفت و قبرش در خراسان مرجع خواص و عوام است.

شیخ حسام الدین

پس از شیخ کمال الدین پسرش شیخ حسام الدین مسند آرای خلافت شد. او هم عالم بزرگ و زاهد باصفابود. در عمر هشتاد سالگی به سال ۹۰۱ق - ۱۴۱۵م فوت کرد و در خراسان آسود.

شیخ معین الدین

شیخ معین الدین شهسوار فرزند شیخ حسام الدین هم مانند بزرگان خویش ورود در میدان تصوف یافت. او به غایت غیور و از حطام دنیوی قطعاً نفور بود. همه اوقات در عالم استغراق بسر می برد. در سنه ۹۳۹ق - ۱۵۳۲م درگذشت و در خراسان مدفون شد.

شیخ وجیه الدین

شیخ وجیه الدین فرزند شیخ معین الدین در علوم متداوله یکتای روزگار بود. وی محبت وطن آبائی خود را در سر داشت ، به زیارت مرقد مبارک شیخ بهاء الدیـن زکریـا بـه مولتـان رفت و در دارالعلوم قطب الدین کاشانی تدریس آغاز کرد و در همان جابایک عارفه از خانواده قریشی به رشته ازدواج پیوسته شد وبا او به خراسان برگشت.ازبطن این عفیفه دو فرزند - عبدالکریم و عبدالرحیم تولد یافتند که هر دو عالم باعمل و از اولیاء الله به شمار می رفتند.در ایام اخیر شیخ وجیه الدین باز

به مولتان رسید و به سمت معلمی در دارالعلوم کاشانی گزیده شد.در ۹۷۱ ق - ۱۵۶۳ م بدرود حیات گفت و در پهلوی قطب الدین کاشانی در مولتان به خاك سپرده شد.

شیخ عبدالکریم

از فرزندان شیخ وجیه الدین،شیخ عبدالکریم به غایت رقیق القلب و عالم متبحر بود.چشمش همواره از خشیت الهی اشکبار بود و هر کسی به صحبت و تربیت وی می آمد همان کیفیت رقت بر او مستولی می شد. او در ۱۰۳۶ ق - ۱۶۲۶ م رحلت فرمود.قبرش در خراسان است.

شیخ محمود

بعد از شیخ عبدالکریم پسرش شیخ محمود خرقهٔ خلافت پوشید. وی صاحب کشف و کرامت و خلوت دوست بود.از اختلاط اهل دنیا به کلی احتراز می جست. صائم الدهر و قائم اللیل بود.دریکروز ختم کلام مجید می فرمود و همه اوقات خود را در اوراد و اذکار صرف می‌نمود. درسنهٔ ۱۰۹۴ ق - ۱۶۸۲ م در عمر صد و سی سالگی در خراسان وفات یافته و همانجا آسوده است.

شیخ عبدالله

شیخ عبدالله المعروف به حاجی موسی پس از پدر شیخ محمود،خرقه خلافت در برکرد و از خراسان سوی حجاز هجرت فرمود و در مدینه منوره طرح اقامت افکند.یازده سال تمام در مسجدنبوی درس داد و به لقب شیخ الحدیث خوانده شد.سپس از آنجا به خراسان برگشت و در سال ۱۱۲۸ ق - ۱۷۱۵ م درهمان دیار فوت کرد.

حافظ علی محمد

پس از شیخ عبدالله فرزند او حافظ علی محمد در خراسان به پیشوائی نایل آمد.ذات وی برای مخلوق خدا سرتاپا رحمت و رأفت بود.مولانا عمادالدین خراسانی مؤلف تذکرة الانساب از مریدان و معتقدان اوست. ملا نادر وی را چنین توصیف می کند:

گرچه من عالم بسی گردیده ام
این چنین مرد خداکم دیده ام

وی در ۱۱۷۴ ق - ۱۷۶۰ م در خراسان درگذشت.

مولانا محمد حیات [۱]

وی فرزند ارجمند حافظ علی محمد بود.علوم متداوله را یاد گرفته و حافظ و قاری خوش سخن بود.پس از رحلت پدر بزرگوار به مولتان سفرکرد و همانجا اقامت گزید و در تربیت طالبان علم و ادب و تصوف اشتغال ورزید.در سال ۱۲۰۹ ق - ۱۷۹۴ م فوت کرد و در مولتان مدفون شد[۲].

مولانا محمد موسی پاک

وی فرزند مولانا محمد حیات بود.پس از پدربرمسند ارشاد نشست.حافظ قرآن مجید و در علوم دینی یکتای روزگار بود، به لقب کلیم الله شهرت یافت.علاوه برپدرخویش بردست خواجه غریب نواز محمدجمال الله مولتانی نیز بیعت کرد وکسب فیض نمود.مولانا محمد موسی صاحب آثار متعددی است لیکن متأسفانه از تصانیف او هیچ دردست نیست. ملا نادر قاضی مولتان وسرایندهٔ تاریخ منظوم در اخبار و احوال خانواده عراقی ،از ارادتمندان مولانا بود.مولانا در سال ۱۲۶۱ق-۱۸۴۴م جان به جان آفرین سپرد.مزارش در مولتان است[۳].

خواجه محمد خدابخش

پس از مولانا محمد موسی پاك فرزند یگانه وی خواجه محمد خدابخش جانشین پدرگردید و به لقب محبوب الله ثانی مشرف گشت. مردی زاهد و متقی بود. خامه وی اعجاز رقم بود و نفس او مستجاب الدعوات ، معتقدین جوق در جوق از دعاها مستفیض می شدند.تاریخ وفاتش ۱۳۱۱ ق - ۱۸۹۳ م است قبرش در پهلوی پدر است [۴].

---

۱ - در تذکرهٔ صدر الدین عارف : ۱۴۴ اسمش " سلطان الاولیاء حضرت حافظ محمد" یاد شده است.

۲ - در مجلهٔ هلال تیر ماه ۱۳۴۷ : ۱۹ تمام این شرح زندگی به نام " جان محمد" خلیفه حافظ علی محمد و پسر خوانده وی نسبت داده شده است.

۳ - در مجلهٔ هلال تیر ماه ۱۳۴۷ : ۱۹ سال وفات مولانا محمد موسی پاک ۱۲۵۲ - ۱۸۳۶م نوشته است.

۴ - در مجلهٔ هلال تیر ماه ۱۳۴۷ : ۱۹ سال وفات خواجه محمد خدا بخش ۱۳۲۶ق - ۱۹۰۷م ضبط شده است.

مولانا محمد نظام بخش ۱

اونیز مانند پدر خود یکتای روزگار بود و تفسیر و حدیث و فقه می گفت. نزد معاصرین مرتبه عالی داشت.مؤلف انیس السالکین نوشته است که: "حضرت ولی نعمی ذات،ملکی صفات ، قدسی درجات، مظهر الجمال والکمال، مولانا ملجانا حضرت مولوی نظام بخش خلف الرشید حضرت خواجه خدابخش مولتانی محبوب الله ثانی ثمر بوستان خلافت جمال الله و محبوب الله است" سال ترحیلش ۱۳۲۶ ق - ۱۹۰۷ م مذکور است.

مولانا محمد حسین بخش

در مجلهٔ هلال ، صاحب مقاله،مولانا محمد حسین بخش را پسر خواجه محمد خدابخش نوشته و پس از پدر برمسند خلافت نشانده است و مؤلف تذکرهٔ صدر الدین عارف درنسبت مولانا محمدحسین بخش ساکت مانده است.به هر صورت مولانا محمد حسین بخش صاحب کشف و کرامت بود.بیشتر اوقات خود را در اوراد و اذکار و تسبیح و تهلیل می گذرانید.بالاخره منبع جود و سخا در محرم الحرام ۱۳۷۹ ق - ۱۹۵۹ م از دارفانی به عالم باقی شتافت و در جوار مزار جدبزرگوارش در مولتان به خاك سپرده شد.

مولانا محمد حسین بخش سه پسر دارد - مولانا شاه بخش و مولانا حافظ دلدار بخش و مولانا حافظ بشیراحمد.در حال حاضر مولانا حافظ دلدار بخش سجاده نشین درگاه خانوادهٔ شیخ است.او نیز مثل نیاکان خود حامل فتوحات وکمالات معنوی است و هزاران کس را در حلقهٔ ارادت و عقیدت کشیده است.در زبان های فارسی و اردو شعر می گوید و حافظ تخلص می نماید.

حاصل اینکه سوانح این خانوادهٔ نجیب و شریف و مختصری از احوال زندگی اعقاب و احفاد عراقی به این جهت در خور تذکر بود که همگی از زمان گذشته تا امروز افراد مقدس و رجال بزرگ و در علم و عرفان سرآمد روزگار بوده اند.درین روزها نیز افراد این خاندان در مولتان ارباب دانش و بینش و فرهنگ و معرفت به شمار می روند و شهرتی بسزا دارند.به این طریق، مقام و رتبتی در دنیای تصوف و عرفان اسلامی از زمان شیخ نصیب این خانوادهٔ عالیقدر شده بود تا حال کم و بیش قایم و دایم است.

ب ـ پیروان طریقت عراقی

شیخ باچهار سلسلهٔ بزرگ تصوف زمان خویش رابطه نزدیکی داشته است ولی از آن سلاسل

۱ - مجلهٔ هلال تیر ماه ۱۳۴۷ ذکر مولانا نظام بخش را ندارد.

چهارگانهٔ طریقت با مکتب سهروردی و ابن عربی رابطه اش قوی تربود. بنابر این در طریقه او نفوذ و تأثیر هر دو سلسله نمایان است بلکه باید گفت که از - معتقدات شیخ محی الدین ابن عربی بیشتر متأثر بوده و نخستین کسی است که به زبان فارسی عقاید و افکار وی را انتشار داده است.

دکتر احسان یار شاطر مؤلف کتاب شعر فارسی در عهد شاهرخ، درجائی که درباب فرق مختلف متصوفهٔ زمان شاهرخ میرزا (۸۰۷ - ۸۵۰ ق / ۱۴۰۴ - ۱۴۴۶ م) بحث می کند، می‌نویسد: "صوفیه نقشبندی‌به حقیقت پیروعقاید شیخ محی‌الدین‌ابن عربی وتابعین‌اومانندشیخ عراقی‌هستند"[۱]. علاوه برآن مریدان و معتقدان شیخ عراقی در فصل دوّم تذکر داده شده است. وی بعضی از مشایخ صوفیه را تحت تعلیم و تربیت خویش قرار داده که بعدها تعلیمات او رامنتشر ساختەاند. از این نظر دوطریقه تصوف را ذکر می توان نمود که در هر دو سلسله تأثرات شیخ عراقی به نحوی منعکس می شود: ۱ - سلسلهٔ سهروردیه مولتان ۲ - سلسلهٔ پیر جمالیه.

این هر دو سلسله شعبه ایست از سلسلهٔ سهروردیه بغداد که مشایخ وی هم از سلسله سهروردی و هم از مکتب ابن عربی تعلیم و تربیت می گرفتند. چنانکه به قول جلال الدین همائی صوفیان قرن هفتم و هشتم هجری که سلسلهٔ مشایخ سهروردیه را تشکیل می دهند از قبیل شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی -که به روایتی از بزرگان سلسلهٔ پیر جمالیه است [۲] درتحت تعلیم و تربیت دو کتاب یا دو مکتب بودند یکی مکتب علمی ابن عربی و دیگر مکتب عملی سهروردی. به این طریق که علوم عرفانی را از کتب ابن عربی و اعمال طریقت و رسوم خانقاه را از عوارف المعارف سهروردی یاد می گرفتند[۳]. عراقی که نمایندهٔ معتبر هر دو مکتب عرفانی و سلسلهٔ طریقت است، از راه سلسلهٔ سهروردیه مولتان معتقداتش در شبه قاره انتشار یافت و به وسیله سلسله پیر جمالیه تعلیمات او در ایران منتشر شد.

اکنون نفوذ شیخ عراقی در هر دو سلسلهٔ طریقت به اختصار ذکر می شود:

---

۱ - شعر فارسی در عهد شاهرخ: ۲۴.

۲ - مؤلف طرایق الحقایق ۲: ۳۵۶ سلسلهٔ پیر جمالیه را در سلاسل چهارده گانه معروفیه بدین قرار بیان نموده است:

" و اما سلسله ارادت و اتصال طریقت ایشان به جناب معروف بدین ترتیب است: وی مرید پیر مرتضی علی اردستانی است، و او مرید شیخ محمد زواره‌ئی بوده و او مرید خواجه عز الدین حسین الکاموسی، و او مرید والد خود خواجه صاین الدین اصفهانی، و او مرید والد خود خواجه زین الدین عبد السلام، و او مرید خواجه امام الدین محمد بوده، و وی مرید شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی، و وی مرید شیخ شهاب الدین سهروردی، و وی مرید عم خود شیخ ابو النجیب عبد القاهر سهروردی، و وی مرید شیخ احمد غزالی، و طریق وی به جناب معروف مکرر ذکر شد".

۳ - مصباح الهدایه مقدمه همائی: ۴۵ - ۴۶.

سلسله سهروردیهٔ مولتان

اگرچه درباب این سلسله طریقت در روابط شیخ بامشایخ سهروردیان مولتان بحثی مفصل رفته است ولی چون سند خرقه شیخ عراقی متعلق به همین سلسلهٔ عرفانی است و باورود او در این مکتب نوعی تحول به وجود آمده،ناگزیر باید در فیضان شیخ عراقی این سلسله راهم متذکر بشویم.

سر سلسلهٔ سهروردیه مولتان شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی بود و شیخ عراقی شاعر و عارف بزرگ از شاگردان و تربیت یافتگان معروف ویست.هنگامیکه شیخ عراقی باقلندران جهانگرد سرگردان بود و به عشق قلندر پسر بسر می برد، شیخ بهاءالدین زکریا عراقی را از آن عشق مجازی نجات داد و در قلبش شمع عشق حقیقی روشن ساخت.گذشته از تربیت و هدایت شیخ بهاءالدین ، شمه ای از احوال زندگانی عراقی نیز نشان دهندهٔ امریست که عراقی چنان استعداد فوق العاده‌ای برای درک معرفت الهی داشت که در چله خانه شیخ زکریا درده روزی به مرتبه کمال رسید، و نتوانست اسرار و رموز معنوی رانگه بدارد،و بی محابا غزل معروف خویش را انشاء کرد۱.

در این شکی نیست که شیخ بهاءالدین زکریا مرشد حقیقی و پیر روحانی شیخ عراقی بود و مقامش خیلی بالاست و عراقی چندین قصیده در مدح وی سروده و مرثیهٔ پردردی در وفات وی گفته است.این همه کلام عراقی نشانه عقیدت فراوان وی به مرشد خویش است.باوجود این شیخ عراقی در بعضی موارد بر مرشد خود تأثیر می گذارد، مثلاً سماع در طریقه سهروردیه رواج زیادی نداشت بلکه همانطور که از مآخذ معتبر برمی آید،مشایخ سهروردیه به ندرت سماع می‌کردند.شیخ بهاءالدین زکریا نیز در این زمینه پیروی پیر خود شیخ شهاب الدین سهروردی می‌کرد و به سماع توجهٔ زیادی مبذول نمی داشت،لیکن به علت همنشینی و همدمی با عراقی علاقهٔ شیخ به سماع بیشتر شد.مریدان دیگر شیخ زکریا از شعرگوئی و سماع شیخ عراقی ناراحت بودند و حسد می ورزیدند و شکایت ها پیش شیخ زکریا می کردند که این نو واردسنت طریقه سهروردی را درهم شکسته است.اما شیخ زکریا هیچ وقت او را از شعرگفتن و سماع منع نمی کرد بلکه می گفت " شمارا منع است و او را منع نیست" ۲.

پس از شیخ بهاءالدین زکریا به روایت مقدمهٔ دیوان عراقی ،شیخ برمسند خلافت وی نشست ، لیکن معروف اینست که بعد از شیخ زکریا پسرش شیخ صدرالدین عارف و بعد از او پسرش شیخ رکن الدین ابوالفتح ریاست سهروردیان مولتان را برعهده داشتند و تربیت طالبان حق می‌نمودند.در

---

۱ - کلیات عراقی : ۱۹۳.

نخستین باده کاندر جام کردند
ز چشم مست ساقی وام کردند

۲ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۲.

ارتباط این دو بزرگ باشیخ عراقی در فصل پنجم بحث رفته و تکرار آن مناسب نیست.اینك فقط به این نکته اشاره می شود که چه طور شیخ عراقی معتقدات و تعلیمات بزرگترین عارف زمانه شیخ محی الدین ابن عربی را به وسیله شیخ صدرالدین عارف در شبه قاره هند منتشر می ساخت؟.

مسلم است که شیخ عراقی بعد از وفات شیخ زکریا مولتان را ترك گفت و برای حج و زیارت به مکه معظمه و مدینه منوره رفت.پس از زیارت حرمین شریفین به خدمت شیخ صدرالدین قونیوی در قونیه رسید و در حلقهٔ درس او شرکت جست و از شاگردان محبوب او شد.به استفاده از دروس فصوص الحکم ابن عربی رساله لمعات را تألیف نمود و به سبب آن در تصوف و عرفان اسلامی نامبردار گردید. رساله لمعات در ادب فارسی و تصوف اسلامی دارای اهمیت بزرگیست ،حتی شامل کتابهای درسی عرفانی است.از قرائن معلوم می شود که شیخ عراقی درحین حیات خویش آن را برای درس عرفانی به کارمی برد و با ارباب طریقت و طالبان حقیقت مکاتبه می کردو به آنها اصول عرفان و عشق حقیقی را یاد می داد.درمکتوبی که به برادر خویش نوشته ظاهراً ذکر لمعات رابه میان آورده که در فصل " بررسی آثار و تصانیف عراقی" زیر عنوان منشآت و مکاتیب باز گوشد.علاوه برآن به وسیلهٔ همین کتاب درباب تعلیمات ابن عربی نامه ای به نام شیخ صدرالدین عارف از قونیه به مولتان نگاشته که به روایت تذکرهٔ سیرالعارفین [1] درفصل پنجم در ارتباط شیخ عراقی باصدرالدین عارف آمده است و اینجا از تکرار صرف نظر می شود.

به این طریق به کوشش عراقی و وسیلهٔ صدر الدین عارف سلسلهٔ تعلیمات و عقاید و آراء ابن عربی در هند راه یافت و پس از آن کم کم رواج پیدا کرد. برخی از مشایخ شبه قاره برکتب ابن عربی و لمعات عراقی شرح ها نوشته اند و حواشی تحریر نموده اند که ذکرآن خواهد آمد.

و نیز ناگفته نماند که عارف بزرگ سید امیر حسینی هروی تربیت یافته همین سلسله سهروردیهٔ مولتان است و در جواب سئوالات وی مثنوی گلشن راز شیخ محمود شبستری پدید آمد که از شاهکارهای ادبی و عرفانی ایران به شمار می رود و بهترین نمونه ایست از عرفان نظری اسلامی. در این صورت می توان توجیه کرد که در افکار سید امیر حسینی و در مثنوی نامبرده یکنوع تأثیر عرفان ابن عربی و عراقی ظهورکرده است.

سلسلهٔ پیر جمالیه

سلسلهٔ پیر جمالیه منسوب به پیر جمال الدین احمد اردستانی مشهور به پیر جمال و معروف به عاشق اصفهانی از عارفان بنام ایران و سرآمد سخنوران و نویسندگان قرن نهم هجری است. پیر جمال ،در قصبهٔ اردستان از مضافات اصفهان به دنیا آمد و از اکابر عرفای عهد شاهرخ میرزابن امیر

۱ - سیر العارفین خطی شیرانی : ۱۰.

تیمور گشت. بنا به نوشته صاحب تذکرهٔ ریاض العارفین " قطب العاشقین و غوث الموحدین شیخ المجرد وعارف الموحد جمال الدین محمد پیریست شوریده جان و صافی ضمیر و شیرین زبان، حاوی فضایل صوری و معنوی و جامع خصایل انسانی و ملکی مرید جناب پیر مرتضی اردستانی بوده، در خدمت آنجناب تحصیل مراتب معنوی نموده، از اماجد محققین واعاظم عارفین گردید و مدتی به طریق سیاحت در ولایات گردش گزید. صاحب چندین هزار بیت متین است و مثنویاتش پسندیدهٔ موحدین است"[۱].

به روایت دیگر پیر جمال در نثر و نظم قادر و ماهر بوده و همه اقسام شعر را نیکو می ساخته و در کتابهای خود بیشتر به شرح و تفسیر سورة وآیات کریمه قرآن و احادیث ماثوره از حضرت پیغمبر(ص) و شرح بیانات عرفاء و اشعار شعرای صوفی مسلک پرداخته و مکرر به ابیات آنها تمثل جسته و کلیات آثار او - که هنوز به صورت نسخه های خطی در کتابخانه های مختلف جهان محفوظ است - گنجینهٔ اخلاق و آداب و سیر و سلوک است[۲].

مؤلف طرایق الحقایق گوید، نسخه ای از کلیات آثار پیر جمالی راکه شامل بیست و هشت کتاب و رساله و متجاوز از پنجاه هزار بیت بوده، در دست داشته که اسامی بعضی از آنها بدین قرار است:
۱ـ احکام المحبین ۲ ـ استقامت نامه ۳ ـ بدایة المحبه ۴ ـ بدایة المعرفه ۵ ـ تنبیه العارفین ٦ ـ دیوان قصاید ۷ ـ روح القدس ۸ ـ شرح الکنوز ۹ ـ شرح الواصلین ۱۰ ـ غزلیات و ترجیعات ۱۱ ـ فتح الابواب ۱۲ ـ کشف الارواح ۱۳ ـ کنز الدقایق ۱۴ ـ محبوب الصدیقین ۱۵ ـ مرآة الافراد ۱٦ ـ مشکوة المحبین ۱۷ ـ مصباح الارواح ۱۸ ـ معلومات ۱۹ ـ مفتاح الفقر ۲۰ ـ مهر افروز ۲۱ ـ ناظر و منظور ۲۲ ـ نور علی نور ۲۳ ـ نهایة الحکمه وغیره[۳].

آثار جمالی جز کتاب قصاید و غزلیات و رباعیات و ترجیعات و مستردات و مثنویات همه مرکب از نظم و نثر است و تشیع وی از نثر و نظمش آشکار است. پیر جمال در سال ۸۷۹ق - ۱۴۷۴م وفات یافت و یا به قولی شهید شد[۴].

پس از شرح حال مختصرپیر جمال اردستانی، می پردازیم به خود سلسله طریقت وی. سلسلهٔ پیر جمالیه از شعب سلسله سهروردیه است. به قول جلال الدین همائی" از شیخ ابو النجیب سهروردی چند رشته تصوف منشعب می شود که یکی از آنها سلسلهٔ معروف سهروردیه است و دیگر سلسله پیر جمالیه که از امام الدین محمد از شاگردان شیخ نجیب الدین علی بن بزغش شیرازی منشعب می گردد و عموم این سلسله ها از طریق شیخ شهاب الدین سهروردی جاری شده است"[۵]. به

۱ - ریاض العارفین : ۷۲.
۲ - فهرست مجلس ۳: ۵۴۵.
۳ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۵۵ - ریحانة الادب ۱ : ۳۱۲.
۴ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۵۵.
A VOLUME OF ORIENTAL STUDIES, P.364.

۵ - مصباح الهدایه مقدمهٔ همائی : ۲۱.

حقیقت سلسلهٔ پیر جمالیه نیز به او می پیوندد خواه از راه شیخ نجیب الدین علی بن بزغش شیرازی باشد یابه واسطه شیخ عراقی .

به روایت بستان السیاحه سلسلهٔ پیر جمالیه صریحاً متعلق می شود به عراقی که مؤلف آن در ذکر سلسلهٔ پیر جمال چنین می نویسد: "پیر جمال الدین صوفی اردستانی و او از پیر مرتضی اردستانی ، و او از پیر امام الدین نائینی ، و او از شیخ علا الدوله زوارئی ، و او از شیخ زین الدین نائینی ، و او از شیخ امام الدین پدر خود شیخ عبدالسلام کاموسی ، و او از مریدان شیخ عبد السلام بابا عارف مقارئی و شیخ محمد اصفهانی و شیخ عبد السلام استماع نموده ازشیخ عراقی، و او از بهاء الدین زکریای مولتانی و او از شیخ شهاب الدین سهروردی"[۱].

صاحب طرایق الحقایق هم روایت مذکور را منقول ساخته است و هم سلسلهٔ ارادت و اتصال طریقت پیر جمال را از راه شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی به شیخ شهاب الدین عمر سهروردی رسانده است[۲] .

طوریکه ذکر شد مشایخ و بزرگان طریقه سهروردی هم از مؤلفات ابن عربی اکتساب فیض می کردند و هم از عوارف المعارف سهروردی استفاده می کردند واصول طریقت را یاد می گرفتند. شیخ عراقی، بدون تردید نمایندهٔ معروف هر دو سلسلهٔ تصوف - سهروردی و ابن عربی - بوده است ، و سالکان طریقت و طالبان حقیقت و تشنگان معرفت ظاهراً کتب شیخ محی‌الدین ابن عربی به خصوص فتوحات مکیه و فصوص الحکم را از عراقی استماع می‌نمودند، پیداست شیخ عبد السلام نیز دارای همین سعادت بوده است و سپس کسانی دیگر سلسله وار از وی فیض برده اند تا اینکه نوبت رسید به پیر جمال اردستانی که سلسلهٔ طریقت به نام او موسوم شده است.

رویهمرفته از تمام شعب که به شیخ شهاب الدین سهروردی منتهی می شود سلسلهٔ پیر جمالیه در سر زمین ایران معروف تر است و در قرنهای متوالی با تربیت روحانی مردم خدماتی بسزا انجام داده است و بنابه گفتار مؤلف بستان السیاحه این سلسله را باید تراوش فیض روحانی عراقی قرار داد.

ج ـ مقلدان و شارحان آثار عراقی

آثار مشایخ صوفیه از حیث معانی و مطالب بلند عرفانی در دنیای تصوف اهمیت خاصی دارد، خواه این آثار شامل نظم باشد یا مشتمل بر نثر. همانطورکه اولاد و اعقاب مشایخ ، و پیروان و معتقدان طریق بزرگان برای بسط و توسعه مکاتب معنوی آنها بسیار مهم اند، آثار و تصانیف

۱ - بستان السیاحه : ۳۷۸.

۲ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۵۶.

پیشوایان بزرگ ما هم برای تربیت و هدایت حقیقی مردم وسیلهٔ عمده ای است .

در آثار برخی از صوفیه صحبت از عشق خدائی غالب است. شیخ عراقی هم یکی از آنهاست که تمام آثار و اشعار او آکنده از عشق و معرفت و آرزوی وصال است که هدف نهائی سالک و عارف است. عشق عراقی همچنانکه از احوال و آثار و اشعار او برمی آید گاه مجازی است، ولی حقیقت اینست که شیخ عراقی عشق مجازی را زیرپا گذاشته به بام حقیقت برآمده یا بالفاظ دیگر از راه مجاز به حقیقت رسیده است. در جایی گوید:

عشق مشاطه ایست رنگ آمیز   که حقیقت کند به رنگ مجاز[1]

چنانکه معروف است از آثار منظوم او دیوان غزلیات و مثنوی عشاقنامه شهرت بسزائی داشته که شاعران بعدی از آنها پیروی و تقلید نموده اند. از آثار منثور وی[2] کتاب لمعات شهرت جهانی پیدا کرده و عارفانی بر آن شرحهای متعددی نوشته اند که در همین قسمت معرفی خواهیم کرد.

به این طریق بحث ما راجع به تقلید و شرح آثار عراقی به سه قسمت منقسم می شود:

۱ - مقلدان غزلیات

۲ - پیروان عشاقنامه

۳ - شارحان لمعات

۱ ـ مقلدان غزلیات

در فصل " بررسی آثار و تصانیف عراقی " زیر عنوان دیوان اشعار یاد آور شده ایم که شیخ در اکثر انواع سخن فارسی طبع آزمائی کرده است. قصایدی که در شان بزرگان و در توحید و معرفت سروده ، در ادب فارسی دارای ارزش است. ترکیبات و ترجیعات و رباعیات او باشور و شوق و جذبه

---

۱ - کلیات عراقی،لمعات : ۳۸۳.

۲ - از آثار منثور عراقی رساله مصطلحات صوفیه هم درمیان ارباب علم و عرفان مشهور است و رساله های فراوان به روش آن نگارش یافته است. هر چند بعضی از ارباب دانش در تألیف آن از شیخ عراقی شک داشته اند ولی ما به دلایل مستند از مؤلفات شیخ عراقی گردانیده ایم، بازهم از تفسیر و شرح رساله ای دیگر اصطلاحات تصوف در اینجا مصلحتاً صرف نظر می کنیم و این مسئله را می گذاریم برای موقعه دیگر.
ضمناً متذکر می شویم که نگارنده - محمد اختر چیمه - یک رساله دیگر که به نام اصطلاحات دیوان حافظ به صورت نسخه های متعدد در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و برخی از کتابخانه های دیگر جهان شرق محفوظ است به راهنمائی دکتر مهدی محقق تصحیح و تحشیه نموده و در مقدمه ای که روی آن نوشته رساله های مختلف اصطلاحات صوفیان را در آنجا ذکر کرده و در پیدایش و تاریخچه و مآخذ اصطلاحات عرفانی بحثی مفصل رانده است. امید است که اگر خداوند تعالی توفیق بدهد ، روزی با تجدید نظر در آن رساله و با نظری به رساله های دیگر اصطلاحات تصوف و نظر خصوصی به رساله مصطلحات صوفیه شیخ عراقی آن را منتشر بسازد و نیز رساله هائی که در تقلید رساله شیخ عراقی تألیف شده، آنها را هم آن وقت مورد تحقیق قرار بدهد.

آمیخته ، خبر از معارف و حقایق عرفانی می دهد. ولی همانطورکه در سابق هم مذکور شد هنر اصلی عراقی از آثار منظوم وی در غزل است. به قول بعضی از دانشمندان اخیر" همیشه او را در غزل به استادی مسلم داشته اند و برخی از غزلیات او در منتهای شهرت بوده "۱ و مقبول خاص و عام است.

در قرن ششم هجری تأثیر افکار عرفانی و نفوذ عقاید تصوف در شعر فارسی به حدی مؤثر افتاد که اکثر گویندگان این زمان توجهی به غزل داشته و کم و بیش در این نوع سخن طبعی آزموده اند. شعرائی مانند انوری ابیوردی و جمال الدین اصفهانی که بستگی بامشرب تصوف نداشتند در قسمت لفظ غزل را پیش بردند و گویندگانی مثل سنائی غزنوی و خاقانی شروانی و نظامی گنجوی و عطار نیشاپوری که یا خودشان از پیشوایان تصوف و یا از الهام گیرندگان آن بودند در قسمت معنی موجبات پیشرفت و تکامل غزل را فراهم آوردند۲. بازهم می بینیم که تا قرن ششم هجری اگرچه تصوف کلیه مراحل تحول و تکامل را پیموده و به صورت تام خود تجلی کرده بود ولی هنوز در اعماق روح و قلب کلیه طبقات رسوخ نکرده و بر معتقدات آنها به طور صریح تسلط نیافته بود.

در این صورت شیوع و پیشرفت تصوف در قرن هفتم هجری و آشنائی همه طبقات مردم بااصول عقاید متصوفه امری کاملاً طبیعی بود. به همین دلیل دیری نگذشت که تصوف از صورت اختصاصی قرون پنجم و ششم خارج شد و به صورت مکتب عمومی در آمد. در این دوران درگوشه وکنار خانقاه ها برپا شد، مشایخ و بزرگان به کار هدایت و ارشاد سالکان طریقت و طالبان حقیقت همت گماشتند صاحبدلان روی از مدارس برتافتند و داروی تربیت از پیران طریقت بستدند۳. ولی بنابر ترس از زاهدان خشک و طبقه حاکمه ، برخی از صوفیان و پیشوایان که ذوق شعری داشتند در ارتباط تصوف و شعر پناهی در غزل گرفتند و در پرده اصطلاحات مجازی بیان مطالب معنوی می کردند. بظاهر با معشوق مجازی سخن می گفتند و در واقع باخدای حقیقی در گفتگو بودند. این امر باعث شد که غزل به تدریج تغییر ماهیت دهد و صورت لطیف و شور انگیزی مناسب با ذوق و حال عارفانه و لطافتی که خاص افکار عرفانی است پیدا کند.

در نتیجه می بینیم، باهمه کشتارها و غارتها که بر اثر حملهٔ ترکان و مغولان در ایران در قرن هفتم هجری رخ داد، استادانی مثل مولوی و عراقی و سعدی روی کار آمدند و غزل را شکل منظمی دادند. اگرچه ذوق و لطافت عرفانی و بیان نکات بلند معنوی خاصه غزلیات مولوی است، لیکن غزل سعدی نیز یکباره از تأثیرتصوف و عرفان برکنار نبود و لطف و روانی و مظهر عشق سوزان مجازی در غزلیات سعدی بیشتر انعکاس یافته است. غزل شیخ عراقی را باید بین هر دو قرارگذاشت که هم

---

۱ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی : ۴۱ - و نیز مقایسه شود با : صفا تاریخ ادبیات ج ۳، ۱ : ۵۷۷.

۲ - تحول شعر فارسی : ۲۲۴ - ۲۲۵.

۳ - همان : ۲۳۷ - ۲۳۸.

دارای لطافت عرفانی است و هم دارای جنبهٔ عشق مجازی، ولی شور و عشق و جذبه و حقیقت و معرفت او به جای خود دارای امتیازی است و برمجازش غالب است.

از این سه استاد دورهٔ مغول که بگذریم غزلسرایان مهم دیگری نیز قبل از حافظ شیرازی ظهور کرده اند از آنجمله همام تبریزی(م. ۷۱۴ق - ۱۳۱۴م) ، امیر خسرو دهلوی(م. ۷۲۵ق - ۱۳۲۴م)، امیر حسن سجزی(م. ۷۳۷ق - ۱۳۳۶م) ، اوحدی مراغه ای ، خواجوی کرمانی(م. ۷۵۳ق - ۱۳۵۱م)، عماد فقیه کرمانی (م. ۷۷۳ق - ۱۳۷۱م) و سلمان ساوجی (م. ۷۷۹ق - ۱۳۷۷م) [۱]، که جز یکی دو نفر از اینها همه ذوق عرفان را هم چشیده اند و زمینه را برای حافظ هموار ساخته اند. چنانکه پس از این بزرگان ادب فارسی، ستارهٔ فروزان غزل فارسی - خواجه حافظ شیرازی - در آسمان ادبیات ایران طالع گردید و غزل را به اوج کمال رسانید.

در فاصله میان حافظ و جامی که خاتم شاعران بزرگ و عارفان معروف است، چندغزلسرای دورهٔ تیموری که سخنانشان عادتاً ذوق عرفانی دارد شهرت یافتند، مانند کمال خجندی (م. ۸۰۸ق - ۱۴۰۵م)، ملا محمد شیرین مغربی تبریزی (م. ۸۰۹ق - ۱۴۰۶م) ، عصمت بخاری (م. ۸۲۹ق - ۱۴۲۵م)، شاه نعمت الله ولی کرمانی(م. ۸۳۴ - ۱۴۳۰م)، شاه قاسم انوار (م.۸۳۷ق - ۱۴۳۳م)، شیخ آذری اسفراینی طوسی (م. ۸۶۶ق - ۱۴۶۱م) و پیر جمالی اردستانی [۲]. برخی از اینها در تصوف مقامی بسزا داشته اند، مثل شاه نعمت الله ولی و پیر جمالی که سلاسل طریقت را منظم ساخته اند، ولی از همه اینها از نظر بیان افکار و عقاید عرفانی و نظری در غزل ملا شیرین مغربی خیلی نزدیک به شیخ عراقی می شود که هر دو مربوط به مکتب ابن عربی می‌باشند [۳].

در همین اوان یعنی در قرن نهم هجری مولانا جامی ظهور کرد و سخن فارسی بر او خاتمه یافت. البته ما به علت نبودن مجال کافی از بحث و گفتگو دربارهٔ تمام این گویندگان عرفانی

---

۱ - تحول شعر فارسی : ۲۷۰.

۲ - گنج سخن مقدمه ۱ : ۷۰.

۳ - از سعدی تا جامی : ۲۴۶ به قول براون : " شیخ مغربی سلسله طریقتش به صوفی بزرگ شیخ محی الدین ابن عربی منتهی می شود که تأثیر و نفوذ افکار آن بزرگ تا زمان حاضر در ایران باقی است ومابین ایرانیان بسیاری از شعرای صوفیه از پیروان او بوده اند مانند شیخ عراقی ، اوحد الدین مراغی و مغربی و آخرین آنها جامی است".

علی اصغر حکمت (مترجم) در ضمن تأثیر و تأثر شیخ عراقی و مغربی چنین تحشیه نموده است: " مغربی در یکی از غزلهای پرشور خود از عراقی و سنائی به تجلیل یاد می کند و می گوید:

نشود کسی عراقی، به حقایق عراقی   نشود کسی سنائی، به معارف سنائی"

(از سعدی تا جامی : ۴۴۶ - دیوان شمس مغربی : ۱۲۴).

براون در جائی دیگر نیز شیخ مغربی را در عداد طبقه شعراء صوفیه ایران مانند سنائی و عطار و مولوی و عراقی به حساب آورده است و بیتی از او چنین نقل نموده است:

از موج او شده است عراقی و مغربی   و زجوش او سنائی و عطار آمده

(تاریخ ادبیات (انگلیسی)، براون۳ : ۳۴۴ - از سعدی تا جامی : ۴۵۷ - دیوان شمس مغربی : ۱۰۸).

خودداری می کنیم و بحث و تحقیق را اختصاص می دهیم به حافظ - غزلسرای درجهٔ اوّل ایران - و جامی - خاتم شعرای بزرگ و متقدم فارسی - و می بینیم که چه طور آنها به عراقی عقیدت داشته و از غزلیات نغز او پیروی و تقلید نموده اند؟

خواجه حافظ شیرازی[۱]

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی یکی از بزرگترین شاعران پارسی گوی وغزلسرای ایران است. مولانا عبد الرحمن جامی وی را باالقاب "لسان الغیب" و "ترجمان الاسرار" یاد نموده و نوشته است:" هر چند معلوم نیست که وی دست ارادت پیری گرفته و در تصوف به یکی از آن طایفه نسبت جسته باشد، اما سخنان وی چنان بر مشرب این طایفه واقع شده است که هیچ کس را به آن اتفاق نیفتاده. یکی از عزیزان سلسلهٔ خواجگان قدس الله تعالی اسرار هم فرموده است که هیچ دیوان به از دیوان حافظ نیست، اگر مرد صوفی باشد"[۲].

ولی به قول محمد گلندام - جامع دیوان حافظ -:" هم اصحاب ظاهر را بدو ابواب آشنائی گشوده و هم ارباب باطن را از او مواد روشنائی افزوده، در هر واقعه ای سخنی مناسب حال گفته و برای هر معنی لطیف غریبه ای انگیخته ، و معانی بسیار به لفظ اندک خرج کرده ، و انواع ابداع در درج انشا درج کرده"[۳].

ولادت حافظ در اواسط نیمهٔ اوّل قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) در شیراز اتفاق افتاد. وی در همان شهر علوم ادبی و شرعی و حکمی و عرفانی را تحصیل نمود و به علت آن که قرآن مجید را ازبر داشت در اشعار خویش حافظ تخلص می کرد. اهمیت و عظمت حافظ در آنست که او مضامین عرفانی و عشقی را به نحوی در هم آمیخت که از دو شیوه غزل عارفانه و عاشقانه سبک واحد جدیدی به وجود آورد. افکار خود را باالفاظ بسیار زیبا و باتوجه به صنایع لفظی بیان کرد و بر اثر قدرت فراوان در سخنوری غالباً مضامین عالی و معانی بسیار در ابیات کوتاه گنجانیده و غزل فارسی را به تکمیل رسانید. ترکیباتی که حافظ در اشعار خویش آورد، تازه و بدیع وبی سابقه است و کمتر شاعری را ازین حیث می توان با او مقایسه کرد. معانی عرفانی و حکمی حافظ اگرچه تازگی

---

۱ - دربارهٔ شرح احوال و آثار و افکار و عقاید خواجه حافظ تا به حال کتابها و مقالات زیادی منتشر شده و هنوز هم محققان و دانشمندان مشغول تحقیقات و تفحصات بیشتری در این زمینه هستند و این امر آینده نیز ادامه خواهد داشت. در اینصورت هر چند حافظ محتاج به شرح نیست ، ولی چون ما از نظر شباهت بین اقوال و افکار ، عراقی حافظ را مقایسه می کنیم خود را موظف می دانیم که قبل از پرداختن به مقایسه غزلیات آنها ، شرح مختصری از زندگانی و شاعری وی از مآخذ قدیم و معتبر بنویسیم تا تشنگی از بین برود.

۲ - نفحات الانس : ۶۱۴.

۳ - دیوان خواجه حافظ قزوینی ، مقدمه جامع دیوان : ق.

ندارد لیکن چون بااحساسات لطیف و گاه باهیجانات شدید روحی او آمیخته شده جلائی خاص یافته است. بهر حال غزلهای حافظ از بهترین نمونه های سخن فارسی و از عالیترین نمودارهای علو فکر وی است۱. او به سال ۷۹۱ق - ۱۳۸۸م در شیراز درگذشت و همانجا مدفون شد. بقعه وی مرجع خاص و عام است.

بنابر تحقیق و تدقیق در دیوان حافظ و شاعران دیگر زبان فارسی، استادان و دانشمندان به این نتیجه رسیده اند که شاعر بزرگ ما در دواوین شعرای بزرگ گذشته و سخنوران نامی معاصر خود تتبع فرموده و آنها را مورد توجه قرار داده و از آثار آنان استفاده کرده و حتی برخی از غزلهای آنها را استقبال نموده است. سید عبد الرحیم خلخالی در دیباچه ای که بر دیوان حافظ نوشته ، این مطلب را چنین شرح می دهد، بعضی از اساتید غزل مانند مولوی رومی، شیخ عراقی، خواجوی کرمانی، عماد فقیه کرمانی، سلمان ساوجی، کمال خجندی و به خصوص استاد غزل شیخ سعدی شیرازی، غزلیاتی در سبک و شیوهٔ خواجه حافظ داشته اند و حافظ نیز غزلیات ایشان را تقلید و پیروی نموده است ۲. سید خلخالی برای توضیح این مطلب بعضی از اشعار شعرای متقدم و معاصر حافظ رابه طرز مقایسه آورده است.

حسین پژمان بختیاری نیز در مقدمهٔ دیوان حافظ به این امر اشاره ای نموده و میان اشعار و غزلیات شعرای دیگر و خواجه مقایسه کرده است. چنانکه در مورد" خواجه و عراقی" چنین می‌نویسد:" خواجه به دیوان این شاعر از نظر عرفان توجهی داشته آن را مطالعه نموده، و برخی از غزلهایش را استقبال کرده و احیاناً پارچه هائی از گفتارش را تضمین فرموده است"۳. بعداً آقای پژمان چهار بیت از اشعار عراقی و حافظ و نیز غزلی هم آهنگ از آنها را به طور نمونه نقل کرده است.

دکتر عبد الحسین زرین کوب درکتاب از کوچهٔ رندان زیر عنوان " سرود زهره" هنگامیکه تأثیر سنائی و عطار را در دیوان حافظ بررسی کرده، دربارهٔ نفوذ عراقی و مولوی در اشعار حافظ نوشته است:" از سایر عرفا هم باعراقی آشنا بوده است و هم حتی با مولوی. از عراقی حتی به تصریح نام هم می برد و یک جا غزلیات عراقی را در عبارتی که از ابهام خالی نیست سرود خویش خوانده است. از بعضی اشعارش نشانه هائی به دست می آید حاکی از اینکه شعر عراقی، در ذهنش بی تأثیر

---

۱ - گنج سخن ۲: ۲۹۸.
۲ - دیوان خواجه حافظ دیباچهٔ خلخالی : کج.
۳ - دیوان خواجه حافظ مقدمهٔ پژمان : ۱۱۰.

نبوده است"[۱].

این نکته که خواجه حافظ مانند شیخ در زمرهٔ ارادتمندان مرشدی بوده یا نبوده، چندان اهمیتی ندارد. بنابه گفتار اکثر محققان امروزی خواجه حافظ ذوق عرفانی را دارا بوده، چنانچه حقایق و معارف عرفانی ازکلامش پیداست. لیکن مسلم است که خواجه حافظ به طرز عرفا و مانند شیخ عراقی سیاحت های دور و دراز نکرده بود بلکه تمام عمر در زادگاه خویش جایگزین شده و از شیراز بیرون نرفته و همانجا با نیک و بد زمانه آشنا گشته بود و در عین حال شاهباز فکرش در فضای لایتناهی اندیشه بال گشوده و در پرواز بوده است[۲].

میان سال وفات شیخ عراقی و خواجه حافظ صد و سه سال تفاوت است در این یک قرن دیوان شیخ عراقی تدوین شده و اشعار وی محبوب و مرغوب خلایق گشته و درمیان مردم معروف شده بود. چنانکه معلوم است خواجه حافظ اشعار شیخ عراقی را خوانده ، و غزلیات عراقی را سرود خویش گفته است[۳] . در اینصورت پیداست خواجه حافظ از دیوان شیخ عراقی استفاده می جسته است . اینک بعضی از غزلیات عراقی و خواجه که قافیه وردیف آنها یکی است و مضامین و معانی آنها نیز نزدیک به همدیگر است:

عراقی :

به یک گره که دو چشمت بر ابروان انداخت
هزار فتنه و آشوب در جهان انداخت[۴]
چو آفتاب رخت سایه بر جهان انداخت
جهان کلاه ز شادی بر آسمان انداخت[۵]

---

۱ - از کوچهٔ دندان : ۹۳ - ۹۴.

۲ - ایندو ایرانیکا ج ۱۲ ، ش ۳ ، بخش فارسی : ۲ که مقاله ای به عنوان " نفوذ عراقی در اشعار حافظ" به قلم آقای پرفسور دکتر ی.د. آهوجه شامل ۱۱ صفحه نگارش یافته است.

۳ - ۴۶

غزلیات عراقی است سرود حافظ
که شنید این ره دلسوز که فریاد نکرد

(قزوینی دیوان حافظ : ۹۸).

۴ - کلیات عراقی : ۱۴۵ - دکتر پرویز ناتل خانلری در مجله سخن شماره اسفند ۱۳۴۳ - فروردین ۱۳۴۴ ، صص ۳۳۹ - ۳۴۱ در مقایسه همین دو غزل عراقی و حافظ ، غزلی از سعدی نیز با مطلع زیر مندرج ساخته است.

چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت
که یکدم از تو نظر بر نمی توان انداخت؟

(مصفادیوان سعدی شیرازی : ۳۵۴)

۵ - کلیات عراقی : ۱۴۵.

حافظ:

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت
به قصد جان من زار ناتوان انداخت[۱]

عراقی:

در کوی خرابات کسی را که نیازست
هشیاری و مستیش همه عین نمازست[۲]
ساز طرب عشق که داند که چه سازست؟
کز زخمه آن نه فلک اندر تک و تازست
از میکده آواز برآمد که: عراقی
درباز تو خود را، که در میکده بازست[۳]

حافظ:

المنة لله که در میکده بازست
زانروکه مرا بردر او روی نیازست[۴]

عراقی:

از پرده برون آمد یارم قدحی در دست
هم پرده ما بدرید هم توبه ما بشکست[۵]

حافظ:

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست
مست از می و میخواران از نرگس مستش مست[۶]

عراقی :

صبا وقت سحر گوئی زکوی یار می آید
که بوی او شفای جان هر بیمار می آید[۷]

---

۱ - قزوینی دیوان حافظ : ۱۳.
۲ - کلیات عراقی : ۱۵۴.
۳ - همان : ۱۵۳ - ۱۵۴.
۴ - قزوینی دیوان حافظ : ۲۹.
۵ - کلیات عراقی : ۱۴۷.
۶ -قزوینی دیوان حافظ : ۲۰.
۷ - کلیات عراقی : ۲۰۱.

حافظ:

صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می آورد
دل شوریده ما را به بو در کار می آورد[۱]

عراقی:

نظر زحال من ناتوان دریغ مدار
نظارهٔ رخت از عاشقان دریغ مدار[۲]

حافظ:

صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار
وزو، به عاشق بیدل خبر دریغ مدار[۳]

نگاهی به اشعار مزبور روشن می سازد که خواجه حافظ در موقع سرودن غزلیات مذکور، دیوان شیخ عراقی را در نظر داشته و از آن استفاده برده است.

اکنون چند مطلع دیگر از غزلهای هم آهنگ این دو سراینده بزرگ زبان فارسی رایاد آور می‌شود:

عراقی:

صلای عشق که ساقی زلعل خندانش
شراب و نقل فروریخته به مستانش[۴]

حافظ:

چوبر شکست صبا زلف عنبر افشانش
به هر شکسته که پیوست تازه شد جانش[۵]

عراقی:

بیا که خانهٔ دل پاک کردم از خاشاک
درین خرابه تو خود کی قدم نهی؟حاشاک[۶]

---

۱ - قزوینی دیوان حافظ : ۹۹.
۲ - کلیات عراقی : ۲۰۷.
۳ - قزوینی دیوان حافظ : ۱۶۷.
۴ - کلیات عراقی : ۲۱۷.
۵ - قزوینی دیوان حافظ : ۱۸۹.
۶ - کلیات عراقی : ۲۲۰.

دلی کـه آتش عشـق تـواش بسـوزد پـاک
زبـین آتش دوزخ چـرا بـود غمنـاک؟[۱]

حافظ:

اگـر شـراب خـوری جـرعه‌ای فشـان بـرخـاک
از آن گنـاه کـه نـفعی رسـد بـه غـیر چـه بـاک[۲]
هـزار دشـمنم ار مـی کـنند قـصد هـلاک
گـرم تـو دوسـتی از دشمنـان نـدارم بـاک[۳]

عراقی:

ای دل و جـان عـاشقان شـیفته لقـای تـو
سـرمه چشـم روشنـان خـاک در سـرای تـو[۴]

حافظ:

تـاب بـنفشه مـی دهـد طـره مشکسـای تـو
پـردهٔ غـنچه مـی درد خـندهٔ دلگشـای تـو[۵]

عراقی:

تـا چـند عشـق بـازیم بـر روی هـر نگـاری
چـون مـی شـویم عـاشق بـر چـهرهٔ تـو بـاری[۶]

حافظ:

شـهریست پـر ظریفـان و ز هـر طـرف نگـاری
یـاران صـلای عشـقست گـر مـی کـنید کـاری[۷]

از مقایسهٔ بعضی از غزلیات شیخ عراقی و خواجه حافظ می توان دید که آنها از نظر افکار و الفاظ و معانی تا چه اندازه بایکدیگر نزدیک اند. نمونه ای دیگر ملاحظه شود:

عراقی:

بـود آیـا کـه خـرامـان زدرم بـاز آئـی گـره از کـار فـروبسته مـا بگشـائی[۸]

---

۱ - کلیات عراقی : ۲۲۰.
۲ - قزوینی دیوان حافظ : ۲۰۳.
۳ - قزوینی دیوان حافظ : ۲۰۴.
۴ - کلیات عراقی : ۲۶۲.
۵ - قزوینی دیوان حافظ : ۲۸۴.
۶ - کلیات عراقی : ۲۷۷.
۷ - قزوینی دیوان حافظ : ۳۰۹.
۸ - کلیات عراقی : ۲۹۴.

ای دل چــو در خـانه خمـار گشـادند　　　می نوش که از می گـره کـار گشـادند [1]

حافظ:

بود آیا که درمیکده هـا بگشـایند
گره از کار فـروبسته مـا بگشـایند [2]

مولانا عبد الرحمن جامی [3]

مولانا نور الدین عبد الرحمن بن احمد جامی از بزرگترین شعرا و ادباء و اساتید تصوف قرن نهم هجری(پانزدهم میلادی) و مشهور ترین گوینده بعد از حافظ و معروف ترین سـرایـندهٔ عـهد تیموری و آخرین شاعر بزرگ مکتب عرفانی است. بسیاری از تذکره نویسان و محققان او را" خاتم الشعراء" فارسی زبان ملقب نموده اند. در صورتیکه شعر فارسی با مولانا جامی پایان نمی پـذیرد بلکه در واقع در اشعار متأخرین فقدان مختصات و معنویات استادان پیشین بوده است، و به این نظر جامی را خاتم شعرای بزرگ ایران می شمارند. چنانکه صیت فضیلت و دانش و عرفان جامی نه تنها در خراسان که وطن اوست بلکه در تمام اقطار ممالک فـارسی زبـان از هندوستـان و افغـانستان و ماوراءالنهرتا آسیای صغیر و استانبول انتشار یافته ، همچنین نام نامی او تا این روزگار نزد اهل ادب و تصوف قرین عزت و احترام است [4].

نام پدر مولانا جامی ، نظام‌الدین احمد دشتی و اسم جد وی شمس الدین مـحمد دشـتی منسوب به محله دشت اصفهان بود که بعداً به سبب بعضی حوادث زمان، به خراسان پناهنده شده و در قصبه خرجرد جام اقامت گزیده بودند.مولانا جامی در همین قصبه به سال ۸۱۷ق - ۱۴۱۴م تولد یافت، تخلص جامی هم به منـاسبت مـولدش ولایت جـام است و هـم بـه حکـم ارادتـی کـه بـه شیخ‌الاسلام احمد جام معروف به ژنده پیل (م. ۵۳۶ق - ۱۱۴۱م) داشت، چنانکه خود فرماید:

مــــولدم جـــام و رشـــحه قـــلمم　　　جــرعه جـــام شـیـخ الاسـلامی است

۱ - کلیات عراقی : ۱۹۲.

۲ - قزوینی دیوان حافظ : ۱۳۷.

۳ - در ضمن شرح احوال و آثار و عقاید و صفات مولانا عبد الرحمن جامی کتاب " خمسه المتحیرین" به زبان ترکی چغتائی تألیف امیر نظام الدین علیشیرنوائی از معاصرینش وکتابی به نام " جامی " به زبان فارسی تصنیف علی اصغر حکمت از متأخرین در خور توجه خوانندگان است. علاوه بر اینها مدارک و مآخذ زیادی راجع به مولانا جامی در دست است که به آنها می توان نگاه کرد.

۴ - جامی ، مقدمه : ۱.

لاجـــرم درجـــریدهٔ اشعـــار بـــه دومـــعنی‌تخلصم جـــامی است[۱]

تحصیلات جامی درهرات وسمرقند درعلوم ادبی و دینی وعرفانی صورت گرفت.سپس پای به عالم تصوف نهاد و دست ارادت به مولانا سعدالدین محمد کـاشغری نـقشبندی (م. ۸۶۰ ق - ۱۴۵۵م)داد.مدتی در خدمت مرشد بسر بردو مشغول ریاضات و مجاهدات عرفانی و سلوک گشت و به برکت خدمات میمون پیر بزرگوار مقام عالی در فقر و تصوف حاصل کرد و مانند شیخ عراقی به شرف دامادی وی نایل گشت[۲] وبه مرتبه ارشاد رسید و در سلک روسای طریقه نقشبندی درآمد که پس از وفات پیر و مرشد جانشین مسندطریق وی شد[۳]. بااین همه مقام و عظمت، مولانا جامی،به قطب دیگر سلسلهٔ نقشبندیه خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار(م. ۸۹۵ ق - ۱۴۸۹م) نـیز سـخت ارادت می ورزید و در سروده های خویش در بزرگداشت مولانا سـعدالدیـن کـاشغری و خـواجـه عبیدالله احرار سخن بسیار گفته است.وفات جامی به سال ۸۹۸ ق - ۱۴۹۲م اتفاق افتاد.

مولانا جامی در دوران حیات خویش همواره موردتوجه و ستایش خاص و عام بوده،حتی درنظر پادشاهان و امیران و بزرگان نیز قدرومنزلت فراوانی داشت .این امتیاز و افتخار مـخصوص جامی از مرتبت و مقامی است که وی در عالم تصوف و عرفان به دست آورده و پیشوای طریقت بوده است.وی از سلاطین و امراء عهد خود مخصوصاً به سلطان حسـین بـایقراء(۸۷۵ - ۸۹۹ق / ۱۴۷۰ - ۱۴۹۳ م) و امیرعلیشیر نوائی (م. ۹۰۶ ق - ۱۵۰۰م)تقرب یافته بود و ضمناً باسلاطین بزرگ معاصر هند وترکیه مانند ابوالقـاسم ظـهیر الدیـن بـابرگورگانی (۹۳۲ - ۹۳۷ ق / ۱۵۲۵ - ۱۵۳۰م) وسلطان محمد فاتح عثمانی(۸۵۵ - ۸۸۶ ق / ۱۴۵۰ - ۱۴۸۰م) نیز ارتباط داشت و آنها هم ارادت خاصی به مولانا جامی می ورزیدند[۴]. در این زمینه مولانا جامی را می توان مشابه شیخ عراقی قرارداد،برای اینکه هر دو بزرگوار در عصر خودشان نزد سلاطین و امراء کشورهای مختلف اسلامی به دیدهٔ احترام نگریسته می شدند.

مولانا جامی شاعری بزرگ و محققی دقیق و عارفی ارجمند و صاحب آثار منظوم و منثور و کتب فارسی و تازی متعدد است. علاوه برکلیات اشعارکه مشتمل است برسه دیوان غزلیات و ابیات متفرقه و هفت مثنوی که به نام هفت اورنگ معروف است، او را تألیفاتی است در تفسیر قرآن و علم

---

۱ - شفق تاریخ ادبیات ایران : ۲۴۳.

۲ - در کتاب رشحات عین الحیات : ۱۶۲ ، مؤلفش فخر الدین علی بن حسین واعظ کاشفی مشتهر به صفی درباره همدامادی خویش و مولانا جامی به خدمت مولانا سعد الدین کاشغری چنین مرقوم کرده است:" مخفی نماند که خدمت خواجه کلان ولد بزرگوار حضرت مولانا سعد الدین کاشغری قدس الله تعالی سره دو صبیه داشتند که یکی به حبالهٔ حضرت مخدوم در آمد و دیگری حواله راقم این حروف شد".

۳ - تذکرهٔ دولت شاه : ۵۴۷.

۴ - نفحات الانس ، مقدمهٔ توحیدی پور : ۱۵۹.

حدیث و اثبات نبوت حضرت پیغمبر اسلام(ص) و ترجمهٔ احوال اولیاء و صوفیه و در علوم ادبی مانند صرف و نحو عرب و قافیه و عروض و موسیقی و فن معما و سایرفنون ۱.

از میان اشعار مولانا جامی مثنویات و غزلیات او امتیاز بیشتری دارد ولی مقصود مادر اینجا فقط بحث غزل است.به قولی اهمیت دیوان مولانا جامی مبتنی برغزلهای اوست و این غزلها جمله عاشقانه است،همان گونه که مولانا خود گوید:

هست دیـــوان شــعرمن اکـــثر غـــزل عـــاشقان شـــیدایـــی ۲

بنابر این در غزلیات مولانا جامی تصوف و عرفان همه جا بارنگ عشق و عاشقی و شور و هیجانی برانگیخته است و کمترمضامین بکر و افکار تازه را متضمن است.نوشته اند جامی در غزل اغلب به استقبال و تضمین و تتبع غزل سرایانی همچون:سعدی، امیر خسرو،امیر حسـن دهـلوی، اوحدی مراغه ای،حافظ، کمال خجندی و دیگران رفته است ۳.

اما بدون شك و تردید مولانا جامی به آثار و اشعار شیخ نظری داشته ووی را صاحب النثر الفایق والنظم الرایق خوانده است.مسلم است که جامی لمعات شیخ عراقی را به نام اشعة اللمعات شرح و تفسیر نموده لیکن از مطالعهٔ دیوان غزلیات بر می آید که جامی در غزل نیز از شیخ عراقی تتبع نموده و در تقلید او غزلیاتی سروده است،ولی جای تأسف است که محققان اخیر جز دکتر یوگ دایان آهوجه هندی ۴ (Dr. Yog Dayan Ahuja Of India) از نظر شباهت فکری و لفظی و معنوی در غزل هـای عراقی و جامی اغماض کرده اند.حال آنکه حقیقت اینست که هردو بزرگوار غیر از رسم طـریقت خرقه پوشی، بیشتر از آبشخور شیخ محی الدین ابن عربی و شاگردش شیخ صدرالدیـن قـونیوی سیراب شده‌اند و مکتب آنها را به خوبی گسترش داده‌اند و از معتقدات عرفانی آنها طالبان حقیقت راتربیت فرموده اند و به روایتی مولانا جامی نیز مثل شیخ عراقی از ذوق زیبائی انسـانی و عشـق مجازی عاری نبوده است ۵.

اینك در اینجا باارائه نمونه هائی از غزلهای شبیه هر دو عارف شاعر اکتفامی شود:

عراقی :

---

۱ - از سعدی تا جامی : ۷۴۵.

۲ - دیوان کامل جامی : ۸۰۲.

۳ - دیوان کامل جامی مقدمهٔ هاشم رضی : ۲۴۶ - ۲۴۷.

۴ - ایندو ایرانیکا ۱۷، ۳: ۳۰ - ۳۸ - آریانا ۳، ۴، ۳۳: ۲۰۱ - ۲۰۷.

۵ - در تذکرهٔ مجالس العشاق خطی ادبیات : ۱۶۸ دربارهٔ مولانا جامی چنین نوشته است:"... در تألیفات بر طریق اهل تصوف تتبع حضرت شیخ محی الدین عربی و شیخ صدر الدین قونیوی کرده اند و در طریق اعجاز ید بـیضا نموده. کم وقتی مجلس شریفش از منظوری خالی بوده..."

مشو، مشوز من خسته دل جدا ای دوست
مکن،مکن،بکف اندهم رهاای دوست[1]

جامی:

چه گویم کزفراق چونم‌ای دوست؟ جگرپر درد و دل پرخونم‌ای دوست

دور از رخ توچنانم ای دوست کزهستی خودبه جانم ای دوست[2]

عراقی :

جزدیدن روی تو مرارای دگرنیست جزوصل توام هیچ تمنای دگرنیست[3]

ساقی،ارجام می دمادم نیست جان فدای تو، دردیی کم نیست[4]

جامی :

به بزم زنده دلان ذکردی وفردانیست
صفای وقت جزاز بادهٔ مصفانیست[5]

مارابه غم توهیچ کم نیست
تاهست غم توهیچ غم نیست[6]

عراقی :

گرآفتاب رخت سایه افگندبرخاک
زمینیان همه دامن کشندبرافلاک[7]

جامی :

---

۱ - کلیات عراقی : ۱۵۶.
۲ - دیوان کامل جامی : ۲۳۵.
۳ - کلیات عراقی : ۱۵۸.
۴ - همان : ۱۵۹.
۵ - دیوان کامل جامی : ۲۵۴.
۶ - همان : ۲۷۷.
۷ - کلیات عراقی : ۲۲۰.

به جوهرمی رخشان که از زجاجه پاک　　چراغ عیش فروزد درین سراچه خاک[۱]

عراقی:

مبندای دل، به جز دریار خود دل
امیداز هر که داری جمله بگسل[۲]

جامی:

شتربا نامبند امروز محمل
مرا باری چنین مپسندبردل[۳]

عراقی:

ماچوقدروصلت، ای جان وجهان نشناختیم
لاجرم دربوتهٔ هجران توبگداختیم[۴]

جامی:

ما به رنجوری ومهجوری و دوری ساختیم
بزم وصل دوست رابادیگران پرداختیم[۵]

چنانکه دیده شدبه همانندی ها وهم آهنگی ها درشکل و مضمون اشعار عراقی وجامی برمی خوریم. در زیرمطلع هائی از چندغزل دیگر هر دوبزرگوار ملاحظه شود:

عراقی:

خیز تا قصد کوی یار کنیم　　گذری بر در نگار کنیم[۶]

جامی:

عید فطرست بیاتابه می افطارکنیم　　عیدگه خاک درخانه خمار کنیم[۷]

عراقی:

بپرس ازدلم آخرچه دل؟ که قطرهٔ خون
که بی تو زارچنان شدکه من نگویم چون؟[۸]

---

۱ - دیوان کامل جامی: ۴۸۸.
۲ - کلیات عراقی: ۲۲۳.
۳ - دیوان کامل جامی: ۴۹۷.
۴ - کلیات عراقی: ۲۴۳.
۵ - دیوان کامل جامی: ۵۲۶.
۶ - کلیات عراقی: ۲۴۹.
۷ - دیوان کامل جامی: ۵۶۸.
۸ - کلیات عراقی: ۲۶۰.

جامی :

دانی که چیست بر رخم این اشك لاله گون؟
عشقت چکاند از دل من قطره‌های خون[۱]

عراقی :

دلربائی دل زمن ناگه ربودی کاشکی
آشنائی قصه دردم شنودی کاشکی [۲]

جامی :

برسرآن کو سرمن خاك بودی کاشکی
پایمال آن بت چالاك بودی کاشکی[۳]

درذیل علایم تشابه مابین کلمات وافکار هردو شیخ به خوبی پیداست وگاهی مولانا جامی درلفظ ومعنی به شیخ عراقی بسیار نزدیك می شود مانند:

عراقی :

میان خاك و خون چون مرغ بسمل [۴]

جامی :

به خاك وخون چومرغ نیم بسمل [۵]

عراقی :

جمال خود به لباس دگر بیارائی [۶]

جامی :

هرلحظه جمال خود نوع دگر آرائی [۷]

از ترجیعات شیخ عراقی و مولانا جامی مثلی چنین است:

عراقی :

ای به تو روز وشب جهان روشن   بی رخت چشم عاشقان روشن

---

۱ - دیوان کامل جامی : ۶۲۶.
۲ - کلیات عراقی : ۲۸۷.
۳ - دیوان کامل جامی : ۷۴۷.
۴ - کلیات عراقی : ۲۲۳.
۵ - دیوان کامل جامی : ۴۹۷.
۶ - کلیات عراقی : ۲۹۹.
۷ - دیوان کامل جامی : ۷۳۸.

به حدیث توکام دل شیرین | به جمال توچشم جان روشن [1]

جامی:

ای به روی توچشم جان روشن | وزفروغ رخت جهان روشن
رخ به راه‌توسوده‌مه‌که چنین | تابد از اوج آسمان روشن [2]

رویهمرفته می توان گفت که اشعار عراقی بیش از مولانا جامی با عشق عارفانه آمیخته است و در اکثر موارد عراقی بر خلف بزرگوارش فایق به نظر می رسد.

***

در دورهٔ مغول و تاتار تصوف به صورت سلاسل و مکاتب بزرگ صوفیه در آمد و شیوع بیشتری یافت. چنانکه در عصر شیخ که قرن هفتم هجری است درباره اش صحبت زیادی رفت. در عهد خواجه حافظ که قرن هشتم هجری است تصوف به همان صورت پیشین ترقی کرد و سلاسل طریقت از قبیل: صفویه(پیروان شیخ صفی الدین اردبیلی م. ۷۳۵ق - ۱۳۳۴م) و بکتاشیه(پیروان سید حاجی بکتاش ولی، م ۷۳۸ق - ۱۳۳۷م) و نقشبندیه (پیروان خواجه بهاء الدین نقشبندیه بخاری م. ۷۹۱ق - ۱۳۸۸م) و حروفیه (پیروان سید فضل الله استرآبادی ،م. ۷۹۶ق - ۱۳۹۳م) تأسیس شد. در دورهٔ تیموری به زمان مولانا جامی که قرن نهم هجری است نیز بازار تصوف گرم بود و سلاسل عرفانی مانند نعمت اللهیه (پیروان شاه نعمت الله ولی کرمانی) و نوربخشیه (پیروان سید محمد نوربخش) و پیر جمالیه (پیروان پیر جمال الدین اردستانی) در تربیت سالکان طریقت کوشا بودند. به این طریق تصوف تا اواخر قرن نهم هجری به حسب سابق در پیشرفت بود.

در نتیجه غزل فارسی نیز وضع عرفانی و معنوی خویش را از دست نداد اما پس از مولانا جامی در دورهٔ صفوی می بینیم که سلسله های صوفیه در حال انحطاط افتاده اند و از سوی دیگر در شعر این عهد سبک هندی متداول شد که به بیان مضامین دقیق و باریک متمایل است. هر چند در سبک هندی غزل پیش از هر نوع شعر دیگر معمول بود و غزل گویندگان این زمان و ادوار بعدی گاه بارنگ تصوف و افکار زاهدانه و درویشانه و گاه باوعظ و اندرز همراهست، لیکن کسی که مانند پیشروان به تمام معنی صوفی باشد و غزل صوفیانه و عارفانه سروده باشد ، پیدا نیست.

البته دربارهٔ نظیری نیشاپوری(م. ۱۰۲۱ ق - ۱۶۱۱م) می گویند که در اواخر حیات ترک دنیا کرده بود در غزل از مقلدان سر سخت حافظ است و درکلامش نکات عرفانی موجود است. بنابر این

---

۱ - کلیات عراقی : ۱۲۴.
۲ - دیوان کامل جامی : ۱۰۵.

اگر تفحصی در دیوانش و نیز در دیوان های غزل سرایان متأخر شود، شاید نکاتی در پیروی از غزل شیخ هم به دست بیاید ولی بحث در این زمینه خارج از حوصله این مختصر است.

درکتاب احوال و آثار فارسی شیخ بهائی در ضمن اشعار شیخ بهاء الدین محمد عاملی(م. ۱۰۳۰ق - ۱۶۲۰م) دانشمند و حکیم و عارف مشهور نوشته است که :" در غزل و رباعی بهائی سبک شعرای متصوف ایران را درکمال خوبی پیش گرفته و غالب سخن او به غزلیات معروف فخر الدین ابراهیم عراقی شاعر متصوف معروف قرن هفتم ایران وگاهی نیز به اشعار خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی شبیه شده است"[۱].

پرفسور عباس مهرین شوشتری در تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران ، در ترجمهٔ شاه ولی الله محدث دهلوی(م. ۱۱۷۶ق - ۱۷۶۲م) که یکی از عالمان و دانشمندان و نویسندگان معروف و بزرگ زمان خویش بود و در اشعار" امی" تخلص می کرد، از دو غزل او بیتی چند نقل کرده است. چهار بیت اوّل بدون هیچ اشاره ای به تضمین و پیروی غزل شیخ عراقی از این قبیل است:

"نخستین باده کاندر جام کردند	مزاجش عکس آن گلفام کردند
زدریای قدم موجی برآمد	مر او را بحر امکان نام کردند
شراب وحدت از خم خانه غیب	مرا صبح ازل در کام کردند
امین رمز دقیقی باتوگویم	نه خود آغاز وهم انجام کردند"[۲]

حتی در زمان اخیر فیلسوف و متفکر اسلامی و شاعر معروف پاکستانی علامه دکتر محمد اقبال لاهوری (م. ۱۳۵۸ق - ۱۹۳۸م) که خود را مرید روحانی مولانا جلال الدین رومی دانسته از شیخ عراقی و دیگران نیز تتبعاتی کرده ، از شیخ عراقی چنین یاد کرده است:

---

۱ - احوال و آثار فارسی شیخ بهائی : ۱۲۵ - همچنانکه شیخ بهائی غزل عراقی را تضمین نموده و مخمسی سروده است که درکتابهای مختلف مندرج است، مانند: علم بدیع در زبان فارسی : ۱۷۲ - ۱۷۳ - تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی ۵ : ۴۱۱ - ۴۱۲ که بندی از آن به قرار زیر است:

زحدوث پاک گشتم به قدم رهم ندادند	ز وجود هم گذشتم به عدم رهم ندادند
به کنشت سجده بردم به صنم رهم ندادند	"به طواف کعبه رفتم، به حرم رهم ندادند

که برون درچه کردی که درون خانه آئی؟"

(کلیات عراقی : ۲۹۶ و مقایسه شود با دیباچهٔ نفیسی : ۴۱ - ۴۲).

و نیز ناگفته نماند، آقای محمد تقی دانش پژوه در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱۲ : ۲۹۱۰ و ۱۵ : ۲۱۹ این مخمس راکه در نسخه خطی شماره ۳۹۲۱ : ۸۱ - ۸۳ وجود دارد، به نام شیخ عراقی نسبت داده است. به ظن غالب نگارنده ذکر تخلص " عراقی "که در مقطع یاد شده بود و شیخ بهائی آن را به تضمین آورده ، دانش پژوه را به اشتباه انداخته است.

۲ - تاریخ زبان و ادبیات ایران عباس مهرین : ۱۲۹.

گــهی شـعرعراقــی رابـخوانــم
گهی جـامی زنـد آتش بـه جـانم[۱]

و به پیروی غزل معروف و شیوای شیخ عراقی، مطلع غزل اقبال به این طرز است.

عراقی:

نـخستین بـاده کـاندر جـام کـردند
زچشــم مست ســاقی وام کــردند

اقبال:

فنـــا رابـــاده هـــرجـــامکردند
چـه بـی دردانـه او راعـام کـردند[۲]

به این طریق تأثرات غزل شیخ عراقی تا کنون در حکمای بزرگ و شعرای سترگ پارسیگوی نفوذ کرده است.

۲ - پیروان عشاقنامه یا ده فصل عراقی

عشاقنامه شیخ درباره عشق خدائی به طرز مثنوی نوشته شده و در آن عراقی شیوهٔ مخصوصی را در شعر و ادب فارسی افزوده و استادی خود را نشان داده. مثنوی را به ده فصل دسته بندی کرده که به ده نامه موسوم و مرسوم شده و شهرت پیدا کرده است. مثنوی عشاقنامه یا ده فصل شیخ عـراقـی آنچنانکه شایسته بود هنوز مورد توجه واقع نشده است. نگارنده می خواهد کـه اهـمیت آن را در اینجا نشان بدهد و مثنویهائی که در تقلید از روش او به وجود آمده به حد امکان تفسیر کند.

چون شیخ عراقی صوفی و عارف بود، تمام آثار او پر است از نکات و لطایف عشق و معرفت و حقیقت و عشاقنامه هم همینطور و دیگر اینکه شیخ عارف شاعر و سوختهٔ عشق الهی بود، یگانه

---

۱ - کلیات اقبال، ارمغان حجاز: ۴۴۰.

۲ - اقبال در راه مولوی: ۱۱۴ - ۱۱۵ - و نیز ملاحظه شود که اقبال مصراع اوّل غزل شیخ عراقی را در دو بـیتی خویش چطور می گنجاند:

گـنـاه عشــق و مستی عـام کـردند — دلیــل پختگـــان را خـــام کـــردند
بـــه آهــنگ حجـازی مـی ســرایــم — "نـخستین بـاده کـاندر جـام کـردند"
(کلیات اقبال، ارمغان حجاز: ۴۳۹)

و مصراع دیگر همان غزل عراقی را در دو بیتی دیگر چنین به کار می برد:

بـــخود بـــاز آورد رنـــد کـــهن را — می‌برنـــاکــه مــن در جــام کـــردم
مــن ایـن مـی چـون مغان دور پـیشین — "زچشـــم مست ســـاقی وام کـــردم"
(کلیات اقبال، پیام مشرق: ۱۹۷)

مثنوی او دارای سوز و درد و شورو شوق فراوانی است، و در ضمن شرح مطالب مثنوی غزلیات گرم و شورانگیز در آمیخته شده است. به این جهت عراقی در آن مبتکر طرز و شیوهٔ جدیدی شد و این روش به زودی پس از او میان شاعران پارسی گوی مقبول گشت و در قرون هشتم و نهم هجری منشاء ایجاد منظومه هائی به نام ده نامه، عشاقنامه، محبت نامه گردید. بااینکه بعضی ها در روش مخصوص او تصرفاتی کرده اند ولی باز هم حق استادی به او سزاوارست و عراقی مؤسس آن مکتب به شمار می رود برای اینکه وی نخستین کسی است که همچنین مثنوی را به وجود آورد و رواج داد. پس از او دبستانی یامکتبی پدید آمد وکسانی دیگر در این زمینه طبع آزمودند و در تقلید او مثنویها سرودند.

مثنویهای عشاقنامه، محبت نامه یا ده نامه که با آمیزش غزل سروده شده و نسخه های آنها به صورت چاپی یا خطی یا عکسی به دست نگارنده رسیده، به قرار زیر است:

۱ - ده نامه منسوب به مولانا همام الدین تبریزی
۲ - منطق العشاق یا ده نامه اوحدی مراغه ای
۳ - تحفة العشاق یا ده نامه رکن الدین صاین سمنانی
۴ - عشاقنامه یا عشق نامه عبید زاکانی
۵ - محبت نامه یا ده نامه ابن نصوح فارسی
۶ - روضة المحبین یا ده نامه ابن عماد خراسانی

از اسامی پیداست که همه ذوق عرفانی نچشیده اند ولی چون شیخ عراقی علاوه بر عارف بودن شاعر هم بوده، آنها در شعر او را پیروی نموده اند. پس در باب این سرایندگان و مثنوی های آنها به اختصار شرح باید داد.

گذشته از شش نفر مزبور از اسم خواجه عماد الدین فقیه کرمانی سرایندهٔ ده نامه [1] و مولانا کاتبی ترشیزی(م. ۸۳۹ق - ۱۴۳۵م) گویندهٔ ده باب هم باید یاد کرد[2]. اما از مطالعه منظومه های هر دو شاعر چنان به نظر می آید که جز نام ربطی با روش مثنوی ده فصل شیخ عراقی ندارند. ده نامه عماد فقیه کرمانی مشتمل بر نامه هائی است که در مدح شاهان و وزیران و بزرگان نوشته است و ده باب کاتبی ترشیزی جز باب اوّل که" در طریق عاشقی" است در مطالب دیگر سروده شده و از دلایلی که کاتبی آن رابه تأثیر عراقی نسروده یکی اینست که مثنوی فقط از حکایات آگنده است و غزل در آن شامل نیست و دیگر اینکه کاتبی در خاتمهٔ مثنوی خویش در هر بیت یادی از یکی از شاعران پارسی

۱ - برای ده نامه خواجه عماد فقیه کرمانی رك: نسخه عکسی دیوان و مثنویات عماد فقیه کرمانی، کتابخانهٔ مرکزی به شماره ۱۰۱۳: ۱۳۵ - ۱۵۵.
۲ - برای ده باب کاتبی ترشیزی رك: نسخه خطی دیوان کاتبی، کتابخانهٔ مرکزی، به شماره ۳۶۸۳: ۴۳ پ - ۷۶پ.

گوی برده است از قبیل : فردوسی و انوری و نظامی و عطار و مولانا روم و سعدی و خسرو و امثال اینها ، ولی از عراقی اسم نبرده .بنابر این پیداست به مثنوی شیخ عراقی توجه نداشته‌است.

علاوه بر بزرگان مذکور ، اسامی چند کس دیگر از سرایندگان ده نامه ها نباید ناگفته بماند. به قول دولتشاه سمرقندی شاعرانی مثل مولانا عارفی هروی (م. ۸۴۲ق - ۱۴۳۸م)۱ و مولانا یحیی سیبک نیشاپوری(م. ۸۵۲ق - ۱۴۴۷م)۲ و خواجه محمود برسه (م. ۸۷۲ق - ۱۴۶۷م)۳ و به گفتهٔ صفا گویندهٔ به نام خواجوی کرمانی (م. ۷۵۳ق - ۱۳۵۱م) ۴ هم ده نامه ها گفته اند ولی نشانی و اثری از نسخه های آنها تا به حال نرسیده است.

به روایت آربری (Arberry) پس از عراقی، پسر رومی سلطان ولد(م. ۷۱۲ق - ۱۳۱۲م) عشق نامه کوچکی نوشت که در ۱۸۸۸م(۱۳۰۶ق) در استانبول به چاپ رسید و پس از آن این شیوه در ترکیه و ایران رواج یافت"۵ ولی متاسفانه نسخهٔ چاپی یا خطی عشق نامه سلطان ولد به دست نیامد. مثنوی دیگر که به عشق نامه موسوم است از مثنویهای شش گانهٔ شاه داعی شیرازی شاعر و عارف نامی قرن نهم هجری (م. ۸۷۰ق - ۱۴۶۵م) است. این مثنوی اگرچه به سبک شیخ عراقی نیست اما از تأثیر عراقی عاری هم نیست. به این طریق که تمام منظومه از مطالب عشق و معرفت پر است و از حکایات عارفانی مانند رابعه و بشر حافی و ذو النون و بایزید و ابن عربی و شمس تبریزی و مولانا روم و شیخ عراقی و امثال اینها مزین است. در داستان عراقی ، احوال زندگانی و افکار عاشقانهٔ وی به صراحت بیان شده و بیانات گوینده مطابقت دارد با عبارات مقدمهٔ دیوان عراقی، مثل اینکه شاعر از همانجا استفاده کرده است. بهر صورت از مآخذ مهم عراقی است که نزدیک تر به زمان اوست. آغاز داستان چنین است:

شیخ فخرالدین که بود اهل کمال
خوانده خود را(او)عراقی در مقال ۶

---

۱ - تذکرهٔ دولت شاه : ۴۹۶ در ذیل عارفی هروی نوشته که " در شیوهٔ مثنوی ماهر بوده... و ده نامه نیز به نام وزیر به استحقاق ، خواجه پیر احمد بن اسحاق گفته و غزلهای دلپذیر و مقطعات ملایم در آن کتاب درج نموده". شاید عارفی هروی از شیوهٔ مثنوی ده نامه شیخ عراقی استفاده کرده باشد.

۲ - تذکرهٔ دولت شاه : ۴۷۰ در ذیل مولانا یحیی سیبک نوشته که "... و چند ده نامه به نظم آورده است".

۳ - همان: ۵۳۳ در ذیل محمود برسه نوشته که " ... و ده نامه به نام علاء الدوله میرزا گفته است در صنعت تجنیس و رعایت قافیه مکرر نیز نموده، الحق نیکوست".

۴ - در گنج سخن مقدمه ۱ : ۸۹ در ضمن مثنوی خواجوی کرمانی اسم ده نامه چنین یاد شده است:" خواجوی کرمانی صاحب مصباح الهدایه و مونس الابرار و محبت نامه و صحبت نامه و ده نامه و روضة المحبین".

۵ - روزگار نو، ج ۱ ، ۳ : ۲۷ - مجله در اسلام ۲۱ (۱۹۳۳): ۱۰۶ - فهرست کتابهای چاپی فارسی ۲ : ۲۵۰۷.

۶ - دیوان شاه داعی شیرازی ۱ : ۲۸۱.

اینک شش نفر مذکور از پیروان مثنوی عشاقنامه یا ده فصل شیخ عراقی همراه با مثنویهای آنها معرفی می شوند.

مولانا همام تبریزی و ده نامه منسوب به وی ۱

مولانا همام الدین محمد بن علای تبریزی از شاعران و عارفان نامدار آذربایجان در دورهٔ ایلخانان است. سال تولد وی در حدود ۶۳۶ق - ۱۲۳۸م بوده است. وی با آنکه پس از قطران تبریزی(م. ۴۶۵ق - ۱۰۷۲م) بزرگترین شاعر تبریز محسوب می گردد ، اما در روزگار خود از گروه علما و عرفا به شمار می آمده و جنبهٔ علم و عرفان وی بر هنر شاعری او غالب بوده است. دولتشاه سمرقندی او را با اوصاف " مفخر العرفا" و " مرد عارف صاحب دل" یاد کرده است و خواجه شمس‌الدین محمد جوینی صاحبدیوان ، برای ادارهٔ امور خانقاه وی سالیانه مبلغ یک هزار دینار مقرری تعیین کرده بوده و این خانقاه تا زمان تألیف تذکرة الشعرا(سال ۸۹۲ق - ۱۴۸۶م) در تبریز معین بوده است۲.

مولانا همام به طریق مشایخ صوفیه و بزرگان عرفاء مسافرتها کرده است. دکتر رشید عیوضی مصحح دیوان وی از سفرهای او به بغداد و روم و مکه تذکر داده است۳. سفر همام به روم پس از استخراج معین الدین پروانه، به معیت خواجه شمس الدین صاحبدیوان به وقوع پیوست. در آن هنگام خواجه صاحبدیوان شیخ را در خانقاه وی در شهر توقات دید ولی همام از این سعادت بی بهره ماند، تمام این داستان در مقدمهٔ دیوان عراقی۴ و تذکرهٔ میخانه ۵ منقول است. از آثار همام، دیوان غزلیات و ابیات و مثنوی صحبت نامه را می توان اسم برد. در این مثنوی در چهار جا به مناسباتی چهار غزل نیز گنجانده شده است. به لحاظ این روش در مثنوی گوئی مولانا همام به شیخ عراقی نزدیک می شود. وفات همام به سال ۷۱۴ق - ۱۳۱۴م در تبریز اتفاق افتاده است.

در باب مثنوی ده نامه منسوب به مولانا همام تبریزی، تحقیق دکتر رشید عیوضی بدین منوال است:" ده نامه ایست عشقی در بحر هزج(مسدس مقصور یا محذوف) مشتمل بریک هزار بیت که ناظم آن را محبوب القلوب خوانده است و آن از شاعری است که مدتها از بغداد و تبریز دور رفته و در باکوبه غریبی افتاده است، از جور فلک و غربت دردمند است و از اهل باکو شکایت دارد. نام

۱ - مثنوی ده نامه منسوب به خواجه همام الدین تبریزی در اواخر نسخهٔ عکسی دیوان همام در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۱۹۵۰ محفوظ است.

۲ - تذکرهٔ دولتشاه: ۱۴۱ - ۲۴۲ - دیوان همام، ترجمهٔ حال : ۴۱.

۳ - دیوان همام ، ترجمهٔ حال : ۴۳ - ۴۶.

۴ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۹ - ۶۰.

۵ - میخانه : ۴۱ - ۴۲.

شاعر"حریری" بوده است. او این ده نامه را در سال هشتصد هجری قمری منظوم ساخته و به نام شاه شیخ ابراهیم (سلطنت از ۷۸۴ تا ۸۲۱هـ ق در شروان) موشح کرده و در آغاز و انجام منظومه او را مدح گفته است"[1].

بهر صورت ده نامه ایست شیوا و نغز و قابل مقایسه با ده نامه های دیگر. از نظر سبک و اسلوب و مطالب و معانی، سراینده آن را به تنظیم و ترتیب نگاشته است. پس از " مناجات" و " نعت سیدالمرسلین " و"مدح شاه" و " سبب نظم کتاب" گوینده داستان عشقی را آغاز کرده و بعد به نظم ده‌نامه پرداخته است. نامهٔ اوّل و سوّم و پنجم و هفتم و نهم از زبان عاشق و نامهٔ دوّم و چهارم و ششم و هشتم و دهم را از زبان معشوق سروده و در هر نامه غزل و حکایت و عنوانات دیگر بالترتیب ثبت نموده است. با دو آب و پروانه و شمع و بلبل و گل و آئینه و شانه و ماه و آفتاب را به رسالت نزد عاشق و معشوق فرستاده است. به طور کلی منظومه ایست دلچسب و شیرین.

شیخ اوحدی مراغه ای و منطق العشاق یا ده نامه وی [2]

شیخ اوحدی مراغه ای از شعرای معروف متصوف اوایل قرن هشتم هجری است. ترجمهٔ حال مختصر وی در فصل پنجم زیر عنوان " عراقی و سهروردیان بغداد" نگاشته شده. لذا اینجا از تکرار آن صرف نظر کرده، فقط به تحلیل و تجزیه مثنوی منطق العشاق یا ده نامه‌اش اکتفا می شود.

مثنوی منطق العشاق یا ده نامه، از نظر تاریخی، شاید اوّلین منظومه ایست که بعد از عشاقنامه یا ده فصل شیخ عراقی نوشته شد. اوحدی آن را در اوان جوانی، به عمر سی و شش سالگی، در سنهٔ ۷۰۶ ق - ۱۳۰۶م سروده [3]، و به قول خودش در آن روزگار گرفتار سختی ها بوده [4]

---

۱ - دیوان همام سرآغاز: ۱۴ - ۱۵.

۲ - مثنوی منطق العشاق اوحدی مراغه ای، همراه آثار دیگر وی، یک بار به اهتمام محمود فرخ در مشهد به سال ۱۳۳۵ ش چاپ شده و بار دیگر در کلیات اوحدی مراغه ای با تصحیح نفیسی در تهران به سال ۱۳۴۰ش طبع مزین یافته است.

۳ - کلیات اوحدی، منطق العشاق: ۴۷۹ دربارهٔ تاریخ اتمام مثنوی ده نامه و نامش چنین گفته است:

شب شنبه که بود آغاز هفته — رجب را بیست روز از ماه رفته
به سال "واو"و"ذال" از سال هجرت — به پایان بردم این در حال هجرت
چو دیدم در سخن خیر الکلامش — نهادم"منطق العشاق" نامش

۴ - کلیات اوحدی، منطق العشاق: ۴۵۵ در موقع سرودن مثنوی دراحوال خویش چنان نوشته است:

در آن یام کز من دور شد بخت — سراسر کارمن بی نور شد سخت...
چه شبها اندرین معنی که گفتم — نه خوردم دست می داد و نه خفتم
فلک بر من بدینسان دور می کرد — قضا بیدار و گردون جور می کرد

و به خواهش خواجه وجیه الدین شاه یوسف نبیرهٔ استاد البشر خواجه الدین طوسی آن را به نظم در آورده است[۱]. گویند هزار بیتی داشته[۲] ولی نسخهٔ چاپی آن در کلیاتش با تصحیح سعید نفیسی، از پانصدو چهارده بیت فزونتر نیست، در حالی که به گفتهٔ اوحدی دارای " پانصد بیت" است[۳]. سرآغاز مثنوی چنین است:

به نام آنکه ما را نام بخشید
زبان را در فصاحت کام بخشید[۴]

همچنان چهار بیت دیگر در مدح خدا و رسول (ع) گفت. سپس با عنوانهای " در احوال خویش و صفت ممدوح "و" در دعای ممدوح خداوند زاده" و " در مذمت روزگار" و" در مناجات" قطعاتی چند سرود. بعد آغاز ده نامه کرد. نامهٔ اوّل و سوّم و پنجم و هفتم و نهم را از زبان عاشق به معشوق ونامهٔ دوّم و چهارم و ششم و هشتم و دهم را از زبان معشوق به عاشق در جواب گفته است. هر نامه مشتمل بر غزل ، مثنوی یا فرد، آگاه شدن معشوق از حال عاشق - رسیدن نامهٔ معشوق به عاشق یا رسیدن نامهٔ عاشق به معشوق - شنیدن عاشق سخن معشوق یا شنیدن سخن عاشق، خلاصه سخن ، حکایت و تمامی سخن است و منظومه به قطعه " درخاتمهٔ کتاب" پایان می‌یابد.

پیداست مثنوی منطق العشاق حاوی ده نامه عاشقانه منظوم است. داستانش بسیار ساده و دلچسب و مختصر است دربارهٔ جوانی که به عشق دلبری و زیبا روئی گرفتار می گردد. جوان به سبب عشق " نگار ماهرخ"و"ترک پریوش" روز به روز زرد رو ولاغر می شود. بالاخره به تنگ آمده به دست "باد" به دلبر خویش پیغام می فرستد. اوحدی این را چنین به نظم می آورد:

شنیدم کز هوسناکان جوانی / به ناگه فتنه شد بر دلستانی

---

۱ - کلیات اوحدی ، منطق العشاق : ۴۵۵ - ۴۵۶ گوید:

که روزی قرة العین وزارت / چراغ دوده علم و طهارت...
وجیه دین و دولت شاه یوسف / که دارد رتبت پنجاه یوسف
نصیر الدین طوسی را نبیره / که عقل از خلقت او گشته خیره...
زمن ده نامه ای درخواست می کرد / ز هر نوعی شفیعان راست می کرد

۲ - کلیات اوحدی دیباچهٔ نفیسی : ۴۵.

۳ - کلیات اوحدی، منطق العشاق: ۴۷۸.

در آن مدت، که بود از محنت تب / جهان بر چشم من تاریک چون شب
دلم مصباح گشت و فکرتم زیت / بدین پرتو بگفتم پانصد بیت

۴ - کلیات اوحدی، منطق العشاق : ۴۵۵.

رخش زرد و تنش باریک می شد   جهان بر چشم او تاریک می شد
شبی بیدار بود، از عشق نالان   پریشان گشته چون آشفته حالان
دلش را آتش سود ابر آشفت   چو آتش تیز تر شد باد را گفت[۱]

ولی معشوق اظهار بی نیازی می کند و با عاشق موافقت ندارد بلکه به او پند می دهد که این سودای خام را از سر بیرون کند، برای اینکه مقامش خیلی بالاست و سازش میان آنها ممکن نیست. معشوق در جائی به عاشق می گوید:

اگر صد چون تو میرد غم ندارم   که سرگردان و عاشق کم ندارم
دلم سنگست،نرمش چون‌توان‌کرد؟   به‌آه سردگرمش چون‌توان‌کرد؟...[۲]

در آخر عاشق از پاسخ های معشوق مأیوس و ناامید می شود و آرزوی فراق و جدائی می کند.آن وقت دل معشوق نرم می شود و نامهٔ آخر را به مهرو محبت می نویسد و اظهار خشنودی به وصل می‌کند. حتی منظومه بر اتحاد عاشق و معشوق پایان می یابد. مطلع غزل آخر مثنوی چنانست:

که روز غم بسر خواهد شد آخر
سخن نوعی دگر خواهد شد آخر[۳]

به ظاهر داستان منظومه حاکی از عشق مجازی است ولی در واقع مقصود اوحدی ازآن نشان دادن راه محبت خدای و احد وعشق حقیقی است.به مصداق " المجاز قنطرة الحقیقه"خداوند اول از سالك عاشق و محب آزمایش می کند،او را به عشق مجازی مبتلا می‌کند وثبات واستقلال او را در عشق ومحبت می بیند.چنانکه وقتی خودی عاشق ازبین می رود،به خودی خودبه جای مجاز به سوی حقیقت متوجه می شود و محب صادق و عاشق حق می گردد.همین هدف اصلی عرفای اسلامی عشاق ربانی است.

۱ - کلیات اوحدی ، منطق العشاق : ۴۵۸.
۲ - همان : ۴۶۸.
۳ - همان : ۴۷۷.

رکن صاین سمنانی و تحفة العشاق یاده نامه وی

مولانا رکن الدین صاین سمنانی از شاعران شیرین گفتار و زیبا کلام قرن هشتم هجری و از جمله گویندگان معتبریست که میان دوره شیخ عراقی و خواجه حافظ روزگار می گذرانیده اند.اصل او از خراسان است.در روزگار طغاتیمور خان ایلخانی فرمانروای خراسان (۷۳۷ - ۷۵۴ ق / ۱۳۳۷ - ۱۳۵۳م) تقرب زیادی یافته و منصب پیش نمازی بدو متعلق بوده[۱]، و به روایتی دیگر طغاتیمورخان او رابه قضاوت سمنان برگزیده بود[۲].بعداز آن درخدمت امرای اینجو وآل مظفر گذرانید و از سلسله اخیر امیرمبارزالدین (۷۱۳ - ۷۵۹ ق / ۱۳۱۳ - ۱۳۵۷م)و پسرش شاه شجاع (۷۵۹ - ۷۸۶ ق / ۱۳۵۷ - ۱۳۸۴م) را مدح گفت تا درحدود سال ۷۶۵ ق - ۱۳۶۳ م در گذشت[۳].

در تذکرة الشعراء مسطور است: " و رکن را اشعار دلپذیریست و دیوان اودر عراق عجم مشهور است و ده نامه‌ای از قلم او رقم وجود یافت و غزلیات و قطعه ها درو درج کرده و بسیار مستعدانه گفته،که فضلا را در متانت ولطافت آن ده نامه نوازش خامه است"[۴]. سید حسن درمقالۀ خویش" ده نامه ها در فارسی " به روایت تذکرۀ صحف ابراهیم و خلاصة الاشعار نوشته است که زمانی رکن صاین به زیارت مشهد مقدس رفت،آنجا درعشق شاهزاده جوان سال و خوبرو امیر بهاءالدین گرفتار شدو همانجا به مناسبت آن شروع به سرودن مثنوی تحفة العشاق کرده[۵].

تحفة العشاق اگرچه به طرز منطق العشاق سروده شده و در اکثر موارد باآن قابل مقایسه است لیکن به جهاتی دارای تفاوت هم است، مانند اینکه اوحدی داستان عشق جوانی دیگر را مطرح کرده است،حال آنکه رکن صاین حکایت عشق خود را میان آورده است.اوحدی به خواهش وزیری مثنوی نوشته،رکن صاین به میل خود منظومه را به نظم در آورده آغاز مثنوی تحفه العشاق با این بیت است:

به نام آنک اوّل عشق ازو خاست
به دست عشق ملک جان بیاراست[۶]

---

۱ - تذکرۀ دولتشاه: ۲۶۲ - ۲۶۳.
۲ - فهرست منزوی ۴ : ۲۸۱۹.
۳ - گنج سخن ۲ : ۲۶۳.
۴ - تذکرۀ دولت شاه : ۲۶۳.
۵ - ایندوایرانیکا(انگلیسی)،۱۶،۴:۱۱ - ۱۲.
۶ - تحفة العشاق خطی ملک: ۲۵۰ پ - و نیز ناگفته نماند این مثنوی همراه دیوان رکن صاین به تصحیح پرفسور سید حسن به سال ۱۹۵۹ میلادی در هند چاپ شده است.

همچنان چندبیت دیگر در مدح خداوند کریم و پیغمبرعلیه السلام و خلفاء راشدین گفته،سپس درنسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك تهران عنوانش به این شرح است:" در سبب تألیف ده نامه گوید"بعد به بیان ده نامه ها پرداخته است.

نکتهٔ عجیب دراین مثنوی اینست که درنسخهٔ مذکور منظومه تانامهٔ پانزدهم طول کشیده است امانامهٔ دوم و چهارم و ششم و هشتم و پانزدهم از غزل عاری است که لازمهٔ مثنوی ده نامه است .به این دلیل می توان گفت که درنسخه تحریفاتی شده است و کاتب در نوشتن عنوان نامه ها به اشتباه افتاده است و مثنوی بدون تردید حاوی ده نامه منظوم عشقی است که در آغاز و انجام منظومه عنوانهائی " در سبب تألیف ده نامه و " در ختم ده نامه "موجود است.تعداد ابیات منظومه به قول شاعر"پانصدبیت است "[۱]،ولی نسخه مذکور مشتمل برچهارصد وپنجاه بیت است.

عبید زاکانی و عشاقنامه او [۲]

خواجه نظام الدین عبیدالله قزوینی متخلص به عبید و مشهور به عبیدزاکانی از خاندان زاکانیان قزوین، مردی خوش طبع و اهل فضل بوده است[۳]. مدتی از عمراو در خدمات دیوانی و چندی در سفرگذشته است.اهمیت اوخصوصاً در داشتن روش انتقادی و بیان مفاسد اجتماع با زبان شیرین و به طریق هزل و شوخی در آثار منظوم و منثورست.امادرمیان آثار عبیدزاکانی مقداری اشعارجدی نیز از قصیده ها و غزلها موجوداست و از آن ها گذشته مثنوی عشاقنامه و منظومه انتقادی موش و گربه و رساله های اخلاق الاشراف، ده فصل،دلگشا و صدپند را باید از آثار خوب او شمرد.عبیدبه سال ۷۷۲ ق - ۱۳۷۰م وفات یافته است[۴].

مثنوی عشاقنامه عبیدزاکانی اگرچه دارای اختلاف از منظومهٔ عشاقنامه شیخ عراقی و ده نامه های دیگران است زیراکه منقسم به ده نامه نیست،ولی چون اسم آن بامثنوی شیخ عراقی همانند است و

---

۱ - چنانکه رکن صاین در تاریخ و عدد ابیات و اسم مثنوی چنان می گوید:

ز هجرت هفصد و پنجاه و یک سال　　گشودم چهره شان در ماه شوال
چو زلف نو عروسان شد مطرا　　مکمل شد به پانصد بیت غرا
به اندک مدتی کردم تماش　　نهادم تحفة العشاق نامش

(تحفة العشاق خطی ملک: ۲۵۵پ)

۲ - مثنوی عشاقنامه عبید زاکانی یک بار جداگانه در تهران به سال ۱۳۱۴ ش به طبع رسیده وعلاوه بر آن در ضمیمه کلیات عبید زاکانی به سالهای متعدد در تهران چاپ شده است.

۳ - تذکرهٔ دولت شاه : ۳۲۲.

۴ - گنج سخن ۲ : ۲۷۲.

حاوی مضامین و معانی عاشقانه به همان قبیل مثنویهاست و صفا[۱] نیز این را در ردیف منظومه ها برشمرده که به تقلید مثنوی شیخ عراقی به وجود آمده است،لذا ماهم این را شامل مبحث مربوطه کردیم واکنون در اینجا معرفی مختصری می نمائیم.

مثنوی عشاقنامه را عبید درسال ۷۵۱ ق - ۱۳۴۹م [۲]به نام شاه شیخ جمال الدین ابواسحق اینجو(۷۴۳ - ۷۵۸ق / ۱۳۴۲ - ۱۳۵۶م) مشتمل برهفتصد وبیست وشش بیت منظوم ساخته و در نخستین قطعه مدح ممدوح نموده است.آغازش چنانست:

خدایا تااز این فیروزه ایوان
فروزد ماه و مهرو تیروکیوان[۳]

سپس عبید تمام مثنوی را در پیرامون داستان عشق خویش سروده،چنانکه می گوید:

مرادل درغم دلداری افکند
به دام عشق گلرخساری افکند...[۴]
به نظم آوردم این درد دل ریش
بهرکس بازگفتم قصهٔ خویش [۵]

اوّل،معشوق با اوموافقت نمی کند وبه او پند می دهد که از این فکر بیهوده صرف نظرکند لیکن بعد به علت اصرار عبیدراضی می شود.آن وقت عبیداز صورت پرستی خویش پشیمان می شود و می‌گوید:

دلا تاچندازاین صورت پرستی
قدم برفرق هستی زن که رستی...[۶]

ازشنیدن آن حالت معشوق زار می شود،و دوباره رجوع می کند.درآخرمنظومه مناجات می سراید وبرای موفقیت خویش و عاشقان دیگر از خداوند تعالی دعامی کند.عشاقنامهٔ عبیدمانند عشاقنامه های دیگر آمیخته است از شش غزل که دو غزل از همام تبریزی باذکر نام او شامل منظومه گردیده است .

---

۱ - صفاتاریخ ادبیات ، ج ۳، ۱: ۵۷۷.
۲ - کلیات عبید : ۱۴۷ در خاتمه مثنوی عشاقنامه راجع به اتمام منظومه می گوید:

به بهتر طالع و فرخنده تر فال دوم روز از رجب در نون الف ذال
به نظم آوردم این درد دل ریش به هر کس باز گفتم قصه خویش

۳ - کلیات عبید ، عشاقنامه : ۱۱۵.
۴ - همان : ۱۱۷.
۵ - همان: ۱۴۷.
۶ - همان : ۱۳۶.

ابن نصوح فارسی و محبت نامه یا ده نامه او

ابن نصوح فارسی - که اسم کامل او خواجه کمال الدین فضل الله است از فضلای شعرای شیراز و بزرگ زادگان فارس بوده است. به قولی ابن نصوح در زمان سلطان ابوسعیدخان بهادر آخرین ملوك ایلخانیه (۷۱۶ - ۷۳۶ ق / ۱۳۱۶ - ۱۳۳۵ م) به وفور عقل و فراست و به کثرت علم و کیاست از همگنان بر تر و برسر بوده است ۱. به روایتی، وی در تصوف مرید شیخ علاالدوله سمنانی و در شاعری شاگرد سلمان ساوجی بوده است. اوّل شاعر درباری خواجه غیاث الدین بن رشیدالدین فضل الله همدانی بود و سپس در خدمت شاهان آل جلایر در عراق گذرانید و مخصوصاً سلطان احمد جلایر(۷۸۴ - ۸۱۳ ق / ۱۳۸۱ - ۱۴۱۰م) عقیدت فراوانی به او داشت. ابن نصوح در سال ۷۹۳ ق - ۱۳۹۰م درگذشت ۲.

بنابه گفتهٔ دولتشاه سمرقندی، ابن نصوح "به روزگار سلطان ابوسعید خان ده نامه ای نظم کرد به نام خواجه غیاث الدین محمدبن رشید وزیر و آن نسخه درمیان مستعدان شهرتی عظیم دارد" ۳. ولی در نسخهٔ خطی مثنوی محبت نامه یا ده نامه، موجود در کتابخانهٔ ملی تهران، در قطعه‌ای نام ممدوح "جمال الحق والدنیاوالدین" یاد شده و شاعر اورا به لقب "نظام الملك ثانی" خوانده است ۴. همچنین مطابق نسخهٔ دیگر نیز که در مدینه محفوظ است، محبت نامه به نام امیرجمال الدین علی بوالعز ساخته شده است ۵.

کیفیت نسخه محبت نامهٔ کتابخانه ملی ملك تهران و محتویات آن به اختصار چنانست: مثنوی محبت نامه یا ده‌نامه در حاشیه کتاب خطی مندرج است.
آغازش به این طریق می شود:

---

۱ - هفت اقلیم ۱ : ۲۱۰.
۲ - ایندو ایرانیکا(انگلیسی)۱۶،۴:۱۶:۱۶ - تاریخ نظم و نثر نفیسی ۱ : ۲۱۱ که سال درگذشت او ۷۳۷ق - ۱۳۳۶م نگاشته است.
۳ - تذکرهٔ دولتشاه : ۲۵۰.
۴ - محبت نامه خطی ملك : ۱۹۳پ.

نظام الملک ثانی آصف عهد / کهن دیر جهان را مهدی مهد
به دانش عمده الملک سلاطین / جمال الحق والدنیا والدین
چراغ دودمان نسل بوالعز / که کلکش می کند اظهار معجز
دو عالی پایه را آمد علی نام / که نام او نشد مهرست احکام

۵ - فهرست منزوی ۴ : ۳۱۷۳.

به نام آنک نامش حرز جانهاست ثنایش روز و شب ورد زبانهاست
کلیمی گشته هر نطق از کلامش محبت نامه ها نامی زنامش[۱]

پس از آن در منظومه فقط سه عنوان " نعت النبی " و" مناجات" و" سبب نظم کتاب" مندرج است و جای بقیه عناوین در تمام نسخه خالی مانده است. به دقت و مطالعه معلوم شده که منظومه مانند ده‌نامه های دیگر، دارای غزل و مطالب عشقی است و مثل رکن صاین و عبید زاکانی، ابن نصوح نیز این را در باب احوال عشق خویش سروده است که گوید:

خبر دارم که در عهد جوانی که خوانندش بهار زندگانی
سرم سودای عشق دلبری داشت که باجان رشته زلفش سری داشت[۲]

البته ابن نصوح مانند شیخ عراقی از ظاهر به باطن می رود که می گوید:

نظر بر صورت ظاهر ندارم
مرید قدرت صورت نگارم[۳]

نسخه حاضرمحتوی ۱۱۳۰ بیت و هشت غزل است و از انجام افتاده است. چنین به نظر می‌آید که این نسخه شامل هشت نامه است و دو نامهٔ آخراز بین رفته است.

ابن عماد خراسانی و روضة المحبین یا ده نامه او[۴]

ابن عماد خراسانی شیرازی مردی فاضل و عالمی نامدار تقوی شعار بوده است. اصل او از خراسان بوده اما در شیراز می زیسته است. پرفسور سید حسن در مقالهٔ " ده نامه ها در فارسی" به اشتباه او راپسر خواجه عماد فقیه کرمانی دانسته است[۵]. ابن عماد غزلهای پسندیده دارد و به قصاید نیز میلی داشت. دیوانش در قاهره محفوظ است. سال وفاتش ۸۰۰ق - ۱۳۹۷م ثبت شده است[۶].

به گفتهٔ دولتشاه سمرقندی ده نامه ابن عماد مشهور است و افتتاح آن اینست:

---

۱ - محبت نامه خطی ملک : ۱۹۰پ.
۲ - محبت نامه خطی ملك : ۱۹۴پ
۳ - همان : ۱۹۵پ.
۴ - مثنوی روضة المحبین ابن عماد خراسانی در تهران به سال ۱۳۱۴ ش چاپ شده است. (فهرست کتابهای چاپی فارسی ۱ : ۸۵۹).
۵ - ایندو ایرانیکا (انگلیسی)۱۶، ۴ : ۱۷.
۶ - تذکرهٔ دولت شاه : ۳۵۱ - روز روشن : ۱۸.

الحمد لخالق البرایا والشکر لواهب العطایا
ای نام تو صدر هر کتابی آرایش فصل هر خطابی[۱]

در نسخه خطی مثنوی روضة المحبین یا ده نامه ابن عماد محفوظ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۳۲۳، عنوانهای آغاز منظومه " فی نعت النبی" و" مناجات" و" سبب نظم کتاب" و "دربیان عشق گوید" آمده و چنین آغاز گشته است:

این طرفه حکایتی است بشنو و زعشق روایتی است بشنو
گویند که گشت نوجوانی سرگشته مهر دلستانی
عشق رخ آن نگار سرمست بر بود عنان عقلش از دست[۲]

همان که نوجوان عاشق و دل سوخته زیبا روئی، مثل جوان مثنوی منطق العشاق اوحدی باد صبا را وسیلهٔ پیغام می سازد[۳]. سپس شاعر زیر عنوان " در صورت حال گوید" شرح مطالب می دهد و بعد نامه ها را به ترتیب شروع می کند به طرز پیشرو خویش - اوحدی - نامهٔ اوّل و سوّم و پنجم و هفتم و نهم را از زبان عاشق و نامهٔ دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم را از زبان معشوق منظوم ساخته و در هر نامه غزلی درآمیخته است.

به طور کلی منظومه به روش ده نامه های دیگران دارای مطالب و معانی عشق و عاشقی است و ابتکاری از گوینده به نظر نمی آید. در آخر قطعه ای " در خاتمت کتاب" سروده و در آن اسم مثنوی روضة المحبین و تعداد ابیاتش هفتصد وشصت و تاریخ اتمام کتاب (۷۹۴ق - ۱۳۹۱م) مندرج گردیده‌است[۴] و بر قطعه " در نصیحت فرماید" منظومه پایان می یابد.

---

۱ - روضة المحبین خطی مرکزی ، شماره ۳۳۲۳ : ۱ پ.
۲ - همان : ۵ ر.
۳ - همان : ۵ پ ابن عماد چنین گوید:

چون هیچ کسی نیافت محرم جز باد صبا نداشت همدم
با باد زبان بگشاد گفت، ای ، دل و جان من بتو شاد...

۴ - روضة المحبین خطی مرکزی شماره ۱۹۵۵ : ۱۴۱پ

القصه مه ربیع الاول این نظم بدیع شد مکمل
در هفتصد و شصت بیت غرا چون طره دلبران مطرا...
منظوم بسان عقد پروین موسوم به روضة المحبین
از هجرت مدت محمد رفته نود و چهار و هفتصد

التبه در روضة المحبین خطی مرکزی شماره ۳۳۲۳ : ۲۸ ر مصراع آخر به این طریق آمده:" رفته بد از و چهار و هشتصد "که ظاهراً بازمان حیات مؤلف درست در نمی‌آید.

پس از بررسی مثنویهای عشاقنامه ، محبت نامه و ده نامه هابه این نتیجه می رسیم که بـه دلایـل تاریخی شیخ عراقی مبدع و مبتکر این روش خاص مثنوی است و پس از او اوّلین کسی که به این سبک و اسلوب مثنوی مبادرت جسته ، اوحدی مراغه ای است . اوحدی در آغاز منطق العشاق به زبان ممدوح خویش - شاه یوسف - می گوید:

دل از ده نـامه هـای کـهنه سیر ست   بگـو ده نـامه ای شیـرین کـه دیـرست
قـلم در گـفته هـای دیگـران کش   تـرا داریـم، وقت دیگـران خـوش
زبـهر نـام خـود ده نـامه ای سـاز   مـحبت را نـبویی، جـامه ای ساز[۱]

این ابیات را می توان دلیل این امر دانست که قبل از اوحدیوغیر از شیخ عراقی کسانی دیگر هم دهنامه ها سروده اند ولی چون نام و نشانی و نسخه ای از آنها در دست نیست، بنابر این بـدون تردید شیخ عراقی را مؤسس این شیوه مثنوی باید شمرد. لیکن متأسفانه سـید حسـن در مقـالت خویش به عنوان " ده نامه ها در فارسی " از شیخ عراقی اصلاً اسمی نبرده است.
رویهمرفته درده نامه ها که مورد بحث ما قرارگرفته دیده شد که شاعران بعدی بیشتر از سلف شیخ عراقی به خلف او - شیخ اوحدی - توجهی داشته اند و در منظومه های خودشان از او پیروی نموده اند. اما هیچ کس از اینها به لحاظ گرمی و گیرندگی و شورانگیزی و نکات عشق و عرفـان و تصوف به پایه و مرتبه شیخ عراقی نرسیده است. بی شک یگانه مثنوی عراقی است که پراست ازشور و شوق و جاذبهٔ معنوی و روحانی خود وی و تعلیمی است برای دیگران .
بهر صورت یکی از مختصات مهم این چنین منظومه ها توأم کردن غزل با مثنوی است. این خاصیت گذشته از ده نامه ها در مثنویات دیگر مانند صحبت نامه همام تبریزی[۲] و قران السعدین امیر خسرو دهلوی [۳] نیز وجود دارد و این سبک و شیوه در شعر فارسی طبق اسناد و مدارک موجود به احتمال قوی از اواخر قرن هفتم هجری به وسیلهٔ شیخ عراقی معمول و متداول شده است. در دوران اخیر علامه دکتر محمد اقبال لاهوری که به عنوان شاعر و متفکر اسلامی معروفست - به این سبک بسیار متمایل بوده است و به جز دو مثنوی نخست - اسرار خودی و رموز بیخودی - در سایر مثنویهای خویش غزل راگنجانیده است. چنانکه جاوید نامه او از غزلهای شیوا و دلانگیز آگنده است ، و به گفتهٔ بعضی ها " این سبک شاید نخستین بار در تاریخ شعر فارسی به دست اقبال شروع شده است"[۴]. حال

---

۱ - کلیات اوحدی، منطق العشاق: ۴۵۶.
۲ - دیوان همام ، صحبت نامه : ۲۵۷ - ۲۸۱
۳ - روزگارنو ج ۱، ۳: ۲۸.
۴ - اقبال در راه مولوی : ۹۸.

آنکه بدون تردید این شیوه و اسلوب هفت قرن پیش از اقبال در شعر و ادب فارسی معمول و جاری بوده است.

۳ ـ شارحان لمعات عراقی [۱]

در فصل سوّم دربارهٔ کتاب لمعات شیخ سخن رفته است. لمعات بیگمان یکی از شاهکارهای ادب فارسی و عرفان اسلامی است." هر لمعه ای از آن بحریست متضمن جواهر کشف و لالی وجدان، و حدیقه ای است مشتمل برازهار علو و اشجار عرفان، دربیان منازل عشق و محبت و در ذکر مقامات توحید و معرفت..."[۲]. به این علت لمعات از همان زمان تألیف در ردیف کتب درسی تصوف اسلامی جای گرفت. چنانکه دکتر صفا در تاریخ ادبیات در ایران در مبحث " صوفیه قرن هفتم هجری "می‌نویسد:"کتابهای فصوص الحکم و فتوحات مکیه و فکوک و لمعات و قصاید ابن فارض و شرحهای آنها از قرن هفتم به بعد در شمار کتابهای درسی عرفانی در آمدند و هنوز هم همین‌حال را دارند"[۳].

لمعات چون تلخیص معتقدات و تعلیمات ابن عربی است، فهم و ادراک آن برای عموم سالکان طریقت و طالبان حقیقت کار دشوار و سنگین بود، بنابر این برخی از بزرگان عرفا و مشایخ صوفیه ، در زمان های مختلف به شرح و تفسیر آن پرداختند که برای یاد گرفتن اصول تصوف و عرفان ، برای رهروان معرفت آسان و سهل بشود.

شارحان لمعات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

اوّل،آنهائیکه شروح آنهادرکتابخانه های مختلف جهان به صورت نسخه‌هاباقی مانده‌است.

دوّم، آنهائیکه شرح و تفسیر یا حواشی بر لمعات ، درکتب تاریخی و عرفانی به نام شان منسوب شده، ولی از نسخه های آنها خبری در دست نیست.

---

۱ - تعداد شروح لمعات عراقی در فهارس وکتب مختلف به این قرار است:

۱ - در کشف الظنون ۲ : ۱۵۶۳ - ۱۵۶۴ سه شرح مندرج است.

۲ - در فهرس المخطوطات الفارسیه ۲ : ۹۷ ، چهار شرح مبسوط است

۳ - در تاریخ ادبیات فارسی ، اته: ۱۷۷ ، پنج شرح مسطور است.

۴ - سعید نفیسی در دیباچهٔ کلیات عراقی : ۳۸ - ۳۹ شش شرح مذکور کرده است.

۵ - ریتر دانشمند آلمانی، در مجله در اسلام ، ۲۱(۱۹۳۳): ۹۵ - ۹۹ هشت شرح را ذکر نموده است.

۶ - خانم دکتر ممتاز بیگم در تأثیر معنوی ایران در پاکستان : ۱۲ ، ده شرح را متذکر شده است.

نگارندهٔ رساله به طور کلی هفده شرح به دست آورده است.

۲ - لمحات فی شرح اللمعات عکسی مرکزی شماره ۵۷۱۳ : ۲.

۳ - صفاتاریخ ادبیات ج ۳ ، ۱ : ۱۷۰.

شارحان دستهٔ اوّل لمعات

شروح قسمت اوّل رساله لمعات به قرار زیر است:

۱ – اللمحات فی شرح اللمعات از شیخ یار علی فرزند عبد الله تبریزی شیرازی

۲ – شرح لمعات عراقی از درویش علی بن یوسف الکرکری

۳ – شرح لمعات عراقی از شاه نعمت الله ولی کرمانی

۴ – ضوءاللمعات از صاین الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی

۵ – التنبیهات فی شرح اللمعات از ناشناس به نام امیر عبد الخالق

۶ – شرح لمعات عراقی از سید محمد نور بخش

۷ – اشعة اللمعات از مولانا عبد الرحمن بن احمد جامی

۸ – شرح لمعات عراقی از شیخ عبد القدوس گنگوهی

۹ – معدن الاسرار از شیخ نظام الدین تهانیسری

۱۰ – شرح لمعات عراقی از مؤلف ناشناس

۱۱ – شرح لمعات عراقی از محمد زاهد

۱۲ – مشارق اللمعات

۱۳ – انعکاس اشعة اللمعات [1]

اینک عده ای از شارحان و شروح و تفاسیر دستهٔ اوّل که نسخه های آنها مشهور افتاده یا اطلاعی دربارهٔ آنها به دست نگارنده رسیده ، به اختصار معرفی می شوند.

---

۱ – نسخه های هشت شرح لمعات در کتابخانه های مختلف ایران و پاکستان مشهود افتاده و مورد استفادهٔ نگارنده قرار گرفته است. دربارهٔ آنها و مؤلفان آنان به اختصار بررسی خواهد شد.
از سایر شروح، نسخه خطی شرح لمعات عراقی تألیف شیخ عبد القدوس گنگوهی در کتابخانهٔ شخصی دکتر ذاکر حسین در دهلی وجود دارد.(وحید ، آذر ۱۳۵۲ : ۹۴۴) بنابر این قطع نظر از نسخه ، دربارهٔ شارح گفتگوئی مختصر مذکور خواهد افتاد.
همچنین نسخهٔ خطی شرح لمعات عراقی از مؤلف ناشناس در نجف اشرف (عراق) محفوظ است. (فهرست منزوی ۲ : ۱۲۵۴)
و ذکر شرح لمعات عراقی از محمد زاهد ، و مشارق اللمعات،و انعکاس اشعة اللمعات در مجله در اسلام ۲۱ (۱۹۳۳): ۹۶ – ۹۹ رفته است و از نسخه های خطی آنها در کتابخانه های خارج از ایران نشان داده شده است. لذا امکان رویت نیفتاد.

شیخ یار علی شیرازی واللمحات فی شرح اللمعات ۱

دربارهٔ ترجمه حال شیخ یار علی بن عبد الله تبریزی شیرازی اطلاعی در دست نیست. فقط این قدر معلوم است که از عارفان سده های هشتم و نهم هجری بوده و میان سالهای ۸۱۲ - ۸۱۶ق / ۱۴۰۹ - ۱۴۱۳م درگذشته است۲. ازمطالعهٔ لمحات برآمده که وی شرحی بر فصوص الحکم نیز نوشته است ۳. علاوه بر آن ترجمهٔ نثراللالی هم ازو مانده است ۴.

مطابق نسخه های خطی محفوظ در اصفهان ، نگارش لمحات در نیمهٔ ماه جمادی الاوّل سال ۸۱۲ق - ۱۴۰۹م انجام گرفته است ۵. آغازش چنان است:" سزای ثنای بیحد و لایق بیقیاس وجود مقدس خدائی است که ..." بعد درود بر افضل موجودات و اکمل مکونات حضرت محمد مصطفی (ص)، صلوة و سلام برطایفه اولیاء عظام رساند و از شیخ بزرگوار و یگانه احرار فخر الدین ابراهیم عراقی ورسالهٔ لمعات وی یاد کرد و طوری نوشت که آن را دلیل اوّلین شرح لمعات می توان محسوب داشت. " وچون مآخذ و مشارب این رساله از اذکار افکار مرتفع و مدارک و مارب این عجاله از اکثر عقول و فهام و اوهام ممتنع است، لا جرم بصایر ارباب بینش از ادراک آن قلیل و عقول اصحاب دانش از دریافت آن علیل مانده است. والی یومنا محققان متصوفه به حل آن نپرداخته اند و شرحی نساخته ، اما چون این فقیر حقیر را گاه گاه در اثنای اشتغال به مطالعه و ملاحظه علوم حقیقه و معارف یقینیه اتفاق نظر برآن جریده زیبا می افتاد و چند بار بعضی از خلص احبا... استشراح معضلات آن می کردند...در شرح لمعات شروع افتاد و آن را لمحات فی شرح اللمعات نام نهاد"۶.

شیخ یار علی مقدمه مشتمل بر چهار لمحه نگاشت:۱ - دربیان موضوع و مبادی و مسایل این علم ۲ - دربیان وجود حق سبحانه و تعالی و لوازم آن ۳ - دربیان غیب هویت و احدیت و واحدیت ۴ - در مراتبه الهیه و کونیه . پس از آن زیر عنوان " تنبیه " از اسامی و القاب ابن عربی ، شیخ کبیر صدر الدین قونیوی، شیخ مطلق اوحد الدین کرمانی، حکیم سنائی ، خواجه عطار و مولانا جلال الدین رومی یاد برد و همت بر شرح این رساله گماشت. در تمام کتاب از اقوال وکلام عارفان نامبرده استناد نمود و صرف نظر از پیشروان تصوف که شیخ عراقی سخنان و مقالات آنها را در رسالهٔ

---

۱ - لمحات فی شرح اللمعات شیخ یار علی شیرازی علاوه بر نسخه های خطی متعدد محفوظ در کتابخانه های مختلف جهان ، یک بار در حاشیه اشعة اللمعات جامی به اشتباه منسوب به جامی ، همراه رسالات دیگر در تهران به سال ۱۳۵۳ هجری قمری چاپ سنگی یافته است.

۲ - فهرست منزوی ۲ : ۱۳۴۴.

۳ - لمحات فی شرح اللمعات عکسی مرکزی ، شماره ۵۹۳۱ : ۱۰.

۴ - فهرست منزوی ۲ : ۱۵۷۸.

۵ - فهرست منزوی ۲ : ۱۳۴۴.

۶ - لمحات فی شرح اللمعات عکسی مرکزی ، شماره ۵۷۱۳ : ۳.

خویش زینت داده بود،شیخ یار علی از بزرگانی مثل: شیخ ابو سلیمان دارائی، شیخ ابو سعید ابو الخیر، امام محمد غزالی، عین القضاة همدانی، شیخ ابو مدین مغربی، امام فخر رازی، شیخ نجم الدین کبری، شیخ ابو الحسن شاذلی، شیخ مؤید الدین جندی ، شیخ سعید فرغانی، شیخ علاء الدوله سمنانی، شیخ عز الدین کاشی، شیخ کمال الدین عبد الرزاق کاشانی نیز سخنانی نقل نموده است. به هنگام نقل قول گاهی اشاره ای به برخی از مؤلفات عرفانی نیز کرده که اثبات بر مطالعهٔ دقیق شارح است. همچنین اکثر اشعار و رباعیات مندرج در لمعات را به نام خود شیخ عراقی یا به نام حکیم سنائی و خواجه عطار و ابن فارض تشخیص داده است.

مؤلف عبارت و بیانات لمعات را به عنوان " قوله" مشخص کرده و در تمام کتاب عناوین لمحه، تنبیه، سؤال را تکرار نموده وگاه گاه تمثیل ، تتمیم و ایضاح نیز داشته است. در ضمن شرح و تفسیر ، شارح در بعضی موارد دربارهٔ عبارات رساله لمعات و بیانات عرفان و تصوف ، به روش انتقادی نقد و نظرها داده است که دلیل بر کمال علم و تحقیق اوست.

درویش علی بن یوسف الکرکری و شرح لمعات[۱]

از شرح احوال درویش علی فرزند یوسف الکرکری خبری نیست جز اینکه به گفتهٔ نفیسی ، وی از متصوفهٔ اوایل قرن نهم هجری بوده وکتابی در تصوف به نام زبدة الطریق دارد که در ۸۰۵ق - ۱۴۰۲م به پایان رسانیده و شرحی بر لمعات عراقی نیز نوشته است[۲].

آغاز شرح لمعات چنین است:" حمد بیحد و شکر بی عد ذات واجب الوجودی راست که وجود جمله موجودات از پر تو ذات اوست..." بعد از حمد خدا و نعت پیغمبر محمد مصطفی (ص) مؤلف اسم خویش را ذکر کرده و نوشته که:" بعضی از یاران جانی جویای علم توحید بودند ، روز و شب به مطالعه رساله افضل المتأخرین و قدوة السالکین فخر الملة والدین ابراهیم المشتهر بالعراقی رحمه الله اشتغال می نمودند، هر چند عاشق الفاظ رنگین و عبارات شیرین وی بودند، اما از غایت صعوبت ترکیب و دقت معنی به تفسیر و تعبیر محتاج بودند، از این فقیر درخواست کردند که از بهر این نسخه شریفه شرحی بسازد و فقیر نیز بر حسب الاشاره عزیزان در شرح لمعات شروع نمود"[۳].

---

۱ - به دلایل نسخه خطی شرح لمعات عراقی محفوظ درکتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار تهران ، شماره ۶۴۰۹: ۱ و نسخهٔ خطی همان کتاب مملوکه کتابخانهٔ شخصی دکتر ذاکر حسین دهلی (مجله وحید ، شماره ۱۲۰ ، آذر ۱۳۵۲: ۹۴۴) نسبت مؤلف آن یعنی درویش علی " الکرکری" قید شده است اما سعید نفیسی در دیباچهٔ کلیات عراقی : ۳۹ - تاریخ نظم و نثر در ایران ۱ : ۲۸۴ و در تاریخ ادبیات ج ۳، ۲ : ۱۱۹۸ نسبش را به اشتباه "کوکهری" نوشته اند در صورتیکه به استناد "کرکر" از معجم البلدان ۷: ۲۴۰ نسبت کرکری درست و صحیح است.

۲ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی : ۳۹ - تاریخ نظم و نثر در ایران ۱ : ۲۸۴.

۳ - شرح لمعات درویش علی ، خطی سپهسالار ۶۴۰۹ : ۲۵پ.

از این پس مؤلف مستقیماً به شرح متن لمعات پرداخته و مانند شیخ یار علی اقوال و ابیات ابن‌عربی ، شیخ صدر الدین قونیوی ، شیخ اوحد الدین کرمانی، خواجه سنائی، شیخ عطار و مولانا جلال الدین رومی را به طور شاهد آورده. علاوه برآن اسامی سلطان ولد و شیخ عبد الرزاق و مولانا محمد شیرین نیز در نسخه دیده شده. شارح ، شیخ عراقی را به " مصنف علیه الرحمه" یاد کرده، کلمات و ابیات لمعات را به عنوان " قوله " معرف ساخته و توضیحات را با کلمه "یعنی "تشخیص داده است. درمیان عبارات" موکد این معنی است که گفته شد" بسیار تکرار شده. گاه گاه" بدان ای موحد" و یا " ای موحد" به طرز پندو موعظت، در آغاز جملات ذکر گردیده. در آخر هر لمعه نوشته شد:" فهم من فهم و من لم یذق لم یعرف" یا به اختصار " فهم من فهم" یا فقط" فهم". سؤال و جواب هم داراست. شارح برای روشن ساختن بعضی حقایق و دقایق عرفانی، از تمثیلات و حکایات کوتاه استفاده کرده و آنها را عموماً با" نقلست" آغاز نموده است. در لمعه هجده تمثیلی مسطور است که عین همان، البته باالفاظ دیگر در لمحات شیخ یار علی هم مندرج است. شاید از یکدیگر گرفته باشند. گفتار درویش علی بن یوسف در تفسیر آیه مبارکه:" و تری الجبال تحسبها جامدة وهی تمّر مَر السّحاب"[۱] چنان مذکور است:

"نقلست که ارباب قلوب بعضی در خلوت در حرکت بودند و شیخ جنید علیه الرحمه ساکن بودند. گفتند: ای شیخ ، تو نیز چرا حرکت نمی کنی، شیخ این آیت را برخواند، مراد شیخ آن بود که اگرچه ظاهرم ساکن می نماید اما باطنم در سماع است"[۲].

منتهی این شرحی است بسیار نغز و ارزنده و مورد استفادهٔ سالکان طریقت و طالبان حقیقت.

شاه نعمت الله ولی[۳] و شرح لمعات[۴]

سید نور الدین معروف به شاه نعمت الله ولی کرمانی فرزند میر عبد الله از اقطاب بزرگوار و مشایخ نامدار ایرانست که در سال ۷۳۱ق - ۱۳۳۰م به شهر حلب تولد یافت. نسب او به نوزده واسطه به حضرت پیغمبر(ص) می پیوندد. پس از تحصیل علوم ظاهری و صوری به سفر رفت و با بسیاری

۱ - قرآن (نمل) ۲۷ : ۸۸.
۲ - شرح لمعات درویش علی ، خطی سپهسالار، ۶۴۰۹ : ۶۵ر.
۳ - برای تفصیل شرح احوال و مناقب و آثار و آراء و اولاد و یاران سید نعمة الله ولی کرمانی علاوه بر تألیفات دیگر رجوع شود به:
۱ - مجموعه در ترجمهٔ احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی.
۲ - طرایق الحقایق جلد سوّم که هر دو کتاب مستقلاً راجع به وی است.
۴ - در فهرس المخطوطات الفارسیه، قاهره، ۱ : ۲۶ نام شرح لمعات شاه نعمت الله به عنوان الحاقات بر لمعات عراقی یاد شده است.

از اکابر زمان صحبت داشت و تربیت یافت اما در مکه معظمه در حلقهٔ مریدان شیخ عبد الله یافعی(م. ۷۶۸ق - ۱۳۶۶م) از مشاهیر مورخان و نویسندگان صوفیه آمد و از برکت انفاس او از شاگردی به استادی و از مریدی به مرادی رسید و شروع به دستگیری سالکان و طالبان فرمود. بیشتر عمرش را در مصر و ماوراء النهر و هرات و یزد و ماهان کرمان بسر برد. شاه نعمت الله ولی که سرسلسله صوفیان نعمت اللهی است، چراغ تصوف اسلامی را در زمان خویش فروغ تازه ای بخشید و به نیکو ترین وجه روشن نگاه داشت و همه هواخواهان طریقت را به خصوص در ایران و هندوستان تحت الشعاع مکتب خود قرار داد. سرانجام به سال ۸۳۴ق - ۱۴۳۱م در سن کهولت درگذشت و در ماهان کرمان آرامگاه او معروف است[۱].

از شاه نعمت الله دیوان شعر [۲] و رسالات بسیار[۳] در علم تصوف باقی مانده است. یکی از آنها شرح لمعات عراقی است که در اینجا مورد نظر ماست.

شاه برخلاف روش شارحان متقدم و متأخر، شرح لمعات خویش را بدون دیباچه و مقدمه با کلمات عربی شیخ چنین آغاز نمود:" الحمد لله الذی نور وجه حبیب به تجلیات الجمال..." پس از بیت شیخ ابن فارض مصری، بیتی از آن خود مندرج ساخت:

"بیا چون عارفان نعمة الله
بگو حمد اله الحمدلله"

---

۱ - تذکرهٔ دولت شاه : ۳۷۲ - ریاض العارفین : ۲۳۲ - از سعدی تا جامی : ۶۸۴ - گنج سخن ۲ : ۳۲۴ - کلیات اشعار شاه نعمة الله مقدمهٔ دکتر جواد نور بخش.

۲ - در دیوان شاه نعمت الله نشانه های ارادت او به شیخ عراقی دیده می شود مثلاً در بیت تکراری ترجیع بندی، شاه از عراقی چنین یاد می کند.

جامی و شراب و رند و ساقی هم مغربی و هم عراقی
(کلیات اشعار شاه نعمت الله : ۷۱۳ - ۷۱۶)

شاه در دو رباعی خویش، به عراقی به این نحو خراج عقیدت می دهد:

گر قطره نماند آب باقی باشد ور کوزه شکست بحر ساقی باشد
عطار به صورت از خراسان گر رفت آمد عوضش شیخ عراقی باشد

در ملک تو گر خواجه عراقی باشد شک نیست که مال شاه باقی باشد
گر می خواهی که رندکان جمع شوند باید که یکی همیشه ساقی باشد
(کلیات اشعار شاه نعمت الله : ۸۵۴)

۳ - در ریاض العارفین : ۲۳۴ عدد رسالات شاه نعمه الله سیصد نوشته شده، از سعدی تا جامی : ۶۸۶ تعداد آنها به پانصد رسانده شده است. دکتر جواد نوربخش تاکنون صد رساله به دست آورده و در صدد چاپ آنهاست (کلیات اشعار شاه نعمت الله ، مقدمهٔ نوربخش : ۲۰).

و به شرح قطعه مقدماتی عربی بپرداخت و متضمن از شیخ عراقی و کتاب لمعات وی چنین ذکر کرد:"...به التماس محبی محبان به محبت قدوة العرفا شیخ فخر الملة والدین عراقی علیه الرحمه، ذوقیات بالمعات خواهیم آمیخت"[۱]. در آغاز گزارش لمعهٔ هفتم، مثل اینکه به ابن عربی و فصوص الحکم وی اشاره کرده که می گوید:" و شیخ علیه الرحمه در فص الهیه در کلمه آدمیه فرمود..."[۲] و در پایان همان لمعه شاه، در اشعار خویش از عراقی چنین یاد می کند:

..."نه جام و نه می نه رند و ساقی
نه مغربی ایم و نه عراقی"[۳]

به طور کلی شرح عارفانه ایست و در حین گزارش سخنان عراقی بارمز(ع) می آید و گفتار شاه نعمت الله هربندی بارمز(ن) آغاز می گردد.

صاین الدین ترکه اصفهانی و ضوء اللمعات

خواجه صاین الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی از اجله فضلاء و حکماء و عرفاء عصر شاهرخی است. وی در ابتدا نزد برادر بزرگ خود به تحصیل علوم اشتغال یافت و پس از آن به امر برادر ، پانزده سال تمام به سیاحت بلاد اسلامی و تحصیل علوم عقلی و نقلی گذرانید. وی ضمن مسافرتهای خود به حجاز و شام و مصر رفت و از بزرگانی متعدد اکتساب فیض کرد. دوبار به خراسان سفر کرد و در سفر دوّم مورد لطف شاهرخ واقع شد و به منصب قضاء یزد رسید. لیکن با رسیدن به این مقام ، صاین الدین ، مورد بدگوئی و سعایت حاسدان و بد اندیشان قرار گرفت و به صوفی بودن متهم شد و تألیفات وی در این علم مورد استناد بدگویان قرار گرفت .وفات او در هرات به سال ۸۳۵ق - ۱۴۳۱م اتفاق افتاد[۴].

صاین الدین بر اثر کوشش و ذکاء خویش در علوم عقلی و نقلی و عرفانی و علوم غریبه مانند علم نقطه و حروف و اعداد و جز آن تبحر یافت[۵] و در این علوم به زبان تازی و دری کتابها نگاشت.

۱ - شرح لمعات شاه نعمت الله خطی مرکزی : ۵۸پ.
۲ - همان : ۷۲پ.
۳ - همان : ۷۶ر - این بیت با اندک تفاوت در شماره ۱۸۸ ذکر شده است.
۴ - مجموعهٔ سخنرانیها : ۱۰۳ - ۱۰۵ - حبیب السیر : ۴ : ۹ - ۱۰ - مجالس المومنین ۲ : ۴۱ - ۴۲ که در گذشت صاین الدین را به سال ۸۳۰ق - ۱۴۲۶م ضبط کرده اند.
۵ - از نظر روش فکری گروهی ، صاین الدین را متمایل به حروفیان یا لا اقل مؤثر در طریقه آنان می دانند.(مجموعهٔ سخنرانیها:۱۰۵).

وی علاوه بر جنبه های علمی به فنون ادب فارسی و عربی نیز آگاهی کامل داشت. گذشته از نثر نویسی شعر هم می سرود و غزلهای وی شیوا و نغز است[۱]. صرف نظر از آثار دیگر او سخن را به ضوءاللمعات وی اختصاص می دهیم.

کتاب ضوءاللمعات شرحی است بر رسالهٔ لمعات شیخ که صاین الدین این رابه سال ۸۱۵ق - ۱۴۱۲م تألیف نموده [۲] و در خرداد ماه ۱۳۵۱ش - ۱۳۹۳ق - ۱۹۷۲م در تهران در مجموعه چهارده رسالهٔ فارسی از صاین الدین ترکه چاپ شده است. سید ابراهیم دیباجی در مقدمهٔ مجموعهٔ رسایل در باب ضوءاللمعات چنین می نویسد:

۱ - پیشترین سخن دربیان اینکه عراقی را از جانب صدر الدین قونوی و فصوص الحکم ابن عربی مدد رسید و از سوی سوانح العشاق شیخ احمد غزالی الهام یافت و همانها پایه و مایهٔ کتاب لمعات قرار گرفت.

۲ - مقدمه دربیان موضوع علم عرفان از اصول و قواعد و حقایق و دقایق آن.

۳ - شرح بیست و هشت لمعه که کتاب لمعات بدان ترتیب یافته و بیان مشکلات هر لمعه و در آن عبارات عربی باعنوان " قوله" در صدر و جمله های فارسی باتعبیر "الی آخره" در ذیل ممتاز می‌گردد. در این شرح اشارات و افکار بعضی از فرزانگان عرفان اسلامی مانند ابن عربی ، قونوی، عراقی وغیره را می بینید که با نثری پخته و محکم آراسته شده و پیرامون عشق...بحث شده و تعبیرات و ترکیبات خاصی آورده که درکمترنوشته ای صورت تسطیر پذیرفته است"[۳].

ضوءاللمعات شرحی است بسیار پر مغز و پر معنی و شارح مانند شارحان دیگر لمعات ، مطالب را زیاد شرح و بسط نداده ، بلکه باالفاظ کمتر از خود لمعات ، نکات و معارف عشق و تصوف را توضیح داده است.

شارح ناشناس و التنبیهات فی شرح اللمعات[۴]

مؤلف التنبیهات فی شرح اللمعات به روش بزرگان ، خودش را فقیر و حقیر نگاشته ولی متأسفانه اسم خویش را ذکر ننموده است. از مطالعهٔ التنبیهات پی برده شد که رساله کشف الاسرار نیز از مؤلفات وی بوده است[۵].

---

۱ - چهارده رساله فارسی از صاین الدین ترکه : ح - ط.

۲ - مجموعهٔ سخنرانیها و مقاله ها : ۱۲۳.

۳ - چهارده رساله فارسی از صاین الدین ترکه : یح.

۴ - یگانه نسخه خطی کتاب التنبیهات فی شرح اللمعات در یزد محفوظ است و از همان نسخه فیلم شماره ۲۴۸۶ و نسخه عکسی شماره ۵۸۲۰ ، در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران وجود داردکه مورد استفاده نگارنده قرار گرفته است.

۵ - التنبیهات عکسی مرکزی : ۲۳.

یگانه نسخه التنبیهات از آغاز و انجام افتاده است . در آغاز نسخه موجود ، مؤلف در سبب تألیف کتاب چنین می نگارد:" بعد هذا جمعی از اخوان صفا و خلان وفا که اعتقاد کرده بودند که این فقیر حقیر به قدر قابلیت بر اسرار عوارف الهیه مطلع کند و از انوار معارف اولیاء مقتبس شده التماس نمودند که کتاب لمعات را که درة البیضاء رسایل تصوف و شمة الزمراء وسایل تعرف است، شرحی می باید نوشت و رموز و اشارات آن را مبین و روشن در حیز تحریر در آورد که صغار و کبار را به مطالعهٔ این کتاب میلی تمام است"[۱]. تاریخ نگارش را ماه ذی الحجه سال ۸۶۴ -۱۴۵۹م ثبت نموده و به نام امیر عبد الخالق مصدر شده که " آنحضرت را میل خاطر اشرف به مطالعه این کتاب بود" و نام کتاب التنبیهات فی شرح اللمعات موسوم گردیده است[۲].

پس از آن مؤلف مقدمه ای نوشته و در آن سؤال از امام فخر رازی و جواب از شیخ نجم الدین کبری مرقوم ساخته است. بعد زیر عنوان تنبیه ، عیناً مثل لمحات شیخ یار علی، اسامی شیخ محقق ابن عربی و شیخ کامل صدر الدین قونوی و شیخ مطلق اوحد الدین کرمانی و حکیم سنائی و خواجه عطار و مولانا جلال الدین رومی را با القاب فراوان یاد آور شده، اما نام عارف محمود شبستری و قاسم انوار تبریزی را برلمحات اضافه نموده و شروع به شرح و تفسیر رساله لمعات عراقی کرده و از وی به " مصنف علیه الرحمه" یاد کرده است. صرف نظر از دیگران از بزرگان مثل علی بن ابی طالب (ع)، ذو النون مصری، شهاب الدین سهروردی صاحب عوارف المعارف ، امیر حسینی ، حافظ شیرازی و سید نعمت الله ولی اسم می بریم که شارح ناشناخته ، در نقل قول از آنها ، از نویسندهٔ لمحات قدمی پیش برده است.

رویهمرفته باید گفت که مصنف التنبیهات از لمحات شیخ یار علی استفاده جسته و تقلید نموده لیکن تصنیف را رنگ خودی داده. جز تنبیه عنوانی دیگر را تکرار نکرده. عبارات عربی را نسبتاً زیاد آورده و گنجانده. البته نساخ نسخه برای تشخیص کلمات رساله لمعات عراقی روی آنها خط کشیده است. نسخه مذکور التنبیهات از نظر تنظیم و ترتیب لمعات ، از لمعهٔ نوزده به بعد بی نظم شده و توافق با کتاب لمعات عراقی ندارد. و لمعهٔ بیستم و بیست و یکم اصلاً در نسخه موجود نیست.

سید محمد نور بخش و شرح لمعات

سید محمد نور بخش از علما و عرفاء معروف ایرانی و مؤسس فرقهٔ نوربخشیه در تصوف اسلامی است. نسبش به هفده واسطه به حضرت امام موسی کاظم (ع) می رسد، سید محمد در سنهٔ ۷۹۵ق - ۱۳۹۲م متولد شد و بعد از تکمیل علوم معقول و منقول دست ارادت به خواجه اسحق

۱ - التنبیهات عکسی مرکزی : ۳.
۲ - همان : ۴.

ختلانی داد و پا برمسند خلافت خواجه نهاد. تألیفات و تصنیفات عالیه در تصوف و عرفان تحریر ساخت. شیخ محمد لاهیجی متخلص به اسیری صاحب شرح گلشن راز خلیفه سید محمد است. سال ارتحال سید ۸۶۹ق - ۱۴۶۴م است [۱].

درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نسخهٔ خطی به شماره ۴۵۵۰ مشهود افتاد که عنوان کتاب شرح لمعات عراقی برآن مندرج است و مؤلف مجهول و نامعلوم است.

نگارنده از مطالعه این شرح لمعات به این نتیجه رسیده که احتمالاً شرحی است از سید محمد نوربخش به دو دلیل: اوّل اینکه در شرح بیت زیر:

"فی الجمله مظهر همه اسماست ذات من
بل اسم اعظمم به حقیقت چو بنگرم" [۲]

سید محمد نوربخش انسان کامل را توصیف کرد و او را یکی بیش ندانست و به " قطب الاقطاب و قطب الارشاد و قطب العالم" ملقب ساخت و گفت که " این امام زمان و هادی و مهدی افراد انسان باشد..." و در جاهای دیگر هم ترکیب " صاحب زمان" بکار برد.

دوّم اینکه ، در جائی قول علی (ع) را به زبان عربی نقل کرده و بعد چهار بیت به فارسی نوشته و به نحوی در بیتی اسم خودش را چنین ذکر نموده است:

"...نوربخش زمان شدم اکنون — شد منور زنور ما همه جا
تناسخ نبود این کز روی معنی — ظهورهاست در عین تجلی" [۳]

به این دلایل نگارنده گمان می کند که ممکن است شرح حاضر از سید محمد نوربخش باشد، زیرا که سید در عصر خویش مسئله مهدویت را بسیار اهمیت داده بود. علاوه بر آن سید به تصوف نظری ابن عربی هم توجه داشته و به آن معتقد بوده، چنانکه در این نسخه نیز از شیخ ابن عربی و فصوص و فتوحات وی سخنانی نقل کرده است.

نسخه شرح لمعات مذکور افتادگیهائی در ابتدا و انتها و اواسط دارد و آنچه موجود است آن هم دارای پس و پیشی های فراوان است. و فقط لمعه‌های (۱،۳،۶،۸،۹،۱۴،۱۵،۲۱،۲۲) محفوظ

---

۱ - مجالس المومنین ۲ : ۱۴۳ - ۱۴۸ - ریاض العارفین : ۲۵۱.

۲ - شرح لمعات خطی مرکزی ، ۴۵۵۰ : ۱۴.

۳ - همان ، ۴۵۵۰ : ۳۱.

است که شمارهٔ آنها از نه تجاوز نمی کند. در ضمن شرح مطالب، در دو مورد اشاره به شرح حق الیقین[۱] که اصل آن از شیخ محمود شبستری است - شده که از خود شارح است.در متن شرح لمعات عنوان"بدانکه"بسیار تکرار شده ودر بعضی جاها عبارات شیرین و مسجع به نظرخورده است .

مولانا عبد الرحمن جامی و اشعة اللمعات[۲]

شرح احوال مولانا عبد الرحمن جامی در همین فصل در قسمت " مقلدان غزلیات عراقی" بیان شد. اکنون مقصود صحبت فقط اشعة اللمعات - شرح کتاب لمعات عراقی - است[۳].

مولانا جامی برعکس کتب و شروح دیگر لمعات ، اشعة اللمعات رابا دو بیت عربی زیرآغازکرد:

"لولا لمعات برق نور القدم — من نحو حی الجود وحی الکرم
من یخرجنا من ظلمات العدم — او یعصمنا هفوات القدم"

و حمد و ستایش خداوند کریم و پیغمبر اکرم (ص) به شیوهٔ شیخ عراقی اما به زبان فارسی فرمود.

به عنوان " اما بعد " دیباچه ای کوتاه مشتمل بر تعریف شیخ عراقی و توصیف رسالهٔ لمعات و سبب تألیف اشعة اللمعات و نام ممدوح و شیخین کبیرین محی الدین محمد ابن عربی و صدر الدین محمد قونوی مرقوم ساخت. آنچه از این دیباچهٔ مختصر مستفاد می شود، امیر علیشیر نوائی از مولانا جامی درخواست مقابله و تصحیح لمعات را نموده و مولانا ظاهراً از اشتغال بدان اجتنابی داشته، سرانجام امر امیر علیشیر را پذیرفته و هنگامیکه بدان مشغول می شود مجذوب حقایق عرفانیه آن تألیف منیف گشته، به شرحش می پردازد و آن را اشعة اللمعات نام می دهد و اسم امیر علیشیر را به تعمیه و ایهام در دیباچه ذکر می نماید، آنجاکه می گوید:" تا آنکه درین و لا اجل اخوان

---

۱ - شرح لمعات خطی مرکزی ۴۵۵۰ : ۹ و ۳۲.

۲ - اشعة اللمعات جامی جز از نسخه های خطی فراوان یک بار به نام لمعات حضرت مولانا فخر الدین عراقی مع شرح حضرت مولانا عبد الرحمن جامی در مطبع بشیر دکن (هند) بدون تاریخ و بار دیگر در مجموعه ای به نام شرح اشعة اللمعات مولانا جامی در تهران به سال ۱۳۵۲ - ۱۹۳۳م طبع شده است.

۳ - مولانا جامی در دو رباعی خویش از لمعات عراقی چنین یاد کرده است:

توحید حق ای خلاصه مخترعات — باشد به سخن یافتن از ممتنعات
رونقی وجود کن که در خود یابی — سرکه نیابی ز فصوص و لمعات

(دیوان کامل جامی: ۸۱۱. و نیز در پایان اشعة اللمعات ملاحظه شود):

ای خاک درت کعبه ارباب خصوص — نازل شده ز آسمان به وصف تو نصوص
از پرتو روی و خاتم لعل لبت — ظاهر شده سر لمعاتست و فصوص

(دیوان کامل جامی : ۸۲۲)

الصفا واعز خلان الوفا سیرة اللّٰه علی سیر عباده العرفا که نام خجسته فرجامش در اثنای این دعا به خوبترین صورتی از صوررمز و ایما بین" اللّٰه" و بین " عباده" سمت ادا یافت، استدعـای مقـابله و تصحیح آن نمود."۱.

پس از دیباچه ، مولانا جامی، زیر عنوان" تمهید" مقدمه ای مفصل در حقایق و دقایق مختلفه عرفان و نکات و مصطلحات اهل تصوف به انضمام سؤال و جواب تحریر نمود.

بعد ، به رفع مشکلات و شرح لمعات بیست و هشت گانه پرداخت ۲. این شرح نیز مانند شروح دیگر لمعات ، در بردارندهٔ موارد و شواهدی از سخنان و گفته های عارفانی همچون ابن عربی و مرید و شاگرد برجسته او شیخ صدر الدین قونوی است، علاوه بر آنها مولانا جامی اقوال سر ارباب ولایت حضرت امیر المؤمنین علی (ع) و شیخ ابوالحسن شاذلی و شیخ عطار و ابن فارض و امیر حسینی و خواجه ابو الوفا را هم در تفسیر مطالب و معانی عاشقانه و عارفانه ، منقول ساخته است. از شیخ عراقی به عنوان " شیخ مصنف" یادها برده است گاهی اشاره می نماید که مراجعه به شروح دیگـر لمعات کرده و از جهت تصحیح متن در برخی موارد نقد و نظرها داده است. آغاز هر لمعه عیناً نزدیک به ضوءاللمعات صاین الدین ترکه است. جامی هر چند از شروح پیشین استفاده کـرده ولی در اشعة اللمعات روش جداگانه ای اختیار نموده است. اشعة اللمعات مجموعهٔ بسیار ارزنده ایست مشتمل بر لطایف و معارف بیشمار علم تصوف ،که به سال ۸۸۶ق - ۱۴۸۰م تألیف یافته ۳ و معروفتر ومفید تر از شروح دیگر است.

شیخ عبد القدوس گنگوهی (Gangohi) ۴ و شرح اللمعات

قطب عالم شیخ عبد القدوس بن اسماعیل بن صفی الدین حنفی گنگوهی از اکابر اولیاء

---

۱ - اشعة اللمعات : ۳ - ۴ - جامی : ۱۸۱.

۲ - در مقدمه دیوان کامل جامی : ۲۹۳ آقای هاشم رضی به اشتباه شرح لمعات بیست و پنجگانه نوشته است.

۳ - در اختتام اشعة اللمعات در " قطعه فی التاریخ " ، مولانا جامی در کلمه " اتممته" که به حساب "۸۸۶" در آید ، تاریخ تألیف کتاب را بیان نموده است (اشعة اللمعات : ۱۲۸) . لیکن در کتاب از سعدی تا جامی : ۶۵۵ تاریخ اتمام اشعة اللمعات سال ۸۸۵ ثبت گردیده است، که به احتمال قوی مؤلف آن از کلمه " اتممته " الف را محسوب نداشته است.

۴ - گنگوهی نسبت است از گنگوه - گنگوه در استان یو - پی (U - P) یعنی اترپردیش هند میان سهارنپور و کرنال شهر کوچکی است و مطابق سفینة الاولیاء: ۱۰۱ "گنگوه از توابع دهلی است".

سلسلهٔ چشتیه صابریه[۱] هند است که در سنهٔ ۸۶۰ق - ۱۴۵۶م متولد شد. وی صاحب علم و عمل و ذوق و حالت و دارای حلاوت وجد و سماع و شوق و اشتیاق بود. مرید و خلیفه شیخ محمد بن شیخ احمد عارف بن شیخ احمد عبد الحق ردولوی (Rudaulawi)بود و اعتقاد کامل به شیخ مؤخر الذکر داشت و از روحانیت او تربیت یافت. شیخ عبد القدوس به سه طریق ، اولاد و خلفا و تصانیف خدمتی به تصوف اسلامی انجام داد.

وی را اولاد بسیار شد و پسران او همه عالم و عامل و متعبد و متلبس به لباس مشایخ بودند. خصوصاً شیخ رکن‌الدین که به مشرب فقرودرویشی قدم برقدم‌پدربزرگوارخودنهاد،نامداراست [۲].

از خلفا و مریدان وی شیخ جلال الدین تهانیسری معروفتر و مهمتر از دیگران است که شیخ نظام الدین تهانیسری را تربیت کرد و او به نام معدن الاسرار شرحی بر لمعات شیخ عراقی نوشت.

از آثار و تصانیف شیخ عبد القدوس رساله نور الهدی ، رسالهٔ قرة العین، رسالهٔ قدسیه، رساله رشدیه یا رشد نامه، شرح عوارف المعارف، انوار العیون فی اسرار المکنون و مکتوبات قدوسیه را می‌توان اسم برد. دربارهٔ شرح لمعات شیخ عبد القدوس، در کتاب " شیخ عبد القدوس گنگوهی و تعلیمات وی" -که به زبان اردو نگارش یافته - سخنی رفته است به این طریق که شیخ برای جلب توجه شیخ جلال تهانیسری به شرح لمعات خویش در مکتوبی به او نوشت:

" باید که شرح لمعات در پیش دارند، تا هزاران و هزاران شوق و ذوق در کار دارند، هر چند مختصر است، شرحی است قدسی، نوری است علوی و کتابهای دیگر که این فقیر از سر سوختگی و دوختگی در تحریر آورده است هر چند ابتراست، دفتر است. رمز دیوانگان و رندان، دیوانگان ورندان دانند، و زبان مرغان مرغان دانند"[۳].

شیخ عبد القدوس یک نوع برتری شرح لمعات از مؤلفات دیگر خویش نشان داده است، در مجله وحید شماره آذرماه ۱۳۵۲ شمسی نسخهٔ خطی آن در کتابخانه شخصی دکتر ذاکر حسین(دهلی) رئیس سابق هند مذکور شده است [۴]، ولی متأسفانه در دسترس نیست.

---

۱ - سلسلهٔ چشتیه صابریه شاخه ایست از سلسله چشتیه اجمیر که به نام مخدوم علاء الدین علی احمد صابر کلیری تأسیس شد. علی احمد صابر مرید فرید الدین گنج شکر بود و گنج شکر مرید قطب الدین بختیار کاکی و او مرید معین الدین چشتی اجمیری. و سلسله شیخ عبد القدوس ، شیخ جلال تهانیسری و شیخ نظام تهانیسری به وی منتهی می شود.(آب کوثر: ۲۲۶).

۲ - شیخ رکن الدین فرزند شیخ عبد القدوس گنگوهی مرید و خلیفه ممتاز به نام عبد الاحد را تربیت ساخت(روز کوثر: ۲۲۳) که پسرش حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی در سلسله نقشبندی بیعت کرد و سلسله نقشبندیه مجددیه را بنیان نهاد.

۳ - شیخ عبد القدوس گنگوهی و تعلیمات وی : ۴۳۳ که کتاب مستقل در باب شیخ نامبرده به زبان اردو نگارش یافته است.

۴ - مجله وحید شماره ۱۲۰، آذر ۱۳۵۲ : ۹۴۴.

شیخ عبد القدوس به سال ۹۴۴ق - ۱۵۳۷م درگذشت مزارش درگنگوه واقع است[۱].

شیخ نظام الدین تهانیسری (Thanisari) [۲] و معدن الاسرار [۳]

شیخ نظام الدین بن عبد الشکور فاروقی تهانیسری بلخی - جامع علوم ظاهری و باطنی، حاوی کمالات صوری و معنوی، واقف رموز شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت مرید و داماد و خلیفه و جانشین عمومی خود شیخ جلال الدین تهانیسری(م. ۹۸۹ق - ۱۵۸۰م) و عارف سلسلهٔ چشتیه هند بود. از شاهان مغول گورکانی مانند جلال الدین اکبر (۹۶۲ - ۱۰۱۴ق / ۱۵۵۵ - ۱۶۰۵م) و نور الدین جهانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ق / ۱۶۰۵ - ۱۶۲۷م) اوّل احترام زیادی برای او قائل بودند، اما بعد به سعایت حاسدان و بدگوئی معاندان، دوبار وی را از هند جلای وطن کردند. در اخراج اوّل، شیخ به حرمین شریفین رفت و در دوران سکونت در مدینهٔ طیبه شرحی بر لمعات عراقی **تصنیف کرد و پس از مدتی باز به هند برگشت و در اخراج دوّم به بلخ رفت و تاپایان حیات درآنجا ماند. سال وفاتش ۱۰۲۴ ق - ۱۶۱۴م و به قولی ۱۰۳۶ق - ۱۶۲۶م است و مرقدش در بلخ واقع است[۴].**

صاحب تذکرۂ هفت اقلیم **که عصر شیخ نظام را درک کرده دربارهٔ وی می‌نویسد: "خواص و عوام به خدمتش لوازم حسن عقیدت و ارادت به جای می آرند و باآنکه تتبع متداولات ننموده و از کتب صوفیه هیچ مطالعه نکرده، چند نسخه در تصوف تصنیف فرموده که جمله پسند اهل عرفانست"[۵]. از تصانیف شیخ نظام** معدن الاسرار، شرح لمعات، بحر التصوف، شرح سوانح احمد غزالی، تفسیر نظامی، رسالهٔ وحدت، رسالهٔ حقیقت، رسالهٔ بلخیه و رسالهٔ حسانیه **را اسم برده اند[۶].**

---

۱ -اخبار الاخیار: ۲۱۵ - ۲۱۸ - سفینة الاولیاء: ۱۰۱ - انیس العاشقین خطی پنجاب: ۳۵ - ۳۹ - روز روشن:۵۲۲- تذکرهٔ علمای هند: ۱۳۰ - استوری ۱: ۹۶۷ - ۹۶۸.

۲ - تهانیسر(Thanisar) نام شهر قدیمی در ولایت پنجاب کشور هندوستان. (تاریخ ادبیات فارسی اته، ترجمهٔ شفق: ۱۷۷).

۳ - نام شرح لمعات عراقی از شیخ نظام تهانیسری در خود نسخه خطی مخطوطات شیرانی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، به شماره ۴۷۶ : ۳۵۰۰ معدن الاسرار مندرج است.(فهرست مخطوطات شیرانی ۲ : ۲۵۲) - ولی استوری ۱ : ۱۸ در فهرست خویش به عنوان شرح لمعات مکی یا مدنی یاد نموده است. در فهرست بودلین(انگلیسی) ۱ : ۷۷۹ فقط به نام شرح لمعات مذکور است.

۴ - توزک جهانگیری ترجمه اردو ۱ : ۱۴۰ و ۱۷۲ - انیس العاشقین خطی پنجاب : ۴۰ - ۴۲ - نزهة الخواطر ۵ : ۴۱۸ - ۴۱۹ - تذکرهٔ علمای هند: ۲۴۱ - شیخ عبد القدوس گنگوهی و تعلیمات وی : ۵۴۰ - ۵۴۲.

۵ - هفت اقلیم ۱: ۳۵۱.

۶ -کتاب های تصوف به زبان فارسی ۲: ۲۰۴ - ۲۰۹.

نسخهٔ خطی معدن الاسرار در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (پاکستان) دیده شد. با اینکه نسخه ناقص الاول والاخر و کرم خورده است، دارای ارزش زیاد و کاملاً قابل استفاده است، به این جهت که ظاهراً یک دو ورق از آغاز و همینطور از انجام افتادگی دارد. آغاز موجود نسخه معدن الاسرار قسمتی از دیباچه به نظر می رسد که در آنجا مؤلف و شارح، اسم شرح و رساله لمعات و شیخ عراقی به صراحت و نام خویشتن و حضرت عبد الکریم و حضرت شیخ الهداء که به گمان غالب اسم یک نفر در دو مورد و دو جور است نگاشته شده. چنانکه عبارت این دیباچهٔ کوتاه که در دست است، مقدار زیادی مشتمل است بر مناقب و مقامات و القاب " شیخین" که ظاهراً مراد عراقی و شیخ الهداء عبد الکریم هستند. طوریکه مولانا جامی در اشعة اللمعات نام میر علی شیر نوائی به ایهام مدون ساخت، شیخ نظام هم اسم خود به وضوح بیان نکرد بلکه در دو جا به رمز و ایما مذکور کرد. یک جامی گوید:" المتصنف به صفات الله بالتمام سید الطایفه حضرت شیخ نظام..."[۱] و جایی دیگر می‌نویسد:" بالنون والضاء بر ذمه این بنده واجب و لازم بود و چون از ایشان شرح واقع شده بود، بنابر آن کلمات چند در سلک تقریر و سمط تحریر انتظام یافت". معلوم می شود که شیخ نظام در روزگار اقامت در مدینة النبی از محضر حضرت شیخ عبد الکریم مستفید و مستفیض گشت و لمعات را شرح نمود.

بعد از دیباچه شارح به شرح کتاب لمعات پرداخت به این طریق:" بسمله. الحمد للّٰه بدانکه الف و لام که در الحمد است از برای حسن است یا استغراق و حمد مصدر است..."[۲]. وبالترتیب بیست و هشت لمعه را تفسیر کرد. ازعراقی به " مصنف علیه الرحمه" یاد برد. متن و مطالب لمعات با "م" وکلمات و عبارات شرح با " ش" مشخص ساخت. در خاتمه نسخهٔ حاضردر شرح لمعه بیست و هشتم ، دو بیتی از مولانا جامی منقول شده است[۳].

چنانکه راجع به عده ای از شارحان لمعات عراقی و شروح آنها به حد امکان نگاشته شد برخی از مؤلفان و شارحان ناگزیر از یکدیگر تأثر پذیرفته اند. همانطور که در تعریف شیخ یار علی شیرازی و اللمحات فی شرح اللمعات نوشته آمد، لمحات اوّلین شرح لمعات عراقی به نظر می رسد و مؤلف ناشناخته التنبیهات فی شرح اللمعات عیناً از طرز نگارش او پیروی کرده، تفسیری تحریر نموده است. درویش علی بن یوسف نیز دست کم از شیوهٔ او استفاده برده. شاه نعمت الله ولی در شرح خویش سبک جداگانه ای ایجاد نموده . صاین الدین ترکه به روش فلسفی و عرفانی و حروفی

---

۱ - معدن الاسرار : ۲.

۲ - همان: ۳.

۳ - همان : ۱۳۰ دو بیتی از مولانا جامی ملاحظه شود:

"گنجینهٔ اسرار کمالش مائیم — آئینه انوار جمالش مائیم
دور افگن استار جلالش مائیم — دستان زن او تار نوایش مائیم"

خویش ضوءاللمعات را به اختصار تمام تألیف کرده. مولانا جامی بیشتر از دیگـران اشعة اللمعـات را نزدیک به ضوءاللمعات کرده، اما مطالب را کلاً با مراجعه به سخنان شیخ اکبر محی الدین ابن عربی و تلمیذ او شیخ صدر الدین قونوی و دیگر عرفا شرح و تفسیر فرموده. شرحی که به نام سید محمد نور بخش منسوب کردیم رنگ خویشتن دارد. شیخ نظام الدین در معدن الاسرار اسلوب جداگـانه ای را انتخاب نموده است.

عموم نویسندگان و دانشمندان اشعة اللمعات جامی را شرح طراز اوّل به حساب می آورند، لکن به نظر نگارنده، اهمیت و عظمت لمحات شیخ یار علی،به لحاظ اولویت و قدمت ، از هـمه شـروح لمعات بیشتر و برتر است. گذشته از آن، اگر به مطالب نگاهی بیندازیم، بازهم ارزش آن کمتر نیست، بلکه به بعضی جهات پایه اش از اشعة اللمعات جامی نیز بلندتر است. مثلاً شیخ یار علی اکثر ابیات و رباعیات مندرج در لمعات را به نام سرایندگان اصلی آنها و مثنوی معنوی مولوی کرده و گـاه رمـزی از اقتباس مضامین از دیگران را هم خاطر نشان کرده است. البته در روش انتقادی نسخه لمعات، هر دو را برابر باید شمرد.

شارحان دستهٔ دوّم لمعات

اکنون می پردازیم به شارحان دستهٔ دوّم رسالهٔ لمعات که از نسخه های آنها هنوز اطلاعی در دست نیست اما در کتب تذکره و تاریخ تفسیر هائی به نام آنها منسوب است. این شروح لمعـات و مؤلفان آنها به قرار زیراند:

۱ – شرح لمعات از خاوری

۲ – شرح لمعات از برهان الدین عبد الله ختلانی

۳ – حواشی بر لمعات از شیخ سماء الدین دهلوی

۴ – شوارق اللمعات فی شرح اللمعات از عبد النبی شطاری

مولانا خاوری

شرح زندگانی مولانا خاوری در کتب تواریخ و سیر یافت نشده است، اما بـه روایت سـعید نفیسی " ظاهراً وی در قرن نهم هجری می زیسته است"[۱] مؤلف تذکرهٔ سیر العارفین از شرح لمعات وی چنین ذکر می کند:" و خاوری که شارح لمعات است او در شرح خود مسطور ساخته که شیخ ، لمعات در صحبت شیخ صدر الدین قونوی نبشته است. چنانچه خاوری مذکور این بیت در شرح خود مرقوم نموده:

۱ – تاریخ نظم و نثر در ایران ۱ : ۳۲۹.

چو در سنبل چرد آهوی تاتار
نسیمش بوی مشک آرد به بازار[۱]

این بیت البته عیناً در دیباچه ضوءاللمعات صاین الدین ترکه اصفهانی نیز مندرج شده است[۲].

برهان الدین عبدالله ختلانی

بنابه گفتهٔ رضا قلی خان هدایت برهان الدین عبد الله ختلانی از مشاهیر عرفا و فضلای قرن نهم هجری - پانزدهم میلادی) بود. وی چند کتاب در تصوف محققانه و موحدانه نگاشت که از آن جمله کشف الحجاب و شرحی بر کتاب لمعات شیخ است. این بیت نیز از اوست:

گفتم بشمارم خم زلفینک جادوش
یک پیچ بپیچید وغلط کرد شمارم

سال درگذشت وی ۸۹۳ق - ۱۴۸۷م ضبط شده است[۳].

مولانا سماء الدین دهلوی

مولانا سماء الدین دهلوی سهروردی جامع العلوم ظاهری و باطنی و ورع و باتقوی بود و از دنیا به قدر مایحتاج اکتفا داشت. وی از مریدان و خلفای سید کبیر الدین اسماعیل(م. ۸۲۵ق - ۱۴۲۲م) نبیرهٔ سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان جهان گشت عازف سلسلهٔ سهروردی است و پیش مولانا ثناء الدین -که از شاگردان میر سید شریف جرجانی(م. ۸۱۶ق - ۱۴۱۳م) است - تلمذ کرده بود. مدتی در مولتان ماند بعد به سبب ظهور بعضی حوادث و وقایع ، آنجا را ترک گفت و در دهلی سکنی گزید. آخر در همان دیار به سال ۹۰۱ق - ۱۴۹۵م رحلت نمود.

به روایت اخبار الاخیار و بعضی کتب دیگر، مولانا سماء الدین بر لمعات عراقی حواشی نوشته و برای حل معانی آن به طور کافی و وافی کوشیده لیکن جای تأسف است که نسخه‌ای از آن در دست نیست. همچنین رساله ای مسمی به مفتاح الاسرار که بعینه از رسایل شیخ عزیزالدین نسفی منقول است، از مؤلفات او محسوب می شود[۴].

---

۱ - سیر العارفین خطی پنجاب: ۱۵ - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۶ - ۱۲۷.

۲ - چهارده رساله فارسی از صاین الدین ترکه ، ضوء اللمعات: ۴.

۳ - ریاض العارفین: ۱۷۲ - مجمع الفصحا ۲ : ۸۶۷ - تاریخ نظم و نثر در ایران ۱ : ۲۸۴.

۴ - اخبار الاخیار: ۲۰۵ - خزینة الاصفیا۲ : ۷۴ - تذکرهٔ علمای هند : ۸۰ - ۸۱.

عبد النبی شطاری [1]

اسم کاملش عبد النبی عماد الدین محمد عارف عثمانی است. عالم و فاضل و صوفی و عارف سلسلهٔ شطاریه هند است، در قرن یازدهم هجری (هفدهم میلادی) می زیسته است. در شریعت پیرو امام ابو حنیفه و در طریقت مرید شیخ عبد الله صوفی شطاری [2] - از علمای عظام و صوفیای کرام - بود . مؤلفات و مصنفات عالی از عبد النبی یادگار مانده است . فهرست تصانیف او که در تـذکرهٔ علمای هند ثبت گردیده، بیشتر مشتمل است بر شروح کتب متقدم از قبیل شرح فصوص ، شوارق اللمعات فی شرح اللمعات ، شرح جام جهان نما، شرح حق الیقین و امثال آنها [3].

شوارق اللمعات فی شرح اللمعات به ظن قوی شرح و تفسیر کتاب لمعات شیخ عراقی است که از نسخه آن خبری نیست.

کتاب لمعات شیخ ارزنده ترین نمونهٔ ادبیات عرفانی در عشق خـدائـی و حـقیقی است. از مطالعه شروح لمعات و فراوانی شماره تفسیر نامه هائی که بر متن و معانی آن نگـارش یـافته ، بـر می آید که لمعات یکی از رایج ترین کتابهای منثور زبان فارسی و تصوف اسلامی بوده است.

شیخ عراقی در اواخر قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) رحلت فرموده و چنانکه ملاحظه گردید لمعات به زودی پس از وی درمیان ارباب تصوف و اهل عرفان مقبول شد. در قرون هشتم و نهم هجری کسانی چند به خصوص در سرزمین ایران به حل مشکلات آن پرداختند. نامی ترین ایـن تفسیر نامه ها به عنوان اشعة اللمعات به دست مولانا جامی در اواخر قـرن نـهم هـجری (پـانزدهم میلادی) نگاشته شد و جامی همین شیوه را در رسالهٔ لوایح نیز به کار برد پس از جامی فلسفهٔ عشق و عرفان درکشور پهناور هندوستان رواج یافت و کتابهای متعدد دربارهٔ آن پدید آمد که از جمله آنها عبارتست از تجلیات ، مشاهدات ، واردات و بوارق [4]. بالاخص از حواشی لمعات و شروح آن باید نام برد که نمونه بارز آثار و افکار عشق و عرفان است.

از بیانات گذشته روشن می شود که کتاب کوچک لمعات در قرون هشتم و نهم هجری در ایران و در قرون دهم و یازدهم در هندوستان اهمیت و مقبولیت و محبوبیت بسزائی به دست آورد و عجب اینکه در هند صوفیان و عارفان سلاسل مختلف سهروردیه و چشتیه و شطاریه به شرح و توضیح آن پرداختند و مکتب عرفانی ابن عربی و عراقی را به وسیله آن گسترش دادند.

---

۱ - " شطاریه یکی از سلاسل معروف تصوف است که به نام سلسلهٔ طـیفوریه و بـایزیدیه (مـنسوب بـه بـایزید بسطامی) و خاندان عشقیه نیز نامیده می شوند، اگرچه همه سلاسل تصوف خود را اهل عشق می دانند اما شطار را اصل مذهب و طریقت همان عشق است".(نامهٔ مینوی مقاله همائی: ۴۹۹).

۲ - به روایت اخبار الاخیار : ۱۷۱ " شیخ عبد الله شطاری از اولاد شیخ بزرگوار شهاب الدین سهروردی است".

۳ - تذکرهٔ علمای هند : ۱۳۴ - ۱۳۵.

۴ - روزگارنو ج ۱ ، ۳ : ۲۵.

ناگفته نگذاریم، گذشته از دراویش و مشایخ و صوفیه ، امیران و شاهان و شاهزادگان هم از مطالب عرفانی و معنوی لمعات متأثر و به آن مشغوف می گشتند، چنانکه ذکر امیر عبد الخالق در گزارش کتاب التنبیهات فی شرح اللمعات گذشت . دیگر مؤسس سلسلهٔ شاهنشاهی گورکانیان هند میرزا ابو القاسم بابر(م. ۹۳۷ق - ۱۵۳۰م) از شوق مطالعه آن سر شار بود[۱]. شاهزاده درویش مسلک محمد دارا شکوه (م. ۱۰۶۹ق - ۱۶۵۹م) نیز به آن توجه داشته و در رساله حسنات العارفین و رسالهٔ حق‌نما سخنانی از آن منقول ساخته است[۲].

در خاتمه به مصداق گفتار بعضی از شارحان باید گفت که لمعات حقیقتاً بحری بیکران است که هرکس - از شاهان و درویشان ، عاشقان و عارفان ، اهل مجاز واهل حقیقت از آن سیراب می‌شدند، سیراب می شوند و سیراب خواهند شد. برای اینکه لمعات " مصدریست از برای راست روی عاشقان و دلیلیست به جهت راهبری اهل عرفان"[۳].

و بی گمان همین رسالهٔ کوچک برای زنده نگه داشتن اسم عراقی در تصوف اسلامی و ادبیات عرفانی فارسی کافی است.

این بود خلاصه و چکیدهٔ سرگذشت پیربزرگوار ، عاشق صمدانی و عارف همدانی، شیخ فخرالدین عراقی که درکمجان به دنیا آمد. در همدان سوخته عشق شد، به بغداد و شام سفر گزید در مولتان خرقه پوشید، در عمان مورد احترام قرار گرفت، در مکه حج بیت اللّه گزارد، در مدینه طیبه زیارت روضهٔ مطهر کرد، در قونیه کسب فیض نمود، در توقات شیخ خانقاه شد، در مصر شیخ الشیوخ صوفیان شد، در دمشق واصل به حق گردید و در جوار مرقد شیخ ابن عربی مدفون گشت و آثار و افکار بلند پایه و عالی مرتبه‌ای از خود به جا گذاشت . از پیشوایان و صوفیان متقدم تأثیرها پذیرفت ، با متصوفان و مشایخ معاصر روابط داشت، بر عارفان و بزرگان متأخر نفوذ کرد و مقام و منزلت بسزا و شایانی در تصوف و عرفان اسلامی و ادب فارسی به دست آورد.

جانا، حدیث شوقت در داستان نگنجد   رمزی ز راز عشقت در صد بیان نگنجد[۴]

* * * *

۱ مجالس النفایس : ۳۱۵ " بابر میرزا پادشاهی درویش مشربه مودب بوده و در کرم قدم بر قدم حاتم داشته بلکه ازو اقدم و اکرم بود و به علم تصوف اشتغالی به کمال داشته و لمعات شیخ عراقی را مطالعه می‌نموده" - همان کتاب : ۱۲۶.

۲ - اوپانیشادپیش گفتار جلالی نائینی : ۲۱۳ - ۲۱۶.

۳ - میخانه : ۲۷.

۴ - کلیات عراقی صفحه ۱۶۹.

فهرست اعلام

۱ - نام اشخاص

۲ - نام جاها

نام اشخاص

نام جاها

مآخذ و مدارک

نسخه های خطی و عکسی

۱ - اوحدی بلیانی ، تقی الدین عرفات العاشقین نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملک تهران، ش ۵۳۲۴.

۲ - تهانیسری، شیخ نظام الدین معدن الاسرار : شرح لمعات ، مخطوطات شیرانی، کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور ، ش ۴۷۶ / ۳۵۰۰.

۳ - چشتی دهلوی، خواجه نظام الدین اولیاء راحت القلوب ملفوظات خواجه فرید الدین گنج شکر ، نسخهٔ عکسی ، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، ش ۶۶۳۷.

۴ - حسام ، مولانا انیس العاشقین کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ش ۱۹۶.

۵ - حسینی ، امیر کنز الرموز نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ش ۲۸۹۰.

۶ - خراسانی ، ابن عماد روضة المحبین : ده نامه نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ش 1955 و ۳۳۲۳.

۷ - خیر آبادی، احمد علی قصر عارفان نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، ش ۷۶۷.

۸ - دارا شکوه، محمد مجمع البحرین نسخهٔ خطی لینن گراد، ش ۷۳۶ و نسخهٔ عکسی متعلق به نگارنده.

۹ - درویش علی شرح لمعات عراقی نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار تهران، ش ۶۴۰۹.

۱۰ - دهلوی ، حامد بن فضل الله جمالی سیر العارفین نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور ، ش 1728 و مخطوطات شیرانی ، دانشگاه پنجاب لاهور ، ش ۷۸۹ / ۳۸۲۲.

۱۱ - سمنانی ، رکن الدین صاین تحفة العشاق: ده نامه کتابخانهٔ ملی ملک تهران، ش 4751.

۱۲ - شیرازی : شیخ یار علی لمحات فی شرح اللمعات نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌تهران، ش ۵۷۱۳ و ۵۹۳۱.

۱۳ - عراقی، فخر الدین التنبیهات فی شرح اللمعات عراقی نسخهٔ عکسی ، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ش ۵۸۲۰.

۱۴ - عراقی،فخر الدین حمدله: رساله ای در تفسیرنسخهٔ خطی دارالکتب والوثائق القومیه قاهره ، ش ۱۰۴۲.

۱۵ - عراقی، فخر الدین دیوان شیخ فخر الدین عراقی نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌تهران، ش ۳۸۶ و ۱۰۷۳.

۱۶ - عراقی، شیخ فخر الدین رساله لطیفه فی الذوقیات نسخهٔ دار الکتب والوثائق القومیه قاهره،ش ۱۱۸۰ و نسخهٔ عکسی متعلق به نگارنده و نسخهٔ خطی دیگر در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه

تهران، ۳۲۹۹.
۱۷ - عراقی ، فخرالدین کلیات عراقی(۳ مجلد)، نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۱۰۹ و ۱۰۷۲.
۱۸ - عراقی، فخر الدین منشآت و مکاتیب عراقی کتابخانهٔ ملی تهران، شماره جدید ۴ و نسخهٔ عکسی متعلق به نگارنده .
۱۹ - فارسی، ابن نصوح محبت نامه: ده نامه نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملک تهران، ش ۴۹۲۵.
۲۰ - فاضل ، میر محمد مخبر الواصلین مخطوطات شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ش ۲۲۱ / ۳۲۲۶.
۲۱ - کرمانی ، خواجه عماد الدین فقیه ده نامه ج ۳ ، نسخهٔ عکسی ، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۰۱۳.
۲۲ - کرمانی،شاه‌نعمت‌الله ولی شرح لمعات عراقی نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌تهران،ش ۸۷۵.
۲۳- گازرگاهی ، کمال الدین مجالس العشاق نسخهٔ وقفی علی اصغر حکمت ، کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، ش ۱۰۶.
۲۴ - گنج شکر ، خواجه فرید الدین فواید السالکین ملفوظات خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی ، نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، ش ۳۲۶۵.
۲۵ - مبتلا ، مردان علی خان منتخب الاشعار مخطوطات شیرانی ، دانشگاه پنجاب لاهور، ش ۱۵۰۱ / ۴۵۵۱.
۲۶ - ناشناس مجموعه در علم کیمیا نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تهران ، ش ۲۷۸۰.
۲۷ - ناشناس: مجموعه رسایل خطی ، وقفی علی اصغر علی حکمت، کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران ، ش ۳۴۶.
۲۸ - ناشناس مجموعهٔ رسایل خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، ش ۲۱۱۴، ۲۴۴۹، ۲۹۵۰، ۳۹۲۱، ۳۲۹۹.
۲۹ - نور بخش ، سید محمد سلسلة الذهب نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ش ۳۴۹۷.
۳۰ - نور بخش ، سید محمد شرح لمعات عراقی نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، ش ۴۵۵۰.
۳۱ - نیشابوری، کاتبی ترشیزی ده باب کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، ش ۳۶۸۳.
۳۲ - واله داغستانی ، علی قلی خان ریاض الشعراء نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ (۵ جلد) و ۵۸۰۱ (۵ جلد).
۳۳ - هاشمی ، احمد علی مخزن الغرائب ج ۳ ، نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، ش ۱۶۷۰.
۳۴ - همام تبریزی ده نامه نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۹۵۰.

منابع فارسی

۱ - آدمیت ، محمد حسین رکن زاده دانشمندان و سخن سرایان فارس ج ۳ ، تهران ، ۱۳۳۹خ.

۲ - آذر بیگدلی آتشکده تصحیح دکتر سید جعفر شهیدی تهران، ۱۳۳۷خ.

۳ - آربری عشاق نامه شیخ فخر الدین عراقی مع سوانح عمری وی بمبئی، ۱۳۵۷ق.

۴ - آقسرائی ، محمود بن محمد مسامره الاخبار و مسایر الاخیار از عثمان توران، انقره، ۱۹۴۳م.

۵ - آیتی، عبد المحمد تحریر تاریخ وصاف تهران، ۱۳۴۶خ.

۶ - ابن فارض دیوان ابن الفارض بیروت ، ۱۳۸۲ق.

۷ - اته، هرمان تاریخ ادبیات فارسی ترجمهٔ دکتر رضا زاده شفق ، تهران، ۱۳۳۷خ.

۸ - ادوارد براؤن از سعدی تا جامی ترجمهٔ علی اصغر حکمت، ج ۲ ، تهران ، ۱۳۳۹خ.

۹ - ادوارد براون تاریخ ادبی ایران ترجمهٔ علی پاشا صالح ، ج ۱ ، تهران، ۱۳۳۳خ.

۱۰ - استخری ، دکتر احسان الله علی اصول تصوف تهران، ۱۳۳۸ خ.

۱۱ - اصفهانی ، صاین الدین علی بن محمد ترکه چهارده رسالهٔ فارسی به تصحیح دکتر موسوی بهبهانی و سید ابراهیم دیباجی، تهران ، ۱۳۵۱ خ.

۱۲ - افلاکی ، شمس الدین احمد مناقب العارفین باتصحیحات تحسین یازیجی، ۲ مجلد، انقره، ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱م.

۱۳ - اقبال، عباس تاریخ مغول ج ۱ ، چ ۲، تهران ۱۳۴۱خ.

۱۴ - اقبال لاهوری، محمد احیای فکر دینی در اسلام ترجمهٔ احمد آرام، تهران، ۱۳۴۶خ.

۱۵ - اقبال لاهوری ، مولانا کلیات اشعار فارسی از احمد سروش ، چ ۲ ، کتابخانهٔ سنائی تهران۱۳۴۳.

۱۶ - اکرم ، دکتر سید محمد اقبال در راه مولوی لاهور ، ۱۹۷۰م.

۱۷ - اوحدی اصفهانی مراغی کلیات اوحدی (دیوان ، منطق العشاق ، جام جم) ، به تصحیح ومقدمهٔ سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۴۰خ.

۱۸ - بابا طاهر عریان دیوان بابا طاهر عریان به تصحیح وحید دستگردی ، چ ۴ ، تهران، ۱۳۴۷خ.

۱۹ - باباکوهی ، شیخ علی دیوان شیخ علی چ ۲ ، شیراز ۱۳۳۲ خ.

۲۰ - باقر ، محمد (مدیر خصوصی) تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ج ۳ ، بخش اول ، چ ۱، دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ۱۹۷۱م.

۲۱ - بامداد، دکتر محمود حافظ شناسی: الهامات خواجه چ ۲ ، تهران ، ۱۳۳۸خ.

۲۲ - **بدیع الزمان فروزانفر** رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی ، **چ ۲ ، انتشارات زوار ، تهران ۱۳۳۳ خ.**
۲۳ -**بدیع الزمان فروزانفر**شرح احوال ونقد وتحلیل آثار شیخ فرید الدین عطارنیشابوری **تهران، ۴۰ - ۱۳۳۹خ.**
۲۴ - **بدیع الزمان فروزانفر** شرح مثنوی شریف **جزء یکم از دفتر اوّل ، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶ش.**
۲۵ - **بدیع الزمان فروزانفر** کلیات شمس : دیوان کبیر **چ ۱ ، ۱۰ مجلد ، تهران ۱۳۳۶ش.**
۲۶ - **بدیع الزمان فروزانفر** مناقب اوحد الدین حامد بن ابی الفخر کرمانی **تهران ، ۱۳۴۷ش.**
۲۷ - **بغدادی ، شیخ ابراهیم** مناقب ابن عربی **تحقیق الدکتور صلاح الدین المنجد ، بیروت ، ۱۹۵۹م.**
۲۸ - **بقلی شیرازی ، روز بهان** عبهر العاشقین **به تصحیح هنری کربین و دکتر محمد معین ، انستیتو ایران و فرانسه تهران ، ۱۳۳۷ خ، به سعی دکتر جواد نور بخش ، انتشارات خانقاه نعمة اللهی ، تهران ، ۱۳۴۹خ.**
۲۹ - **بلخی،جلال الدین محمد** تفسیر نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمدبلخی **محمد تقی جعفری،ج ۵، تهران ، ۱۳۵۰خ.**
۳۰ - **بلخی ، شیخ صفی الدین ابو بکر عبد الله** فضایل بلخ **ترجمهٔ فارسی عبد الله محمد حسینی بلخی، به تصحیح عبد الحی حبیبی ، تهران ، ۱۳۵۰خ.**
۳۱ - **پطرو سفسکی** اسلام در ایران **ترجمهٔ کریم کشاورز ، تهران ، ۱۳۵۰ خ.**
۳۲ - **پیر اویسی ، محمد صادق** چنته **چ ۱، تهران ، ۱۳۴۳خ.**
۳۳ - **تبریزی، حافظ حسین کربلائی** روضات الجنان و جنات الجنان **به تصحیح جعفر سلطان القرائی ، جزء اوّل و ثانی ، تهران ، ۱۳۴۴ و ۱۳۴۹خ.**
۳۴ - **ترابی ، دکتر علی اکبر** تاریخ ادیان **تهران ، ۱۳۴۱خ.**
۳۵ - **توحیدی پور ، مهدی** گلهای جاویدان در بوستان ادب ایران **تهران، ۱۳۳۶خ.**
۳۶ - **جامی ، عبد الرحمن** اشعة اللمعات ، همراه چهار رساله از عزیز نسفی و رسالات دیگر **تهران، سنگی ، ۱۳۵۳ق.**
۳۷ - **جامی ، عبد الرحمن** دیوان کامل جامی **از هاشم رضی، تهران ، ۱۳۴۱خ.**
۳۸ - **جامی ، عبد الرحمن** نفحات الانس من حضرات القدس **به تصحیح مهدی توحیدی پور ،تهران ، ۱۳۳۶خ.**
۳۹ - **جعفر قاسمی** تأثیر معنوی ایران در پاکستان **لاهور ، ۱۳۵۰خ.**
۴۰ - **جنید شیرازی ، معین الدین ابو القاسم** شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار **به‌تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال ، تهران ، ۱۳۲۸خ.**
۴۱ - **جواد ، سید محمد رضا دائی** تاریخ ادبیات ایران **ج ۱ ، اصفهان، ۱۳۳۹خ.**

۴۲ - چاچ ، بدر قصاید بدر چاچ نولکشور ، کانپور ، ۱۳۰۱ق.
۴۳ - حافظ شیرازی دیوان حافظ به اهتمام سید عبد الرحیم خلخالی، تهران ، ۱۳۰۶خ.
۴۴ - حافظ شیرازی دیوان حافظ به اهتمام حسین پژمان ، تهران، ۱۳۱۸خ.
۴۵ - حافظ شیرازی دیوان حافظ به اهتمام قزوینی و دکتر قاسم غنی ، تهران ، ۱۳۲۰خ.
۴۶ - حسن رامی ، شرف الدین حقایق الحدایق به تصحیح سید محمد کاظم امام،دانشگاه تهران، ۱۳۴۱خ.
۴۷ - حسین ، دکتر سید معارف اسلامی در جهان معاصر تهران ، ۱۳۴۸خ.
۴۸ - حسینی ، میر حسین دوست تذکرهٔ حسینی لکهنو ، ۱۲۹۲ق.
۴۹ - حکمت ، علی اصغر تاریخ ادیان بخش ۲ ، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۴۰خ.
۵۰ - حکمت ، علی اصغر جامی تهران ، ۱۳۲۰خ.
۵۱ - حکمت ، علی اصغر سر زمین هند دانشگاه تهران ، ۱۳۳۷خ.
۵۲ - خانلری کیا ، دکتر زهرا راهنمای ادبیات فارسی چ ۱ ، تهران ، ۱۳۴۱خ.
۵۳ - خیامپور ، دکتر . ع فرهنگ سخنوران تبریز، ۱۳۴۰خ.
۵۴ - خواند میر حبیب السیر فی اخبار افراد بشر ۴ جلد، طبع خیام ، تهران ، ۱۳۳۰خ.
۵۵ - دارا شکوه ، شاهزاده محمد اوپانیشاد به سعی و اهتمام دکتر تارا چند و سید جلالی نائینی ، تهران ، ۱۳۴۰خ.
۵۶ - دارا شکوه سفینة الاولیاء نولکشور ، کانپور ، ۱۸۸۴م.
۵۷ - داعی شیرازی ، شاه دیوان شاه داعی شیرازی مشتمل بر مثنویهای شش گانه مشهور به ستهٔ داعی ، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران ، ۱۳۳۹خ.
۵۸ - دانش پژوه روز بهان نامه تهران ، ۱۳۴۷خ.
۵۹ - درخشان ، دکتر مهدی بزرگان و سخن سرایان همدان چ ۱ ، تهران ، ۱۳۴۱خ.
۶۰ - دشتی ، علی سیری در دیوان شمس تهران ، ۱۳۳۷خ.
۶۱ - دشتی ، علی قلمرو سعدی تهران ، ۱۳۳۹خ.
۶۲ - دهخدا ، علی اکبر لغتنامهٔ دهخدا ج ۳۱ ، شمارهٔ مسلسل ۷۹، تهران ، ۱۳۴۱خ.
۶۳ - دهلوی ، امیر حسن فواید الفؤاد چ ۱ ، لاهور ، ۱۹۶۶م.
۶۴ - رازی،امین احمد هفت اقلیم به اهتمام جواد فاضل،۳ مجلد،چاپ علمی،تهران،تاریخ ندارد.
۶۵ - رجائی بخارائی ، دکتر احمد علی فرهنگ اشعار حافظ : شرح مصطلحات صوفیه در دیوان حافظ ج ۱ ، تهران ۱۳۴۰خ.
۶۶ - رومی ، جلال الدین مثنوی معنوی به تصحیح نیکلسون ، لیدن، ۱۹۲۵م.
۶۷ - رحمان علی تذکرهٔ علمای هند چ ۲ ، نولکشور ، لکهنو، ۱۹۱۴م.

۶۸ - رزمجو ، احمد حسین سیر سخن ج ۲ ، مشهد ، ۱۳۴۵خ.
۶۹ - زرینکوب ، دکتر عبد الحسین ارزش میراث صوفیه تهران ، ۱۳۴۴خ.
۷۰ - زرینکوب ، دکتر عبد الحسین از کوچهٔ رندان تهران ، ۱۳۴۹خ.
۷۱ - زرینکوب ، دکتر عبد الحسین باکاروان حله تهران ، ۱۳۴۷خ.
۷۲ - زرینکوب ، دکتر عبد الحسین شعر بی دروغ شعر بی نقاب تهران، ۱۳۴۶خ.
۷۳ - زرینکوب ، دکتر عبد الحسین نقد ادبی تهران ، ۱۳۳۸خ.
۷۴ - زیدی ، دکتر شمیم ناصر شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی سهروردی و تصحیح خلاصة العارفین (پایان نامه دکتری) دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران ، سال ۵۰ -۱۳۴۹خ.
۷۵ - زیهر ، گولد زهد و تصوف در اسلام ترجمهٔ محمد علی خلیلی ، تهران ، ۱۳۳۰خ.
۷۶ - ژان اوبن مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمة الله ولی کرمانی تهران ، ۱۹۵۶م.
۷۷ - سامی ، شمس الدین قاموس الاعلام ج ۴ ، استانبول ، ۱۳۱۱ق.
۷۸ - سبزواری، مولانا حسین بن حسن جواهر الاسرار، شرح مثنوی مولوی نولکشور، لکهنو، ۱۳۱۲خ.
۷۹ - سپهرم ، امیر مسعود اشعار جاویدان پارسی ج ۱ ، تهران ، ۱۳۳۹ خ.
۸۰ - سجادی ، دکتر سید جعفر فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی تهران ، ۱۳۵۰خ.
۸۱ - سجادی ، دکتر سید جعفر فرهنگ مصطلحات عرفاء و متصوفه و شعرا تهران ، ۱۳۳۹خ.
۸۲ - سرور لاهوری ، مفتی غلام خزینة الاصفیا لاهور ، ۱۹۸۳م.
۸۳ - سرور لاهوری، مفتی غلام خزینة الاصفیا ۲ جلد، نولکشور ، لکهنو ۱۸۷۳م و ۲ جلد مطبوعه نولکشور، ۱۹۱۳م.
۸۴ - سعدی شیرازی بوستان سعدی از رستم علی یف، تهران ، ۱۳۴۷خ.
۸۵ - سعدی شیرازی دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی از دکتر مظاهر مصفا، تهران ، ۱۳۴۰خ.
۸۶ - سلطان ولد ولد نامه : مثنوی ولدی به اهتمام جلال الدین همائی ، تهران ، ۱۳۱۵خ.
۸۷ - سمرقندی ، دولتشاه تذکرة الشعراء به تصحیح محمد عباسی ، تهران ، ۱۳۳۷خ.
۸۸ - سنائی غزنوی حدیقة الحقیقه به جمع و تصحیح مدرس رضوی ، تهران ، ۱۳۲۹خ.
۸۹ - سنائی غزنوی دیوان سنائی به کوشش دکتر مظاهر مصفا، تهران ، ۱۳۳۶خ.
۹۰ - سنائی غزنوی مثنویهای حکیم سنائی تصحیح و مقدمه محمد تقی مدرس رضوی ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۸خ.
۹۱ - شاه نعمت الله ولی کلیات اشعار به سعی دکتر جواد نور بخش ، چ ۲ ، انتشارات خانقاه نعمت اللهی، ۱۳۴۷خ.
۹۲ - شبلی نعمانی، علامه سوانح مولوی رومی ترجمه سید محمد تقی فخرداعی گیلانی، تهران، ۱۳۳۲خ.

۹۳ - شبلی نعمانی، علامه شعر العجم ترجمۀ محمد تقی فخر داعی گیلانی، ابن سینا، تهران، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶.
۹۴ - شفق، دکتر رضا زاده تاریخ ادبیات ایران تهران، ۱۳۲۱خ.
۹۵ - شمس مغربی دیوان شمس مغربی کتابفروشی اسلامیه تهران، ۱۳۴۸خ.
۹۶ - شوشتری مهرین، عباس تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران تهران، ۱۳۵۲خ.
۹۷ - شوشتری، قاضی نور الله مجالس المؤمنین ج ۲، تهران، ۱۳۷۶ق.
۹۸ - شهاب الدین سهروردی، شیخ یحیی مجموعۀ آثار فارسی شیخ اشراق شهاب الدین یحیی سهروردی به اهتمام دکتر سید حسین نصر، تهران، ۱۳۴۸خ.
۹۹ - شیروانی، زین العابدین بستان السیاحه ج ۱، کتابخانۀ سنائی تهران، تاریخ ندارد.
۱۰۰ - شیروانی، زین العابدین ریاض السیاحه به تصحیح اصغر حامد ربانی، تهران، ۱۳۳۹خ.
۱۰۱ - صبا، مولوی مظفر حسین روز روشن به تصحیح رکن زاده آدمیت، تهران، ۱۳۴۳خ.
۱۰۲ - صبو، دکتر داریوش عشق و عرفان و تجلی آن در شعر فارسی تهران، ۱۳۴۹خ.
۱۰۳ - صدیق خان، سید محمد شمع انجمن به اهتمام عبد المجید خان، بهوپال، ۱۲۹۳ق.
۱۰۴ - صفا، دکتر ذبیح الله تاریخ ادبیات در ایران ج ۱، چ۳، ۱۳۳۸خ.
۱۰۵ - صفا، دکتر ذبیح الله تاریخ ادبیات در ایران ج ۲، چ ۱، ۱۳۳۶ش و چ ۴ : ۱۳۴۷خ.
۱۰۶ - صفا، دکتر ذبیح الله تاریخ ادبیات در ایران ج ۳، بخش اوّل و دوّم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ خ.
۱۰۷ - صفا، دکتر ذبیح الله تاریخ تحول نظم و نثر پارسی تهران، ۱۳۳۳خ.
۱۰۸ - صفا، دکتر ذبیح الله تاریخ علوم و ادبیات ایرانی تهران، ۱۳۴۷خ.
۱۰۹ - صفا، دکتر ذبیح الله گنج سخن ۳ مجلد، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹خ.
۱۱۰ - صورتگر، دکترلطف علی تجلیات عرفان در ادبیات فارسی چ ۲، تهران، ۱۳۴۸خ.
۱۱۱ - العبادی، قطب الدین ابو المظفر منصور بن اردشیر التصفیه فی احوال المتصوفه به تصحیح دکتر غلام حسین یوسفی، تهران، ۱۳۴۷خ.
۱۱۲ - عبد الرشید، خواجه تذکرۀ شعرای پنجاب کراچی، ۱۳۳۶خ.
۱۱۳ - عبید زاکانی کلیات عبید به تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۱خ.
۱۱۴ - عراقی، فخر الدین کلیات عراقی نولکشور، لکهنو، ۱۳۰۹ق.
۱۱۵ - عراقی، فخر الدین کلیات عراقی انتشارات شیخ الهی بخش، لاهور، تاریخ ندارد.
۱۱۶ - عراقی، فخر الدین ابراهیم همدانی کلیات شیخ فخر الدین عراقی بادیباچه و تصحیح سعید نفیسی، کتابخانۀ سنائی تهران، چ ۱، ۱۳۳۶ش، و سوم و چهارم، ۱۳۳۸خ.

۱۱۷ - عز الدین کاشانی، محمود بن علی مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه باتصحیح و تعلیقات جلال الدین همائی ، چ ۲ ، تهران ، تاریخ ندارد.
۱۱۸ - عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین تذکرة الاولیاء دکتر محمد استعلامی ، تهران ، ۱۳۴۶خ.
۱۱۹ - عطار نیشابوری دیوان غزلیات و قصاید عطار به اهتمام دکتر تقی تفضلی ، تهران ، ۱۳۴۱خ.
۱۲۰ - عطار نیشابوری مصیبت نامه به اهتمام دکتر نورانی وصال ، تهران ، ۱۳۳۸خ.
۱۲۱ - عطار نیشابوری منطق الطیر به اهتمام دکتر سید صادق گوهرین ، تهران، ۱۳۴۲خ.
۱۲۲ - عوفی ، محمد لباب الالباب به کوشش سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۳۵خ.
۱۲۳ - عین القضاه همدانی غایة الامکان فی درایة المکان ، یا رساله الامکنه ولازمنه به کوشش دکتر رحیم فرمنش ، تهران ، ۱۳۳۹خ.
۱۲۴ - غریب یمنی ، مولانا نظام الدین لطایف اشرفی (شامل ملفوظات سید اشرف جهانگیر سمنانی) ج ۲ ، هند ، ۱۸۹۹م.
۱۲۵ - غزالی ، امام محمد احیاء علوم الدین الجزء الرابع ، مصر، ۱۳۰۶ق.
۱۲۶ - غزالی ، امام محمد کیمیای سعادت چ ۳ ، تهران ، ۱۳۴۵خ.
۱۲۷ - غزالی ، شیخ احمد السوانح فی العشق به کوشش مهدی بیانی ، تهران ، ۱۳۲۲خ.
۱۲۸ - غنی ، دکتر قاسم بحثی در تصوف چ۲ ، تهران ، ۱۳۴۰خ.
۱۲۹ - غنی ، دکتر قاسم تاریخ تصوف در اسلام ج ۲ ، چ ۲ ، تهران ، ۱۳۴۰خ.
۱۳۰ - فخر الزمانی ، ملا عبد النبی میخانه از احمد گلچین معانی ، تهران ، ۱۳۴۰خ.
۱۳۱ - فرخ آبادی، عبدالغنی خان تذکرة الشعراء به اهتمام محمد مقتداخان شروانی، علیگره ۱۹۱۶م.
۱۳۲ - فرصت شیرازی آثار عجم به اهتمام عبد الله تهرانی ، بمبئی ، ۱۳۵۴ق.
۱۳۳ - فرمنش ، دکتر رحیم احوال و آثار عین القضاة تهران ، ۱۳۳۸خ.
۱۳۴ - فروغی ، محمد علی سیر حکمت در اروپا ج ۱ و ۳ ، چ ۳ ، تهران ، ۱۳۲۰خ.
۱۳۵ - فصیحی خوافی مجمل التواریخ به تصحیح محمود فرخ ، بخش ۲ ، مشهد ، ۱۳۴۰خ.
۱۳۶ - قاضی ، پرفسور ن. ب. گ (مترجم) لعل شهباز قلندر تهران ، ۱۳۵۲خ.
۱۳۷ - کازرونی ، شیخ ابوالقاسم انصاری مرقوم پنجم کتاب سلم السموات به اهتمام دکتر یحیی قریب ، چ ۱ ، تهران ۱۳۴۰خ.
۱۳۸ - گوپاموی ، محمد قدرت الله نتایج الافکار بمبئی ، ۱۳۳۶خ.
۱۳۹ - لاهیجی ، شیخ محمد شرح گلشن راز به اهتمام و مقدمه کیوان سمیعی، تهران ، ۱۳۳۷خ.
۱۴۰ - لودهی ، امیر شیر علی خان مرآة الخیال از محمد خان شیرازی، بمبئی، ۱۳۲۴ق.

۱۴۱ - **لوئی ماسینیون** قوس زندگی منصور حلاج **ترجمهٔ دکتر عبد الغفور روان فرهادی ،انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۸خ.**

۱۴۲ - **لین پول ، استانلی** طبقات سلاطین اسلام **ترجمهٔ عباس اقبال، ج ۱ ، تهران ، ۱۳۲۱خ.**

۱۴۳ - **مایل هروی** شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی **افغانستان ، ۱۳۴۴خ.**

۱۴۴ - **مجدد الف ثانی سرهندی ، احمد** مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی **مع حواشی از مولانا نور احمد نقشبندی مجددی، ج ۱ ، لاهور ، ۱۳۸۴ق.**

۱۴۵ - **محجوب ، دکتر محمدجعفر** سبک خراسانی در شعر فارسی **تهران ، ۱۳۴۵خ.**

۱۴۶ - **محدث دهلوی ، شیخ عبد الحق** اخبار الاخیار فی اسرار الابرار **دهلی، ۱۳۰۹ق.**

۱۴۷ - **محسنی ، منوچهر**تحقیق در احوال و آثار شیخ نجم الدین کبری **تهران، ۱۳۴۶خ.**

۱۴۸ - **محقق مهدی** تحلیل اشعارناصر خسرو **چ ۲ ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۹خ.**

۱۴۹ - **محقق مهدی و هرمان لندلت** مجموعهٔ سخنرانیها و مقاله ها دربارهٔ فلسفه و عرفان اسلامی **تهران ، ۱۳۴۹خ.**

۱۵۰ - **مدرس تبریزی، محمد علی** ریحانة الادب **۸ جلد، چ ۲ ، تبریز، ۱۳۴۶ - ۱۳۴۹خ.**

۱۵۱ - **مرتضوی، دکتر منوچهر مکتب حافظ تهران، ۱۳۴۴خ.**

۱۵۲ - **مشکور ، دکتر محمد جواد** اخبار سلاجقه روم **چ ۱ ، تهران ، ۱۳۵۰خ.**

۱۵۳ - **مصفا مظاهر**بااوست حدیث من **چ ۱ ، تهران ۱۳۴۷خ.**

۱۵۴ - **معصوم شیرازی ، نائب الصدر علیشاه نعمت اللهی** طرایق الحقایق **به اهتمام دکترمحمد جعفر محجوب ، ۳ جلد، کتابفروشی بارانی ، تهران ۱۳۳۹ .**

۱۵۵ - **معین ، دکتر محمد** حافظ شیرین سخن **تهران، ۱۳۱۹خ.**

۱۵۶ - **معین ، دکتر محمد** فرهنگ فارسی **ج ۵ ، تهران ، ۱۳۴۵خ.**

۱۵۷ - **ممتاز بیگم** کتابهای تصوف به زبان فارسی در پاکستان و هند **(پایان نامه دکتری)، ش ۱۸۶، دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران ۴۷ - ۱۳۴۶خ.**

۱۵۸ - **مؤتمن ، زین العابدین** تحول شعر فارسی **تهران ، ۱۳۳۹خ.**

۱۵۹ - **مؤتمن ، زین العابدین** شعر و ادب فارسی **تهران ، ۱۳۳۲خ.**

۱۶۰ - **میل ، طامس ولیم** مفتاح التواریخ **مصحح فدا علی مولوی ، نولکشورکانپور ، ۱۹۸۴ق.**

۱۶۱ - **میهنی ، محمد بن منور** اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید **به اهتمام دکتر ذبیح‌الله صفا، انتشارات امیر کبیر ، تهران ، ۱۳۳۲خ.**

۱۶۲ - **ناگوری ، شیخ ابو الفضل علامی** آئین اکبری **ج ۳ ، نولکشور ، لکهنو ، ۱۸۹۳م.**

۱۶۳ - **نصر، دکتر سید حسین** سه حکیم مسلمان **ترجمهٔ احمد آرام ، تبریز، ۱۳۴۵خ.**

۱۶۴ - **نطنزی ، معین الدین** منتخب التواریخ **معینی ، به تصحیح ژان اوبن ، تهران ، ۱۳۳۶خ.**

۱۶۵ - **نظامی عروضی سمرقندی** چهار مقاله **به اهتمام دکتر محمد معین ، تهران ، ۱۳۴۸خ.**
۱۶۶ - **نفیسی، سعید** احوال و آثار فارسی شیخ بهائی **تهران ۱۳۱۶خ.**
۱۶۷ - **نفیسی، سعید** تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی **۲ جلد ، تهران ، ۱۳۴۴خ.**
۱۶۸ - **نفیسی، سعید** رسالهٔ فریدون بن احمد سپهسالار در احوال مولانا جلال الدین مولوی **تهران ، ۱۳۲۵خ.**
۱۶۹ - **نفیسی، سعید** سرچشمهٔ تصوف در ایران **تهران ، ۱۳۴۳خ.**
۱۷۰ - **نوائی ، عبد الحسین** رجال کتاب حبیب السیر **تهران ۱۳۲۴خ.**
۱۷۱ - **نوائی ، میر علی شیر** مجالس النفایس **به سعی علی اصغر حکمت ، تهران ، ۱۳۲۳خ.**
۱۷۲ - **نوشاهی ، گوهر** ایران نامه **بزم اقبال لاهور ، ۱۹۷۱م.**
۱۷۳ - **نیکلا** دمشق در عصر ممالیک **ترجمهٔ جلال الدین اعظم ، تهران ، ۱۳۵۱خ.**
۱۷۴ - **واعظ کاشفی ، علی بن حسین** رشحات عین الحیات **نولکشور ، کانپور ، ۱۹۱۱م.**
۱۷۵ - **وصال ، حسین** معجزات شعر و سخن فارسی **تهران ، ۱۳۴۹خ.**
۱۷۶ - **هجویری ، شیخ مخدوم بن عثمان** کشف المحجوب **به تصحیح ژوکوفسکی، ترجمه. مقدمه مفصل روسی به فارسی از محمد عباسی ، مؤسسهٔ امیر کبیر ، تهران ، ۱۳۳۶خ.**
۱۷۷ - **هدایت ، رضاقلیخان** ریاض العارفین **چ۲، مهدیه ، تهران ، ۱۳۱۶ش و به کوشش مهر علی گرگانی ، تهران ۱۳۴۴خ.**
۱۷۸ - **هدایت ، رضا قلیخان** مجمع الفصحا **از دکتر مظاهر مصفا ، تهران ، ۴۰ - ۱۳۳۶خ.**
۱۷۹ - **همام تبریزی** دیوان همام تبریزی **به تصحیح دکتر رشید عیوضی ، تبریز، ۱۳۵۱خ.**
۱۸۰ - **همائی، جلال الدین** تفسیر مثنوی مولوی ،داستان قلعهٔ ذات الصور یاد زهوش ربا **دانشگاه تهران، ۱۳۴۹خ.**
۱۸۱ - **همائی ، جلال الدین** غزالی نامه **تهران ، ۱۸ - ۱۳۱۵خ.**
۱۸۲ - **همایون فرخ ، رکن الدین** کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران **ج ۲، تهران، ۱۳۴۷خ.**
۱۸۳ - **هندو شاه استرآبادی، ملا محمد قاسم** تاریخ فرشته : گلشن ابراهیمی **ج ۲ ، نولکشور ،لکهنو، ۱۲۸۱هـ**
۱۸۴ - **یار شاطر، احسان** شعر فارسی در عهد شاهرخ **تهران ، ۱۳۳۴خ.**
۱۸۵ - **یغمائی ، حبیب و ایرج افشار** نامهٔ مینوی ، مجموعه سی و هشت گفتار **تهران ، ۱۳۵۰خ.**

منابع اردو

۱ - اکرام ، دکتر شیخ محمد آب کوثر طبع هفتم، لاهور ، ۱۹۶۸م.
۲ - اکرام ،دکتر شیخ محمد رود کوثر چ ۵ ، لاهور ، ۱۹۷۰م.
۳ - امام ، ابو یحیی نزهة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر ترجمهٔ اردو، لاهور ، ۱۹۶۵م.
۴ - برنی ، ضیاء الدین تاریخ فیروز شاهی ترجمهٔ اردو دکتر سید معین الحق ، چ ۱ ، لاهور ،۱۹۶۹م.
۵ - بشیر احمد دار تاریخ تصوف قبل از اسلام لاهور ، ۱۹۶۲م.
۶ - جهانگیر،نورالدین محمد توزك جهانگیری ترجمه و حواشی اعجاز الحق قدوسی ، ج ۱ ، چ ۱ ، لاهور ، ۱۹۶۸م.
۷ - صباح الدین عبد الرحمن ، سید بزم صوفیه اعظم گرهـ(هند)، ۱۹۴۹م.
۸ - فریدی، مولانا نور احمد خان تذکرهٔ حضرت بهاء الدین زکریا ملتانی ملتان ، ۱۹۵۴م.
۹ - فریدی ، مولانا نور احمد تذکرهٔ حضرت صدر الدین عارف ج ۱ ، ملتان ، ۱۹۵۷م.
۱۰ - قدوسی ، اعجاز الحق شیخ عبد القدوس گنگوهی و تعلیمات وی چ ۱ ، کراچی ، ۱۹۶۱م.
۱۱ - ناظم ، بشیر حسین اولیای مولتان لاهور ، ۱۹۷۱م.
۱۲ - اردو دایرة المعارف اسلامی ج ۱، چ ۱، دانشگاه پنجاب لاهور ، ۱۹۶۴م.

مآخذ عربی

۱ - آقا بزرگ الطهرانی الذریعه الی تصانیف الشیعه الجزء السادس عشر، تهران، ۱۳۴۶خ.
۲ - ابن خلکان وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان ۲ مجلد، مصر ، ۱۳۷۵ق.
۳ - ابن عربی ، شیخ الامام محی الدین الفتوحات المکیه المجلد الاوّل ، بیروت ، تاریخ ندارد.
۴ - ابن عربی ، شیخ محی الدین اکبر فصوص الحکم بیروت ، ۱۳۶۵ق.
۵ - بغدادی ، اسماعیل پاشا ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون استانبول ، ۱۳۶۴ق.
۶ - بغدادی ، اسماعیل پاشا هدیة العارفین اسماء المؤمنین و آثار المصنفین المجلد الاول ،استانبول ، 1951م.
۷ - حاجی خلیفه کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون مجلد الثانی، استانبول، ۱۳۶۲ - ۱۹۴۳م.
۸ - حسین بن محمد بن بی بی الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه انکارا ، ۱۹۵۶م.
۹ - حنبلی ، عبد الحی بن العماد شذرات الذهب فی اخبار من ذهب الجزء الخامس ، مصر ،۱۳۵۱ق.
۱۰ - سمعانی ، امام ابی سعید عبد الکریم الانساب طبعه بالاوفست ، بغداد، ۱۹۷۰م.

۱۱ - سهروردی ، شهاب الدین، شیخ عمر عوارف المعارف بیروت ، ۱۹۶۹م.
۱۲ - صفدی ، صلاح الدین الوافی بالوفیات الجزء الثانی ، استانبول، ۱۹۴۹م.
۱۳ - علامه عبد الحی الحسن نزهة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر السادس مجلد، حیدرآباد ،دکن ، ۱۳۶۶ق.
۱۴ - محمد بن محمد ابن صصری الدرة المضیئه فی الدوله الظاهریه برکلی ، ۱۹۶۳م.
۱۵ - نیکلسون ، آرنولد الصوفیه فی الاسلام ترجمه نور الدین شربیه، مصر ، ۱۳۷۱ق.
۱۶ - یاقوت الحموی معجم البلدان عشره مجلدات ،مصر،۱۳۲۴ق.

فهارس کتب و کتابخانه ها

۱ - **اشرفی ، غلام حسین** فهرست کتابخانهٔ آستان قدس رضوی **ج ۴ ، مشهد، ۱۳۲۵خ.**

۲ - **افشار ، ایرج** فهرست مقالات فارسی **۲ جلد ، تهران ، ۱۳۴۰ و ۱۳۴۸خ.**

۳ - **اکیموشکن ، دکتر اولک** فهرست نسخه های خطی فارسی و تاجیکی کتابخانهٔ لنین گراد **(به زبان روسی)، ۲ جلد، ماسکو، ۱۹۶۴م.**

۴ - **دانش پژوه، محمد تقی** فهرست کتابخانهٔ اهدائی سید محمد مشکوه به کتابخانهٔ دانشگاه تهران **ج ۳ ، بخش یکم ، تهران ، ۱۳۳۲خ.**

۵ - **دانش پژوه ، محمد تقی** فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران **انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۰خ.**

۶ - **دانش پژوه ، محمد تقی** فهرست میکر و فیلمهای کتابخانهٔ مرکزی **دانشگاه‌تهران ، ۱۳۴۸خ.**

۷ - **دانش پژوه ، محمد تقی** فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات **دانشگاه‌تهران ، ۱۳۳۹خ.**

۸ - **دانش پژوه و افشار، ایرج** نسخه های خطی **دفتر چهارم ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۴خ.**

۹ - **دیباجی ، سید ابراهیم** فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ نور بخش **ج ۲،خانقاه نعمت اللهی ،تهران ، ۱۳۵۰خ.**

۱۰ - **شیرازی ، ابن یوسف و حائری ، عبد الحسین** فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی **تهران ، ۱۳۵۰خ.**

۱۱ - **شیرانی ، دکتر محمد بشیر حسین** فهرست مخطوطات شیرانی **۲ جلد، لاهور ، ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹م.**

۱۲ - **مبشر الطرازی، نصر الله** فهرس المخطوطات الفارسیه **دار الکتب والوثائق القومیه، القسم الاول والثانی ، قاهره، ۱۹۶۶م.**

۱۳ - **مشار ، خانبابا** فهرست کتابهای چاپی فارسی **۲ جلد ، تهران ، ۱۳۳۷ و ۱۳۴۲خ.**

۱۴ - **مشار ، خانبابا** مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی **ج ۱ ، تهران ۱۳۴۰خ.**

۱۵ - **منزوی ، احمد:** فهرست نسخه های خطی فارسی **۵ جلد ، تهران ، ۱۳۴۸ - ۱۳۵۲خ.**

فهرست مجلات

۱ - آریانا، کابل، سال ۲۳ شماره سوم و چهارم ، و شماره پنجم و ششم ۱۳۴۴ش.
۲ - ارمغان ، تهران ، سال ۱۷، شماره یکم، فروردین ماه ۱۳۱۵ش.
۳ - پیام نوین، تهران، سال اول، شماره هفتم، فروردین ۱۳۳۸ش.
۴ - روزگارنو، لندن ، جلد یک، شماره ۳، زمستان ۱۹۴۱م.
۵ - سخن ، تهران، دوره پانزدهم ، شماره ۴، اسفند ۱۳۴۳ و فروردین ۱۳۴۴ش.
۶ - گوهر، تهران، سال دوم ، شماره دوم، اردیبهشت ۱۳۵۳ش.
۷ - مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران تیر ماه ۱۳۴۰ش.
۸ - مجله علوم اسلامیه، علی گرهـ جلد۳، شماره ۲، دسامبر ۱۹۶۲م.
۹ - وحید، تهران، آبانماه ۱۳۵۰، آذر ماه ۱۳۵۱، آذر ماه ۱۳۵۲ ش.
۱۰ - هلال، کراچی، آبانماه ۱۳۳۲، تیر ماه ۱۳۴۷، اسفند ماه ۱۳۵۰ش
۱۱ - یادگار، تهران، سال چهارم ، شماره ششم اسفند ۱۳۲۶، شماره هفتم فروردین ۱۳۲۷ش.

16 - Sprenger, A: A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustani manuscripts of the libraries of the king of Oudh, Volume, Calcutta, 1854.

17 - Storey,C.A: Persian Literature . A Bio Bibliographical Survey, London, X1927- 1953!

18 - The Encyclopaedia of Islam, New Edition, Vol.III, London, 1971.

19 - Indo - Iranica, Iran Society,Calcutta,Vol.12,No.3,1959; Vol 16, No. 4, 1963; Vol 17, No.3, 1964; Vol. 23, No.4 1970.

منابع انگلیسی

1 - Abdullah, S.M. A Descriptive Catalogue of Persian, Urdu and Arabic Manuscripts In the Punjab University Library , Vol I, Lahore, 1948.

2 - Abdul Muqtadir,Maulavi: Cataglogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore, Vol XVI , Patna, 1929.

3 - Abdul Wahid : Thoughts and Reflections of Iqbal, Lahore ,1964.

4 - Arnold, T. W.and Reynold ,A Nickolson : A Volume of Oriental Studies, Cambridge, 1922.

5 -Browne, Edward : A Literary History of Persia,Cambridge,1964

6 - Ethe , Hermann: Catalogue of Persian manuscripts in the library of the India Office, Two Volume , Oxford,1903,1937.

7 - Ethe,Hermann: Catalogue of the Persian, Turkish,Hindustani and Pushto Manuscripts in the Bodleian Library, Three parts , Oxford,1889 - 1954.

8 - Fazlur Rahman: Islamic Methoology in History , Karachi, 1965.

9 - Iqbal, Mohammad: The Reconstruction of Religious Thought in Islam, Lahore, 1958.

10 - Iraqi: The Songs of lovers (Ushshaq Nama),Edited and Translated into English verse by Arthur j. Arberry, with a Hither to Unpublished Biography of the poet, Bombay, 1939.

11 - Muhammad Ibn Muhammad Ibn Sasra: A Chronicle of Damascus, Translated and Edited by William M.Brinner, vol.I (English Translations),Vol II (The Arabic Text) Berkeley and LosAngles, 1963.

12 - Nicholson Reynold A. The Mystices of Islam, London, 1966.

13 - Pearson,J.D: Index Islamicus,Cambridge , England, 1958 - 1967.

14 - Rieu, Charles: Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum Library , 4 Volume, London, 1881 - 1883.

15 - Sharif, M.M: A History of Muslim Philosophy, Vol II, Germany, 1966.

فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شمارهٔ ردیف	نام کتاب	مؤلف ، مصحح ، مترجم
۱-	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج۱)	محمّد حسین تسبیحی
۲-	احوال و آثار شیخ بهاء الدّین زکریا ملتانی و خلاصة العارفین	دکتر شمیم محمود زیدی
۳-	فهرست نسخه های خطّی خواجه سناء اللّه خراباتی	محمّد حسین تسبیحی
۴-	چهار تقویم از دو سال و در یك شهر	دکتر علی اکبر جعفری
۵-	مثنوی مهر و ماه	جمالی دهلوی پیر حسام الدّین راشدی
۶-	شش جهت	رُوپ نراین ، دکتر علی اکبر جعفری
۷-	داد سخن	سراج الدّین علی آرزو ، دکتر اکرم شاه
۸-	فارسی گویان پاکستان (از گرامی تا عرفانی) (ج۱)	دکتر سیّد سبط حسن رضوی
۹-	تحقیقات فارسی در پاکستان	دکتر علی اکبر جعفری
۱۰-	تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان	حکیم نیر واسطی
۱۱-	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج ۲)	محمّد حسین تسبیحی
۱۲-	شعر فارسی در بلوچستان	دکتر انعام الحق کوثر
۱۳-	راج ترنگینی (= تاریخ کشمیر)	دکتر صابر آفاقی
۱۴-	رسالهٔ قدسیّه	خواجه محمّد پارسا بخاری ، ملك محمّد اقبال
۱۵-	جواهر الاولیاء (مقدّمه)	دکتر غلام سرور
۱۶-	جواهر الاولیاء (متن)	باقر بن عثمان بخاری ، دکتر غلام سرور
۱۷-	پیوندهای فرهنگی(مجموعهٔ ۲۶ مقاله)	بشیر احمد دار
۱۸-	تذکرهٔ ریاض العارفین (جلداوّل)	آفتاب رای لکهنوی ، پیر حسام الدّین راشدی
۱۹-	گرایش های تازه در زبان فارسی	دکتر عبدالشکور احسن
۲۰-	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج ۳)	دکتر محمّد حسین تسبیحی
۲۱-	قران السعدین (چاپ عکسی)	امیر خسرو دهلوی، دکتر احمد حسن دانی
۲۲-	کلیّات فارسی شبلی نعمانی	دکتر محمّد ریاض خان
۲۳-	کتابخانه های پاکستان(جلد اوّل)	دکتر محمّد حسین تسبیحی
۲۴-	احوال و آثار میرزا اسداللّه خان غالب	محمّد علی فرجاد
۲۵-	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	دکتر محمّد ریاض خان
۲۶-	کارنامه و سراج منیر	منیر لاهوری - آرزو ، دکتر اکرم شاه
۲۷-	کشف الابیات اقبال	دکتر محمّد ریاض خان

شمارهٔ ردیف نام کتاب	مؤلف ، مصحّح ، مترجم
۲۸-گلدستهٔ قلات دیوان شعر	میر محمّد حسن خان بنگلزئی
۲۹- کشف المحجوب (چاپ عکسی)	علی هجویری جلابی ، علی قویم
۳۰- الاوراد (عربی و فارسی)	بهاء الدّین زکریا ملتانی
۳۱- کلیّات میرزا عبدالقادر بیدل (چاپ عکسی)	میرزا عبدالقادر بیدل ، دکتر غروی
۳۲- سیر الاولیاء (احوال و ملفوظات چشتیه)	محمّد بن مبارك علی کرمانی
۳۳- گلشن راز (مثنوی عرفانی) (انگلیسی و فارسی)	شیخ محمود شبستری ، وینفلد
۳۴- رسالهٔ ابدالیه	یعقوب بن عثمان چرخی، محمّد نذیر رانجها
۳۵- مثنوی مولوی (دفتر اوّل) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدّین بلخی ، سجاد حسین
۳۶- مثنوی معنوی (دفتر دوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدّین بلخی، سجاد حسین
۳۷- مثنوی مولوی (دفتر سوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدّین بلخی ، سجاد حسین
۳۸- مثنوی مولوی(دفتر چهارم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدّین بلخی، سجاد حسین
۳۹- مثنوی مولوی (دفتر پنجم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی، سجاد جسین
۴۰- مثنوی خموش خاتون (داستان منظوم)	رعدی ، دکتر سیّد مهدی غروی (مصحّح)
۴۱- تذکرهٔ ریاض العارفین (ج۲)	آفتاب رای لکهنوی ، پیر حسام الدین راشدی
۴۲- فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج۱)	احمد منزوی
۴۳- اسلامی جمهوری ایران کا آئین	محسن علی نجفی
۴۴- بسیوین صدی کی اسلامی تحریکیں	مرتضی مطهری (شهید)، دکتر ناصر حسین نقوی
۴۵- نخستین کارنامه	دکتر مهدی غروی
۴۶- لوایح جامی (عرفان و تصوّف)	نور الدّین عبدالرّحمن جامی
۴۷- فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج۲)	احمد منزوی
۴۸- فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج ۳)	احمد منزوی

شمارهٔ ردیف	نام کتاب	مؤلّف ، مصحّح ، مترجم
۴۹-	علاّمه اقبال (احوال و آثار)	سیّد مرتضی موسوی، احمد ندیم قاسمی
۵۰-	علاّمه اقبال، اسلامی فکر کے عظیم معمار (اردو)	دکتر علی شریعتی ، دکتر محمّد ریاض خان
۵۱-	میاسه و مقداد (فارسی ، داستان)	معزّ الدّین محمّد حسین ، بهاء الدّین وکیلی
۵۲-	دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو)	حافظ شیرازی ، عباد اللّه اختر
۵۳-	انقلاب ایران	محمّد عثمان دیپلائی
۵۴-	زندگی میر سیّد علی همدانی	دکتر آغا حسین همدانی
۵۵-	----	----
۵۶-	----	----
۵۷-	مثنوی مولوی (دفتر ششم) (اردو و فارسی)	مولوی جلال الدین محمّد بلخی ، سجاد حسین
۵۸-	----	----
۵۹-	----	----
۶۰-	----	----
۶۱-	ایران و مصر میں کتب سوزی (مسلمانون پر الزام)	مطهری مرتضی(شهید)، عارف نوشاهی (مترجم)
۶۲-	فهرست نسخه های کتابخانهٔ گنج بخش (ج ۴)	احمد منزوی
۶۳-	دوائر درعلوم قرآنی (المستخلص)	حافظ الدّین محمّد بخاری
۶۴-	کلمات الصادقین (تذکرهٔ صوفیان دهلی)	محمّد صادق دهلوی کشمیری همدانی، دکتر سلیم اختر
۶۵-	اخلاق عالم آرا (= اخلاق محسنی)	محسن فانی کشمیری ، خ . جاویدی
۶۶-	جامی (احوال و آثارجامی)(اردو)	حکمت ، علی اصغر، عارف نوشاهی
۶۷-	نسایم گلشن	داعی شیرازی - محمّد نذیر رانجها
۶۸-	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱)	احمد منزوی
۶۹-	رسالهٔ انسیّه (فارسی و اردو)	یعقوب بن عثمان چرخی شیرازی، رانجها
۷۰-	بررسی لغات اروپایی	دکتر مهر نور محمّد خان
۷۱-	فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ ملّی پاکستان	سیّد عارف نوشاهی
۷۲-	به یاد شرافت نوشاهی	سیّد عارف نوشاهی
۷۳-	فهرست نسخه های خطی فارسی انجمن ترقی اردو (کراچی)	سیّد عارف نوشاهی

شمارهٔ ردیف	نام کتاب	مؤلّف ، مصحّح ، مترجم
۷۴-	تذکرهٔ علمای امامیّه پاکستان	سیّد حسین عارف نقوی
۷۵-	سه رسالهٔ شیخ اشراق	شهاب الدّین یحیی سهروردی
۷۶-	گلستانِ سعدی	میجر آرپی آندرسون (مترجم)
۷۷-	خزاین الاسرار به ضمیمه چهار بهار	محمّد هاشم تهرپالوی ، شرافت نوشاهی
۷۸-	دیوان حافظ شیرازی (چاپ عکسی)	حافظ شیرازی ، سجاد حسین (قاضی)
۷۹-	صیدیه و بخش صید و ذباحه و اطعمه و اشربه	سعد الدّین هروی، محقق حلّی مصحّح دکتر سرفراز ظفر
۸۰-	جهاد نامه (مؤلف ناشناخته) ظلم نامه	غزالی (امام محمّد) ، نوشاهی
۸۱-	منشور فریدون بیگ گرُجی	دکتر سید مهدی غروی
۸۲-	لمحات من نفحات القُدس	محمّد عالم صدیقی، محمّد نذیر رانجها
۸۳-	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی (ج ۲)	احمد منزوی
۸۴-	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی (ج۳)	احمد منزوی
۸۵-	فهرست چاپهای آثارِ سعدی در شبه قارّه و	سیّد عارف نوشاهی
۸۶-	شرح مثنوی (جلد اوّل)	شاه داعی شیرازی ، محمّد نذیر رانجها
۸۷-	شرح مثنوی (جلد دوم)	شاه داعی شیرازی ، محمّد نذیر رانجها
۸۸-	تکملة الاصناف (فرهنگ عربی به فارسی ، افست)	علی بن محمّد الادیب الکرمینی
۸۹-	سعدی بر مبنای نسخه های خطی	احمد منزوی
۹۰-	رسالهٔ نوریهٔ سلطانیّه	محدّث دهلوی ، دکتر سلیم اختر
۹۱-	خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات القرآن	ابوبکر اسحاق ملتانی، دکتر ظهور الدّین احمد
۹۲-	تاریخ عباسی (اردو) (نصف آخر)	شریف احمد شرافت نوشاهی (سیّد)
۹۳-	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۴)	احمد منزوی
۹۴-	گلستان سعدی ، کریما ، کریما (ضمیمه گلستان سعدی)	سیّد غلام مصطفی نوشاهی ، سرفراز ظفر
۹۵-	شرح احوال و آثار میر سیّد علی همدانی	دکتر محمّد ریاض خان
۹۶-	تاریخ پیشرفت اسلام	دکتر شهین دخت کامران مقدّم صفیاری
۹۷-	گلستانِ سعدی	سعدی شیرازی ، آندرسون
۹۸-	از گلستانِ عجم (ترجمهٔ با کاروان حله)	زرین کوب،دکتر کلثوم سیّد، دکتر مهر نور محمّد

شمارهٔ ردیف نام کتاب	مؤلف ، مصحّح ، مترجم
۹۹- کتاب شناسی اقبال	دکتر محمّد ریاض خان
۱۰۰- اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی(چاپ دوم)	دکتر محمّد ریاض خان
۱۰۱- جهانگشای خاقان	دکتر اللّه دتا مضطر
۱۰۲- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۵)	احمد منزوی
۱۰۳- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (۷)	احمد منزوی
۱۰۴- ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستان	اختر راهی
۱۰۵- فهرست نسخه های خطی فارسی بمبئی کتابخانهٔ کاما ، گنجینهٔ مانکجی	دکتر سیّد مهدی غروی
۱۰۶- فهرست نسخه های خطی گنجینهٔ آذر	سیّد خضر عبّاسی نوشاهی
۱۰۷- مجموعهٔ قانون جزایی اسلامی ایران	دکتر سیّد علی رضا نقوی (مترجم)
۱۰۸- فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش (ج۱)	سیّد عارف نوشاهی
۱۰۹- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۶)	احمد منزوی
۱۱۰- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۸)	احمد منزوی
۱۱۱- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۹)	احمد منزوی
۱۱۲- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۰)	احمد منزوی
۱۱۳- یادداشتهای پراکندهٔ علاّمه اقبال	علاّمه اقبال ، دکتر محمّد ریاض
۱۱۴- فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ همدرد ، کراچی	سیّد خضر عبّاسی نوشاهی
۱۱۵- مثنوی شمس و قمر	خواجه مسعود قمی، آل داود
۱۱۶- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۱۱)	احمد منزوی
۱۱۷- ثلاثه غسّاله (کتاب شناسی)	حبیب الرحمن ، عارف نوشاهی
۱۱۸- فهرست کتاب های فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش (ج۲)	سیّد عارف نوشاهی

شمارهٔ ردیف نام کتاب	مؤلف ، مصحّح ، مترجم
۱۱۹- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۲)	احمد منزوی
۱۲۰- فهرست آثار چاپی شیعه در شبه قارّه (بخش اوّل)	سیّد حسین عارف نقوی
۱۲۱- شرح احوال و آثار میر سیّد علی همدانی (چاپ دوم)	دکتر محمّد ریاض خان
۱۲۲-فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان	دکتر محمّد حسین تسبیحی
۱۲۳- فرهنگ فارسی به اردو	دکتر سیّد باحیدر شهریار نقوی
۱۲۴- مونس العشاق (منظومه)	عریشاه یزدی ، دکتر محموده هاشمی
۱۲۵- تسهیل پیام مشرق	به کوشش احمد جاوید
۱۲۶- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (جلد سیزدهم)	احمد منزوی
۱۲۷- خلاصة الالفاظ جامع العلوم	به کوشش دکتر غلام سرور
۱۲۸- شرح احوال و آثار عبدالرّحیم خانخانان	دکتر جعفر حلیم
۱۲۹- تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو	دکتر محمّد صدیق خان شبلی
۱۳۰- مخزن الغرائب (جلد سوم)	به اهتمام دکتر محمّد باقر
۱۳۱- مقدمهٔ خلاصة الالفاظ جامع العلوم	دکتر غلام سرور
۱۳۲-فلسفهٔ اخلاقی ناصر خسرو و ریشه های آن	دکتر شیر زمان فیروز
۱۳۳- مخزن الغرائب (جلد چهارم)	دکتر محمّد باقر
۱۳۴- مخزن الغرائب (جلد پنجم)	دکتر محمّد باقر
۱۳۵- فرهنگ اردو - فارسی (چاپ دوم)	دکتر با حیدر شهریار نقوی
۱۳۶- اسئلهٔ و اجوبهٔ رشیدی (ج اوّل)	رشید الدین فضل اللّٰه همدانی به کوشش دکتر رضا شعبانی
۱۳۷- اسئلهٔ و اجوبهٔ رشیدی (ج دوم)	رشید الدین فضل اللّٰه همدانی به کوشش دکتر رضا شعبانی
۱۳۸- فهرست نسخه های خطی قرآن مجید کتابخانهٔ گنج بخش	محمّد نذیر رانجها
۱۳۹- دستور نویسی فارسی در شبه قارّه	دکتر سید حسن صدر الدّین حاج سید جوادی
۱۴۰-شیخ شرف الدّین احمد بن یحیی منیری	دکتر سید مطیع الامام
۱۴۱- مقام شیخ فخر الدّین ابراهیم عراقی در تصوّف اسلامی	محمد اختر چیمه

شمارهٔ ردیف نام کتاب	مؤلف ، مصحّح ، مترجم
۱۴۲- مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قارّه (جلد اوّل)	به کوشش دکتر رضا شعبانی
۱۴۳- مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قارّه (جلد دوم)	به کوشش دکتر رضا شعبانی
۱۴۴- شعرای اصفهانی در شبه قاره (زیر چاپ)	دکتر ساجد اللّه تفهیمی

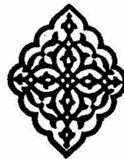
MAQAM-E SHEIKH FAKHR AL-DIN

IRAQI

DAR TASAWOF-E ISLAMI

BY

DR.M. AKHTAR CHIMA



IRAN - PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

ISLAMABAD - PAKISTAN

1994 A-D